



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

انوار درخشان

در تفسیر قرآن

تالیف

حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای
حاج سید محمد حسینی الهمدانی

جلد ۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انوار درخشان

نویسنده:

محمد الحسینی الهمدانی

ناشر چاپی:

نسخه خطی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	جلد نهم
۱۱	سوره یوسف ... ص: ۵
۱۱	اشاره
۱۱	[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱ تا ۶] ... ص: ۵
۱۱	اشاره
۱۱	شرح ... ص: ۶
۱۷	[سوره یوسف (۱۲): آیات ۷ تا ۲۱] ... ص: ۱۸
۱۷	اشاره
۱۸	(شرح) ... ص: ۲۰
۳۰	[سوره یوسف (۱۲): آیات ۲۲ تا ۳۴] ... ص: ۴۴
۳۰	اشاره
۳۰	(شرح) ... ص: ۴۶
۴۰	[سوره یوسف (۱۲): آیات ۳۵ تا ۴۲] ... ص: ۶۶
۴۰	اشاره
۴۰	(شرح) ... ص: ۶۷
۴۸	[سوره یوسف (۱۲): آیات ۴۳ تا ۵۷] ... ص: ۸۳
۴۸	اشاره
۴۸	(شرح) ... ص: ۸۵
۵۵	[سوره یوسف (۱۲): آیات ۵۸ تا ۶۲] ... ص: ۹۹
۵۵	اشاره

- ۵۵ (شرح) ص : ۱۰۰
- ۵۶ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۶۳ تا ۸۲] ص : ۱۰۴
- ۵۶ اشاره
- ۵۷ (شرح) ص : ۱۰۵
- ۶۴ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۸۳ تا ۹۲] ص : ۱۱۹
- ۶۴ اشاره
- ۶۴ (شرح) ص : ۱۲۰
- ۶۹ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۹۳ تا ۱۰۲] ص : ۱۳۰
- ۶۹ اشاره
- ۶۹ (شرح) ص : ۱۳۱
- ۷۴ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۰۳ تا ۱۱۱] ص : ۱۴۲
- ۷۴ اشاره
- ۷۵ (شرح) ص : ۱۴۳
- ۸۰ تفسیر سوره رعد ص : ۱۵۴
- ۸۰ اشاره
- ۸۰ [سوره الرعد (۱۳): آیات ۱ تا ۴] ص : ۱۵۴
- ۸۰ اشاره
- ۸۰ (شرح) ص : ۱۵۵
- ۸۵ [سوره الرعد (۱۳): آیات ۵ تا ۶] ص : ۱۶۴
- ۸۵ اشاره
- ۸۵ (شرح) ص : ۱۶۵
- ۸۷ [سوره الرعد (۱۳): آیات ۷ تا ۱۶] ص : ۱۷۰
- ۸۷ اشاره
- ۸۸ (شرح) ص : ۱۷۲

- ۱۰۰ [سوره الرعد (۱۳): آیات ۱۷ تا ۲۶] ص : ۱۹۸
 اشاره
 (شرح) ص : ۲۰۰
 ۱۰۸ [سوره الرعد (۱۳): آیات ۲۷ تا ۳۵] ص : ۲۱۶
 اشاره
 (شرح) ص : ۲۱۸
 ۱۱۴ [سوره الرعد (۱۳): آیات ۳۶ تا ۴۲] ص : ۲۳۱
 اشاره
 (شرح) ص : ۲۳۲
 ۱۱۹ [سوره الرعد (۱۳): آیه ۴۳] ص : ۲۴۲
 اشاره
 (شرح) ص : ۲۴۳
 ۱۲۲ تفسیر سوره ابراهیم ص : ۲۴۸
 اشاره
 ۱۲۲ [سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۱ تا ۵] ص : ۲۴۸
 اشاره
 (شرح) ص : ۲۴۹
 ۱۲۷ [سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۶ تا ۱۸] ص : ۲۵۹
 اشاره
 (شرح) ص : ۲۶۱
 ۱۳۶ [سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۱۹ تا ۳۴] ص : ۲۸۰
 اشاره
 (شرح) ص : ۲۸۲
 ۱۵۰ [سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۳۵ تا ۴۱] ص : ۳۰۸

- ۱۵۰ اشاره
- ۱۵۰ (شرح) ص : ۳۰۹
- ۱۵۴ [سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۴۲ تا ۵۲] ص : ۳۱۸
- ۱۵۴ اشاره
- ۱۵۴ (شرح) ص : ۳۱۹
- ۱۶۳ تفسیر سوره حجر ص : ۳۳۸
- ۱۶۳ اشاره
- ۱۶۳ [سوره الحجر (۱۵): آیات ۱ تا ۹] ص : ۳۳۸
- ۱۶۳ اشاره
- ۱۶۴ (شرح) ص : ۳۳۹
- ۱۶۷ [سوره الحجر (۱۵): آیات ۱۰ تا ۱۵] ص : ۳۴۶
- ۱۶۷ اشاره
- ۱۶۷ (شرح) ص : ۳۴۷
- ۱۶۸ [سوره الحجر (۱۵): آیات ۱۶ تا ۲۵] ص : ۳۴۹
- ۱۶۸ اشاره
- ۱۶۹ (شرح) ص : ۳۵۰
- ۱۷۴ [سوره الحجر (۱۵): آیات ۲۶ تا ۴۸] ص : ۳۶۱
- ۱۷۴ اشاره
- ۱۷۴ (شرح) ص : ۳۶۳
- ۱۸۶ [سوره الحجر (۱۵): آیات ۴۹ تا ۸۴] ص : ۳۸۸
- ۱۸۷ اشاره
- ۱۸۷ (شرح) ص : ۳۹۰
- ۱۹۲ [سوره الحجر (۱۵): آیات ۸۵ تا ۹۹] ص : ۳۹۹
- ۱۹۲ اشاره

- ۱۹۲ (شرح) ص : ۴۰۰
- ۱۹۶ تفسیر سوره نحل ص : ۴۰۹
- ۱۹۶ اشاره
- ۱۹۶ [سوره النحل (۱۶): آیات ۱ تا ۲۱] ص : ۴۰۹
- ۱۹۶ اشاره
- ۱۹۷ (شرح) ص : ۴۱۱
- ۲۰۵ [سوره النحل (۱۶): آیات ۲۲ تا ۴۰] ص : ۴۲۸
- ۲۰۵ اشاره
- ۲۰۶ (شرح) ص : ۴۳۰
- ۲۱۶ [سوره النحل (۱۶): آیات ۴۱ تا ۶۴] ص : ۴۵۲
- ۲۱۶ اشاره
- ۲۱۷ (شرح) ص : ۴۵۴
- ۲۲۹ [سوره النحل (۱۶): آیات ۶۵ تا ۷۷] ص : ۴۸۰
- ۲۲۹ اشاره
- ۲۳۰ (شرح) ص : ۴۸۲
- ۲۴۱ [سوره النحل (۱۶): آیات ۷۸ تا ۸۹] ص : ۵۰۶
- ۲۴۱ اشاره
- ۲۴۲ (شرح) ص : ۵۰۸
- ۲۵۰ [سوره النحل (۱۶): آیات ۹۰ تا ۱۰۵] ص : ۵۲۵
- ۲۵۰ اشاره
- ۲۵۱ (شرح) ص : ۵۲۷
- ۲۶۱ [سوره النحل (۱۶): آیات ۱۰۶ تا ۱۱۱] ص : ۵۴۹
- ۲۶۱ اشاره
- ۲۶۱ (شرح) ص : ۵۴۹

۲۶۵ [سوره النحل (۱۶): آیات ۱۱۲ تا ۱۲۸] ص : ۵۵۹

۲۶۵ اشاره

۲۶۵ (شرح) ص : ۵۵۹

۲۷۴ (فهرست) ص : ۵۷۸

۲۷۵ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵

مشخصات کتاب

سرشناسه: حسینی همدانی، محمد

عنوان و نام پدیدآور: انوار درخشان در تفسیر قرآن / تالیف محمد الحسینی الهمدانی
مشخصات نشر: تهران.

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: فهرست نویسی براساس جلد پنجم، ۱۳۸۰ ق = ۱۳۳۹

شماره کتابشناسی ملی: ۴۵۲۲۳

جلد نهم

سوره یوسف ص: ۵

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱ تا ۶] ص: ۵

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۱) إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۲) نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ (۳) إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ (۴)

قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۵) وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۶)

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۶

شرح ص: ۶

ال:

الف و لام و راء حروف مقطعه مبنی بر اشاره و رمز با مخاطب است و جز برای رسول گرامی صلی الله علیه و آله و اوصیاء او علیهم السلام قابل حل نخواهد بود.
تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ:

از نظر رفعت مقام آیات قرآنی که فوق عقول و افکار بشر است اشاره به بعید بکار برده شده و همه آیات از اصل واحدی منشعب بوده و بتوحید خالص نیز باز میگردد.

آیات الْكِتَابِ:

حقایقی از مبدأ و معرفت پروردگار و صفات واجب او را بیان نموده و همچنین آثار و نشانه‌های عالم صنع و نشانات دیگر را تذکر داده که بشر باید ببیند و پشت سر گذارد و به زندگی همیشگی نائل شود.

الْمُبِينِ:

قرآن کریم معارف الهی و حقایقی از صفات پروردگار از عالم ذر و سایر عوالم و قیامت را شرح و توضیح می‌دهد و بجز از طریق آیات قرآنی نمی‌توان پاره‌ای از آنها آگاه گشت.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا:

تفسیر جمله متصله است به این که آیات قرآنی بطور احکام و مقام جمعی از شئون علمی ساحت پروردگار است و بمنظور بناگذاری مکتب عالی توحید اجمال انوار درخشان، ج ۹، ص: ۷

آنها شرح و تفصیل داده و بصورت حقایق و معانی و کثرت درآمده و سپس بمنظور تعلیم و آموزش بشر هر یک از آن حقایق و معانی را به هیئت الفاظ و عبارات لغت عربی درآورده است، تا اینکه افکار و عقول بشر بتوانند بر پاره‌ای از آن معانی آگاه شوند و از طریق تصور معانی و تصدیق و تفکر، پاره‌ای از آنها را بتوانند تجزیه و تحلیل نمایند.

همچنانکه بر حسب آیه «وَإِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ» - ۴ مرتبه نازلی از آن حقایق را پروردگار بطور موهبت وجودی در صحنه امکان آشکار نموده و بنخستین نقطه آن اعطاء فرموده است بهمین قیاس پاره‌ای از آن حقایق را بسلسله پیامبران و اوصیاء (ع) و قدسیان موهبت فرموده است.

قُرْآنًا عَرَبِيًّا:

تفسیر چگونگی نزول پاره‌ای از حقایق مکنونه است و بیان آنستکه آیات قرآنی مبنی بر اعجاز است و هر یک از آنها بوسیله جبرئیل امین برای رسول گرامی صلی الله علیه و آله قرائت و خوانده شده و مانند سایر کتابهای آسمانی نیست که به هیئت دسته جمعی و بصورت الواح نازل شده باشد و نیز پس از وحی آیات قرآنی رسول گرامی نیز آنها را برای مردم قرائت نموده و دسترس آنان نهاده است و چنانچه پاره‌ای از آن حقایق از مقام ربوبی تنزل نموده بود درک مرتبه و شعاعی از آن حقایق برای بشر میسر نبود.

و از کلمه (عربیا) استفاده می‌شود که لغت عربی یگانه رابطه و وسیله است که بطور اعجاز پرتوی از آن حقایق و معارف الهی به هیئت جمله و الفاظ و عبارات لغت عربی درآیند و سایر لغات که در جوامع بشری دایر بوده، هرگز چنین شایستگی را نداشته‌اند که با رعایت فصاحت و بلاغت کلام بطور اعجاز آمیز وسیله ارائه حقایق مکنونه گردند.

لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ: انوار درخشان، ج ۹، ص: ۸

یگانه وسیله که حقایق مکنونه آیات قرآنی مورد تصور و تصدیق و تعقل بشر قرار گیرند همانستکه اصل واحد محفوظ تنزل داده شده کثرت یابد و به مرحله معانی و مفاهیم درآیند و سپس به هیئت لغت عربی الفاظ و عبارات و جمله‌هایی از آنها حکایت نمایند تا بشر بتواند راهی بدرک پاره‌ای از معارف و حقایق بیابد و جنبه اعجاز بلحاظ کلام نیز رعایت شده باشد.

و چنانچه برای حکایت پاره‌ای از حقایق قرآنی لغت عربی بکار نمیرفت ارائه حقایق و حکایات بطور کامل و همچنین جنبه اعجاز بلحاظ فصاحت کلام رعایت نمی‌شد.

و بر حسب آیه «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ» برای آیات قرآنی بطونی بسیار است و آنچه از الفاظ و عبارات قرآن کریم و

معانی مربوط بآنها بمناسبت وضع استفاده می‌شود محدود است و بر حسب اختلاف افق افکار بشر همه معانی آنها را می‌توان درک نمود.

و چنانچه حقایق و اسرار و بطون آیات قرآنی منحصر بمعانی باشد که با الفاظ و عبارات ارتباط وضعی دارند بسیاری از طبقات مردم می‌توانند همه آن معانی را بفهمند این حد از معانی بطن و یا بطون آیات نیست بلکه مراد از بطون و اسرار مکنونه آیات کریمه عبارت از رموزیست که همه آیات در بر دارد و درک آنها و پی بردن به بطون و اسرار قرآنی اختصاص بر رسول گرامی صلی الله علیه و آله و اوصیاء علیهم السلام دارد.

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ:

بیان سرگذشت پیامبری عالمقام بنام یوسف است که هنگام کودکی برادران صلیبی وی از نظر اینکه مورد علاقه پدر آنان بوده بوی حسادت ورزیده، به نیرنگ او را ربوده در بیابانی دوردست بچاه افکندند.

چون کاروانی از آن سرزمین گذر نمود، هنگامیکه آب از چاه می‌کشیدند انوار درخشان، ج ۹، ص: ۹

کودک خود را به دلو آویخته او را از چاه بیرون کشیدند، برادران او را بنام برده به کاروان فروختند و بار دیگر در کشور مصر کودک بفروش رسید و در اختیار بت پرستان درآمد و سپس سالهائی چند به جرم و اتهام معاشقه با ملکه به زندان محکوم گردید و در آن هنگام معجزات از قبیل تعبیر در باره چند خواب به ظهور رسید تا اینکه بتمام معنا، زمامدار و فرمانروای امور مردم کشور مصر گردید.

وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ:

خطاب بر رسول گرامی است که بطور خلاصه به سرگذشت هم چه پیامبری آگهی بنام یوسف داشته‌ای ولی شرح و تفصیل آنرا از نزول آیات کریمه استفاده خواهی نمود.

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ:

جریان حکایت سرگذشت یوسف است، آنچه را در خواب مشاهده نموده برای پدر خود یعقوب (ع) نقل نموده.

یعقوب (ع) نیز برای فرزندش خواب را تعبیر می‌نماید مبنی بر مژده است که سبب ثبات و استقامت یوسف گردد و در برابر حوادثی که در آینده بر او رخ می‌دهد با بصیرت باشد و تعبیر و تأویل خواب را در نظر داشته باشد.

یوسف (ع) گفت: ای پدر مهربان در خواب دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه برابر من به سجده درآمده و تعظیم می‌نمایند. از ابن عباس روایت شده که یوسف صدیق شب جمعه‌ای در خواب دید که یازده ستاره و خورشید و ماه برابر او سجده نموده و مراد از ماه راحیل خاله یوسف است، زیرا مادر یوسف فوت نموده بود رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ:

ضمیم جمع که به صاحبان خرد گفته می‌شود، راجع به ستارگان و خورشید و ماه است از نظر اینکه سجده امر عبادی است و با اراده و اختیار صورت می‌گیرد و نسبت بخورشید و ستارگان چون مثالی از یعقوب (ع) و فرزندان او است امر انوار درخشان، ج ۹، ص:

۱۰

معنوی خواهد بود. پروردگار بر حسب تعلیمات غیبی صحنه‌ای را در خواب به یوسف (ع) ارائه داده و او را متوجه نموده که مورد عنایات خاصه قرار خواهد گرفت و از الهامات باطنی و سروشهای غیبی و موهبت معنوی بهره‌مند خواهد بود.

بدیهی است نیل به این مقام عالی که مورد سجده خورشید و ستارگان قرار بگیرد وابسته به حوادث ناگوار و آزمایشهای دشواری است که بر او رخ می‌دهد و پیوسته نتیجه و مقصد عالی را در نظر گرفته با بصیرت صبر و بردباری را پیشه کند تا به آن مقام نائل گردد.

قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَفْضُضْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِحْوَاتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا:

یعقوب اسرائیل (ع) به یوسف فرمود: ای فرزند عزیز، خوابی که دیده‌ای برای برادران خود نقل نمما و از آنان پنهان کن، زیرا از نظر حسد و رشک در صدد مکر و آزار تو بر خواهند آمد.

زیرا یعقوب پیامبر (ع) نیز از خواب یوسف (ع) استفاده نمود که پروردگار بفرزندش عنایات خاصه‌ای مبذول خواهد فرمود و او را بمقام عالی رسانید و از تعلیمات غیبی و الهامات باطنی او را بهره‌مند فرموده و بر حسب ظاهر نیز او را به سلطنت و فرمانروائی میرساند.

زیرا خواب و رؤیای یوسف عبارت از ارائه صحنه آشکاری است که برادران وی چنانچه بشنوند می‌فهمند که در آینده نزدیکی یوسف کودک بر همه آنان برتری و تسلطی خواهد یافت که همه برادران در برابر او سر تسلیم و اطاعت فرود آورند و ناگزیر سبب حسادت و رشک آنان می‌شود و در مقام آزار وی برمی‌آیند. مکر و حيله‌ای بکار برند و نگذارند به آن مقام نائل شود و بر آنان برتری یابد و فرمانروا گردد.

إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ شیطان نیروی ناپیدا و پلیدی است، از نظر سنخیتی که با ذائل خلقی بشر انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۱ دارد، با افراد مبتذل و تبهکار ارتباط می‌یابد و راهها و وسائلی برای بکار بردن مکر و حيله القاء نموده و به آنان می‌آموزد و از اظهار دشمنی با بشر، بخصوص با افراد ممتاز از بشر، خودداری نخواهد نمود بخصوص در موردی که مبارزه با پیامبران و نیکان باشد و افراد مبتذل در اثر نخوت و غرور اقدام بگناه می‌نمایند و چنانچه مورد خیانت و مبارزه با ساحت کبریائی باشد ناگزیر از نیرنگهای شیطانی استمداد خواهد نمود و در اثر عداوتی که با بشر دارد در طرح نیرنگ و گسترش صحنه خیانت لحظه‌ای دریغ نخواهد داشت.

از نظر اینکه شیطان بطور مستقیم نمیتواند از طریق وسائل طبیعی عملی را انجام دهد و یا حيله و نیرنگ بکار برد جز بوسیله الهام و ارتباط با خاطرات افراد مبتذل و فقط در صورت انقیاد و قبول نیرنگهای شیطانی می‌تواند بوسیله افراد تبهکار در این جهان اعمالی را انجام دهد و فتنه‌ها بر پا کند.

بدیهی است مباشر گناهان و جنایتها افراد تبهکار هستند ولی نیروی ترغیب و تشویق به آن گناه و جنایت، مستند به شیطان است. بر این اساس یعقوب پیامبر علیه السلام بفرزند خود یوسف (ع) تذکر می‌دهد که از خطر حسادت و رشک برادران خود ایمن مباش زیرا شیطان برای اینکه خطری بتو متوجه سازد، از طریق آنان نیرنگها طرح کند و آنها را ترغیب و تشویق خواهد نمود.

بدیهی است، انسان اعمال جوارحی و اختیاری خود را مشاهده می‌نماید که سببی جز اراده و اختیار خود ندارد و با اراده و اختیار فاعل مختار چیزی شرکت ندارد و عداوت و نیروی پلید شیطانی سبب خارجی است و در طول اراده و اختیار فاعل مختار است و از مبادی و ریشه حدوث اراده و اختیار نسبت بگناهان بشمار می‌آیند، همچنانکه رذیله عناد و عداوت درونی فاعل مختار نیز از مبادی حدوث اراده در باره ارتکاب جنایت شخصی است که او را دشمن دارد. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۲

وَ كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رُبُّكَ:

از جمله سخنان پندآمیز یعقوب (ع) بفرزندش یوسف (ع) آنستکه ارائه این صحنه در حال خواب بتو، دلیل است که پروردگار تو را برگزیده و روح قدس بتو موهبت فرموده و تو را صدق محض و صرف عبودیت قرار داده شائبه شرک و خودستائی را از تو سلب نموده است.

وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ:

از جمله موهبت پروردگار بیوسف آنستکه از تعلیمات غیبی و آگهی به حوادث تو را بهره‌مند خواهد فرمود، تأویل از اول گرفته شده و عبارت از پایان و نتیجه و ظهور حقیقت است، بلحاظ اینکه در حال خواب مثال حادثه‌ای که در خارج پس از مدتی رخ می‌دهد از نظر صفای روان همان صحنه را بطور صریح و یا مرموز مشاهده می‌نماید.

و احادیث جمع حدیث و دارای اقسام بسیاری است چه بسا حوادث که در خارج بطور مرموز مثال و صحنه‌ای از آنها در حال خواب بکسی ارائه شود و مناسبت آن یا تأویل و واقع آن بسیار کم و بطور مرموز باشد، مانند گاو لاغر که مثالی از قحطی است و چه بسا از طریق شنیدن به این که هنگام خواب هاتفی حادثه آینده را بوی خبر دهد و آن نیز ممکن است عین حادثه را خبر دهد و یا جزئی از آنرا، زیرا انسان از نظر قصور روح حال بیداری نمی‌تواند بآینده نظری افکند و بر حادثه آینده آگاهی یابد.

ولی هنگام خواب که علاقه روح و روان از بدن خود کمتر شده و از شنیدنی و دیدنی و از سایر حواس بطور موقت منقطع شده بهتر می‌تواند با عوالم ماوراء این جهان است ارتباط یابد و از درخشندگی حقایق شعاعی بر روان او بتابد.

و مثال و نمونه‌ای از عالم ملکوت بوی ارائه شود و صحنه‌ای از آینده را در حال خواب مشاهده نماید چه از طریق شنیدن خبر از هاتف غیبی باشد و یا از طریق انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۳

ارائه صحنه که مثالی از حادثه آینده است.

همچنانکه هنگام بیداری بوسیله دیدن صحنه و یا شنیدن خبر بحادثه‌ای آگاه می‌شود، خلاصه احادیث عبارت از ارائه مثال و نمونه‌ای از حوادث خارجی است که بصورت تصور و خاطرات در روان انسانی پدید می‌آید، بمناسبت اینکه در خواب قصه و واقعه را از هاتف می‌شنود و یا صحنه‌ای را مشاهده می‌نماید و در همه موارد روح انسانی هنگام خواب خاطراتی در خود ایجاد می‌نماید، همچنانکه حال بیداری از شنیدن خبر حادثه را در ذهن تصور و یا تصدیق می‌نماید و تأویل و حقیقت آن مثال و صحنه که در خواب دیده همان حادثه خارجی است که بر حسب نظام اسباب تحقق می‌یابد.

بعبارت دیگر مشاهده حقایق و حوادث خارجی قبل از علل و اسباب آنها در نظام خارج از صفای روح و روان است که هنگام خواب تا اندازه‌ای از علائق رهائی یافته و از طریق حواس ظاهری نیز بخارج توجه نمی‌نماید بر قدرت و خلوص و معنویت روح افزوده می‌شود.

چه بسا پاره‌ای از حوادث آینده بآن ارائه شود به این که خبر و سخن هاتف غیبی را روح بشنود و یا صحنه مثالی را بطور صریح و یا مرموز مشاهده نماید شنیدن خبر از هاتف غیبی و فرشته اختصاص به اولیاء دارد و سایر مردم هنگام خواب روح صحنه مثالی را در خود می‌بیند و یا آن خبر و صورت روانی آنرا ایجاد می‌نماید مانند حال بیداری.

و قسم دیگر بنام احلام و اضغاث است، در اثر اختلاط مزاجی و یا خاطراتی که روان انسان را فرا گرفته، هنگام خواب نیز خاطراتی بیهوده و پی در پی پدید می‌آورد که هیچ یک اساس و حقیقت نداشته باشد.

مانند تصورات و خاطرات بیهوده و بی‌اساس که در بیداری بر روان انسان خطور می‌کند ولی ارواح قدسیه از هرگونه خاطرات بیهوده و تصورات بی‌اساس مصون هستند و هرگز صفای روان و قدس روح آنان را خاطرات بیهوده چه در حال انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۴

بیداری و چه هنگام خواب تیره نخواهد نمود و هر چه بخاطر آنان خطور کند ارائه حقیقت است بطور صریح و یا مرموز و اجمال. و در مورد خواب یوسف «ع» که صحنه‌ای از آینده و دوران زندگی او بوده بطور اجمال بوی ارائه شده، یعقوب «ع» نیز در باره خصوصیات تأویل آن خواب متوجه گشت که این موهبت الهی بفرزندش هرگز بدون آزمایش میسر نخواهد شد.

ناگزیر یوسف با حوادثی خطرناک رو برو میشود با اینکه در آن صحنه مثالی بآن حوادث خطرناک اشاره نشده ولی یعقوب «ع» از نظر روح قدسی و آموزش تعلیمات غیبی بطور پند و پیش‌بینی فرمود: ای فرزند عزیز خواب خود را برای برادران حکایت منما که بطور حتم معرض نیرنگ و خطر قرار خواهی گرفت.

شیطان نیز در این باره حيله نیرنگهای خود را از طریق الهام به برادران تو بکار خواهد برد.

وَ يُئْتِمُ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ:

از جمله سخنان پندآمیز و مژده یعقوب (ع) بفرزندش یوسف (ع) این بود صحنه مثالی از دوران زندگی که بتو ارائه شده اسراری در بر دارد.

از جمله اینکه پروردگار نعمت روح قدس و محض عبودیت بتو موهبت خواهد فرمود و از تعلیمات غیبی پیوسته برخوردار خواهی بود از نظر اینکه اتمام نعمت الهی بطور اطلاق همانا موهبت روح قدس و استقامت در عبودیت است و رهبری جامعه بشر را نیز در بر دارد.

وَ عَلٰی آلِ یَعْقُوبَ:

عطف به ضمیر خطاب است مبنی بر اینکه بر فرزندان یعقوب نیز نعمت ایمان و خدانشناسی و سعادت و آسایش زندگی ارزانی فرموده است و این موهبت منافاتی ندارد با اینکه فرزندان یعقوب و نواده‌های وی از نظر عدم قابلیت مراد از موهبت انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۵

تمام نعمت در باره آنان فقط ایمان باشد.

زیرا بطور کلی فضل و موهبت ساحت کبریائی یکسان است و فقط بر حسب تفاوت درجات قابلیت افراد موهبت به آنان نیز متفاوت و متباین خواهد بود بدین نظر موهبت تمام نعمت پروردگار در باره یازده فرزندان یعقوب فقط ایمان و خدانشناسی است، با توجه به این که رابطه نژادی با یعقوب و ابراهیم خلیل علیهما السلام یگانه فضیلت و امتیازی است که اختصاص به آل یعقوب دارد و بدین جهت بر اهل زمان خود برتری و امتیاز خانوادگی خواهند داشت.

کَمَا أَتَمَّهَا عَلٰی أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ:

از جمله سخنان یعقوب علیه السلام است ولایت و روح قدس که به یوسف علیه السلام موهبت فرموده از قبیل نعمت ولایتی است که به ابراهیم (ع) موهبت نموده.

همچنانکه نعمت روح قدس و محض عبودیت را قبل بر این بر جد تو ابراهیم خلیل علیه السلام سر سلسله پیامبران و جد دیگر تو اسحاق (ع) موهبت و ارزانی فرموده تو را نیز آنچنان از جمله پیامبران و قدسیان معرفی نموده و بتو قلب سلیم کرامت فرمود.

إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ:

از جمله صفت ربوبیت و حسن تدبیر پروردگار علم و احاطه به صفاء روح و قدس روان کسانی است که قابل رسالت و موهبت ولایت هستند و بر حسب قابلیت و طبق حکمت بهر یک آنچه لایق بدانند ارزانی می‌فرماید.

از آیات چند امر استفاده می‌شود.

۱- یوسف صدیق (ع) در خواب صحنه‌ای را از آینده زندگی خود مشاهده نمود که خورشید جهان آرا و ماه و یازده ستاره در برابر او فروتنی نموده بسجده در آمده‌اند. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۶

۲- فروتنی خورشید جهان تاب زیاده نظر او را جلب نموده.

۳- یعقوب (ع) پس از شنیدن خواب از فرزندش یوسف (ع) بر حسب الهامات غیبی فهمید که پروردگار بوی روح قدس موهبت فرموده و از جمله رسولان خواهد بود.

۴- تأویل و درک حقیقت خواب، آشکار بوده زیرا از مشاهده آن صحنه نتیجه نیز فهمیده میشد.

۵- در اینصورت چنانچه برادران یوسف خواب را بشنوند تعبیر و حقیقت آنرا می‌فهمند و بطور حتم در اثر حسد و رشک بر او در مقام آزار او برمی‌آیند و خطر به او متوجه خواهد شد.

۶- خواب یوسف فقط نیل به مقام ارجمند را در بر داشته و مقدمات و آغاز و اوائل زندگی او را ارائه نداده است.

۷- یعقوب (ع) فهمید که رسیدن باین مقام ارجمند پس از مدت‌ها آزمایش خواهد بود.

۸- ناگزیر بفرزندش یوسف مخاطراتی متوجه خواهد شد.

۹- چون از جمله خواب فروتنی و سجده یازده ستاره بود برابر یوسف، بطور حتم خطر از ناحیه برادران وی که تعداد آنان نیز یازده است خواهد بود.

۱۰- بدین جهت یعقوب (ع) بفرزندش خطر از ناحیه برادران را یاد آورده و او را منع نمود از اینکه خواب خود را برای آنان حکایت کند.

۱۱- و نیز آثار و نشانه‌های صحنه خواب را که مشاهده نموده برای فرزندش شرح داد، از جمله اینکه پروردگار او را از همه برادرانش و نیز از همه مردم برگزیده و نعمت ولایت و روح قدس و رسالت که اقصی درجه رشد و تعالی است.

بوی موهبت فرموده و او را در صف اجداد گرامی او ابراهیم خلیل (ع) و اسحاق علیه السلام جا داده است.

۱۲- از آیات و همچنین از سخنان یعقوب علیه السلام استفاده می‌شود که یوسف انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۷

نیز کاملاً بر تعبیر خواب آگاه بوده و یعقوب علیه السلام در باره خصوصیات دیگر آن صحنه به اجمال گذرانید و پس از قریب چهل سال از واقعه هنگام ورود یعقوب (ع) با فرزندانش بدربار یوسف وی عرض کرد: ای پدر مهربان، این تاویل و حقیقت صحنه‌ای بود که در خواب دیده بودم که خورشید جهان‌آرا و ماه و یازده ستاره برابرم اظهار فروتنی نموده و برای آفریدگار و سپاس نعمتهای او به سجده در آمده‌اند.

تفسیر قمی: از امام باقر (ع) روایت نموده که فرمود: برای یوسف (ع) یازده برادر بود، یکی از آنان بنام بنی یامین برادر مادری او بوده یوسف (ع) در سن نه سالگی خواب را دیده و برای پدرش حکایت نمود، یعقوب (ع) نیز بفرزندش یوسف فرمود: خواب را برای برادرانت حکایت منما.

و نیز تفسیر قمی: در روایت ابی الجارود از امام باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود: تاویل و حقیقت این خواب آن بود که یوسف پادشاه و فرمانروای کشور مصر خواهد شد، پدر و برادرانش بر او وارد می‌شوند، اما خورشید مادرش راحیل است و ماه پدرش یعقوب (ع) است و یازده ستاره برادرانش هستند هنگامیکه بر او وارد شدند و بوی نظر افکندند، بسپاس نعمت پروردگار بسجده در آمدند و سجده آنان برای آفریدگار بوده است.

مفسر گوید: مناسب آنستکه مراد از خورشید جهان‌آرا یعقوب (ع) پدر بزرگوارش باشد.

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۸

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۷ تا ۲۱] ... ص: ۱۸

اشاره

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِلِّسَائِلِينَ (۷) إِذْ قَالُوا لِيُوسُفَ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۸) اِقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ (۹) قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْفَوْهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (۱۰) قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ (۱۱) أَرْسَلْنَا مَعَنَا غَدًا يَزْنَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۱۲) قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ (۱۳) قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَّخَاسِرُونَ (۱۴) فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْتَمَعُوا أَنْ يُجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۵) وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ (۱۶)

قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ (۱۷) وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ

كَذِبَ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ (۱۸) وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۱۹) وَشَرَّوهُ بِبَحْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ (۲۰) وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۱)

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۰

(شرح) ص: ۲۰

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلِّسَائِلِينَ:

بیان آنستکه سرگذشت یوسف، فرزند یعقوب (ع) آیات و دلایلی از توحید افعالی پروردگار در بر دارد و رشک و حسادت برادران او بمنظور اینکه پدر خود یعقوب را از افراط در محبت بفرزندش یوسف بازدارند و بخودشان جلب نمایند. او را به چاه افکندند، ولی پروردگار یوسف را بدین وسیله به اریکه فرمانروائی رسانید و برادران یوسف هر چه او را بمخاطرات افکندند، پروردگار آنرا وسیله تعالی و ارتقاء مقام یوسف قرار داد و هر قصد سوئی که در باره او اجرا نمودند پروردگار او را نجات بخشید و هر گونه وسیله مذلت و خواری او را فراهم نموده پروردگار او را بمقامی از عزت و قدرت رسانید و سوء قصدی که برادران یوسف در باره او عملی و اجراء نمودند، پروردگار کرامت و جلالت و قدر یوسف را به همان وسیله اظهار نمود و بسوی خطری که او را سوق دادند.

پروردگار وسیله رفعت مقام و استقامت او قرار داد، از نظر اینکه یوسف (ع) فقط به آفریدگار توجه داشته و از غیر او اعراض می نمود و هر آنچه از حوادث ناگوار بر او رخ می داد در مقام سپاسگزاری ساحت پروردگار برمی آمد و بشکر او قیام می نمود. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۱

إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا:

بیان ریشه و اصل حوادث ناگوار و سرگذشت و مخاطراتی است که بر یوسف رو آورد آن بود که فرزندان یعقوب (ع) از غیر مادر یوسف ده نفر بودند.

نظر به این که به حد رشد رسیده و نیرومند بوده، اموال و احشام و اغنام یعقوب (ع) را آنها اداره می نمودند. امور زندگی و نیازهای خانوادگی یعقوب و عائله او را که از جمله دو فرزند کودک او بنام یوسف و بنی یامین که از مادر دیگر بودند نیز آنها تأمین می نمودند.

بدین جهت بر حسب طبع باید محبت و علاقه قلبی یعقوب علیه السلام به این ده فرزند نیرومند باشد و بدو فرزند کودک دیگر خود، یوسف و بنی یامین توجه نداشته باشد ولی یعقوب (ع) به این دو فرزند کودک زیاده اظهار محبت و علاقه قلبی می نمود بخصوص به یوسف بطوریکه طرف قیاس به سایر فرزندان او نبوده.

بدین جهت فرزندان بزرگ و نیرومند یعقوب به یوسف رشک و حسادت ورزیده در مقام برآمدند که او را بخطر افکنند و محبت و علاقه قلبی یعقوب را بخودشان جلب نمایند و اختصاص دهند. بخصوص از نظر صحنه‌ای که یوسف در خواب دیده بود و تعبیر و تاویل آن ظاهر بود و از آینده درخشان یوسف نیز که بر آنان بزرگی و فرمانروائی خواهد داشت جلوگیری نمایند.

وَنَحْنُ عُصْبَةٌ:

جمله حال است، فرزندان نیرومند یعقوب می گفتند که ما امور زندگی و نیازهای او و عائله او را تأمین می نمایم. اموال و احشام و گوسفندهای او را ما اداره می نمایم، باید فقط ما مورد محبت و علاقه قلبی یعقوب باشیم ولی متأسفانه پدر عزیز بما محبت و علاقه

ندارد و فقط به یوسف اظهار علاقه قلبی فوق العاده می نماید.

إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ؟ انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۲

از این رو پدر عزیز ما در باره فرزندان نیرومند خود اظهار بی علاقه گی می نماید و فقط به یوسف با اینکه کودک و از جمله عائله و کلّ بر او است و کاری از او بر نمی آید و اثر و فائده ای بر او مترتب نمی شود، معذکک فقط او مورد علاقه قلبی پدر ما یعقوب است و بما علاقه و توجه ندارد بلکه در باره ما بدبین است و نسبت به معاشرت ما با یوسف بدگمان است و توجه و علاقه قلبی یعقوب (ع) به یوسف سبب می شود در آینده نزدیکی بر برادران خود سیادت یابد و فرمانروا گردد و زمام امور معیشت همه آنها را بدست گیرد و شخصیت آنان ساقط گردد.

مذلت و خواری به آنان رو آورد ناگزیر در مقام چاره جوئی برآمدند و نسبت ضلالت که فرزندان یعقوب (ع) به پدرشان میدادند مراد ضلالت و انحراف بلحاظ عقیده نبوده است که سبب کفر و ارتداد آنها شود بلکه از نظر قصور تدبیر نسبت به فرزندان بوده و در باره اظهار علاقه با آنها تفاوت قائل بوده در صورتی که پدر و مادر در مقام تربیت فرزندان خود باید همه را یکسان مورد علاقه قلبی قرار دهد که سبب حسادت و دشمنی با یکدیگر نشود، ولی اعتراض آنان از این نظر بود که غافل بودند از اینکه اقبال و توجه و علاقه خاصی که یعقوب (ع) به یوسف و به برادرش بنی یامین داشته بلحاظ تقوای آنها بوده، خصوصاً در باره یوسف بلحاظ خوابی که دیده بود، شاهد آن بود که بمقامی بس ارجمند نائل خواهد شد و از تعلیمات غیبی و الهامات باطنی بهره مند میشود.

و آثار کمال و وقار از او آشکار بود و هرگز محبت قلبی یعقوب (ع) به یوسف و برادرش بنی یامین از نظر هوی و یا رابطه نسبی و نژادی نبوده است، زیرا این نقصی است برای پیامبران و رادردان که پروردگار آنها را بمنظور دعوت بحق و خداپرستی تربیت فرموده و شعار آنان را خلوص در عبودیت مقرر داشته و نیز گفته شده برادران یوسف اسباط و نواده های ابراهیم خلیل (ع) نامیده و بدان لقب شریف خوانده شده اند و در آیه کریمه «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ» ۱۶۴-۴ بسمت پیامبری معرفی شده و نسبت ضلالت و گمراهی انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۳

که پدیرشان یعقوب اسرائیل داده اند از نظر روش معاشرت و انحراف سلیقه در باره علاقه بفرزندان خود بلحاظ عدم رعایت حقوق اجتماعی بوده و چنانچه به آنها اعتراض شود به این که پیامبران معصوم هستند، چگونه فرزندان یعقوب مرتکب جنایت و گناه در باره یوسف شده پسند گویند که قبل از زمان بعثت مرتکب گناهی شوند مانعی ندارد. بهر صورت با عصمت و مقام پیامبری آنان منافاتی ندارد.

این نظر صحیح نیست زیرا برادران یوسف در اثر رذیله حسادت و رشک در باره وی و همچنین نسبت به یعقوب علیه السلام سالها جنایتها و گناهای مرتکب شده از جمله در باره یوسف مذاکره نموده که او را بقتل رسانند و یا در سرزمین دور دست او را رها نموده واگذارند که هلاک شود و یا بوسیله مسافران و رهگذر به بلاد دور او را ببرند و نامی از او نماند و محبت یعقوب به او نیز بتدریج فراموش و سلب شود فقط در این صورت می توان علاقه یعقوب را نسبت بخودشان جلب نمایند و بر حسب آیه «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» ۱۲۰-۲ هرگز برادران یوسف (ع) شایسته تصدی منصب الهی نخواهند بود و مراد از اسباط بعضی پیامبران از نواده های یعقوب (ع) میباشد.

اَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا:

برادران یوسف در باره دفع مزاحمت او با یکدیگر مشورت نموده و نقشه ای طرح نمایند که ناپدید گردد و محبت و علاقه پدرشان یعقوب از او سلب شود زیرا توجه و علاقه قلبی زیادی که یعقوب به فرزندش یوسف داشت، مصیبت و خطری بود برای آینده فرزندان بزرگ یعقوب که یوسف بر آنان فضیلت و برتری یابد و شخصیت آنان زایل شود و مذلت و خواری بر آنان رو آورد و در انظار مردم خوار و زبون گردند بعضی از برادران پیشنهاد نمودند که او را بقتل برسانید و پیشنهاد برخی دیگر آن بود که باید او را

در بیابان و سرزمین دور دست برد و او را در آن محل واگذار کرد چون کودک است نمی‌تواند بمنزل باز- انوار درخشان، ج ۹، ص:

۲۴

گردد و از گرسنگی می‌میرد و یا دچار درندگان خواهد شد و برخی دیگر گفتند که او را در چاه بیفکنید که دیوار آن فرو رفته‌های تیره و تاریک دارد و می‌توان در آنها پنهان شده و از غرق شدن در آب چاه ایمن ماند و اینگونه چاه‌ها در کنار جاده و مسیر قافله است.

کاروان رهگذر او را بدست آورده به بلاد دور دست خواهند برد و نام او محو می‌شود و علاقه پدرش یعقوب نیز از او سلب خواهد شد.

يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ:

جمله جواب امر و مجزوم است و بیان غرض اصلی از قتل و یا رها نمودن یوسف در بیابان دوردست است تا بدین وسیله از نظر یعقوب محو شود و علاقه به او نیز بتدریج سلب و زائل گردد، آنگاه علاقه قلبی و محبت یعقوب بسایر فرزندان او اختصاص خواهد یافت.

وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ:

پس از آنکه یوسف را از نظر یعقوب دور نمود ناگزیر علاقه قلبی یعقوب از او سلب می‌شود و محبت و علاقه یعقوب بفرزندان بزرگ وی اختصاص خواهد یافت.

آنگاه در مقام توجه و تدارک گناه برآئید و عذر خواهی از پدر بزرگوار خود نموده و با او خوشرفتاری نمائید بمنظور اینکه سبب انس او گردد و علاقه قلبی او بشما فرزندان بزرگ او اختصاص یابد.

بدیهی است این نیرنگ دیگری است، زیرا هنگام ارتکاب جنایت چنانچه تصمیم داشته‌اند که پس از فرونشاندن غضب و خشم و ارتکاب گناه توبه نمایند مکر و حيله‌ای است برای فرار از عقوبت و در حقیقت توبه جزء چگونگی گناه و مقرون به حيله است که زیاده بر اینکه گناه مرتکب شده چیزی پندارند که از عقوبت آن نیز رهائی خواهند یافت. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۵

در حقیقت بنای پشیمانی و خیال ندامت است و ظهور هدایت فطری نیست بلکه حيله‌ای است که نشانه شرارت نفس و خبث ذات است.

زیرا زیاده بر ارتکاب گناه بمنظور ایمن بودن از عقوبت حيله دیگری بکار برده است، بدلیل اینکه چنانچه تبه‌کار بطور تصادف از اجرای عقوبت رهائی یابد باز به ارتکاب گناه باز خواهد گشت و توبه قلبی و صلاح روانی و عملی در صورتی تحقق می‌یابد که پشیمانی ظهور هدایت فطری و از شئون نفس لوامه باشد به این که تیره‌گی که بر قلب و روان گناهکار پدید آمده در اثر حالت پشیمانی و آتش ندامت بار دیگر صفای روان خود را باز یابد.

قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوْهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ: غیابت الجب بمعنای فرو رفتگی دیوار چاه عمیق در بیابان ریگزار است.

آیه بیان پیشنهاد بعضی برادران یوسف است که او را نباید بقتل رسانید و او را در فرو رفتگی دیوار چاه جا دهید و کاروان رهگذر برای کشیدن آب از چاه یوسف را بدست آورده بعنوان برده او را به بلاد دور خواهند برد که به فروش رسانند.

إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ:

یگانه راه حيله و نیرنگ در باره راندن یوسف از نزد پدر ما یعقوب این است بدین پیشنهاد بدست کاروان افتاده به بلاد دوردست رهسپار شود.

قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ:

پس از اینکه برادران یوسف بهیئت اجتماع بنا گذاردند که او را به چاه افکنند برادران با یکدیگر مشورت نمودند که بچه وسیله از پدرشان درخواست نمایند که یوسف را به آنان بسپارد که بخارج شهر ببرند.

بدین منظور بهیئت اجتماع از پدر درخواست نموده گفتند: ای پدر مهربان انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۶

چه شده که بما اطمینان نداری که یوسف را بما بسپاری، او را برای گردش به صحرا ببریم با اینکه تصدیق داری که همه ما خیرخواه او هستیم و هرگز باو خیانت ننموده‌ایم.

از استفهام و چگونگی درخواست فرزندان استفاده می‌شود که یعقوب علیه السلام بیمناک بود که یوسف را به آنان بسپارد، او را به همراه خودشان به صحرا ببرند و از روایات نیز استفاده می‌شود که به یعقوب علیه السلام نیز الهام و اشاره شده بود که بوسیله فرزندان، یوسف معرض خطر قرار خواهد گرفت.

وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ:

جمله حال و مبنی بر تأکید است، ای پدر مهربان خود تصدیق داری که همه ما نسبت به برادر خود یوسف مهربان و خیرخواه بوده‌ایم و هرگز در باره او خیانت ننموده‌ایم.

أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَزْتَعُ وَيَلْعَبُ:

درخواست فرزندان از پدرشان یعقوب علیه السلام این بود که فردا بامداد که ما به صحرا می‌رویم اجازه فرما که برادر خود یوسف را به همراه ببریم که مناظر دلربا را دیده از میوه‌های گوارا خورده و نیز سرگرم بازی شود.

وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ:

مبنی بر تأکید و وعده بطور حتم است که در صحراء پیوسته او را مراقبت خواهیم نمود و از هر خطر و پیش‌آمدی او را حفظ نموده، ایمن خواهیم داشت قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ:

یعقوب (ع) در مقام بهانه جوئی و رد درخواست آنان، فرمود: ای فرزندان شما می‌دانید من محزون و غمگین خواهم بود از اینکه یوسف را از نظرم دور کنید و به‌همراه خود به صحرا ببرید ای فرزندان اندوه و تأثر خاطر مرا مخواهید یعقوب از نظر تادب در سخن حزن و اندوه خاطر خود را سبب رد درخواست آنان انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۷

قرار داد و معرفی نمود بدون این که به سبب حزن خود تصریح نماید که چنانچه یوسف را از نظرم دور نمائید و همراه خود به صحرا ببرید من غمگین و اندوهناک خواهم شد.

وَ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذُّبُّ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ:

عذر و بهانه دیگر یعقوب از قبول درخواست فرزندان خود آنستکه بیابان و بستان جای گرگ و درندگان است، بیم آن دارم که شما سرگرم کار خود شده مانند سبقت بیکدیگر به دیدن در فضای آزاد و زمین پهناور و از یوسف دور گشته از حال و سرگذشت او غفلت ورزید. ناگهان گرگ از کمین درآید او را برآید و طعمه خود کند در حالیکه شماها از او غفلت ورزیده سرگرم کار خود هستید.

مفسر گوید: با اینکه یعقوب (ع) می‌داند که آینده درخشانی در انتظار فرزند دلبندهش یوسف است و نیز یوسفش مقدس و منزّه از آنستکه گرگ از کمین درآید، ناگهان او را بدرد و طعمه خود کند، ممکن است از نظر رضا و تسلیم به حادثه دامنه‌دار آینده بوده و زمینه‌ای را آماده نمود که فرزندان از برگرداندن یوسف به نزد پدر خود بدان اعتذار جویند قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذُّبُّ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ:

یعقوب (ع) «برای عدم قبول درخواست فرزندان خود به این که یوسف را به آنان بسپارد به‌همراه خودشان به صحراء ببرند دو بهانه آورده پیشنهاد نمود.

یکی چنانچه یوسف را از نظرم دور کنید، محزون و غمگین خواهم شد.

و دیگر آنکه بیابان معرض خطر گرگ و درنده است کودک نیز قدرت فرار و دفاع از درنده را ندارد ممکن است شما سرگرم بازی بوده و از او غفلت داشته ناگهان گرگ بر او حمله نموده او را طعمه خود کند.

فرزندان پاسخ داده بمانع اول توجه ننموده نشنیده گرفتند، در باره عذر دوم سوگند یاد کردند محال است گرگ و درنده بیابان یوسف برادر عزیز ما را انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۸

بدرد و طعمه خود کند و حال آنکه ما جوانانی نیرومند و برادرانی مهربان هستیم، هرگز این چنین پیش آمدی رخ نمی دهد و چنین خطر و زیانی بر ما رو نخواهد آورد.

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ:

بیان آنستکه پس از درخواست فرزندان یعقوب به اینکه یوسف را به آنان بسپارد که او را برای گردش بصحرا ببرند، بهر نیرنگ و اصرار بود مورد قبول واقع شد.

یوسف را به همراه خود به صحراء آورده اینک هنگام تصمیم و اجرای آنچه در باره او اتخاذ نمایند فرا رسید آنگاه بهیئت اجتماع بنا گذاردند که از کشتن او صرف نظر نموده او را در گودالها و فرو رفتگی تیره و تاریک چاه جای دهند که کودک نتواند از چاه خارج شود و از غرق شدن در آب چاه نیز ایمن بماند.

آیه سقوط یوسف را بچاه و چگونگی آنرا ذکر نموده از نظر وضوح آن و اینکه نه نیروی شنوائی و نه شخص شنونده طاقت شنیدن آنرا نخواهد داشت که کودک معصوم بی گناه همچون یوسف فرزند دلبنده یعقوب اسرائیل پاکیزه از هر آلودگی را چگونه برادران صلبی وی که در محیط فضیلت تربیت یافته در باره آنان قساوت زیاده بر این تصور نمی رود برادری همچون یوسف کودک را به کام چاه افکنند.

وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا:

جمله لتنبئهم اخبار است و مبنی بر انشاء و تعلیم نیروی تأویل احادیث است یعنی سقوط یوسف کودک بچاه، آغاز ارتباط وی با وحی و با سروشها و الهامات غیبی است و در آن لحظه اسراری بر او کشف و آشکار گشت از جمله تأویل این حادثه ناگوار را مشاهده نمود و نیز بوی نوید داده که در آینده نزدیکی حقیقت و تأویل این حادثه را به برادران خود ارائه خواهی داد، هنگامی که از راه دور بدربار تو آمده اظهار حاجت نموده، مواد غذایی و خواربار از تو خواستار شده گویند ای پادشاه و فرمانروا فقر و پریشانحالی ما را فرا گرفته و سرمایه‌ای اندک انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۹

آورده بر ما ارزانی فرما و نیاز ما را برآور تا پروردگار تو را پاداش دهد همچنانکه نیکوکاران را پاداش نیک دهد.
وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ:

برادران خائن هرگز درک نخواهند نمود که افکندن یوسف بچاه همانا سبب کشف اسرار و تعلیم حقایق و تأویل احادیث است. و نیز آغاز ارتباط وی با الهامات غیبی خواهد بود گرچه پندارند که نام او را محو و یاد او را فراموش و علاقه پدر را بوی سلب نمایند ولی غافل از آنند که علاقه و محبت به یوسف اعماق قلب یعقوب را فرا گرفته لحظه‌ای از او غفلت نخواهد داشت زیرا رابطه قلبی یعقوب به یوسف و همچنین محبت یوسف به پدر بزرگوارش به شعار عبودیت آندو آمیخته، تزلزل و یا زوال پذیر نخواهد بود و نیز غافل از آنند که پروردگار او را به اریکه سلطنت و فرمانروائی میرساند و تأویل حادثه را در آینده نزدیکی به آنان ارائه خواهد داد، هنگامیکه او را نشناخته و برای اظهار حاجت به پیشگاه وی آیند.

وَ جَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّبُّ:

برادران خائن پس از اجرای نقشه شوم خود در انتظار پایان روز بوده چون هوا تیره و تاریک گشت گریان بسوی پدر بازگشته خبر

وحشت اثر از دست دادن برادرشان یوسف کودک را به پیشگاه پدر اظهار نمودند که ای پدر مهربان همه ما برادر عزیزمان را به اذن تو به همراه خود به صحراء برده او را نزد اثاثیه نهاده و سرگرم بازی و دویدن و سبقت به یکدیگر شدیم، از او به دور رفته ناگهان گرگ که پیوسته در کمین است به یوسف رو آورده او را طعمه خود نمود.

وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ.

ای پدر مهربان با نهایت تأثر و اسف خبر وحشت اثری که همراه با شواهد صدق انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۰ است بحضور شما اظهار می‌نمائیم گرچه از نظر تاثر خاطر گفتار ما را تصدیق نمائی این تیره‌بختی است که گریبانگیر ما گشته زیاده بر اینکه برادر عزیز خود را از دست داده‌ایم.

وَ جَاؤُ عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ:

شاهد بر صدق گفتار آنان این بود، پیراهن یوسف را که آغشته بخون بود به نزد پدر گذاردند و نسبت خون بر خلاف حقیقت بود زیرا پیراهن سالم بود، اثر پاره‌گی در آن نبود و کسی را که درنده‌ای پاره کند پیراهن او را نیز پاره خواهد نمود و مفاد حرف (علی قمیصه) نیز آنستکه خون از خارج بر آن ریخته شده است.

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً:

پس از شنیدن خبر وحشت اثر از فرزندان در باره یوسف عزیزش از گفتار آنان اعراض نمود، زیرا می‌دانست از نظر حسادت و رشک بفرزند عزیزش یوسف را به اصرار و نیرنگ از او گرفته که او را برای گردش به همراه خود به صحراء ببرند و عهد و پیمان اکید دادند که در باره او کمال مراقبت را مبذول دارند و هنگام شب که از صحراء بازگشته‌اند پیراهن خون‌آلوده او را که مقرون با شواهد کذب و نیرنگ است، بهمراه آورده‌اند. یعقوب (ع) از گفتار و سخنان آنان اعراض نموده فرمود:

جریان فرزند عزیزم چنین نیست بلکه در باره او حيله و نیرنگ بکار برده‌اید، از کنارم او را ربوده‌اید.

فَصَبِّرْ جَمِيلٌ:

جمله تفریع و تقدیر آن «اصبر فصبر جمیل» یعنی در این باره باید صبر و شکیبائی نمایم و چه خوش فضیلتی است گوارا صبریست که در آن شائبه تزلزل و غضب نیست و نظر به این که در این مورد برای یعقوب (ع) کشف قضیه و چگونگی حادثه یوسف طریقی جز از طریق فرزندان خود ندارد و در صورتی که خود آنها مباشر و مورد اتهام هستند هرگز انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۱ نمیتوان حقیقت و جریان حادثه یوسف را کشف نمود. بدین نظر یعقوب (ع) در مقام سپاسگزاری برمی‌آید و صبر و سکونت را پیشه می‌نماید ولی در همه موارد صبر عبارت از سکوت و سکونت نفس نیست بلکه معنای صبر تحمل رنج است در مورد کسب فضیلت و عبادت و اقدام جدی در تحصیل مقدمات آنست و در مورد معاصی تحمل رنج خودداری از مقدمات و اجتناب از گناهان است و در مورد بلیه و حادثه ناگوار عبارت از استقامت قلب و حسن تدبیر و اقدام به رفع آن حادثه ناگوار به طریق عقلانی است خلاصه صبر امر وجود نفسانی و نیز عمل جوارحی است که قوام آن به استقامت فکر و حسن تدبیر است و نیز اقدام عملی به وسائل عادی برای تحصیل خواسته و فضیلت و یا جلوگیری از وقوع حادثه ناگوار و یا رفع آن پس از وقوع و یا خودداری و کف نفس از ارتکاب گناه و از مقدمات آن.

وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ:

صفت فعل پروردگار و مبنی بر حصر است و ذکر لفظ الله استناد به آنستکه عون پروردگار بر حسب اختلافات مقامات مسطوره صفتی از صفات کامله است.

و کلمه الله علم و قام ذات ساحت کبریائی که مستجمع صفات کمال و مبنی بر توحید افعالی است که هر عمل قصدی و فضیلت نفسانی و همچنین عمل جوارحی بر اساس استقامت و افاضه پی در پی از مقام کبریائی است که بتمام شؤن وجودی مسئلت و اظهار

حاجت است.

از جمله صبر و نیروی شکیبائی در باره حادثه ناگوار هر لحظه ممکن است انسان نیروی صبر او به نصاب برسد و در مقام ناسپاسی و کفران نعمت برآید و حادثه را بصورت نعمت و غضب درآورد که سبب خسران و زیان وی در دو جهان گردد با اینکه پیوسته رنج برده و در اثر بی‌صبری و کفران نعمت پاداش و اجری نخواهد داشت.

بعبارت دیگر بقای نیروی صبر هر لحظه تا پایان مدت مصیبت و تا آخرین انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۲
لحظات زندگی فضیلتی است که بر اساس فضل پی در پی پروردگار خواهد بود و هر لحظه که بدان توجه کند با صبر تلقی نماید و بطور ملکه و صفت باشد نه بطور حال که پاره‌ای از احوال نیروی صبر بصورت کفران نعمت و نارضایتی و بی‌صبری و غضب درآید.

و مفاد آیه آنستکه صبر جمیل و استقامت قلب و سکینت و وقار روح پرتو و مسطوره‌ای از کمک و فضل پروردگار است که پی در پی افزایده می‌فرماید و هرگز تزلزل‌پذیر نخواهد بود. بر این مصیبت فراق فرزندم یوسف که هر چه را کبریائی ساحت او حکم فرماید و مشیت او تعلق بیابد نافذ و مورد خشنودی است.

زیرا علاقه قلبی من به یوسف و همچنین حزن و اندوه از فقدان او از شئون ایمان و شعار عبودیت و قدس روح من است که بدان پیمان اکید داده‌ام و از نظر توحید افعالی صبر جمیل را که هرگز در آن شائبه نارضایتی و خشم نیست، ظهوری از صفت مستعان بطور اطلاق پروردگار معرفی نموده بدون اینکه هیچیک از آندو را بخود نسبت دهد و بگوید بر این مصیبت فقدان فرزند عزیزم صبر می‌نمایم و از پروردگار استعانت می‌جویم.

وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً:

نظر به این که چاه بزرگ و عمیق در نزدیکی جاده عمومی بود کاروان رهگذر به آن سرزمین وارد شده کسی را گماردند که از چاه آب آورد یوسف که شب را در فرو رفتگی دیوار چاه خود را پنهان نموده و به تاریکی وحشت‌زا بسر برده در انتظار فرج بوده که آنچه را پروردگار برای او مقدر فرموده باو رو آورد.

ناگهان دلوی در درون چاه دید خود را بآن آویخته از چاه بیرون آمد آنگاه کاروان مشاهده نمود فریاد برآورد: کودک پسر، چه خوش مزده‌ای است او را باز یافته و سرمایه پنداشته و بعنوان برده به معرض فروش درآوردند. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۳

و بر حسب روایت از امام سجاد علیه السلام که ذکر می‌شود بامداد روز دیگر برادران یوسف بنزد چاه آمده بکاروان گفتند: این کودک عبد و برده ما است. روز گذشته به این چاه افتاده آمده‌ایم او را از چاه بیرون آوریم. یوسف را گرفته به کناری بردند به وی گفتند ناگزیری که خود را عبد و برده ما معرفی نمائی تا اینکه تو را به این کاروان بفروشیم یوسف قبول نموده او را به قیمت بیست درهم فروختند.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ:

مبنی بر توبیخ و تهدید است که پروردگار احاطه علمی دارد بخیانتهائی که برادران یوسف در باره او رواداشته، کودک فرزند یعقوب پیامبری را بچاه افکنده بنام برده معرض فروش درآوردند که نسب و نسبت معروف ندارد و حکمت متقن پروردگار اقتضاء نمود که یوسف صدیق نواده ابراهیم خلیل (ع) ثمره خانواده وحی تربیت شده در دامن هم چه پدری مانند یعقوب پیامبر بدین طریق بکشور و سرزمین دور رهسپار گردد و به آینده درخشانی که پروردگار برای او مقرر فرموده نائل گردد.

وَشَرَّوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ:

آنگاه یوسف را بارز ناچیزی به دره‌می چند فروختند در حالی که خریداران نیز بوی رغبت نداشتند و در هر یک از دو ضمیر جمله «شروه» و جمله «کانوا» اختلاف نظر است.

بعضی از مفسرین گفته‌اند برادران یوسف او را بکاروان فروختند، به اندک قیمت.

و بعضی گفته‌اند کاروانی که او را از چاه بیرون آورده در کشور مصر او را بمعرض فروش در آورده به قیمتی اندک فروختند و نیز در باره جمله «و کانوا» گفته شده کاروانی که از برادران یوسف او را خریدند اظهار بی‌رغبتی بخیر او می‌نمودند. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۴

از نظر اینکه به قیمت ناچیزی او را خریداری نمایند و یا از نظر اینکه در آن معامله نیرنگ و حيله بکار برده شده و کودک عبد و برده آنان نیست.

و نیز گفته شده جمله «و کانوا فیه من الزاهدین» بیان حال برادران یوسف است که غرض آنان از فروش بکاروان استفاده از قیمت او نبوده بلکه غرض آن بوده که یوسف را از آن سرزمین بخارج ببرند و دست کوچک او هرگز به دست مهر پدر بزرگوارش نرسد. وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِمَرْأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا:

ظاهر آیات آنستکه کاروان که یوسف را از چاه بدست آورده او را بکشور مصر برده بمعرض فروش در آورده بعض اهل مصر او را خریداری نموده و نظر به این که از کودک آثار کمال و فضیلت خلقی آشکار بود به همسر خود سفارش اکید نمود که کودک زر خرید را خود شخصا موجبات آسایش او را فراهم آورد و موقعیت و مقام او را گرامی بدارد و او را محترم بشمارد. شاهد آنستکه خریدار از وقار و سکینت و صباحت منظر کودک بفرست فهمیده است که از خانواده اصیل و نجیب است و بفرض که کودک اسیر شده و به دست دشمن دستگیر و گرفتار شده و بفروش رسیده از خانواده اصیل است. عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا:

و نیز از خریداری کودک اظهار بشاشت و امید نموده به همسر خود میگفت باشد که هنگام رشد و بلوغ او از فکر و نبوغ تدبیر او در زندگی استفاده نمائیم و یا زیاده او را بسمت فرزندی اتخاذ نمائیم و در انظار جامعه مردم او را بسمت فرزندی پسر خود خوانده و بخانواده خود ملحق نمائیم.

از این سه جمله استفاده می‌شود که خریدار یوسف که به وی انتقال یافته نیز شخص مهم در اجتماع مصر بوده و محتمل است که فرزند پسر نداشته‌اند، در انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۵

صورتی که نیازمند فرزندی بوده که از وجود او استفاده نمایند و پس از خود نیز جانشین او شده منصب او را بعهده بگیرد. وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ:

بیان توحید افعالی پروردگار و سبب عبرت دانشجویان مکتب توحید است آیه در باره سرگذشت یوسف کودک است.

برادران صلبی وی از نظر دشمنی و حسادت او را از مهر پدر عزیزش یعقوب علیه السلام محروم نموده و در بیابان به چاه عمیق افکندند در تاریکی چاه چه شبی تیره بر آن کودک گذشت که زبان یاری بیان آنرا ندارد. پس در باره سختی و دشواری آنکه ساحت کبریائی از نظر تسلیت خاطر بوی الهام فرمود:

ای یوسف پس از اندک زمانی به برادران خود ارائه خواهی داد و گفت گرچه مرا بچاه افکندید ولی ساحت کبریائی از فضل خود مرا به این مقام عزت و قدرت رسانید.

سحرگاه که کاروان از آن سرزمین گذر می‌نمود بمنظور بدست آوردن آب از چاه، یوسف کودک را بدست آورده، آنگاه برادران به دعوی بردگی و اسارت او را به کاروان فروختند نه بمنظور قیمت او بلکه بمنظور اینکه یوسف را از آن سرزمین بیرون برند، به قیمت ناچیزی به آنان واگذارند تا که دست کوچک او به دامن مهر پدرش هرگز نرسد.

سپس در کشور مصر نیز بار دیگر به معرض فروش درآمد و برای عزیز مصر او را خریداری نموده به دربار او انتقال یافت و بر حسب سفارش عزیز مصر مورد تقدیر همسر او قرار گرفت.

آیه بمنظور تعلیم دانشجویان مکتب عالی توحید جریان حادثه یوسف و برادران او را حکایت نموده که بر حسب مشیت پروردگار ممکن است از طریق عادی نتایجی را پدید آورد که هرگز گمان نمی‌رود، همچنانکه کودک انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۶ ناز پرورده را از چاه هولناک به سریر فرمانروائی نشانید.

وَلْتَعْلَمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ:

جمله عطف و معطوف آن حذف شده و بسایر موهبت‌های به وی توجه نمیشود و آیه بیان آنستکه از جمله موهبت‌ها که پروردگار به یوسف علیه السلام ارزانی فرموده زیاده بر الهامات غیبی به وی آنستکه از تأویل حوادث و حقیقت وقایع آینده آگاه می‌شد و تعبیر و بیان می‌نمود.

بعبارت دیگر هر حادثه‌ای را که خود او در خواب از هاتف غیبی می‌شنید و یا به او الهام می‌شد و یا صحنه حادثه را در حال خواب میدید به تأویل و حقیقت و بصورت خارجی آن آگاه می‌شد که صورت ذهنی حادثه در خارج به چه صورت تحقق خواهد یافت، همچنین صحنه حادثه را شخص دیگر در خواب دیده و یا از هاتف غیبی خبر حادثه را در خواب شنیده.

چنانچه به یوسف صدیق علیه السلام عرضه میداشت به تأویل و حقیقت آن آگاه شده تعبیر می‌نمود که بچه صورت در خارج تحقق خواهد یافت این بصیرت و علم به تأویل حوادث از نظر آنستکه هر یک از حوادث و وقایع نیک و بد جهان لا محاله معلول علل و اسبابی است.

و بالاخره محصول مقاصد و اعمال نیک و بد و مقدرات کسی است که صحنه حادثه را در خواب دیده و یا از هاتف غیبی خبر حادثه را در خواب شنیده و یا به وی الهام شده و یا شخص دیگری که در باره او خواب دیده شده است، پس علم به تأویل وقایع و درک حقایق حوادث عبارت از انتقال به علل و اسباب و محصول و نتایج آنها است.

و علم به تأویل احادیث بطور اطلاق از موهبت‌های الهی و از جمله خارق عادت و معجزه‌ای است که از خصایص بعضی پیامبران مانند یعقوب اسرائیل و یوسف صدیق علیهما السلام است همچنانکه منطق الطیر و احاطه باشارات و خواسته پرندگان و یا تسخیر حیوانات از خصایص و معجزات سلیمان پیامبر (ع) است. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۷

و نیز درک تسبیح کوهها و نرم بودن آهن و علم به منطق پرندگان از موهبت‌های پروردگار به داود (ع) است.
وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ:

لفظ الله علم و نام ذات کبریائی است و استناد به آن نام بمنزله استناد به همه صفات واجب است و نظر به این که امر عبارت از تدبیر نظام آفرینش و بسط رحمت اطلاق است در برابر مشیت قاهره پروردگار مغلوب و منقاد است و بیک جذب سراسر عوالم امکانی را بسوی ابد سوق میدهد از جمله موارد تدبیر پروردگار که بچشم می‌خورد و شایسته توجه است تدبیر مرموز در باره یوسف صدیق است از نظر قدردانی و اعلام نام وی پروردگار حسن تدبیر خود را در این مورد بخصوص ذکر نموده.

و سپس بطور کلی غلبه و قاهریت خود را در باره نظام جهان یادآوری فرموده است و آنچه را که پروردگار بخواهد و اراده فرماید از طریق طبیعی و وسائل مربوط آن نتیجه بطور حتم و بدون خبط و خطاء تحقق خواهد یافت و چنانچه غرضی را از طریق طبیعی بخواهد و نتیجه‌ای از آن به ظهور برسد هرگز در سلوک آن طریق خطاء نخواهد شد زیرا که او غالب بر تدبیر نظام هر موجود و پدیده و هر غرضی است.

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ:

بسیاری گمان برند که اسباب و علل ظاهری مستقل در تأثیرند در صورتی که تاثیر هر یک عبارت از حد وجودی است که پروردگار در آنها ظهوری از مشیت پروردگار است.

در کتاب معانی بسندی از ابی حمزه ثمالی روایت نموده گفت: روز جمعه‌ای نماز صبح را با امام علی بن الحسین علیه السلام

خواندم و پس از فراغت از نماز و تسبیح امام بسوی منزل روانه شد من نیز به همراه او بودم. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۸
 امام (ع) بخدمتگذار خود بنام سکینه فرمود: هر فقیر و نیازمندی به درب خانه بیاید او را غذا دهید، زیرا روز جمعه است.
 راوی ابو حمزه عرض کرد، هر سائلی مستحق نیست.

امام فرمود: بیم آن دارم بعضی از مردم را که مستحق هستند اطعام ننمائیم و آنچه بر یعقوب (ع) و فرزندان او وارد شد بر ما نیز وارد شود.

امام فرمود: یعقوب (ع) هر روز یک گوسفند ذبح می کرد قسمتی از آنرا صدقه میداد و بقیه را خود و عائله او به مصرف میرسانیدند.

سائل مؤمن روزه‌دار گرسنه‌ای شب جمعه به درب خانه یعقوب (ع) هنگام افطار، رفته فریاد برآورد فقیر سائل هستم از زیادی غذای خودتان مرا طعام دهید مکرر درخواست نمود کسی به او غذا نداد.

فقیر نا امید گشت از اینکه بوی طعام بدهند و هوا تاریک شد، از درب خانه یعقوب بازگشت و گرسنگی خود را به پروردگار شکایت کرد شب را گرسنه بسر برد، فردا نیز با گرسنگی و بردباری روزه گرفت در حالیکه صابر و سپاسگزار بود، یعقوب (ع) و فرزندان و خانواده آنان با شکم سیر خوابیدند صبح شد در حالیکه از غذاهای آنان زیاد مانده بود.

آنگاه صبح همان شب پروردگار به یعقوب علیه السلام وحی فرمود که بنده صالح مرا خوار و زبون نمودی و بدین جهت غضب پروردگار را جلب نمودی و شایسته عقوبت و تأدیب شدی، بلیه‌ای بر تو و بر فرزندان تو رو خواهد آورد.

ای یعقوب محبوبترین پیامبران و گرامی‌ترین آنها نزد من کسانی هستند که به فقراء و بینوایان رحم نمایند و بخود نزدیک گردانند و به آنها طعام و غذا دهند و پناه آنان باشند.

ای یعقوب بر بنده من دمیال ترحم نمودی، در صورتی که بنده قانعی بود، شب گذشته هنگام افطار به درب خانه تو آمد، فریاد برآورد، سائل بینوا را غذا دهید کسی به او طعام و غذائی نداد، از درب خانه تو ناامید بازگشت و به نزد من انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۹

شکایت آورد و شب را گرسنه خوابید، سپاسگزار شب را بسر برد فردا را نیز روزه گرفت.

ای یعقوب تو و فرزندان شب را سیر گذرانیدی در حالیکه از غذاهای شما زیادی مانده بود.

ای یعقوب مگر نمی‌دانی که عقوبت و تأدیب من در باره اولیاء و نیکان نزدیکتر است از عقوبت من در باره دشمنان از جهت حسن نظری که به اولیاء خود دارم و به دشمنان مهلت می‌دهم بساحت کبریائی خود سوگند هر آینه مصیبتی بر تو نازل نمایم و فرزند تو را معرض حادثه‌ای قرار داده و بدان وسیله تو را تأدیب نمایم پس آماده حادثه ناگواری باش و نیز به آنچه در باره تو حکم نمایم راضی باش و صبر بنما.

راوی ابو حمزه به امام علی بن الحسین علیهما السلام عرض نمود: بفرماید تو، چه وقت یوسف در خواب دید، حضرت فرمود: همان شب جمعه که یعقوب و فرزندانش با شکم سیر بخواب رفته بودند ولی در میان گرسنه بسر می‌برد و چون یوسف در آن شب در خواب دید، صبح آنرا پدر خود حکایت نمود یعقوب علیه السلام از شنیدن خواب یوسف غمناک گشت، آنگاه پروردگار به وی وحی فرمود:

که آماده بلاء و مصیبت باش.

یعقوب به فرزندش یوسف فرمود: خواب خود را برای برادران حکایت منما زیرا بیم آن دارم که در باره تو حسد ورزند ولی یوسف جریان خواب را برای برادرانش حکایت کرد.

امام علی بن الحسین علیه السلام فرمود: نخستین بلاء که بر یعقوب و فرزند او رو آورد هنگامی بود که خواب را برادران از یوسف

شنیده، در باره او حسادت ورزیدند، یعقوب در باره یوسف بسیار افسرده خاطر گشت و بیم آنرا داشت که آنچه پروردگار به وی وحی فرموده که در انتظار بلاء باش، در باره یوسف بخصوص باشد. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۰

بدین جهت در باره یوسف از فرزندانش افسرده خاطر بود، از نظر اینکه برادران یوسف مشاهده نمودند که پدرشان یعقوب علیه السلام فرزند دیگرش یوسف را گرامی میدارد و بر آنها ترجیح می‌دهد بر آنها دشوار آمد، در این باره با یکدیگر مشورت نموده می‌گفتند: یوسف و برادرش نزد پدر ما یعقوب عزیزتر و گرامیتر است، در حالیکه ما نیرومند هستیم و این لغزشی که پدر ما دارد ناگزیر یوسف را باید بقتل رسانید و یا در سرزمین دوردست او را رها نمائیم و سپس صالح و نیکوکار خواهیم شد.

آنگاه به پدر خود یعقوب علیه السلام گفتند: چه می‌شود که یوسف را بما بسپاری و ما در باره او ناصح و خیرخواه هستیم، یعقوب علیه السلام فرمود: من غمناک می‌شوم، از اینکه او را از نزد من ببرید و نیز بیم آن دارم که گرگ او را بدرد و طعمه خود کند.

یوسف را از پدر گرفتند، برای اینکه او را از پدرش دور نمایند و بلائی که پروردگار به یعقوب وحی فرموده بر او وارد شد، از جهت محبت قلبی که به فرزندش یوسف داشت، امام فرمود: تقدیر و حکم پروردگار در باره یعقوب و فرزندش اجراء شد و نتوانست بلاء را از خود و از فرزندش یوسف دفع نماید.

بدین جهت فرزندش یوسف را به برادرانش سپرد که او را به صحراء ببرند و یعقوب در انتظار وقوع بلاء در باره یوسف گردید و هنگامی که یوسف را از منزل بیرون بردند، یعقوب بشتاب آمده یوسف را از آنان گرفت و به سینه چسبانید او را بوسید و به آنان تسلیم کرد.

و سپس برادران بسرعت یوسف را بردند که بار دیگر یعقوب او را از آنان نگیرد و نگذارد او را ببرند، چون یوسف را به صحراء بردند گفتند او را بقتل برسانیم و در زیر درخت پنهان نمائیم، شب گرگ جسد او را خواهد خورد، برادر بزرگ به آنها گفت: او را نکشید، بلکه او را در چاه بیفکنید، کاروان او را انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۱ بدست خواهد آورد.

آنگاه یوسف را بسوی چاه عمیق برده او را در آن چاه افکندند، بگمان اینکه غرق می‌شود و چون به چاه افتاد، فریاد برآورد: ای فرزندان رومین سلام مرا به یعقوب برسانید.

چون صدای یوسف را از قعر چاه شنیدند گفتند: باید ایستاد که بدانیم در چاه بقتل میرسد یا نه، در آن مکان توقف نموده ناامید شدند، آنگاه هوا تیره و غروب شد، بسوی منزل بازگشتند. به پدر گفتند: برادرمان یوسف را به صحرا بردیم هنگامیکه سرگرم دویدن و مسابقه بودیم، یوسف را در نزد اثاثیه گذارده بودیم ناگهان گرگ بر او حمله نموده او را طعمه خود کرد.

یعقوب علیه السلام که سخنان آنان را شنید، عبرت گرفته به پروردگار پناه برده و بیاد آورد، آنچه را که پروردگار بوی وحی فرموده که در انتظار بلیه و مصیبت باشد بنا بصبر نهاد و آماده بلاء و مصیبت گردید، به فرزندانش خود فرمود، بلکه حيله و نیرنگی است در این پیش آمد پروردگار هرگز یوسف مرا طعمه گرگ نخواهد نمود، پیش از اینکه تأویل و حقیقت خواب او را ببینم.

راوی ابو حمزه گفت: حدیث امام علی بن الحسین علیهما السلام پایان یافت، سپس راوی گفت: فردا صبح که حضور امام علیه السلام شرفیاب شدم عرض کردم:

بفدای تو، روز گذشته حدیث و واقعه یعقوب و یوسف علیهما السلام را بیان فرمودی و آن را قطع نمودی، چه شد حادثه برادران یوسف با او بعد از آن.

امام فرمود: چون صبح فردا شد بار دیگر فرزندان یعقوب به نزد چاه آمده بدانند یوسف چه شده چون به نزد چاه رسیدند، کاروانی در آن مکان بود که دلو بچاه افکنده که آب بیرون آورد. چون دلو را از چاه بیرون آورده بود ناگهان دیدند، کودکی خود را به دلو آویخته. کاروان بهمراهان خود می‌گفت:

مژده‌ای است، این کودک سرمایه و سودی است برای ما.

در آن اثناء برادران یوسف به نزد چاه رسیدند، گفتند: این کودک عبد انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۲

و اسیر ما است، روز قبل بچاه افتاده بود، امروز آمده‌ایم او را از چاه بیرون آوریم.

یوسف را از کاروان گرفتند و او را بکناری بردند به وی گفتند: باید اقرار نمائی که عبد ما هستی تا اینکه تو را به آنها بفروشیم و گر نه تو را به قتل خواهیم رسانید.

یوسف گفت: مرا بقتل نرسانید هر چه می‌خواهید می‌گویم، برادران یوسف را به نزد کاروان آوردند که او را بفروشند، یکی از اهل کاروان یوسف را خریداری نمود به بیست درهم و برادران در باره قیمت او رغبتی نداشتند.

کاروان یوسف را بسوی کشور مصر آورده او را به پادشاه و فرمانروای مصر فروخت.

همچنانکه آیه شریفه فرمود: (قَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِمَرْأَتِهِ أَكْرَمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا).

راوی ابو حمزه گفت: از امام علی بن الحسین علیهما السلام سؤال نمودم، هنگامیکه یوسف را بچاه افکندند سن او چقدر بود. امام فرمود: نه سال داشت و نیز راوی سؤال نمود چه قدر مسافت بود از منزل یعقوب تا به مصر، امام فرمود: دوازده روز مسافت بود.

و نیز فرمود: یوسف با صباحت منظر بود، چون به سن رشد و بلوغ رسید، ملکه مصر به وی تمایل نمود.

یوسف فرمود: معاذ الله ما خانواده‌ای هستیم که هرگز زنا ننموده‌اند. ملکه مصر دربهای اتاق را به روی خود و یوسف بست گفت:

بیمناک مباش و خود را به روی یوسف افکند. یوسف نیز از او بسوی درب اطاق فرار کرد. درب را گشود و ملکه به او رسید.

پیراهن یوسف را از عقب گرفت و کشید. تا آخر حدیث.

در تفسیر عیاشی از زراره از امام باقر علیه السلام روایت نموده فرمود: پیامبران پنج نوع و مقام هستند. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۳

بعضی از آنان الهامات فرشته را می‌شنوند مانند صوت زنجیر و می‌فهمند آنچه را که باید بفهمند و بیابند.

و بعضی دیگر گروهی هستند، در خواب به آنان الهام میشود، مانند یوسف صدیق و ابراهیم خلیل علیهما السلام. و بعضی از آن فرشته را می‌بینند.

و بعضی از آنان در قلب و روح آن اشاره میشود و همچنین در نیروی شنوائی آنان.

در تفسیر قمی در روایت ابی الجارود از امام باقر (ع) روایت نمود، در باره آیه (لِكَيْبَتِهِمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ) فرمود: جبرئیل

(ع) به یوسف این چنین خبر داد که برادران تو، نخواهند شناخت تو را که یوسف هستی.

مفسر گوید: هنگامیکه یوسف بچاه افکنده شد، نخستین ساعات پیامبری او بود که با الهامات ربوبی ارتباط یافت و آیه مبنی بر

تسلیت خاطر یوسف صدیق است زیرا به وی وحی شد که سقوط تو در چاه آغاز پیامبری و نیز رسیدن به عزت و فرمانروائی است و

تو در آینده نزدیکی بدان مقام خواهی رسید و به برادران خود جریان را می‌گوئی در حالی که آنها تو را نمی‌شناسند.

در تفسیر عیاشی به سندی از امام صادق (ع) روایت نموده، فرمود: یعقوب پیامبر (ع) مبتلا به فراق یوسف شد در اثر آن بود روزی

گوسفندی فربه را ذبح نمودند در حالیکه یکی از اصحاب او بنام یقوم فقیر صائم بود، غذائی که بدان افطار کند نداشت او را افطار

ندادند، بدین جهت مبتلا بفراق یوسف گشت.

و پس از آن هر روز صبح منادی فریاد برمی‌آورد، هر که صائم و روزه‌دار نیست بغذای (به ناهار) یعقوب حاضر شود و هنگام شب

منادی او فریاد برمی‌آورد: هر که صائم و روزه‌دار است بغذای شام یعقوب حاضر گردد.

در تفسیر قمی در روایت ابی الجارود در باره آیه (وَ جَاؤُا عَلَىٰ قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ) امام فرمود: گوسفندی را بر روی پیراهن یوسف

ذبح کردند.

در امالی شیخ به سندی از امام (ع) در آیه (فَصَبِّرْ بِجَمِيلٍ) فرمود: صبر و بردباری است که در آن هرگز شائبه شکایت نباشد:

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۴

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۲۲ تا ۳۴] ص: ۴۴

اشاره

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۲۲) وَرَاوَدْتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۲۳) وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ (۲۴) وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسَيِّجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۵) قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۲۶)

وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۲۷) فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ (۲۸) يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ لِذَنْبِكَ كُنْتَ مِنَ الْخَاطِئِينَ (۲۹) وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۳۰) فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ (۳۱)

قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسَيِّجَنَّ وَلَيَكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ (۳۲) قَالَ رَبِّ السُّجُنَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا- تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۳۳) فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳۴)

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۶

(شرح) ص: ۴۶

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا:

از هنگام ورود یوسف به مصر که به عزیز مصر فروخته شد، و در دربار او میزیست تا بحد رشد و بلوغ رسید و قوای جسمانی و روانی او کمال یافت و هیجده و یا بیست سال از عمر او سپری شد. پروردگار بوی نیروی قدس و فضیلت فرمانروائی و علم موهبت فرمود و حکم و علم بطور اطلاق عبارت از نظر صائب و شهود حقایق است چه در باره عقاید و معارف الهی و نیز از امور جزئی و خارجی اسراری می فهمید و بطور شهود می یافت، بدون اینکه در نظر بآنها تزلزل و یا تردید بر او عارض شود و یا به هوای نفسانی او مستند باشد بلکه در اثر احاطه شهودی وی نظر او قاطع بود و این درجه و مقامی از نبوت و رسالت است.

و از جمله موهبت بوی علم به تأویل حوادث که برای او پیش می آمد و یا در باره دیگران رخ میداد، در اثر ارتباط با الهامات غیبی حکم و نظر او بطور قاطع بود و در نظر و یا گفتار و سخنان او هرگز شائبه جهل و تزلزل نبود و بطور کلی این سنخ حکم و علم در امور کلیه و معارف الهی و نیز در امور جزئی در اثر ارتباط با تعلیمات غیبی و شهود است و از سنخ علم حصولی نیست و از آیات استفاده می شود، نخستین بار که یوسف صدیق انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۷

به مقامی از نبوت و پیامبری نائل گشت و با الهامات غیبی ارتباط یافت هنگامی بود که به چاه افکنده شد و بمنظور تسلیت و تامل خاطر او پروردگار به وی وحی فرمود به این که جریان این حادثه و پیش آمد را به برادران خود یادآوری خواهی نمود در حالیکه تو فرمانروای آنان بوده و تو را نشناسند.

و بر حسب این آیه مقام رسالت نیز هنگام رشد و بلوغ به وی موهبت شده حکم و سخنان او بطور قاطع بوده و آنچه از تاویل احادیث و تعبیر حوادث سؤال می‌شد به وی وحی و الهام شده به مردم اعلام می‌نمود.

وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ:

رشد و کمال روحی و حصول ملکه و فضیلت امر تدریجی است پس از ملازمت به اعمال صالحه و پرهیز از گناهان بمقامی از صورت اعتقادی و روح ایمان نائل می‌شود این جزاء بر حسب نظام عمل است و در عوالم دیگر که مقام جزاء و ثواب است بصورت‌های بهتر و مناسبتری ظهور خواهد نمود و ارواح قدسیه نیز هر لحظه مورد آزمایش دقیق قرار گرفته گرچه کامل و مکمل هستند ولی از نظر اینکه پیوسته با الهامات غیبی ارتباط دارند بر اساس استکمال نیز خواهند بود.

وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا:

مراوده از راد یروود گرفته شده و از آنست اراده و مراوده از باب مفاعله بمعنای اراده مقابل اراده دیگری است و آنچه را دیگری نمی‌خواهد آنرا بخواهد و او را راضی کند که خواسته او را بپذیرد.

از نظر اینکه یوسف (ع) در دربار پادشاه مصر بسر می‌برد پادشاه به همسر خود ملکه سفارش نموده بود که یوسف را گرامی بدارد و در تامین آسایش او نهایت اهتمام را مبذول دارد باشد که او را بفرزندی اتخاذ نمائیم.

و سفارش پادشاه به ملکه بیشتر سبب تظاهر و ارتباط ملکه با یوسف گشت و در اثر فضیلت خلقی و وقار یوسف ملکه او را بسیار دوست میداشت و محبت انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۸

و علاقه بوی رو بافزایش بود تا هنگامیکه یوسف بحد رشد و بلوغ رسید.

ملکه شیفته و فریفته محبت و عشق به یوسف گشت و نتوانست از اظهار آن خودداری نماید با مناعت طبع و خدارتی که داشت و علاقه بوی قلب او را فرا گرفته بود در مقام تهیه وسائل و اسباب چینی برآمد که عشق خود را با یوسف در میان گذارد و پیوسته در انتظار فرصت بود که خاطرات خود را صورت تحقق دهد و به وصال یوسف برسد و او را نیز شیفته خود نماید همچنانکه او فریفته یوسف شده است.

و هر وقت ملکه سخنی بطور رمز و کنایه از علاقه قلبی خود بمیان می‌آورد یوسف از نظر وقار و سکینت و مناعت خود سخنی نمی‌گفت و در باره دفاع از چنین خطری سکوت اختیار می‌نمود و با روان پاک خود بساحت کبریائی پناه می‌برد و سکوت او سبب زیادی عشق ملکه می‌گشت تا آنگاه که آتش درونی او شعله ور شده نتوانست لحظه‌ای آنرا پنهان نماید آخرین نیرنگ را بکار برد یوسف را به محاصره خود درآورد.

وَ غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ:

درب اتاقهای اندرون شاهانه را به بست که کسی نتواند آنها را بگشاید و حریم ملکه و خلوتگاه او را درهم شکنند و بدین نیرنگ یوسف را در محاصره خود در آورده و نتواند از خواسته او امتناع نماید با اینکه یوسف ایمن بود و اطمینان داشت که پادشاه رابطه همسر خود را با او هرگز نخواهد فهمید زیرا ملکه میتواند برای همیشه این رابطه را پنهان بدارد و چنانچه رابطه را با یوسف برقرار سازد ممکن است برای همیشه رابطه ادامه بیابد و نیز پنهان بدارد.

وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ:

کلمه هیت لک از آنست تهیه اسم فعل بمعنای آنستکه با آمادگی خلوت دیگر در انتظار چه هستی. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۹
این آخرین سخنان دعوت تهدید آمیز ملکه زلیخا بیوسف بود که او را از هر لحاظ به محاصره و باختیار خود درآورده و به بن بست افکند.

قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ:

آغاز سخنان یوسف است که سکوت را که تا به حال در برابر اشارات و غمزها پیش گرفته بود درهم شکست و زیاده بر اظهار امتناع و نفرت از خواسته او صحنه دیگری را بوی ارائه داد و خاطر او را تهدید نمود.

مشعر به این که همچنانکه تو شیفته و دل‌باخته طبع و غریزه پست خود شده و در حیرت فرو رفته‌ای به راز دل زبان گشوده و پرده عفت خود دریده‌ای، بگمان آنکه مرا نیز آنچنان کنی. ولی من پابند عشق آفریدگار خود بوده و هستم، پیوسته در پناه او بسر میبرم و لحظه‌ای از لذت یاد او فروگذار نخواهم نمود.

و جمله معاذ الله مفعول مطلق برای فعل مقدر است و از نظر توحید افعالی پروردگار و عدم توجه به خود بدان تصریح نموده و بگوید (اعوذ بالله معاذاً) یعنی به آفریدگار پناه می‌برم و خود در پناه او هستم فقط اکتفاء به این جمله نمود پروردگارم به فضل خود مرا پیوسته در پناه خود نگه‌میدارد و مرا از مرز خطر باز‌میدارد.

إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ:

دومین جمله‌ای است که یوسف در مقام رد و امتناع از خواسته ملکه و توبیخ او پاسخ می‌دهد و سخن او نیز بر اساس توحید خالص است که آفریدگار یکتا شایسته پرستش است که مرا نیکو تربیت فرموده و پیوسته تدبیر می‌نماید.

با اینکه بر حسب سفارش پادشاه مصر به همسر خود در باره یوسف او را گرامی می‌داشت ولی از نظر محبت یوسف بساحت کبریائی و لازمه توحید خالص وی آنستکه خود و همه وسایل آسایش و خدمتگزاران خود را فراموش نموده و نادیده گرفته از فضل پروردگار و احسانی از ساحت او معرفی می‌نماید.

همچنین خود را بشعار عبودیت آراسته و بدان فخر می‌نماید همچنانکه انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۰

ابراهیم (ع) در مقام سپاس و توحید خالص فرمود: «الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي» با اینکه بر حسب نظام طبع غذا طعام انسانی است و آشامیدن آب انسان را بی‌نیاز و سیر آب می‌نماید.

ولی از نظر توجه بساحت کبریائی غذا و سایر وسائل نادیده گرفته بر حسب نظام معرفت و توحید خالص به صحنه سراب طبیعت توجه ننموده و همه آثار و افعال بی‌نهایت جهان را فعل و اثر واحد و مستند بساحت کبریائی میدانند و اقصی مرتبه حمد و سپاسگزاری است.

محتمل است مراد از جمله «احسن مَثْوَايَ» که تفسیر صفت ربوبیت پروردگار است اختصاص به پذیرائی ندارد که ملکه و خدمتگذاران وی بر حسب سفارش پادشاه مصر بدان قیام می‌نمودند، بلکه مراد آن باشد که پیوسته پروردگار از آغاز زندگی مرا نیکو تربیت فرموده و نیز پیوسته در باره من تدبیر نیکو می‌نماید.

و گفته شده مراد از جمله «انه ربی احسن مَثْوَايَ» عزیز پادشاه مصر است که یوسف را خریداری نموده و در اختیار داشته و نیز سفارش نموده که همسر وی یوسف را گرامی بدارد. بر این اساس جمله مبنی بر رد خواسته و امتناع یوسف از درخواست ملکه است، و گفته با اینکه عزیز مصر مالک و به من احسان نموده و در باره پذیرایی من سفارش اکید نموده. چگونه به او خیانت و ظلم نمایم و درخواست نامشروع تو را بپذیرم.

پاسخ این نظر آنستکه یوسف صدیق منزه است از اینکه به شخص بت‌پرست تعبیر به رب نماید و او را مالک خود بداند، همچنانکه در آیه «إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ» مراد وی از کلمه رب آفریدگار است و در آیه «ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ» سؤال کننده از تأویل و تعبیر خواب نظر به این که فرستاده و گماشته پادشاه بوده یوسف از او تعبیر به رب او نموده است.

إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ: انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۱

مبنی بر امتناع از خواسته ملکه و تاکید آنست که غرض از خلقت بشر توحید خالص و شعار عبودیت که سعادت و رستگاری است و رکن آن نیروی تقوی و خویشتن‌داری از تمرد و خیانت است و چنانچه خواسته نامشروع تو را بپذیرم با ساحت کبریائی مبارزه

نموده برای همیشه از سعادت و رستگاری بی‌بهره خواهیم بود.

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِه:

آیه مبنی بر سوگند دایر به این که پس از آنکه ملکه زلیخا، یوسف را به محاصره درآورد، همت گمارد بوی دست بیابد و در اختیار خود درآورد و او را مجبور کند که خواسته او را برآورد و همت و اهتمام عبارت از توجه و اقدام عملی بخواسته است که مانع را رفع و تمایل و رغبت یوسف را جلب و هماهنگ خود بنماید و سپس اراده خود را عملی نماید.

بدین لحاظ همت ملکه بر اساس نیروی شهوت و غریزه جنسی و هتک عرض است که از درون وی شعله‌ور شده و هر لحظه رو بافزایش است و چنانچه همت وی عملی شود خواسته او نیز جلب و تحقق خواهد یافت.

وَهُمْ بِهَا:

جمله عطف و نیز مبنی بر سوگند است و بدیهی است که همت یوسف بقرینه سیاق در مقابل همت ملکه مبنی بر دفاع و امتناع از خواسته او است.

لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّه.

جمله شرط و جواب لولا بواسطه قرینه حذف شده بیان آنستکه چنانچه یوسف نیز آثار صفات و عظمت ساحت کبریائی را مشاهده ننموده بود مانند افراد عادی بهره‌ای از علم و شهود عظمت پروردگار نمی‌داشت و بوسیله بستن درب اتاقها بمحاصره در می‌آمد و نیز وی مقاومت و امتناع خود را از دست میداد تیره‌گی تمایلات بر روان تابناک او سایه میافکند و از امتناع خواسته وی شانه تھی

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۲

می‌نمود.

و مفاد جمله شرط احتراز است که همت یوسف را سنخ دیگر از نیروی روانی معرفی می‌نماید هرگز مخالفت پروردگار بر قلب قدس او خطور نخواهد نمود تا چه رسد به این که تصمیم بگیرد و همت گمارد در صورت رفع مانع مانند بستن درب اتاقها برای همیشه مقتضی بطور کامل تحقق یابد و رابطه نهائی پیوسته برقرار گردد و جمله شرطیه «لولا ان رأی برهان ربه» بهترین مدح و تنزیه روح قدسی یوسف است که هر لحظه کوچکترین لغزش و خطور تخلف در روان خود را سقوط به پرتگاه نیستی و شقاوت ابدی میدانند چگونگی همت او مانند همت ملکه خواهد بود که بر اساس غریزه جنسی و هتک عرض است، با اینکه در حسن و حمایت شوهر است.

و نظر به این که شهود و یقین روح قدس یوسف (ع) بطور حتم است تحقق جزاء و صدور همت و تمایل بخواسته ملکه نیز محال و امکان ناپذیر خواهد بود زیرا کسیکه پروردگار بوی روح قدسی موهبت کند و بخود اختصاص دهد عصمت او را عهده‌دار می‌باشد و تقدیر شرط چنین است «حیث رأی برهان ربه لم یهم بها» یعنی نظر به این که یوسف (ع) پیوسته بطور شهود نشانه‌های عظمت کبریائی را مشاهده می‌نمود هرگز به ملکه زلیخا توجه ننموده و بوی همت نگمارد.

ایمان عبارت از عقیده و صورت علمی است بلحاظ انکشاف واقع و مرتبه‌ای از فضیلت و دارای درجات بشمار است نوع و درجه‌ای از علم و انکشاف واقع و مرتبه‌ای از فضیلت و دارای درجات بشمار است نوع و درجه‌ای از علم و انکشاف واقع عبارت از اطاعت و قبح مخالفت پروردگار است به این که انقیاد نسبت به ساحت پروردگار سبب صلاح روانی و نظام زندگی است و تمرد و مخالفت سبب شقاوت و اختلال زندگی و بعد از رحمت پروردگار می‌باشد.

این درجه از ایمان اکتسابی و ممکن است احیانا در اثر غلبه نیروی شهوت و تمایلات زایل و پنهان گردد و دچار مخالفت پروردگار شود و درجه عالی از ایمان ذاتی و شهود موهوبی عبارت از انکشاف حقیقی و شهود آثار صفات کبریائی انوار درخشان، ج ۹، ص:

است و توجه و علاقه آنچنان قلب را فرا بگیرد که هرگز بر روح درخشان تیره‌گی غفلت عارض نشود و تمرد و مخالفت در خاطر خطور ننماید و از نظر تمثیل بمحسوس مانند اینکه هر لحظه خود را در پرتگاه مشاهده کند چنانچه لحظه‌ای از خود غفلت نماید و خطوری روان او را تیره کند، بیدرنک به پرتگاه نیستی و شقاوت سقوط خواهد نمود.

و مفاد جمله «رأی برهان ربه» آنستکه رؤیت عبارت از شهود قلب و وجدان آنست نه از طریق فکر و استدلال و برهان عبارت از دلیل آشکار و بطور حتم است که قابل تزلزل و زوال نباشد و رؤیت و شهود قلبی نسبت به برهان پروردگار عبارت از شهود آثار توحید افعالی پروردگار است که در آن شائبه شرک نباشد.

همچنانکه ابراهیم (ع) فرمود: «وَالَّذِي هُوَ يُطْعَمُنِي وَيَسْقِينِي ۲۶-۸۰» هر گونه وساطت علل طبیعی را در این صحنه سراب نادیده گرفته و همه آثار بی شمار و بی نهایت را مستند بساحت کبریائی معرفی می نماید.

مفسر گوید: نظام معرفت پروردگار غیر از نظام طبیعت است، زیرا در این نظام هر گونه معلولی بدون تاثیر علت مفهوم ندارد، مثلاً بدون آشامیدن آب سیراب شدن تشنه مفهوم ندارد ولی نظام معرفت کبریائی بر اساس نظر بحقیقت امر و نیز توجه به صحنه سرابی و به نظام امکانی است و بمنظور فهم این حقیقت و تنزل آن به محسوس مانند کسی ماند که روشنائی و حرارت هوا و رشد نباتات را از هر سو مشاهده نماید هرگز در خورشید شک و تردید نخواهد داشت. بهمین قیاس یوسف صدیق (ع) آثار بی نهایت توحید افعالی ساحت پروردگار را با قلب درخشان و قدس خود هر لحظه از هر سو مشاهده می نماید، هرگز لغزش و یا خطور گناه بقلب پاک او عارض نخواهد شد و نیز بطور تمثیل و تنزل به امر محسوس در برابر عظمت کبریائی و غضب و حرمان از رحمت او خود را در پرتگاهی مشاهده مینماید.

هر لحظه لغزش و شائبه‌ای بر قلب و شهود او رخ دهد به پرتگاه نیستی و شقاوت پرتاب خواهد شد.

كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ: انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۴

بیان غرض و نتیجه شهود قلبی یوسف است به این که آثار ساحت پروردگار را مشاهده می نماید که در او اقتضاء توجه به حریف خود و نظر بملکه نبوده از نظر اینکه سراسر قلب و حواس او مصروف عظمت پروردگار بوده بر این اساس پروردگار خطر همت ملکه را بگناه و همچنین خطور تمایل بعمل شنیع با بانوی شوهردار را از او صرف نمود.

و آیه مبنی بر منت بر یوسف است. با اینکه خاطره سوئی و یا گناهی بر قلب او رخ نداده معذالک پروردگار از نظر توحید افعالی و تعلیم آن بجامعه مسلمانان بر یوسف علیه السلام منت نهاده و دفع هر خطری را از او مستند بساحت پروردگار معرفی نموده است و جمله شاهد روح قدس یوسف (ع) است که از خاطر او هرگز همت و یا خطور لغزش و گناهی گذر ننموده و دارای نیروی عصمت است، پروردگار پیوسته هر خطری را از او دفع می نماید.

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ:

برهان آنستکه یوسف (ع) بچه سبب دارای شهود قلبی نسبت بتوحید افعالی پروردگار بوده و به روح قدسی و نیروی عصمت آراسته، پروردگار از توجه هر خطر و لغزشی او را ایمن میداشت سبب آنستکه بطور جعل بسیط و موهبت وجودی از ازل و عالم ذر بر او منت نهاده بر حسب ذات صالح بوده و بشعار عبودیت بخلوص ذاتی آراسته او را در صف پیامبران معرفی نموده و نمونه‌ای از صفات خود قرار داده است و خلوص اهل ایمان و تقوی اکتسابی و از طریق ایمان و فضیلت خلقی و اعمال صالحه تحصیل می شود و بر اساس عقیده و عمل نهاده شده تزلزل و خلل پذیر است ولی اخلاص پیامبران ذاتی و بموهبت وجودی است و از جمله آثار و لوازم آن صورت اعتقادی و شعار عبودیت و نیز وساطت در فیوضات تکوینی است پروردگار نیز وظیفه تعلیم و تربیت سلسله بشر را به اختلاف مقامات آنها به عهده آنان نهاده است. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۵

وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ:

یوسف و ملکه هر دو شتابان بسوی درب اتاق رو آوردند هر یک بنظری، یوسف بمنظور اینکه از اتاق خلوتگاه بدر رود و از محاصره خارج شود و ملکه به منظور اینکه از فرار و خروج یوسف از اتاق جلوگیری نماید و در محاصره باشد ملکه که در دنبال بود، پیراهن یوسف را از عقب به شدت گرفته آنرا از پشت پاره کرد.

وَأَلْفِيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ:

هر دو شتابان بدرب اتاق رسیدند، ناگهان به شوهر ملکه، پادشاه مصر برخوردند که درب اتاق ایستاده بود.

قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ:

پادشاه حالت هراسان آندو را مشاهده نمود، ملکه ناگزیر شد بمنظور تبری خود از اینکه شوهرش در باره او بدگمان شود، سبقت به شکایت نموده گفت عقوبت و کیفر کسی که به همسر تو دست خیانت دراز کند چیست؟ جز اینکه به زندان افکنده شود و از اکرام و پذیرائی من محروم گردد و یا اینکه بعداب سختی عقوبت و مجازات شود و از نظر اضطراب خاطر و تبری خود تعبیر نمود کسیکه قصد خیانت و هتک عرض همسر تو را دارد عقوبت او چیست؟

برای اینکه زیاده سبب خشم پادشاه شود و بطور ناگهانی او را به غضب درآورد تا اینکه شوهرش در اطراف حادثه دقت بیشتر نماید و برای او حقیقت کشف نشود و به سخنان شکایت‌آمیز ملکه تحت تأثیر قرار گیرد و بدان اکتفاء نموده آن را بپذیرد و دستور اجرای عقوبت را در باره یوسف بدهد.

قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي:

یوسف در مقام دفاع از اتهامی که ملکه بوی نسبت داده برآمد ناگزیر از این انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۶

بود که حقیقت را بیان کند، فرمود: بلکه ملکه در مقام مراوده با من برآمد و- درخواست رابطه نامشروع از من داشت و نظر به این که به برائت خود اطمینان داشت سوگند یاد نمود و نیز نسبت ناروا بحریف خود ملکه زلیخا نداد و از وی بیمناک و هراسان نبود زیرا که در آغاز حادثه با قوت قلب بساحت پروردگار پناه برده و از هر خطر ایمن خواهد بود.

وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ:

شاهدی از خانواده عزیز و ملکه در آن میان بود، شهادت داد چنانچه پیراهن یوسف دامن جلو او دریده و پاره شده باشد، نشانه آنستکه یوسف اقبال نموده و در اثر نزاع و کشمکش با ملکه دامن او دریده شده و در صورتی که دامن پیراهن او از پشت دریده و پاره شده نشانه آنستکه یوسف فرار میکرده و دنبال وی ملکه او را از فرار باز میداشته است.

چون این سخنان بر اساس قضاوت و داوری و طریقه حل و فصل دعوی و اتهام است به آن شهادت و گواهی گفته نمی‌شود زیرا شهادت بمعنای بیان آنچه محسوس بوده از شنیدنی و یا دیدنی، بالاخره اظهار و بیان امریستکه بر اساس حس باشد و یا از بداهت مانند محسوس باشد، مانند شهادت به یگانگی و به وحدانیت پروردگار و در مورد امور نظری و فکری مانند نشانه دریدگی پیراهن به آن شهادت گفته نمی‌شود بلکه نظر و رأی و حکمیت است و در روایت امام سجاد «ع» فرمود: که یوسف به منظور اثبات برائت خود به عزیز پادشاه مصر فرمود از این کودک سؤال بنما، پروردگار آن کودک را به سخن آورد:

گفت ای پادشاه، نظر به پیراهن یوسف بنما چنانچه جلو دامن آن پاره شده، او طرح مراوده نموده و بآن سبقت داشته و چنانچه از پشت پیراهن او پاره شده، ملکه طرح مراوده است تا آخر حدیث، بدیهی است سخنان کودک مبنی بر تفکر و حکمیت انوار

درخشان، ج ۹، ص: ۵۷

نبوده باین جهت آیه تعبیر بشهادت نموده است.

فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ:

چون عزیز مصر مشاهده نمود که پیراهن یوسف از پشت دریده و پاره شده سخن یوسف را تصدیق نمود که اقبال از ناحیه ملکه، همسر او بوده و برای جلو-گیری از فرار یوسف، پیراهن او را بشدت گرفته و در نتیجه پاره شده است، آنگاه از رفتار خیانت آمیز همسر خود بسیار در اسف گشت.

قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ، إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ:

عزیز به همسر خود گفت: اینگونه حيله و نیرنگها از زنان بروز میکند و حيله زنان بیشمار و خطرناک است.
يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا:

عزیز مصر با نهایت اسف از یوسف درخواست نمود که این واقعه را نادیده بگیرد و برای کسی آنها بازگو ننماید و پنهان کند، زیرا مراد و رابطه خیانت آمیز جوانان با زنان و بانوان امریست طبیعی و سبب مذلت و خواری خانواده‌ای نخواهد بود ولی مراد و تمایل از طرف بانوانی شوهردار و رابطه نهانی او با جوانی بیگانه بسیار وقیح و سبب فضیحت خود و خانواده‌هایی خواهد شد. آنهم از همسر پادشاه که از نهایت عزت و مهد فخر و زندگی رفاه برخوردار است و نیز مورد حسادت و رشک بانوان اشراف و درباریان شده و چه بسیار این-گونه اتهامات سبب سستی و تزلزل گشته اساس سلطنت و فرمانروائی را متزلزل کند و اسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكَ كُنتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ:

از نظر حسرت و اسف رو بهمسر خود نموده به تهدید به وی گفت: از گناه و خیانت خود طلب عفو بنما زیرا رفتاری بس فضیحت‌بار است و از نظر تغلیب جانب خیانت همسر خود را از مردم خطاکار شمرده و معرفی نموده است و مغفرت و استغفار بمعنای ستر نقص و پوشانیدن عیب و خطا است به این که در مقام تدارک خطاء و رفتار انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۸
ننگین برآی و زیاده عفت را رعایت بنما و دامن آلوده‌ات را از خطاکاری پاکیزه نمائی همچنین ذنب بمعنای دنباله و ننگ است تا هنگامیکه عمل اتهامی از خاطرات مردم فراموش نشده سبب رسوائی و بدنامی خواهد بود.

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا:

از نظر اینکه دربار شاهی کانون مملکت و محور کشور است هر حادثه‌ای در آن رخ دهد، در اندک زمانی به درباریان سرایت نموده بر این اساس این چنین حادثه‌ای رخ دهد و معرض کشمکش و اختلاف قرار گیرد و در نتیجه ملکه رکن دربار شاهی مورد توییح پادشاه قرار بگیرد، لا-محاله در کمترین زمانی بخانواده‌های اشراف و درباریان سرایت خواهد نمود، مورد گفتگو و مطرح انظار و اغراض آنان خواهد شد.

همه بانوان اشراف و درباریان رابطه ملکه را با جوانی پسر خوانده شنیده و در مجالس انس و محافل خود مطرح نموده در باره صحت و سقم آن گفتگو نمودند گذشته از نظر حسادت و رشک آنها با ملکه زیاده مورد انتقاد قرار گرفته و خیر اعتراض به ملکه رسید که بانوان و مخدرات درباریان دولت این حادثه را در مجالس انس خود مطرح نموده زبان انتقاد گشوده‌اند که چگونه ملکه با این عزت و افتخار پابند محبت و عشق جوانی شده با اینکه آن جوان نیز امتناع می‌ورزد ولی ملکه آنچنان فریفته عشق او شده که قلب او را فرا گرفته غصه و فکری ندارد جز اینکه خاطر معشوق خود را جلب و رضایت خاطر او را فراهم آورد که خواسته و وصال او را بپذیرد و تن در دهد.

إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ:

گفتار بانوان به این که ملکه در مقام مراد و جوانی زر خرید خود برآمده این رفتار هرگز سزاوار ملکه نیست و مراد بانوی شوهردار همچون همسر پادشاه با جوانی بی نهایت وقیح و شنیع است و سبب ننگ خانواده سلطنتی است زیرا ملکه انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۹

یگانه بانویی است که بدون کسب اجازه کسی بحضور او نمیرسد چگونه با جوانی عبرانی رابطه نهانی برقرار نموده، در صورتی که

آن جوان نیز از قبول درخواست وی امتناع می‌ورزد و خواسته و وصال او را نمی‌پذیرد.

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا:

چون ملکه سخنان هتک آمیز بانوان اشراف و درباریان را شنید در مقام چاره جوئی برآمد به این که مجلس انسی تشکیل دهد و همه آنها را دعوت نماید صحنه‌ای بگستراند و نیرنگها بکار بندد و هر یک از بانوان را مورد آزمایش قرار دهد تا اینکه انصاف داده تصدیق نمایند که فریفتگی ملکه بسیار بمورد و مقتضای قریحه فراست انسانی است از این شیفتگی و عشق و دلباختگی او را معذور دارند و از انتقاد او خودداری نمایند، بدین منظور مجلس انس و محفل آزمایش تشکیل داد و بانوان اشراف و اعیان و درباریان را دعوت نموده فرشها گسترانید و پستی‌ها آماده نمود که بآنها تکیه زنند، بالاخره مجلس شاهانه ترتیب داده است.

وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا:

برای اینکه میوه‌ها را بخورند باید با کارد قطع و تکه نمایند و نامی از میوه برده نشده، زیرا غرض اصلی داشتن کارد است که به بهانه قطع نمودن میوه و در اثر غفلت از خود، دستهای خود را مجروح و قطع و تکه نمایند.

وَ قَالَتْ اخْرِجْ عَلَيَّهِنَّ:

ملکه به یوسف دستور داد. هنگامیکه میهمانان حضور یافته هر یک در مکان و بر کرسی خود استقرار یافته‌اند آنگاه سرگرم صرف میوه خواهند شد و ضمناً دو یا سه و یا چهار نفر از بانوان و یا همه با یکدیگر به صحبت و گفتگو می‌پردازند بطور ناگهانی یوسف از اتاق پستو خارج شده وارد اتاق بزرگ پذیرائی گردد و استفاده می‌شود که در داخل اتاق پذیرائی اتاق کوچک داشته بنام پستو.

فَلَمَّا رَأَيْتَهُ أُكْبِرْتَهُ وَ قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ: انوار درخشان، ج ۹، ص: ۶۰

هنگامیکه بانوان و میهمانان سرگرم خوردن میوه بوده و با کارد میوه‌ها را قطعه قطعه می‌نمودند که صرف نمایند، ناگهان خورشید تابان یوسف طلوع نموده سر تا سر وجود آنها را فرا گرفت همه دل باخته شعور و تفکر خودشان را از دست داده عوض اینکه میوه‌ها را با کارد قطعه قطعه نمایند دست خودشان را پاره پاره نمودند.

و جمله «اکبرنه» اسم مصدر آن اکبار بیان آنستکه صباحت منظر یوسف بانوان را فریفته و شیفته نموده که محبت و عشق به او بر خاطرات و افکار بانوان غلبه یافت، خود را فراموش نموده. دست خودشان را با کارد بریده و پاره نموده ولی از نظر اینکه فاقد شعور بوده احساس درد نمی‌نمودند.

وَ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا:

بانوان با حال فریفتگی و دلباختگی هم آهنگ شده بطور ناگهانی فریاد برآوردند. آغاز پروردگار را بر حسب فطرت بشری از هر نقص تنزیه نموده، همچنین طلعت خورشید آرای یوسف را از هر نقص و عیب تنزیه نموده گفتند هرگز این بشر نیست، زیرا تمثیل محض و صفای خالص است، کدورت جسم و جسمانیت در او نیست.

إِنَّ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ:

مبنی بر تاکید است که یوسف از هر نقص بشری منزّه و از کدورت جسمانیت پاکیزه است زیرا فرشته‌ای است دارای مقام معنوی و عزت وجودی و صفای و نورانیت او ذاتی و خدا داده است و جنس او سنخ دیگر و صباحت و جذابیت او در اثر نورانیت و موهبت الهی است.

قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ:

پس از آزمایش و نیرنگ که ملکه در باره بانوان اشراف و درباریان بکار برده همه بانوان و میهمانان بدون استثناء از مشاهده چهره دل‌آرای یوسف دل خود انوار درخشان، ج ۹، ص: ۶۱

باخته با اینکه دست خودشان را با کارد پاره و قطع نموده احساس درد نمی‌کردند و او را فرشته خوانده صفا و نورانیت او را ذاتی و

موهبت معرفی نموده‌اند.

آنگاه ملکه به میهمانان عزیز خود گفت: این جوان همان فرشته‌ای است که در باره عشق و علاقه به او مرا ملامت و سرزنش نموده و پس از آزمایش انصاف دادید اینک جاذبه‌ای است هر دل و شعوری را می‌رباید و از نیروی کشش او شکاری رهائی نخواهد یافت.

وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ:

پس از آنکه ملکه به شیفتگی بانوان اشراف و درباریان متوجه شد که در کمترین لحظه‌ای با مشاهده جمال دل‌آرای یوسف فریفته او شده، آنگاه ملکه زلیخا بطور علنی آنچه در دل از آتش عشق سالها پنهان داشته، اظهار نموده گفت: اینک که همه شما همدرد با من شده‌اید، راز دیگری که سختر و سوزاننده تر است آشکارا می‌گویم که این جوان فرشته‌سیما از درخواست من امتناع می‌ورزد و هرگز به جراحات قلبم مرهمی نمی‌نهد، ناگزیرم که در مقام مجازات او برآیم و به صراحت در حضور همه شما او را تهدید می‌نمایم.

وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيَسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ:

مبنی بر تهدید است چنانچه بخواسته من پاسخ ندهد و در آینده نیز مانند گذشته بمن توجه ننماید او را بزندان می‌افکنم و در انظار مردم خوار و زبون نموده از معاشرت با مردم او را محروم و بی‌بهره خواهم نمود، استفاده می‌شود که تهدید ملکه در حضور بانوان نسبت به یوسف در اثر آنستکه می‌تواند در پاره‌ای از امور کشور تصرف نماید و بدون درخواست از پادشاه قضاوت کند و به اجرای عقوبت در باره او اقدام نماید.

قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ:

پس از آنکه ملکه دستور داد که یوسف از اتاق داخلی بیرون آمده و به انوار درخشان، ج ۹، ص: ۶۲

اتاق بزرگ پذیرائی بر میهمانان وارد شود و بدین وسیله بانوان را مورد آزمایش قرار داده و حيله و نیرنگ که در نظر گرفته بود بموقع اجراء نهاد، یکباره همه بانوان دل‌باخته و فریفته او گشته پرده عفت و خرد دریده بطور صراحت بوی اظهار علاقه و تمایل نموده و هر یک او را بوصول خود دعوت می‌نمود آنگاه یوسف بدون اینکه بآنها نظر افکند و یا بسخنان دلربا و شیرین‌زبانی آنان گوش فرا دهد، چونکه در قلب او خطور نداشت جز اینکه تمام قلب او به ساحت کبریائی متوجه بود و باو پناه برده، زبان شکایت گشود، عرض نمود: بار پروردگارا تو شاهد و گواهی که این بانوان زبون دل‌باخته و خرد از دست داده و مرا محاصره نموده و هر یک درخواست ناروایی دارد و مرا تهدید بزندان می‌نمایند و بر حسب تعلیمات که مرا آموخته‌ای و حسن تدبیر که مرا پرورش داده‌ای گوشه‌ای تیره و وحشتزای زندان را بر من گواراتر از توجه بخواسته ناروای آنان قرار داده‌ای.

وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ:

و از نظر اینکه هر لحظه نیازمند به فضل تو بوده و هستم چنانچه در آینده نیز لحظه‌ای فضل تو مرا فرا نگیرد و از خطر حيله و نیرنگ بانوان که در رهگذر من گسترانیده مرا حفظ و حراست نفرمائی بطور حتم بخواست طبع پست خود پابند شبکه آنان شده به پرتگاه نیستی و شقاوت ابدی سقوط خواهم نمود.

وَ أَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ:

آنگاه از زمره دل‌باختگان بوده و در صف بیخردان جای خواهم داشت و آنچه از تعلیمات که مرا آموخته و موهبتها که مرا فرا گرفته از نظر عدم قابلیت از من باز گرفته آنگاه منسلخ گشته و عاری از هر نعمت و موهبت خواهم گشت و استفاده می‌شود که نیروی عصمت پیامبران نیز مانند سایر موهبتهای پروردگار پیوسته و پی در پی به آنان افزوده می‌شود، چنانچه لحظه‌ای از فیض بی‌بهره گردند عاری از هر فضیلت و موهبت خواهند گشت و نیز یگانه سبب هر ناکامی و محرومیت انوار درخشان، ج ۹، ص: ۶۳

و سقوط به پرتگاه شقاوت همانا غفلت و جهل به صفات پروردگار و به نعمتهای بی‌شمار او و رذیله خودخواهی است. فَاشْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ:

پاسخ دعا و شکایتی است که یوسف علیه السلام به پیشگاه پروردگار نمود که چنانچه بفضل خود نیرنگ دعوت بانوان را از من دفع نفرمائی، بآنها توجه نموده به پرتگاه هوی و هوس سقوط خواهم نمود. پروردگار نیز درخواست و شکایت یوسف را پذیرفته اجابت فرمود و بفضل خود او را از هر گونه خطر و حيله بانوان رهائی بخشید و آن مجلس انس و آزمایش که ملکه برای پذیرائی بانوان اشراف گسترده بمنظور اینکه یوسف را بآنان ارائه دهد، سلامت پایان یافت إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ: ذکر دو صفت فعل بمنظور تعلیم توحید افعالی است که ساحت کبریائی براز دل و افسردگی خاطر یوسف احاطه دارد و نیز به صحت گفتار و صدق شکایت او آگاه است بر این اساس درخواست رهائی او را از هر خطر پذیرفت.

در تفسیر قمی است روز دعوت و پذیرائی ملکه مصر از بانوان اشراف هر یک که در مجلس پذیرائی حضور داشتند و یوسف را دیده بودند پنهانی به نزد او فرستاد او را بسوی خود دعوت می کردند بدین جهت در آن روز یوسف صدیق علیه السلام بسیار افسرده خاطر گردید عرض نمود (رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه).

و نیز در حدیث ابی حمزه ثمالی از امام سجاد علیه السلام است، از جمله آنکه هر یک از بانوان که در مجلس پذیرائی حضور داشتند، بطور پنهانی از یوسف دعوت نمودند که به زیارت و ملاقات آنان برود، یوسف پاسخ منفی داده امتناع می ورزید، عرض نمود (و الا تصرف عنی کیده‌ن اصب الیهن).

در کتاب معانی در حدیث ابی حمزه ثمالی از امام سجاد (ع) روایت نموده پس از آنکه یوسف بحد رشد و بلوغ رسید، ملکه به او اظهار تمایل نمود، یوسف انوار درخشان، ج ۹، ص: ۶۴

فرمود: (معاذ الله) بخدا پناه می برم ما خانواده‌ای هستیم که هرگز عمل زشت مرتکب نشده‌ایم.

ملکه درب اتاقها را به روی خود و یوسف بست و گفت: مترس، خود را به روی یوسف افکند، یوسف نیز بسوی درب اتاق فرار کرد و درب را گشود ملکه بوی رسید و پیراهن او را از عقب گرفت از تن یوسف بیرون آورد ناگهان پادشاه بدرب اتاق آمده، جریان را دید، ملکه زبان بشکایت گشود، گفت:

مجازات کسی که به همسر تو خیانت کند چیست جز اینکه بزندان محکوم شود و یا به عقوبت سختی مجازات گردد، یوسف گفت: من هرگز به همسر تو نظر نداشته‌ام بلکه او بمن اظهار تمایل می کرد از این نوزاد سؤال کن کدامیک بدیگری اظهار تمایل نموده.

در آنجا کودک نوزادی بود، پروردگار او را برای شهادت بسخن درآورد گفت: ای پادشاه به پیراهن یوسف نگاه کن، چنانچه از جلو آن دریده و پاره شده او اظهار تمایل نموده و چنانچه پیراهن او از پشت دریده شده ملکه اظهار تمایل نموده.

چون پادشاه گواهی کودک را شنید غمگین شد. به پیراهن نگاه کرد که از پشت پاره شده، پادشاه به ملکه گفت: این از حيله و نیرنگ تو است و حيله زنان بسیار خطرناک است آنگاه به یوسف گفت: از این حادثه بگذر و نادیده بگیر و بکسی اظهار منما، یوسف نیز این قضیه را نقل نموده در شهر منتشر گشت بانوان اشراف گفتند: ملکه با جوان خدمتگذار خود رابطه یافته بوی اظهار تمایل نموده.

ملکه این سخن سرزنش آمیز را شنید همه بانوان اشراف را برای روز معین دعوت نمود و غذا و میوه برای آنان آماده نمود و ترنج نیز حاضر کرد، برای هر یک نیز کاردی گذارد و به یوسف دستور داد که از اتاق داخلی خارج و باتاق بزرگ پذیرائی بیاید چون بانوان یوسف را دیدند همه با کارد دست خودشان را پاره نموده گفتند: آنچه باید بگویند. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۶۵

ملکه ببانوان گفت این همان جوان است که مرا در باره علاقه قبلی به او ملامت می نمودید و پس از اینکه مجلس پایان یافت هر

یک از بانوان اشراف بطور نهانی به نزد یوسف فرستاده درخواست زیارت و دیدار نموده، یوسف امتناع می نمود «تا آخر حدیث»
انوار درخشان، ج ۹، ص: ۶۶

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۳۵ تا ۴۲] ص: ۶۶

اشاره

ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنَّتَهُ حَتَّىٰ حِينٍ (۳۵) وَ دَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ
إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبْنَأُ بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۳۶) قَالَ لَا- يَا تَيْكَمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأُ تَيْكَمَا
بِتَأْوِيلِهِ قَبِيلٌ أَنْ يَا تَيْكَمَا ذَلِكَ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۳۷) وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي
إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ عَلَى النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ
(۳۸) يَا صَاحِبِ السَّجْنِ أَرَأَيْتَ أَزْبَابٌ مُتَّفِقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۳۹)

ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ
الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۴۰) يَا صَاحِبِ السَّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمْ فَيَسْئَلُنِي رَبَّهُ خَمْرًا وَ أَمَا الْآخَرُ فَيُضِئِلِبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ
قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ (۴۱) وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السَّجْنِ بِضْعَ
سِنِينَ (۴۲)

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۶۷

(شرح) ص: ۶۷

ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنَّتَهُ حَتَّىٰ حِينٍ:

در مجلسی که ملکه از بانوان اشراف مصر پذیرائی نمود و یوسف را ناگهانی بآنها ارائه داد همه بانوان فریفته او شده سخنانی در
این باره گفتند و سپس در همان مجلس ملکه یوسف را تهدید نمود.

چنانچه درخواست مرا نپذیرد او را خوار و بزندان خواهم افکند و سخنان عشق آمیز ملکه در مجلس پذیرائی حضور بانوان شاهد بر
صحت اتهامی بوده که به ملکه نسبت داده بودند و زیاده سبب رسوائی و فصاحت ملکه و خانواده سلطنتی گردید و ضمناً فریفتگی
بانوان اشراف به یوسف سبب بود که در باره اتهام ملکه و حسادت باو سخنانی بگویند که زیاده سبب عار و ننگ ملکه و خانواده
سلطنتی می شود و بمنظور منع یوسف از معاشرت با دربار پادشاهی و رفع اتهام و عار از ملکه مدتی یوسف باید از دربار شاهی
خارج شده تا اینکه خاطرات مجلس پذیرائی از اذهان بانوان فراموش شود تصمیم گرفتند که او را برای مدت نامعلومی به زندان
افکند و مراد از آیات علائمی است که دلالت بر برائت یوسف دارد مانند پاره بودن پیراهن از پشت سر و اقرار ملکه زلیخا در
مجلس پذیرائی که مبنی بر تهدید یوسف بوده و نیز اقرار او به این که یوسف از قبول خواسته او پیوسته امتناع می نماید. انوار
درخشان، ج ۹، ص: ۶۸

با این دلایل بر برائت یوسف او را بزندان افکندند، از نظر اینکه ملکه زلیخا بشوهر خود پادشاه گفت: این جوان مرا رسوا نموده و
بمردم می گوید که ملکه بمن اظهار تمایل می نماید و من امتناع می ورزم ناگزیر باید او را بزندان افکنیم و غرض از محکومیت
یوسف آن بود که ملکه زلیخا خود را تبرئه کند و نیز زندان در نزدیکی دربار پادشاهی بوده و سهولت بتواند یوسف را ببیند.

وَ دَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ:

هنگامیکه محکومیت یوسف بزندان برای مدت نامعلومی بموقع اجراء گذارده شد از خدمت گذاران دربار پادشاهی دو نفر به همراه او بزندان انتقال یافتند.

قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا:

یکی از آن دو رفیق زندانی پس از گذشت زمانی از یوسف سؤال نمود که من صحنه‌ای را چند بار در خواب مشاهده نموده‌ام که چند خوشه انگوری را می‌فشرم، برای اینکه بصورت شراب در آید و برای آشامیدن آماده شود.

وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ:

زندانی دیگر از یوسف سؤال نمود من نیز صحنه‌ای را چند بار در خواب دیده‌ام که طبق نانی بر سر گذارده پرنده‌گان از نان طبق پاره نموده می‌خورند.

تَبَيَّنَّا بَتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ:

دو رفیق زندانی پس از سخنان خود و حکایت خوابی که هر یک چند بار دیده بودند. از یوسف درخواست نمودند که تأویل و حقیقت هر یک را بیان کند که به چه صورت در خواهد آمد، گفتند تو را از نیکوکاران یافته‌ایم.

مفسر گوید: هنگام خواب در اثر اینکه روح از تدبیر بدن عنصری فراغت یافته و از درک واردات از روزنه‌های حس پنجگانه بی بهره گشته بر قدرت و نیروی او افزوده می‌شود چه بسا بتواند پاره‌ای از وقایع و حوادث آینده را بطور اتفاق انوار درخشان، ج ۹،

ص: ۶۹

بفهمد و یا تمثل آن صحنه را مشاهده کند و یا از هاتفی بشنود، خصوص اهل ایمان در اثر ممارست به حسن تفکر و حرکت و عمل و صفای روان که روح آنان مانند آینه که پیوسته از غبار حوادث پاکیزه گردد، می‌تواند وظیفه نقش‌برداری از صحنه آینده را ایفاء نماید و به رموز حوادث پی ببرد و با یکدیگر ربط دهد، زیرا نظام جهان پیوسته و یک سلسله است و زایچه تأثیر و تأثر از یکدیگر است و چه بسا بر اثر حکمت پروردگار افراد کافر و فاسق نیز پاره‌ای از صحنه‌های آینده حوادث خود را در خواب مشاهده کنند.

قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ:

یوسف علیه السّلام در پاسخ به دور رفیق زندانی فرمود: غذا و ناهار امروز را صرف نخواهید کرد، جز اینکه قبل از آن خبر خواهم داد که مواد غذای ناهار شما چیست.

دلیل بر اینکه پاسخ در باره تعبیر خواب نیز بر اساس الهامات غیبی و معجزه است، همچنانکه عیسی مسیح از جمله معجزات او آن بود که بمردم خبر می‌داد از غذا که خورده‌اند و آنچه در منزل خودشان ذخیره نموده‌اند این بر تقدیر آنست که ضمیر بتأویل راجع به رزق باشد و بر تقدیر اینکه ضمیر بتأویل راجع به رؤیا و خوابی باشد که هر یک سؤال نموده مفاد آیه آنستکه تعبیر خواب را قبل از آوردن غذا و ناهار امروز برای شما بیان خواهم نمود بتأویل بر حسب ظاهر سیاق راجع به رزق و غذای ناهار همان روز است ولی از نظر اینکه غذا و ناهار تأویل ندارد و ظاهر از تأویل سیرت و حقیقت صحنه خوابی است که به چه صورت ظهور خواهد نمود. به این قرینه محتمل است مراد از ضمیر بتأویل خواب هر یک از دو رفیق زندانی باشد.

ذَلِكُمْ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي:

یوسف علیه السّلام به دو رفیق زندانی فرمود: خواب هر یک از شما را تعبیر انوار درخشان، ج ۹، ص: ۷۰

می‌نمایم ولی مبنای خیال و یا از سنخ علوم اکتسابی نیست، بلکه آنچه تعبیر نمایم در اثر ارتباط با سروشها و الهامات غیبی است که پروردگار مرا تعلیم فرموده و- آموخته‌ام و از اطلاق آیه استفاده می‌شود که تأویل و تعبیر خواب اختصاص به این دو مورد و یا اختصاص بسایر موارد ندارد زیرا تعلیمات ربوبی بطور اطلاق و موهبت وجودی است و آگهی بحوادث و ارتباط آنها بیکدیگر از جمله آثار و نتایج آنست از نظر اینکه سلسله نظام جهان مربوط و پیوسته بیکدیگر و مولود از یکدیگرند مانند اشیاء و موجودات که

بر اساس تأثیر و تأثر و فعل و انفعال هستند و نظام حرکت و تحول و تکامل جهان نیز بر تأثیر و تأثر و فعل و انفعال نهاده شده است.
 إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ:

در اثر سؤال دو رفیق زندانی از تعبیر خواب یوسف (ع) زمینه را آماده دید که در طی پاسخ و تعبیر خواب، آن دو رفیق را بخداپرستی دعوت نماید و نخستین باری است که در کشور مصر مرام و عقیده خود را اظهار نموده تا اینکه آندو را ترغیب بخداپرستی بنماید.

وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ:

از مرام و عقیده اجداد و نیاکان خود ابراهیم خلیل (ع) که نخستین رسول صاحب دین و کتاب آسمانی است و همچنین از اسحاق و یعقوب جد و پدر بزرگوار پیروی می‌نمایم و مانند آنان خداپرستی اعماق قلبم را فرا گرفته و بر وجودم فرمانروا است.
 مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ:

موهبتها که پروردگار باجداد و پدرم و بخودم ارزانی فرموده هرگز شایسته نیست که در مقام کفران برآئیم و یا اثری را بغیر آفریدگار نسبت دهیم، بهترین موهبت که ساحت پروردگار باجداد و نیاکان گرامم ارزانی فرموده رسالت و پیامبری است و آنان را فرستاده خود در جامعه بشر معرفی نموده و از تعلیمات انوار درخشان، ج ۹، ص: ۷۱

غیبی بهره‌مند فرموده و تربیت و رهبری جامعه بشر را به عهده آنان نهاده است.

ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ:

منصب رسالت و رهبری کاروان بشریت بسوی سعادت و زندگی جاودان یگانه فضیلت و محصول نعمتهای پروردگار است که به ابراهیم خلیل علیه السّلام و فرزندان مخصوص او موهبت فرموده و آنان را از الهامات غیبی بهره‌مند نموده و غرض از خلقت بشر پیروی از برنامه مکتب توحید است که محور حیات و سعادت دو جهان است و چنانچه اعزام پیامبران بسوی جامعه بشر نبود بر جهان خلقت غرضی مترتب نمی‌شد. پروردگار به ابراهیم خلیل علیه السّلام و به فرزندان نامبرده‌اش منت نهاده و آنها را ایمن داشته از اینکه در عقاید آنان شائبه شرک باشد زیرا ایمان موهوبی یگانه سعادت انسان و رستگاری او است همچنان بر مردم منت نهاده و آنان را بسعادت و حیات حقیقی رهبری می‌نماید ولی بسیاری از مردم از دعوت پیامبران تمرد می‌نمایند.

يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرُبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ:

نظر به این که یوسف (ع) پاسخ تعبیر خواب دو رفیق زندانی را بتاخیر افکند که پس از آوردن ناهار آنها بیان خواهد نمود، فرصت را غنیمت شمرده بدعوت آنان بخداپرستی زبان گشود و محتمل است گفتار یوسف که (رب السجن احب الی) از نظر آن بوده که انتقال به زندان پادشاه بر حسب طبع سبب معاشرت با زندانیانی میشود که در اثر گرفتاری و رنج پیش آمده ناکامی و ناگواری روزگار را چشیده و زندگی بر آنان تلخ است.

بدین نظر زندانیان زودتر دعوت بخداپرستی را می‌پذیرند یوسف بدو رفیق زندانی فرمود: آیا خدایان بسیار که پرستش می‌نمایند مانند خدای آسمان و خدای بیابان و خدای دریا و کوهها و خدایان علم و قدرت و محبت و نیروی پلید جن که مبدأ و منشأ مرگ و فقر و درد و مصیبت پندارند و بتها و تمثال‌های بیشمار و پراکنده انوار درخشان، ج ۹، ص: ۷۲

دیگر آیا بهترند و وجود و قدرت بیشتری دارند. یا پروردگار یکتا و بی‌همتا که سراسر موجودات جهان و سلسله بشر را آفریده است.

أَرُبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ:

استفهام انکاری است و ارباب جمع رب صفت مشبیه بمعنای مدبر و پرورش دهنده است و متفرق بلحاظ آثار متضاد و پراکنده آنها است مانند گروهی که فرشتگان را پرستش می‌نمایند و آنان را واجد و مظهر صفات علم و قدرت پروردگار پندارند و گروهی

فرشتگان دیگر را که مدبر کرات آسمان هستند و یا فرشتگانی که تدبیر زمین و کوهها و نباتات و دریاها را بعهدہ دارند.
خَيْرٌ:

خیر صفت مشبهه و از آنست اختیار و کلمه خیر بقرینه سیاق سپاس از نعمت که بحکم خرد لازم و واجب است.
أَمِ اللّٰهُ:

بطور استفهام انکاری است کلمه اللّٰه نام ساحت کبریائی که مستجمع صفات کمال است وجود او واجب و فناء و زوال پذیر نیست موجودی است بطور اطلاق و بی حد و بی نهایت یعنی حد و مرزی برای او فرض نمی شود همچنین صفات او از علم و قدرت و حیات عین ذات اویند زیرا جدائی و مغایرت موصوف صفت نشانه فقدان ذات از صفت می شود و لازمه آن محدود بودن ذات است.

همچنین مغایرت و جدائی میان صفات کمال او مانند علم و قدرت و حیات او نخواهد بود و همه صفات او عین یکدیگرند و نیز عین ذات اویند زیرا لازمه آن آنستکه ذات دارای حد و مرزی باشد و در غیر آن حد فاقد وجود خواهد بود.
الْوٰحِدُ الْقَهَّارُ:

صفت ذات ساحت کبریائی است و صفت قهار بیان توحید افعالی او است وحدانیت او حقیقی و ذاتی است یعنی وحدت او عددی و عارضی نیست که به ضمیمه انوار درخشان، ج ۹، ص: ۷۳

موجود دیگری تعدد و دو تائی در باره او فرض شود و هرگز موجودی بفرض ردیف آفریدگار نخواهد بود.

زیرا هر چه غیر او فرض شود مخلوق و آفریده و نشانه او است پروردگار نیز قاهر و خالق آن به قهر ایجاد و آفرینش است و هرگز قهر و غلبه‌ای آشکارتر از قهر ایجاد و آفرینش و تدبیر نیست، انواع و اقسام پدیده‌های بی‌شمار که صحنه امکان را فرا گرفته همه نسبت کبریائی نشانه‌اند مانند سایه بقیاس شاخص که ربط محض به اویند، وحدت هر یک از موجودات مانند کثرت و تعدد آنها بفرض و عارض است.

از نظر اینکه وجود هر یک نیز عارضی است ناگزیر وحدت آن نیز سراب و بفرض و اعتبار خواهد بود در مقابل صحنه سراب امکان ذات کبریائی واجب است که وحدت او حقیقی است از نظر اینکه وجود او حقیقی است و تعبیر به احد میشود یعنی یکتا و بی همتا وحدتی که هرگز کثرت و تعددپذیر نخواهد بود وحدتی که هرگز ثانی و دومی برای او تصور و فرض نمی شود زیرا هر چه تصور شود جزء صحنه سراب و مخلوق و نشانه او است و ردیف او نخواهد بود.

از این بیان استفاده شد که صفت قهار یعنی ظهور فعل پروردگار در اثر وحدت حقیقی و وجود حقیقی او است همچنانکه هر یک از موجودات صحنه امکان مقهور یعنی مخلوق و عارضی و بطور سایه و نشانه است بدیهی است هر مخلوق و آفریده‌ای نشانه آفریدگار و هر مقهوری قائم و وابسته به قاهر است یعنی وجود و هستی آن نشانه و سراب و مقهور است وحدت آن نیز مانند کثرت و تعدد آن بفرض و اعتبار خواهد بود.

خلاصه احتجاج آیه آنستکه آیا برای خردمند پرستش و اظهار نیاز به خدایان خیالی که آثار متضاد و پراکنده دارند سزاوار و شایسته است و یا پرستش و اظهار حاجت به پروردگار یکتا و بی همتا که سراسر صحنه جهان هستی را پدید آورده و پیوسته به نظام واحد تدبیر می نماید. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۷۴

آیه دو صفت را برابر یکدیگر نهاده و از قیاس آندو استفسار می نماید کدامیک شایسته پرستش و اظهار حاجت اند.

ارباب جمع رب صفت مشبهه بمعنای فرشتگانی است با اینکه مخلوق و مقهور پروردگارند ولی بطور جعل بسیط و آفرینش یعنی حد وجودی که پروردگار آنها را آفریده است، بر حسب مبنای بت پرستی چنین پندارد نیروی تدبیر پاره‌ای از امور نظام جهان را بآنها واگذارد که با اراده و مشیت خودشان در حدود قدرت خود تدبیر نمایند بدین جهت بشر بحکم خرد از نعمت پرورش و تدبیر

هر یک از فرشتگان سپاسگزاری نمایند و از خطر کفران نعمت آنها بهراسند.

متفرق بمعنای بیگانه از یکدیگر است و آثار آنها مختلف و متضاد و پراکنده‌اند از نظر اینکه هر یک از خدایان و مدبران نظام تدبیر خاصی دارند، وحدت نظام عمومی را بر هم میزنند و سبب فساد تدبیر و اختلال نظام خواهند شد، زیرا هر یک از فرشتگان که عهده‌دار تدبیر پاره‌ای از امور نظام است بدون اینکه با سایر فرشتگان توافق نظر داشته باشند، تدبیر خودشان را در مورد قدرت خود بکار میبرند.

خیر صفت مشبیه و از آنست اختیار بمعنای شایسته و سزاوار است نظر به این که بحکم فطرت و خرد شکر منعم و سپاس از نعمت او لازم و واجب است.

مفاد آیه آنستکه آیا بحکم خرد سپاس از نعمتهای فرشتگانی که به اراده و مشیت خود و بطور استقلال عهده‌دار تدبیر پاره‌ای از امور نظام جهان هستند، لازم است و بر سر تا سر موجودات صحنه جهان هستی قاهر است و غلبه دارد و هرگز موجودی و همچنین صفت و یا اثر آن نیست جز اینکه بقهر و تأثیر و بموهبت پروردگار خواهد بود.

الْقَهَّارُ:

معنای صفت قاهریت بطور اطلاق آنستکه هر موجودی فرض شود، چه بر حسب وجود و چه بر حسب آثار وجودش مقهور و مخلوق آفریدگار و در حیطه تدبیر او بوده و هرگز موجودی مستقل و بی‌نیاز از پروردگار نخواهد بود و صفت انوار درخشان، ج ۹، ص: ۷۵

الواحد القهار آفریدگار جهان را یکتا و بی‌همتا معرفی نموده و او را متصف بقاهریت بطور اطلاق نموده مقابل صحنه هستی امکان و از جمله فرشتگان که مقهور بطور اطلاق معرفی شده‌اند و همه انواع موجودات بشمار چه بر حسب وجود خودشان و چه بلحاظ صفات و شئون وجودی و آثار خودشان مخلوق و مقهور و تحت حیطه و تدبیر پروردگارند و هرگز در هیچ شأنی از خود استقلال ندارند ...

و هرگز موجود و پدیده‌ای در وجود و یا در شئون و آثار وجودی خود استقلال ندارد و بی‌نیاز از پروردگار نخواهد بود. عبارت دیگر عبادت و سپاس از نعمت که بحکم خرد و فطرت لازم و واجب است چنانچه در اثر استحقاق ذاتی یعنی در اثر نعمت ایجاد و آفرینش باشد پروردگار که جهان هستی را آفریده و برای همیشه آنرا تدبیر مینماید تنها او شایسته و مستحق پرستش و سپاس است زیرا تنها او آفریدگار و خالق جهان هستی و یکتا و بیهمتا و قاهر بطور اطلاق بر همه موجودات است و هرگز پدیده‌ای در جهان هستی نه در وجود و نه در آثار و شئون وجودی خودش مستقل از پروردگار نبوده و بی‌نیاز از موهبت هستی او نخواهد بود بر این اساس ارباب مختلف و متفرق و خدایان ساختگی که خود مخلوق و مقهور پروردگارند ولی بر حسب پنداشت مشرکان زمام تدبیر و پرورش (ربوبیت) پاره‌ای از موجودات را پروردگار بعهده آنها نهاده مانند پنداشت اینکه آفریدگار بفرشته تدبیر بیابانها و یا دریاها را واگذار نموده و یا بفرشته دیگر تدبیر و پرورش نباتات و یا امنیت و رفاه بشر را واگذارده و بلحاظ همین تدبیر ربوبیت همان فرشته‌ها شایسته پرستش و سپاس هستند بالاخره از نظر اینکه تنها آفریدگار جهان شایسته و مستحق ستایش است.

و بلحاظ نعمت ایجاد و آفرینش او که همه موجودات صحنه امکان و شئون و آثار آنها را فرا گرفته است و هرگز موجودی نه در شئون وجودی و نه در آثار خود بی‌نیاز از موهبت هستی پروردگار نیست و خارج از حیطه قدرت و قهر او نخواهد بود و مفاد جمله (ام الله الواحد القهار) آنستکه شایسته پرستش و مستحق ذاتی سپاس انوار درخشان، ج ۹، ص: ۷۶

و عبادت تنها آفریدگار یکتا و بیهمتا است که قاهریت او بطور اطلاق سراسر صحنه امکان را فرا گرفته و هیچ موجودی در شئون وجودی و نیز در آثار خود استقلال ندارد بلکه مقهور و در حیطه قدرت پروردگار خواهد بود و همه شئون وجودی و هم چنین آثار وجودی هر پدیده‌ای سهمی از هستی یعنی حد و مرز وجودی است که پروردگار بآن موهبت فرموده است.

ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا، أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ:

آیه مبنی بر تفسیر و برهان برای جملهء ارباب متفرقون است که عبادت و پرستش غیر پروردگار پرستش اربابی است که فاقد نیروی ربوبیت و تدبیرند نامهایی هستند که معنا ندارند جز خیال که قائم بشخص بت پرست است مانند فرشته دریاها و یا فرشته نباتات و بیابانها که مردم بت پرست پنداشته و آنرا مرام اتخاذ نمودند.

ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ:

بیان آنستکه خدایان خیالی اسماء و نامهایی هستند که معنا و حقیقت ندارند و پروردگار بآنها نیروی تدبیر و تأثیری نداده و در خلقت و آفرینش آنها محال است که پروردگار نیروی تدبیر و تأثیر بطور مستقل بودیعت نهاده باشد.

زیرا بت پرستان نیز معتقدند که خلقت و آفرینش اختصاص بساحت پروردگار دارد ولی نیروی تدبیر و صفت ربوبیت برای مخلوق بطور مستقل محال است زیرا هم چنانکه خود مخلوق آفریدگار است آثار وجودی و شئون و صفات آنها نیز بطریق اولی مخلوق و مقهور پروردگار خواهد بود یعنی موجودی که خود مخلوق و پیوسته در حیطه تدبیر پروردگار است هرگز در تاثیر و صفات وجودی خود مستقل نخواهد بود با اینکه با اراده و مشیت خود تا حدودی بطور استقلال و خارج از حیطه قدرت پروردگار نیروی ربوبیت و تدبیر خود را بکار بندد بر این اساس است که بت پرستان ارباب انواع متفرق و پراکنده را عبادت و ستایش می نمایند و منظور جلب رضایت آنها سپاس آنها سرگرم بوده و از توجه ضرر و خشم آنها می هراسند با اینکه تصدیق دارند که همه ارباب انواع و خدایان خیالی مخلوق پروردگارند انوار درخشان، ج ۹، ص: ۷۷

معدلک آنها را معبود خود پنداشته و ستایش می نمایند بگمان اینکه پروردگار در خلقت و آفرینش آنها نیروی تدبیر و ربوبیت نهاده که بطور مستقل و خارج از حیطه پروردگار بکار می بندند.

إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ:

مبنی بر حصر است حکم و فرمانروائی اختصاص بساحت پروردگار دارد زیرا از شئون و لوازم ایجاد و آفرینش و تدبیر است و رابطه ای محکمتر از تدبیر در باره شئون مخلوق و آفریده نیست و توحید افعالی پروردگار بر این رکن استوار است و آیه مبنی بر استدلال جمله متصله است به این که پروردگار در وجود ارباب انواع و فرشتگان نیروی تدبیر و سلطان نهاده و هیچ یک از آنها را بطور مستقل مدبر پاره ای از امور جهان قرار ندارد است زیرا محال است که نیروی تدبیر و ربوبیت بآنها موهبت فرماید که بطور مستقل باراده و مشیت خود نیروی تدبیر و ربوبیت را بکار بندند بدون اینکه ارتباط با ساحت کبریائی داشته باشد و منافی با توحید افعالی پروردگار است.

أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ:

از جمله حکم و ربوبیت پروردگار صفت تشریح و رهبری سلسله بشر و هدایت او بوظیفه سپاسگزاری است زیرا بحکم فطرت و خرد سپاس و شکر منعم حقیقی لازم و واجب است و طریقه شکرگزاری را پروردگار بکمک حکم خرد باید اعلام فرماید و آیه وظیفه سپاسگزاری بشر را اعلام فرموده که پروردگار را بواحدانیت یکتائی و بیهمتائی بشناسند و بوظایف سپاسگزاری قیام نمایند و همه موجودات را در شئون و صفات وجودی آنها را مقهور پروردگار بدانند و جز آفریدگار را شایسته ستایش و پرستش ندانند شکر منعم و سپاس از نعمت دارای درجات بیشتر است اقصی درجه آن شکر نعمتهای پروردگار منعم حقیقی است که استحقاق او ذاتی. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۷۸

و نیز از نظر توحید افعالی است که همه نعمتها بدون استثناء از ساحت او است و شکر و سپاس او باخلاص در عبودیت اعتقادی و خلقی و جوارحی است و دارای درجات بیشتر خواهد بود و سپاس نعمت رسالت و دعوت پیامبران و اوصیاء علیهم السّلام باستحقاق بغیر است که پروردگار بر آنها منت نهاده و سائط فیوضات و نعمتها قرار داده از جمله سمت تعلیم و رهبری است و سپاس

آنها اطاعت و انقیاد و قبول دعوت است.

بت پرستان شکر و سپاس نعمت تدبیر و ربوبیت ارباب انواع و فرشتگان را لازم دانسته و بآنها اختصاص داده‌اند ولی سپاس نعمت ایجاد و آفرینش پروردگار را لغو و بیهوده پندارند در صورتی که شکر و سپاس ارباب انواع و فرشتگان بر تقدیر صحت تدبیر و اعمال ربوبیت آنها بر اساس استحقاق غیری است نه استحقاق ذاتی زیرا صفت تدبیر و ربوبیت انواع و فرشتگان نیز در اثر حد وجودی است که پروردگار در وجود آنها نهاده است و چگونه تصور می‌رود سپاس پروردگار بواسطه نعمت آفرینش او که سبب استحقاق ذاتی شکر است لغو و بیهوده باشد ولی سپاس ارباب انواع و فرشتگان در اثر حد وجودی آفرینش که پروردگار در آنها نهاده و سبب استحقاق غیری آنها برای سپاس می‌شود بحکم خرد لازم و واجب باشد این نیست جز کوتاه نظری.

ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ:

دین اسلام بر اساس توحید ذات و صفات و رکن دیگر توحید افعالی پروردگار است که در آن شائبه شرک نباشد و آنچه توحید فطری بشر را مشوب بشرک نموده و از حکم خرد منحرف می‌نماید در مورد فعل و اثر پروردگار است زیرا رکن توحید افعالی نهایت دقیق است که جز او حدی از خطر شرک در آن ایمن نخواهند بود هم چنانکه فرمود (والذی هو یطعمنی و یسقین) کوچکترین تأثیر و وساطت برای اسباب بخاطر خطور نماید و یگانه محور انحراف بشر در باره توحید افعالی انوار درخشان، ج ۹، ص: ۷۹

است زیرا از دقت در آن باره بسیاری از کوتاه نظران بی‌بهره‌اند نظر به این که هر یک از موجودات با شرایطی اثر بر آنها مترتب می‌شود و هرگز در باره ماوراء طبع تفکر نمی‌کنند که نیروی غیبی است ذرات و موجودات جهان را بسوی کمال سوق می‌دهد و کاروان هستی را بحرکت درمی‌آورد.

یا صَاحِبِی السَّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا:

یوسف در پاسخ بدو رفیق زندانی فرمود در باره آنکه در خواب دیده بود که خوشه انگور می‌فشرد بوی گفت تو مورد عفو پادشاه قرار گرفته ساقی او خواهی شد.

وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُضَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ:

در باره زندانی دیگر فرمود که بدار آویخته خواهی شد پرندگان از سر تو خواهند خورد.

قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ:

یوسف علیه السّلام بدو رفیق زندانی فرمود از خواب هر یک که سؤال نموده‌اید و من تعبیر نمودم بطور حتم اجراء می‌شود و قابل تغییر و تبدل نیست استفاده می‌شود که رفیق زندانی که بر حسب تعبیر خواب او مورد عقوبت قرار می‌گیرد و بدار آویخته می‌شود خواب خود را تکذیب نموده بدین جهت یوسف علیه السّلام فرمود آنچه تعبیر نمودم بطور حتم است و تخلف پذیر نخواهد بود.

در تفسیر قمی روایت نموده هنگام ورود یوسف علیه السّلام بزندان پادشاه مصر دو مأمور بهمراه او در زندان گمارد که بر او نظارت نمایند پس از اینکه بزندان وارد شده از یوسف سؤال نمودند چه حرفه‌ای داری یوسف (ع) فرمود من خواب تعبیر می‌نمایم آنگاه یکی از آندو مأمور گفت من در خواب دیده‌ام که برای شراب انگور می‌فشرم یوسف فرمود تو از زندان رها خواهی شد و نزد پادشاه منزلت یافته از مقربان او گشته و باو شراب خواهی داد و مأمور زندانی دیگر گفت که من نیز انوار درخشان، ج ۹، ص: ۸۰

در خواب دیده‌ام که طبق نانی بر سر نهاده‌ام پرندگان از آن می‌خورند در صورتی که این خواب را ندیده بود.

یوسف علیه السّلام بوی فرمود پادشاه تو را عقوبت می‌نماید و بدار می‌آویزد در حالی که پرندگان از سر تو می‌خورند او گفت من این چنین خوابی ندیده‌ام یوسف علیه السّلام فرمود خواب هر یک از شما را که تعبیر نمودم بطور حتم است و تخلف پذیر نخواهد

بود.

مفسر گوید: از جمله تستفتیان استفاده می‌شود که تعبیر و تأویل یوسف (ع) خواب آندو زندانی را از نظر طلب فتوی و سؤال بوده یعنی از آنچه پرسیدند پاسخ داده و تعبیر نموده.

سپس فرمود بطور حتم است و تغییرپذیر نخواهد بود روایت قمی نیز باین نکته اشاره نمود که شخص سائل زندانی در صورتی که خواب ندیده بود سؤال نمود و چه بسا از جریان استفاده می‌شود که بطور کلی تعبیر خواب نیز در چگونگی آن بی‌اثر نخواهد بود.

وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ:

یوسف (ع) پس از اینکه خواب دو رفیق زندانی را تعبیر نمود بان زندانی که نجات یافته و از مقربان دربار پادشاه شده فرمود مرا نزد پادشاه بیاد آور و مرا فراموش مکن شاید مرا از زندان رها نماید و آیه از پاسخ یوسف علیه السلام در باره خواب تعبیر بمظنه نموده مراد از مظنه علم و یقین و شهود است زیرا علم یوسف علیه السلام بتأویل احادیث بر اساس موهبت وجودی پروردگار یقین است و هرگونه نعمت که پروردگار برسولان و پیامبران افاضه فرماید از امتیازات روح قدسی آنان و بطور ثابت و مستقر و خلل ناپذیر خواهد بود و هرگز این چنین نعمت و مزیت بر اساس پنداشت و گمان نخواهد بود و بلحاظ اینکه یوسف صدیق علیه السلام چگونه چنین درخواستی از رفیق زندانی خود نموده آیا منافی با توحید افعالی پروردگار و نیروی توکل او است یا نه بدیهی است انوار درخشان، ج ۹، ص: ۸۱

نظام جهان بر اساس اسباب و وسایل طبیعی است و هرگز پدیده و حادثه‌ای در این نظام از غیر طریق اسباب مربوط بوجود نخواهد آمد.

بر این اساس سفارش یوسف علیه السلام بر رفیق زندانی امریست طبق جریان نظام جهان زیرا پادشاه در باره آزادی یوسف باید دستور بدهد و مشروط بتذکر و یاد آور است و محتمل است مراد یوسف از تذکر نزد پادشاه حکایت تعبیر خوابی باشد که یوسف در باره خواب خود او نموده که مبنی بر درخواست شفاعت برای رهائی او از زندان نمی‌باشد و منافات ندارد با اینکه فراموشی رفیق زندانی که تعبیر خواب خود را برای پادشاه حکایت کند سبب غفلت از یوسف شده که سالها در زندان بسر برده است.

و آنچه میزان و محور توحید افعالی است که حقیقت آن عقیده پیامبران و ارواح قدسی است آنستکه همه گونه نتایج اسباب و اعمال خود را ظهوری از خواسته پروردگار بدانند بدون اینکه تاثیری در عمل و یا در سایر اسباب داشته باشد.

همچنانکه در آیه (الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي) ۸۱-۲۶ اطعام و بی‌نیازی از صرف غذا را فیضی از جانب پروردگار معرفی می‌نماید با اینکه ابراهیم علیه السلام برای رفع نیاز خود از مواد غذایی استفاده می‌نمود و برای رفع نیاز تشنگی خود از آب استفاده می‌کرد خلاصه نظام جهان بر تشبث با اسباب و بکار بردن آنها است و نظام معرفت کامل بر خلوص اعتقاد است و منافاتی با یکدیگر ندارند.

فَأَنسَاءَ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السَّجْنِ بَضْعَ سِنِينَ:

رفیق زندانی فراموش نمود که نزد پادشاه نامی از یوسف ببرد بدین جهت یوسف چند سال در زندان بسر برد آیه نسیان و فراموشی رفیق زندانی را که مقرب پادشاه شده نسبت آنرا بشیطان داده شاهد آنستکه یادآوری رفیق زندانی نام یوسف را نزد پادشاه امری بس خیر بوده و فراموشی آن بضرر و زیان یوسف انوار درخشان، ج ۹، ص: ۸۲

بوده است و گر نه هر فراموشی امری در باره شخص بت پرست که ساقی شراب است مستند بشیطان نخواهد بود.

و گفته شده دو ضمیر جمله فانسیه و ضمیر ربه راجع بیوسف است این نظر بر خلاف صریح آیات کریمه است که هرگز شیطان بر روان پاک و روح قدس پیامبران راه نخواهد یافت و حالت نسیان و فراموشی بعظمت کبریائی هرگز بر آنان سایه نخواهد افکند و از جمله لازم روح قدسی آن است که منزله از خطر و سوسه شیطانی است زیرا آنان مخلص بفتح هستند که خلوص در عبودیت بطور موهبت پروردگار در نهاد آنان بودیعت سپرده و با روح مقدس آنان آمیخته است و لحظه‌ای از لحظات زندگی آنان بفراموشی و

غفلت از خود و یا از ساحت کبریائی به سر نخواهد آمد.

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۸۳

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۴۳ تا ۵۷] ص: ۸۳

اشاره

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعٌ سُتَبَلَاتٍ خُضِرٍ وَأَخْرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ (۴۳) قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ (۴۴) وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّهُ أَنَا أَتْبُكُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسَلُونِ (۴۵) يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُتَبَلَاتٍ خُضِرٍ وَأَخْرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ (۴۶) قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرَوْهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ (۴۷) ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِتُمْ (۴۸) ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ (۴۹) وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَسَمِّئْهُ مَا بِالِالنُّسُوءِ اللَّاتِي قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَافٍ عَلَيْكُمْ (۵۰) قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَاوَدْتَنِّي يُوسُفُ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصِيْحَصَّ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (۵۱) ذَلِكَ لِيُعَلِّمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ (۵۲) وَمَا أُبْرَأُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵۳) وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُتُونِي بِهِ اسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ (۵۴) قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ (۵۵) وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۵۶) وَلَأَجْرُ الْأَخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (۵۷)

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۸۵

(شرح) ص: ۸۵

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ:

پس از گذشت سالها که یوسف صدیق علیه السلام در تیره گی و تاریکی زندان بسر برد و از دیدار خورشید روانبخش او مردم بی بهره بودند و روزهای تیره تر از شب دیجور بر او گذشت اوراق و صحائف روز و شب در نظر او یکسان بود و پیمانانه تقدیر وی نیز لبریز گشت ناگهان حادثه بصورت افسانه که یکدنیا حقیقت صحنه مشیت قاهره کبریائی را ارائه داد پدید آمد و از پس ابرهای تیره از روزنه‌ای خورشید جهان آرا پرتو افکند حادثه آن بود به پادشاه مصر چند بار در خواب صحنه‌ای ارائه شد به این که هفت گاو فربه پدید آمده ناگهان هفت گاو لاغر بر آنها حمله برده یکباره آنها را بخوردند و نیز صحنه دیگری در خواب چند بار به پادشاه ارائه شد آن بود هفت خوشه گندم رسیده را نیز هفت سنبل گندم خشک بر آنها پیچیده آنها را فرا گرفت.

يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ:

پادشاه در حالی که بهت و حیرت زده بود درباریان و کاهنان و ندیمان را احضار نمود تا که خواب خود را حکایت کند و صحنه چندی که بوی ارائه شده و از نظر او گذرانیده تعبیر کنند که بچه صورت و حادثه رخ خواهد داد و چه آینده‌ای را برای خود و

ملتش پیش بینی کرده است. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۸۶

قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ:

درباریان و کاهنان از تعبیر خواب اعتذار جسته گفتند خوابهای پیچیده و صحنه‌های چند بهم پیوسته‌اند و ما هرگز به پیوستگی و

وابستگی آنها با یکدیگر آگهی نخواهیم یافت.

وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ:

رفیق زندانی یوسف که بر حسب تعبیر او مژده نجات داشته و از زندان رهائی یافته و کامروا و از مقربان پادشاه گشته بود ولی متأسفانه شیطان سفارش یوسف را از خاطر او در این مدت مدید محو کرده ناگهان بشنیدن این خواب وحشت اثر به درباریان حیرت زده گفت من میتوانم تعبیر آنرا بخوبی برای شما بگویم بشرط اینکه مرا بار دیگر بزندان بفرستید.

امه بمعنای جماعت است و بقرینه سیاق مراد زمان و روز و شب متمادی است که یوسف در انتظار یادآوری او نزد پادشاه بوده است.

يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعِ سُبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ:

رفیق زندانی پس از کسب اجازه از پادشاه و ورود بزندان و ملاقات یوسف رفیق دیرین خود بوی خطاب نموده گفت ای صدیق دوست عزیز راستگو و راست کردار و گزارشی از صحنه خواب پادشاه نقل نمود که هفت گاو فربه پدید آمده و هفت گاو لاغر ناگهانی نیز نمایان شد آنها را دریده بخوردند.

و نیز هفت خوشه گندم تازه پدید آمده هفت خوشه گندم بآنها پیچیده آنها را فرا گرفت تعبیر این صحنه که در خواب دیده برای ما بیان بنما که برای پادشاه و درباریان نقل نمایم و از حیرت و وحشت بدر آیند.

لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ:

حقیقت و تأویل این خواب را بیان بنما که پاسخ واضح و آشکار آنرا برای انوار درخشان، ج ۹، ص: ۸۷

پادشاه و درباریان برده نقل نمایم از حیرت و نادانی خارج شوند و نگرانی که در باره تدبیر امور کشور رخ داده رفع شود زیرا خواب پادشاه وابسته بمقام سلطنت بوده و جنبه عمومی دارد.

قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابًّا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ:

نظر به این که خواب باین صورت بود که هفت گاو فربه را هفت گاو لاغر بکام خودشان فرو برده‌اند یوسف علیه السّلام پاسخ و تعبیر آنرا بیدرننگ بیان نمود هفت سال با کمال سعی و کوشش کشاورزان گندم و سایر مواد خواربار باید کشت نمایند هر چه از محصول بدست آمد همه را بهمان حال در سنبل واگذارده و ذخیره نمایند برای سالهای آینده جز آنچه را که بقدر مؤنه و مصرف خوراک سال است که طبق معمول آنرا آماده نمایند.

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ:

پس از گذشت هفت سال وفور نعمت که هفت بار محصول کشاورزان بدست آمده و هر سال قسمت زیادی از محصول بطور ذخیره احتیاطی انباشته شده هفت سال دیگر که هفت بار هنگام خرم محصول بدست نیاید که سال سخت و قحط بر مردم است از آن ذخیره‌های انباشته شده در سالهای پیشین بتدریج بقسمت متساوی در این هفت سال قحطی بمصرف خوراک مردم برسانند.

إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُوْحَصِّنُونَ:

جز مقداری اندک که پس از گذشت هفت خشک سالی که ذخیره‌های انباشته گندم بتدریج و قسمت متساوی بمصرف خوراک مردم رسیده باید برای سال دیگر نیز برای بذر افشانی کشاورزان مقداری گندم باقی بماند.

تعبیر و تأویل خواب پادشاه مصر جهات و اجزاء چندی را در بر دارد.

۱- هفت گاو فربه کنایه از هفت سال که هفت محصول کشاورزی نیکو داشته باشد. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۸۸

۲- هفت گاو لاغر کنایه از هفت سال خشک سالی است که هفت بار از کشت کشاورزان محصول بدست نیاید.

۳- هفت خوشه سبز و تازه گندم کنایه از هفت محصول کشاورزی گندم است هفت بار محصول کشاورزی در ظرف هفت سال

بدست می‌آید و باید زیادی از مؤنه هر سال را بطور ذخیره در خوشه و سنبل گذارند که فاسد نشود.

۴- هفت خوشه خشک گندم کنایه از اینکه در هفت سال قحطی باید گندم خوشه خشک شده و ذخیره سالهای قبل را مردم بتدریج بمصرف خوراک برسانند آیه مبنی بر ارشاد بآنستکه بر حسب عادت کشاورزان باید مقداری گندم و سایر مواد خواربار ذخیره شود که هنگام بذر افشانی برای سال آینده آماده باشد.

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ:

پس از گذشت سالهای قحطی سالی خواهد آمد که باران رحمت فرو خواهد بارید و سبب وفور نعمت و زیادی محصول کشاورزان می‌شود و برای آن سال محتاج بذخیره نیست از نظر زیادی محصول و مواد خواربار و نزول برکت هم چنین سبب زیادی عواید انعام و حیوانات بهره‌دار و شیر و مواد دیگر حیوانی خواهد شد و همه طبقات مردم بر حسب طبع مواد غذایی آنان تأمین می‌شود و نیازمند به پیش‌بینی و ذخیره پادشاه برای عموم نخواهد بود.

وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُؤْتِنِي بِهِ:

پس از آنکه پادشاه مصر تعبیر و تأویل خواب خود را از گماشته و ساقی خود شنید و پاسخ یوسف علیه السلام را برای وی حکایت نمود و رفع ابهام وی درباریان از خواب شد بسیار شگفت شده مناسبات و نکات پاسخ و تعبیر یوسف را با آنچه در خواب مشاهده نموده تطبیق کردند بسیار موافق و منطبق دیده بدین جهت فهمیدند که تعبیر و تأویل یوسف صدق محض است و برای استیضاح بیشتری پادشاه دستور داد که یوسف را از زندان آزاد نموده حاضر شود و یا او بطور صراحت گفتگو انوار درخشان، ج ۹، ص: ۸۹ کند بدیهی است این چنین دستور مبنی بر آزادی یوسف از زندان است و شاهد آنستکه حکم زندانی شدن یوسف بر اساس صحیح نبوده و مبنی بر اتهام و اعمال غرض بوده است.

فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَسْتَلْهُ مَا بَالُ النُّسُوءِ اللَّاتِي قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ:

چون بار دیگر فرستاده پادشاه و ساقی او بزندان بازگشت بیوسف اعلام کرد که پادشاه تو را احضار نمود تا اینکه استیضاح بیشتری بنماید، یوسف علیه السلام در پاسخ دستور ملاقات پادشاه را پذیرفته فرمود پیام مرا پادشاه برسان و بگو در این مدت مدید که مرا بزندان افکنده‌ای برای چه از بانوان اشراف و درباریان خود سؤال نکردی که هنگام خوردن میوه‌ها با کارد دستهای خود را در حالی که توجه نداشته پاره نموده و نفهمیدند و احساس درد نمی‌کردند و همه دل باخته و نیروی درک درد از آنها سلب شده بود از چه نظر بود و یا اینکه ریشه اتهام یوسف و محکومیت وی بزندان در این چند سال زلیخا همسر پادشاه بوده باعث اعتراض او توجه ننموده و غرض یوسف (ع) از این پیام و اعتراض آن بود که پادشاه در باره محکومیت وی تجدید نظر کند و در مقام پرسش و تحقیق برآید و از بانوان اشراف و درباریان و همسر خود بار دیگر تحقیق و بررسی بیشتری بنماید تا بفهمد که اتهام وی بی‌اساس بوده و شاکیان و مدعیان وی اعتراف ببراءت و پاکدامنی یوسف نمایند پاسخ و امتناع وی از حضور نزد پادشاه شاهد آنستکه احضار وی مبنی بر رهایی او از زندان بوده و چنانچه فقط دستور احضار بود یوسف (ع) نمی‌توانست آنرا رد کند و در مقام اعتراض بمحکومیت خود برآید و غرض دیگر یوسف (ع) آن بود که پادشاه در مقام تحقیق برآید تا اینکه بفهمد حکمی که در باره یوسف علیه السلام نموده و او را بچندین سال زندان محکوم نموده بی‌اساس بوده و از نظر آنستکه یوسف بدرخواست زلیخا همسر او و سایر بانوان اشراف پاسخ نداده انوار درخشان، ج ۹، ص: ۹۰

و خواسته آنان را رد نموده و چون مدت محکومیت پایان یافته همسر او زلیخا و همچنین سایر بانوان حقیقت امر را بیان نموده و ببراءت و پاکدامنی و عفت یوسف اقرار خواهند نمود و پادشاه بطور حتم پاکدامنی و عفت و براءت یوسف (ع) را از اتهام تصدیق خواهد نمود و نیز یوسف (ع) واقعه دلباختگی بانوان را پادشاه یادآوری نموده هنگامی که زلیخا همسر او بانوان اشراف را دعوت نمود، هنگام خوردن میوه ناگهان یوسف (ع) از درون اتاق بدر آمده همه بانوان دل و روان باخته و بیوسف اندوخته با کارد در

عوض میوه دستهای خودشان را پاره نموده و این واقعه را پادشاه نیز که بتواتر شنیده بود در این باره بیندیشید که شکایت بانوان و اتهام و نسبت ناروا بوی از نظر انتقامجویی بوده و اساس نداشته و نیز پس از تحقیق از بانوان همه آنها به عفت و پاکدامنی یوسف شهادت دهند و به تقصیر خودشان اقرار نمایند.

إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ:

یوسف در طی سخنان و اعتراض خود بدعوت بخداپرستی که وظیفه اصلی او است زبان گشود و بصراحت گفت آفریدگارم بمکر و نیرنگ بانوان که نسبت ناروا بمن داده و در مقام انتقامجویی برآمده‌اند عالم و آگاه است.

قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتَنِّي يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ:

پادشاه پس از شنیدن اعتراض یوسف بمحکومیت خود و امتناع از حضور و عدم تمایل بملاقات او ناگزیر پادشاه در مقام بررسی و تحقیق در باره محکومیت یوسف برآمد زیرا تعبیر خواب و تأویل آن که بوسیله مأمور و فرستاده خود از یوسف شنیده و با خوابی که دیده بود بسیار موافق و منطبق دید متوجه شد که خطر بوی و بکشور و عموم مردم از لحاظ خشک سالی و قحطی رخ خواهد داد.

پادشاه پس از شنیدن تعبیر خواب خواست در باره تأمین زندگی آینده انوار درخشان، ج ۹، ص: ۹۱

کشور و دفع خطر حتمی با یوسف صحبت کند و از نزدیک دستوری از او الهام بگیرد دستور احضار او را داد.

ولی یوسف نپذیرفت و موقعیت را مناسب دیده پس از اینکه هفت سال در تاریکی زندان بسر برده بود وقت را مغتنم دانسته زبان بااعتراض گشود و حکم شاه را در باره محکومیت خود بی‌اساس معرفی کرد.

بدین جهت پادشاه پس از شنیدن اعتراض در مقام بررسی و تحقیق برآمد و حادثه‌ای را که بطور تواتر شنیده بود از سر گرفت و در آن باره تحقیق نمود بانوان اشراف و همسر خود را احضار نمود از آنان بازپرسید که گفتگوهای شما در مجلس میهمانی و پذیرائی که در دربار شاهی تحقق پذیرفت چه بود هنگام خوردن میوه کارد که در دست داشتید ناگهان یوسف از درون اتاق بدر آمد و همه شما او را در برابر خود دیدید دل‌باخته دستهای خود را با کارد پاره و قطعه نمودید در پاسخ پادشاه همه بانوان بطور صراحت در مقام عذرخواهی برآمده گفتند سوگند یاد نمودیم که یوسف فرشته است.

قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ:

در پاسخ بازپرسی پادشاه همه بانوان اشراف و درباریان در مقام عذرخواهی برآمده سوگند یاد نموده که از یوسف کمترین رفتار منافی عفت و یا قبول درخواست آن هرگز ندیده‌ایم و او در نهایت عفت و وقار است و فریفته این گونه تمایلات نخواهد شد قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ:

زلیخا همسر پادشاه در پاسخ گفت حقیقت را میگویم هنگامی که من مأمور پذیرائی از یوسف بودم نهایت او را گرامی میداشتم و در اثر فریفتگی و غریزه بشری ناگزیر اظهار تمایل بوی نموده و پیوسته امتناع داشت تا اینکه بر حسب تصادف یکبار درب اتاقها را بروی او بستم و او را به محاصره خود در آوردم هنگام فرار انوار درخشان، ج ۹، ص: ۹۲

دامن پیراهن او را گرفته در اثر اصرار او بفرار پیراهن او را پاره نمودم و بر خلاف حقیقت و بمنظور انتقامجویی بر او سبقت نموده زبان بشکایت گشودم درخواست محکومیت او را نمودم پادشاه نیز پذیرفته آنرا بموقع اجراء گذارد.

وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ:

با تأکیدی که در بر دارد زلیخا در طی بازجویی مکرر گواهی داد که یوسف نهایت با عفت و وقار است و دارای صدق گفتار و صدق رفتار و ایمن از شائبه خیانت می‌باشد.

ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ:

بیان آنستکه یوسف بچه جهت پس از اینکه سالها در زندان بسر برده در مقام اعتراض بمحکومیت خود برآمده و از پادشاه درخواست مینماید که در مقام تحقیق و بررسی برآید و واقعه‌ای را که بطور تواتر شنیده که بانوان اشراف هنگام دیدن یوسف در آن مجلس دلباخته شده دستهای خودشان را با کارد قطعه و پاره نمودند یادآوری نموده که در آن باره پادشاه تحقیق نماید و غرض اصلی از اعتراض آنستکه پادشاه بفهمد که حکم او بی اساس بوده و مقام یوسف ارجدارتر از اتهام است و همه بانوان اشراف نیز اعتراف مینمایند که در برابر اصرار و تمایل آنان از یوسف جز امتناع مشاهده ننموده‌اند.

وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ:

غرض دیگر از اعتراض یوسف آنستکه پادشاه و سایر مردم را بتوحید افعالی پروردگار دعوت نماید و رسالت و وظیفه اصلی خود را انجام دهد و اعلام نماید که پروردگار بر حسب نظام جهان خیانتکاران را بمقصودشان نخواهد رسانید و خیانت آنان را آشکار خواهد نمود.

همچنانکه زلیخا همسر پادشاه و سایر بانوان اشراف در اثر حيله و نیرنگ در مقام انتقامجویی برآمده و یوسف را محکوم بزندان نموده ولی حيله و مکر آنان آشکار شده و همه آنها پاکدامنی و عفت یوسف اقرار نمودند. ار درخشان، ج ۹، ص: ۹۳

وَمَا أُبْرِيْ نَفْسِيْ إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ:

نظر به این که یوسف علیه السلام در نتیجه اعتراض بر حکم و در زمینه تحقیق پادشاه براءت و پاکدامنی خود را اثبات نموده و تذکر می‌دهد که منافی با توحید افعالی پروردگار نیست زیرا روح و روان بشر بر حسب طبع بخیانیت و گناهان تمایل دارد و من نیز خود را تنزیه نمی‌نمایم.

إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي:

بتوحید افعالی تصریح نموده جز آنچه را که پروردگار ترحم فرماید و غرض سپاس از فضل و رحمت پروردگار است و باسم (ما) موصول مبهم ذکر نموده که هرگونه براءت و پاکدامنی از لغزشها از فضل پروردگار در مورد شایسته است و رحمت بی‌نهایت پروردگار نیز تنها سبب شایستگی و فضیلت افراد است.

إِنَّ رَبِّيْ غَفُورٌ رَّحِيمٌ:

ذکر دو صفت مبنی بر توحید افعالی پروردگار و سپاسگزاری یوسف علیه السلام است که پروردگار از نظر حسن تدبیر و فضل در باره وی آغاز روح و روان او را از هر گونه انحراف و لغزش مصون داشته و سپس او را شایسته رحمت بی‌نهایت نموده روح قدس بوی موهبت فرموده است.

وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِيْ بِهِ اَسْتَخْلِضُهُ لِنَفْسِيْ:

پس از آنکه پادشاه در اثر تحقیق و بررسی و نیز نظر به اقرار بانوان براءت و تنزه مقام و روح پاک یوسف علیه السلام را احراز نمود، دستور داد که او را حاضر نمایند بمنظور اینکه او را ندیم و مشاور خود قرار دهد و امور کشوری را بوی واگذارد و وزارت و تصدی امور و خواسته‌های مردم را بعهده او، واگذارد.

پس از اینکه یوسف حاضر شد، عزیز مصر با او بسیار گفتگو نمود، از صمیم قلب و عقیده راسخ به فضائل نفسانی و کمالات روحی او آگاه شده گفت:

که تو از هر گونه اتهام و انحراف و لغزش بری و پاک هستی و در دربار پادشاهی انوار درخشان، ج ۹، ص: ۹۴

ما مقامی بس ارجمند خواهی داشت ثروت و اموال عمومی و همچنین اسرار مملکتی را در دسترس تو گذارده و تصدی و وزارت امور را بعهده تو خواهم نهاد.

قَالَ اجْعَلْنِيْ عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ:

نظر به این که پادشاه با عقیده راسخ بفضائل و شایستگی و امانت یوسف اعتماد نمود و از او خواست که تصدی امور و وزارت را بوی واگذارد، یوسف علیه السّلام زمینه را مناسب دید و فقط تصدی و وزارت اموال عمومی و اقتصادی و کشاورزی را پذیرفته و بعهده گرفت.

إِنِّي حَفِیْظٌ عَلَیْمٌ:

مبنی بر تصدیق گفتار و صحت عقیده پادشاه است که تصدی امور مالی و اقتصادی و کشاورزی را می‌پذیرم و نیازمند باحاطه فنی و نظر علمی خاصی است که از عهده آن برمی‌آیم.

وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ مِنْهَا:

بر حسب نظام آزمایش جهان مشیت پروردگار به آنچه تعلق بیابد، پدید خواهد آمد و چه بسا از وسائلی که بظاهر مخالف با مقصد است، بدان هدف نائل گردد و بوسائلی که سبب سلب حریت و وسیله محدودیت گردد در نتیجه بحریت و آزادی کامل دست بیابد تاریخ و سرنوشت یوسف صدیق علیه السّلام از آغاز تا پایان آن حیرت آور و نمونه‌ای از توحید افعالی پروردگار است و هر چه پروردگار در باره او خواسته از غیر طریق که بظاهر مربوط بآنست بظهور رسیده،، مثلا در اثر رشک و حسد برادران، او را بیچاه افکندند که نام و اثری از او نماند و نیز بعنوان برده و اسیر به معرض فروش به ارزش ناچیزی درآمد و باین طریق بدربار پادشاه مصر درآمد و مورد گرمی و پذیرائی همسر پادشاه قرار گرفت و نیز در اثر امتناع از درخواست ملکه زلیخا و سایر بانوان اشراف که زبان بشکایت گشوده و نسبت ناروا بوی دادند، بزندان تیره و تاریک منتقل شد و نیز خوابی که پادشاه انوار درخشان، ج ۹، ص: ۹۵ دیده و در باره تعبیر و تأویل آن درباریان اظهار عجز نمودند و در اثر سؤال و پرسش از یوسف تعبیر و تأویل مناسبی که بیان نمود و مورد پسند پادشاه و درباریان گشت بدین جهت مورد توجه و عفو پادشاه قرار گرفت و از تاریکی زندان خارج شده به صحنه پهناور مصر و قدرت و وزارت قدم نهاد و نیز یوسف صدیق در مصر بارزش و قیمت ناچیزی بمعرض فروش درآمد و بدان وسیله مالک اموال و شؤن زندگی افراد ملت مصر گردید.

نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ:

تفسیر جمله متصله است، چنانچه مشیت پروردگار تعلق بیابد که کسی را مشمول رحمت خاصه فرماید، در صورتی که طرف قابل و شایسته باشد، هرگز مانعی از آن جلوگیری نتوان نمود، یوسف صدیق علیه السّلام با اینکه پیوسته حوادثی بر او رخ می‌داد که سبب خواری و گمنامی وی گردد، بر حسب مشیت پروردگار در اثر رضا و تسلیم یوسف (ع) سبب رفعت و ارجمندی مقام او گردید.

وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ:

آیه مبنی بر گواهی و تصدیق آنستکه زندگی یوسف صدیق از آغاز تا پایان آن بر اساس رضا و تسلیم خواسته پروردگار بوده و هر پیش آمد ناگواری که به او رو می‌آورد با کمال میل و سرور باغوش میکشید و این مقام عالی اختصاص به رسولان دارد و سایر طبقات از پیروان مکتب توحید باین چنین مقامی از اخلاص در عبودیت و انقیاد نائل نخواهند شد.

وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ:

ظهور اجر و پاداش فضائل نفسانی در دنیا بطور ابتدائی است و در آخرت ظهور آن نهائی و همیشگی است و قابل قیاس بظهور آن در دنیا نخواهد بود، زیرا محصول و غرض از مقدمات وجود کامل آنست.

در تفسیر قمی است: پادشاه مصر به وزیران و دربانان گفت: من در خواب انوار درخشان، ج ۹، ص: ۹۶

دیدم هفت گاو فربه را هفت گاو لاغر بلعیده، بخوردند و نیز هفت خوشه گندم سبز و نیز هفت خوشه گندم خشک در خواب دیدم، پادشاه بدرباریان گفت: خواب مرا تعبیر کنید، ولی نتوانستند، تعبیر نمایند.

پس رفیق یوسف که از زندان رها شده و ندیم پادشاه بود، پس از هفت سال که رها شده بود، یوسف بخاطرش آمد و گفت: من

تعبیر خواب را بشما میگویم در زندان نزد یوسف آمده سؤال نمود، ای رفیق دیرین من، تعبیر این خواب را که پادشاه دیده برای ما بیان بنما ... که هفت گاو فربه را هفت گاو لاغر بلعیده و بخورد و نیز هفت خوشه گندم سبز و هفت خوشه گندم خشک را در خواب دید. یوسف فرمود: هفت سال پی در پی کشاورزان کشت کنند و آنچه محصول گندم بدست می‌آید جز به اندازه مصرف خوراک مردم، بقیه را با خوشه ذخیره نمایند تا فاسد نشود و سپس هفت سال دیگر خشکسالی خواهد شد، گندم خوشه‌های ذخیره شده را بتدریج در این هفت سال بمصرف خوراک مردم برسانید.

امام صادق علیه السلام فرمود: آیه اینطور است ما قربتم لهن و سپس سال دیگری باران زیاد می‌بارد، در آن سال میوه‌ها بسیار خواهد بود.

فرستاده پادشاه پس از شنیدن تعبیر خواب بازگشت و آنچه را از تعبیر خواب از یوسف شنیده بود حکایت نمود، پادشاه دستور داد یوسف را احضار نمایند و چون یوسف دستور احضار را شنید، فرمود: از پادشاه سؤال بنما، بررسی کند برای چه بانوان اشراف هنگام خوردن میوه با کارد دستهای خود را تکه و پاره می‌نمودند.

بدین جهت پادشاه بانوان را احضار و در آن باره سؤالاتی نمود. در پاسخ سوگند یاد نمود، گفتند: ما از یوسف هرگز رفتار ناروا ندیدیم.

آنگاه زلیخا همسر پادشاه گفت: حقیقت را میگویم که من اظهار تمایل بوی می‌نمودم و او امتناع میورزید و او از راستگویان است.

در تفسیر برهان از طبری در کتاب نبوت بسندی از امام رضا علیه السلام انوار درخشان، ج ۹، ص: ۹۷ روایت نموده که میفرمود: یوسف (ع) به جمع محصولهای کشاورزان در هفت سال اول قیام نمود و همه را در انبارها ذخیره کرد و پس از آنکه هفت سال وفور نعمت گذشت و خشکسالی پیش آمد یوسف (ع) بفروش گندم که در انبارها ذخیره شده بود، اقدام نمود.

در سال اول خشکسالی بدرهم و دینار گندم را میفروخت و در مصر وجوه نقد از درهم و دیناری نماند، جز اینکه در تصرف یوسف (ع) درآمد.

و سال دوم خشکسالی گندم را به زیور و زینت می‌فروخت در مصر و حومه آن گوهری نماند جز اینکه به تصرف یوسف درآمد. و در سال سوم گندم را می‌فروخت و در برابر قیمت آن حیوانات بهره‌دار را می‌پذیرفت، بطوریکه همه حیوانات و احشام بهره‌دار در تصرف یوسف (ع) درآمد.

و در سال چهارم قحطی، گندم را می‌فروخت و در برابر آن غلام و کنیز قبول می‌کرد و در مصر و نواحی آن بنده و کنیزی نبود جز اینکه به ملک یوسف (ع) درآمد بود.

و در سال پنجم قحطی گندم را در برابر خانه و ملک می‌فروخت، بطوریکه در مصر و نواحی آن خانه و ملک نبود، جز اینکه در تصرف یوسف و ملک او شد.

و در سال ششم گندم را در برابر مزرعه و اراضی زراعتی و قنات میفروخت بطوریکه در مصر و نواحی آن زمین زراعتی و قنات نماند، جز اینکه به ملک یوسف درآمد.

و در سال هفتم قحطی گندم را می‌فروخت در عوض اینکه خودشان را برده و غلام یوسف بدانند و در مصر همه مردم از آزاد و بنده همه زر خرید و برده یوسف بودند و در نتیجه یوسف مالک همه ساکنان کشور مصر گشت و نیز مالک اموال مردم شد.

مردم می‌گفتند: ما ندیده و نشنیده‌ایم که پروردگار نفوذ و سلطنت و فرمانروایی انوار درخشان، ج ۹، ص: ۹۸ داده باشد مانند یوسف.

و سپس پادشاه فرمود: می‌بینی آنچه از حکومت و فرمانروایی کشور مصر را پروردگار به من موهبت فرموده، در این باره نظر خود

را بیان کن، من زندگی مردم را تأمین ننمودم بمنظور اینکه آنها را بفساد سوق دهم و از خطر قحطی نجات نندادم بمنظور اینکه بلیه‌ای بر آنها رو آورد بلکه پروردگار مردم را با دست تدبیر من نجات بخشید.

پادشاه گفت: رأی و نظر تو صحیح است. یوسف فرمود: پروردگار را شاهد میگیرم، همچنین تو را، که من همه مردم کشور مصر را آزاد نمودم و همه اموال و املاک آنها را بخود آنها باز گردانیدم و نیز فرمانروائی و تخت سلطنتی و تاج را بتو واگذاردم. بشرط اینکه سیرت و روش خود را، به روش و سیره من در آوری و حکم و فرمانی ندهی جز بحکم و فرمان من.

پادشاه گفت: افتخار من آنستکه از روش و سیره تو پیروی نمایم و حکم نمایم جز بفرمان تو و چنانچه نظر تو نبود من هرگز نمی توانستم این چنین کنم و تو سلطنت و فرمانروائی مرا نگهداشتی و شهادت میدهم بوحدانیت و بیگانگی پروردگار جهان و نیز شهادت میدهم برسالت، تو از جانب پروردگار و آنچه که بعهدہ تو نهادم از تصدی امور مردم بپذیر، زیرا که تو امین هستی.

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۹۹

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۵۸ تا ۶۲] ص: ۹۹

اشاره

وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (۵۸) وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أَوْفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ (۵۹) فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ (۶۰) قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ (۶۱) وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۶۲)

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۰۰

(شرح) ص: ۱۰۰

وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ؟

پس از گذشتن هفت سال وفور نعمت خشکسالی رو آورد و عمومیت یافت شام و کنعان و نواحی شام را نیز فراگرفت. از جمله فرزندان و خانواده یعقوب (ع) نیز مانند سایر طبقات مردم، دچار کمبود مواد خواربار و غلاء و کمیابی و قحطی شدند. آنگاه یعقوب (ع) بفرزندان خود فرمود: که شنیده‌ام در کشور مصر شخص صالحی است که بمردم طعام و مواد خواربار و گندم می‌فروشد، بدین جهت وجوه نقد خودتان را بهمراه داشته و بسوی کشور مصر روانه شوید و از او طعام و گندم خریداری نمائید. سپس ده برادر آماده حرکت و مسافرت بسوی کشور مصر شدند و بدربار عزیز مصر رسیدند و این مسافرت سبب شد، بشارتی را که پروردگار از نظر تسلیت بیوسف داده بر حسب آیه (لَتَبْنِيَهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ) تحقق بیابد و گفته شده هر قافله‌ای که از بلاد دور بکشور مصر برای خرید گندم و مواد خواربار میامد عمال و کارمندان عزیز مصر (یوسف) از شخصیت و هویت و چگونگی آنها سؤال نموده بیوسف گزارش میدادند.

چون برادران یوسف بکشور مصر وارد شدند، بدربار او آمده بر حسب انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۰۱

گزارش و چه بر حسب فراست خدا داده اولین لحظه ملاقات برادران خود را شناخت ولی آنها نشناختند، زیرا هنگامیکه یوسف را بچاه افکندند کودک بود و پس از قریب چهل سال که یوسف را دیدند هرگز او را نخواهند شناخت.

یوسف (ع) بهر که برای خرید گندم و مواد خواربار آمده بود، یک بار شتر بیشتر نمیداد و بطور تساوی گندم را دسترس مردم میگذاشت.

بدین جهت یوسف ده بار گندم و مواد خواربار بپرادران خود داد، آنها دو بار دیگر درخواست نموده گفتند: ما پدر پیر و فرسوده و نیز برادری داریم سهم آنها را نیز بدهید و پدر ما در اثر فرسودگی نمی‌تواند مسافرت نماید همچنین برادر کوچکتر ما برای پرستاری نزد او مانده و نمیگذارد مسافرت کند و از نزد او غائب شود یوسف فرمود: معلوم میشود که محبت پدر شما بآن برادر کوچکتر، از هر یک از شماها بیشتر است و شاهد آنستکه او بلحاظ عقل و درایت و ادب بر شماها برتری و فضیلت دارد.

وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ أَتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ:

پس از اینکه سهم گندم مواد خواربار هر یک از ده فرزندان یعقوب (ع) را بآنها تسلیم نمود بآنها دستور داد که بار دیگر که برای خرید مواد خواربار و گندم می‌آئید باید برادر کوچکتر خود را نیز به‌همراه بیاورید.

أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوْفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ:

مگر نمیدانید که من به محتاجان و نیازمندان گندم و مواد خواربار می‌فروشم و هرگز از کسی دریغ نخواهم نمود ولی بهر یک زیاده بر یکبار شتر نمیدهم.

فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ:

آنها را نیز تهدید نمود که چنانچه بار دیگر برای خرید گندم به مصر آمدید و برادر کوچکتر خود را به‌همراه نیاوردید از مواد خواربار و گندم هیچیک سهمی نخواهید داشت. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۰۲

قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ:

فرزندان یعقوب وعده دادند تا می‌توانیم اصرار خواهیم نمود که پدر ما اجازه دهد، برادر کوچکتر خود را به‌همراه بیاوریم.

وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ:

یوسف (ع) بکارمندان خود که مباشر سنجش و کیل نمودن گندم بودند، دستور داد که کالا و وجه نقدی که فرزندان یعقوب برای خرید گندم و مواد خواربار آورده بودند، پس از دریافت آنها بطور پنهان در میان بار آنها بگذارند که هنگام بازگشت به کنعان بفهمند که عزیز مصر وجه نقد و یا کالا که برای خرید گندم برده بودند بآنها بازگردانیده و در واقع از آنها قیمت گندم را نگرفته است.

محمتمل است این دستور بمنظور آن بوده که برای به‌همراه آوردن برادر کوچکتر عذر نداشته باشند و برای خرید گندم و مسافرت بکشور مصر بار دیگر وجه نقد آماده باشد و زودتر برادر خود را نزد عزیز مصر بیاورند، زیرا ممکن است برای فرزندان یعقوب در آن خشکسالی وجه نقد و یا کالا و جنسی میسر نبوده که برای خرید مواد خواربار بار دیگر تهیه نمایند و بسوی مصر روانه شوند و نیز سهولت بتوانند از پدرشان یعقوب (ع) کسب اجازه نمایند که فرزند کوچکتر خود را به‌همراه آنان بسفر بکشور مصر بفرستد.

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۰۴

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۶۳ تا ۸۲] ... ص: ۱۰۴

اشاره

فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا نَكْتَلُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۶۳) قَالَ هَلْ أَمْتِكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمْتِكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۶۴) وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتْنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ آخَانًا وَنَزِدُكَ كَيْلًا بَعِيرٍ ذَلِكُ كَيْلُ يَسِيرٍ (۶۵) قَالَ لَنْ أَرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ (۶۶) وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ

أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ وَمَا أَعْنَى عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (۶۷)
 وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجِيَةً فِي نَفْسٍ يَغْفُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لُدُو عَلِمَ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَ
 لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۶۸) وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۶۹) فَلَمَّا
 جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ (۷۰) قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقَهُونَ (۷۱)
 قَالُوا نَفَقْدُ صُوعَ الْمَلِكِ وَلَمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ (۷۲)

قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ (۷۳) قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ (۷۴) قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِي
 رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (۷۵) فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وَعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ
 لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ (۷۶) قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ
 قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ (۷۷)

قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۷۸) قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ
 إِنَّا إِذًا لظَالِمُونَ (۷۹) فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ
 فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (۸۰) ارْجِعُوا إِلَى آبَائِكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ
 سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمَنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ (۸۱) وَسُئِلَ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (۸۲)

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۰۵

(شرح) ص: ۱۰۵

فَلَمَّا رَجِعُوا إِلَى آبَائِهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُعِ مِّنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا نَكْتُلُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.

پس از اینکه برادران بارهای گندم و مواد خواربار را بکنعان آوردند بارها را گشوده، دیدند وجه نقد که برای خرید گندم برده بودند در میان بارها گذارده شده و بر حسب دستور عزیز مصر که گفته بود چنانچه در آینده برای خرید گندم به مصر بیایند باید برادر کوچکتر خودشان را بهمراه بیاورند و گر نه به هیچ یک از برادران گندم و مواد خوار و بار داده نخواهد شد.

بدین جهت به پدرشان یعقوب علیه السلام گفتند: ای پدر مهربان عزیز مصر بما دستور داده که برادر کوچکتر بنی یامین را بهمراه خود برای خرید گندم ببریم و چنانچه برادر خود را به همراه نبریم گندم و مواد خواربار به هیچیک از ما نخواهد داد و ما عهد و پیمان می‌دهیم که در این سفر او را رعایت نمائیم و سلامت باز گردانیم.

قَالَ هَلْ آمَنْتُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا آمَنْتُمْ عَلَى أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ:

یعقوب علیه السلام در پاسخ فرزندان خود فرمود: چگونه بشما اطمینان نمایم در باره بنی یامین که او را برای خرید گندم بسفر برده، سلامت باز گردانید، همچنانکه در باره یوسف برادرش بگفتار شما اطمینان نمودم و شما سپردم و او را بصحرا برده پیراهن آغشته بخون او را نزد من آورده گفتید: گرگ او را دریده انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۰۶

و طعمه خود نمود.

قَالَ اللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا:

بیان نتیجه جمله متصله است، اطمینان بگفتار و به امانت داری شما بیهوده و بی‌اساس است و یگانه سبب اطمینان خاطر و اعتماد قلب من به رحمت پروردگار است و در باره حفظ فرزندانم باید بساحت کبریائی او توکل نمود و به رحمت و فضل او امیدوار بود.

وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ:

جمله حال و تفسیر جمله متصله است زیرا رحمت جامعترین صفات کمال و خلاصه فیوضات پروردگار است مانند رئوف و کریم و

حکیم که همه از آثار و لوازم رحمت اطلاق است از جمله مهر و محبت افراد بشر در باره یکدیگر از شئون رحمت او است که در نهاد آنان بودیعت سپرده است و هر آنچه به او بامانت سپرده شود هرگز خیانت نخواهد فرمود.

وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ:

پس از آنکه بارهای گندم را گشوده دیدند که وجه نقد و قیمت که برای خرید گندم بهمراه برده و بکارمندان عزیز مصر داده بودند بطور پنهان در میان بار گندم گذارده‌اند و این شاهد بر اکرام عزیز مصر است که فرزندان یعقوب را گرامی داشته و در باره آنان سوء قصدی ندارد و سفر آنان به مصر برای خرید گندم مبنی بر سود و نفع است و چه بهتر از اینکه گندم خریده‌اند و قیمت آنرا هم عزیز مصر از آنان نگرفته است.

قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا:

فرزندان یعقوب پس از بازگشت از مصر جریان را بپدرشان عرضه داشتند که عزیز مصر قیمت گندم و کالائی را که بما داده از ما نگرفته و بما رد نموده است و ما را گرامی داشته و بر حسب دستور عزیز مصر این بار که برای خرید گندم بمصر انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۰۷

برویم باید برادر کوچکتر بنی یامین را بهمراه ببریم تا اینکه سهم او را نیز عزیز مصر بدهد و چنانچه او را بهمراه خود بمصر ببریم به هیچیک از ما سهم گندم نخواهد داد و همه ما برادر خود بنی یامین را حفظ و حراست می‌نمایم و سلامت او را خواهیم آورد.

قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتِنَنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ:

یعقوب (ع) در پاسخ فرزندان خود گفت: هرگز بنی یامین را بهمراه شما بمصر نخواهم فرستاد جز اینکه بمن اطمینان دهید و بساحت پروردگار سوگند یاد کنید که او را باز گردانید و مانند برادر او یوسف عذر و حيله بکار نبرید، جز هنگامیکه حادثه‌ای رخ دهد و حائل شود میان شما و او و از حیز قدرت و توانائی شما خارج شود و پس از اینکه همه آنها سوگند یاد نمودند یعقوب (ع) فرمود: پروردگار بر آنچه قرار گذارده و سوگند یاد نمودید احاطه دارد.

قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ:

یعقوب (ع) از نظر توحید افعالی فرمود: پروردگار بر قرارداد و سوگند شما احاطه دارد و من فقط به او اعتماد می‌نمایم و سوگند در باره پیروان مکتب توحید یگانه وسیله شعار و شخصیت آنها است چنانچه ایمان خود را بساحت پروردگار رهن گذارند بر حسب عقیده قلبی تخلف نخواهند نمود چنانچه عهد خود را نقض کنند، سبب مسؤولیت و سلب ایمان از آنان خواهد شد.

دستور یعقوب (ع) به این که فرزندان در باره بهمراه بردن بنی یامین سوگند یاد کنند از نظر تاکید است که اسباب مربوط را بکار برده و بر حسب نظام عالم طبع اهمال ننموده باشد که آغاز اظهار عدم اطمینان نموده و برای رفع آن وابسته به سوگند آنان نماید که در مقام عذر و حيله برنیایند و پس از اینکه همه وسائل عادی اطمینان قلبی خود را یادآوری نمود، آنگاه همه آن وسائل را بساحت انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۰۸

پروردگار واگذار کرد که غرض اصلی بر آنها مترتب شود زیرا هیچ یک از وسائل بطور استقلال تاثیر نخواهند داشت و نیروی تأثیر فقط مشیت و خواست پروردگار است.

وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ:

پس از آنکه هر یک از فرزندان یعقوب (ع) سوگند یاد نموده که چنانچه بنی یامین برادرشان را بهمراه خود بکشور مصر برده او را سلامت بازگردانند اجازه از یعقوب (ع) صادر شد و نظر به این که فرزندان وی یازده نفر جوانان نیرومند و با هیئت و صباحت منظر و قامت رسا بودند و در برابر پدر عزیز خود صف کشیده که با او وداع کنند، ناگهان در قلب یعقوب (ع) خطور نمود که بار دیگر حادثه‌ای رخ دهد و اجتماع و پیوستگی آنان را بصورت تفرقه و پراکنندگی درآورد.

بدین جهت بآنان دستور اکید داد که هنگام ورود به شهر مصر بطور دسته جمعی وارد شهر نشوید و از چند دروازه وارد شوید و گفته شده که شهر مصر دارای پنج دروازه بوده است.

وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ:

توحید افعالی پروردگار را یادآوری نموده که هرگز ورود شما از چند دروازه شهر مانع نمی‌شود، چنانچه پروردگار در باره هر یک از شما حادثه‌ای را خواسته باشد بوسیله تفرقه و ورود از چند دروازه خطر حادثه از شما رفع نمی‌گردد.

إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ:

مبنی بر تاکید است که حکم و فرمانروائی بطور اطلاق صفت فعل و از شئون ساحت کبریائی است که به هر چه مشیت قاهره او تعلق بیابد بموقع اجرا گذارده خواهد شد چه حکم ایجابی باشد و یا سلبی و منع از حادثه زیرا هر حادثه‌ای که تصور شود از شئون آفرینش و صفت فعل او است و هر یک از اسباب عادی انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۰۹

و طبیعی که تصور شود تاثیر و یا مانعیت آن در اثر حد وجودی است که در آن نهاده و آنرا ظهوری از مشیت خود قرار داده است، بر این اساس تفرقه و پراکندگی شما از یکدیگر هنگام ورود به شهر مصر هرگز مانع نمی‌شود از اینکه خواسته پروردگار در باره هر یک از شما اجرا شود.

عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ:

نصیحت که گفته شد بطور دسته جمعی وارد شهر مصر نشوید توجه به یکی از اسباب احتمالی خطر است و آنچه محور بر آوردن نیازها و رفع موانع است همانا خواست پروردگار است، بر این اساس همه خواستها را از مشیت قاهره او باید انتظار داشت.

وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ:

هرگز نمیتوان در انجام خواسته خود بطور استقلال و بدون بکار بردن اسباب بمقصد نائل شد همچنین با پیوست علل و اسباب نمیتوان خواسته را پدید آورد و به این دلیل است که مجموع اسباب مربوطه نیز بطور استقلال تأثیری نخواهد داشت بر این اساس بحکم خرد، ضروری است که به یک سبب حقیقی مرموزی که تحقق هر یک از اسباب و آثار آنها وابسته به آن نیروی غیبی است، باید معتقد بود و این حقیقت نیروی توکل است.

و بعبارت دیگر نظام طبع مقتضی است که در مرحله ظاهر برای رسیدن بخواسته خود عده‌ای از اسباب را بکار برد که مربوط بیکدیگر و نیز با خواسته ارتباط کامل داشته باشد و دیگر نظام امکان مقتضی است که هر پدیده‌ای در اثر ارتباط با نیروی غیبی می‌تواند از هستی گسترده بهره‌مند شود و تحقق بیابد و در نتیجه برای رسیدن بخواسته و مقصدی دو نظام اجراء میشود، یکی نظام طبع که پدید آمدن هر خواسته وابسته به اسباب مربوط است و بدون مجموع اسباب محال است تحقق بیابد و دیگر نظام امکان که هر موجود و یا خواسته‌ای در اثر ارتباط انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۱۰

با نیروی غیبی از هستی بهره‌مند می‌شود این بر حسب نظام توحید افعالی پروردگار است.

وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ:

پس از آنکه فرزندان یعقوب علیه السلام بر حسب دستور پدر بزرگوار خود به - حال تفرقه و پراکندگی از چند دروازه وارد شهر مصر شده (گفته شده مصر پنج دروازه داشته) آنچه که منظور یعقوب از این دستور بود میسر نشد و عبارت از این بود که یازده فرزندان وی بهمراه یکدیگر برای خرید گندم بسوی مصر روانه شوند و پس از خرید گندم و کالا همه بسوی وطن کنعان بازگردند و آنچه غرض یعقوب بود میسر نشد زیرا عزیز مصر به بهانه‌ای بنی یامین یکی از فرزندان یعقوب را در مصر تحت نظر قرار داد و نیز یهودا فرزند بزرگ یعقوب علیه السلام خود در مصر توقف کرد و فقط نه برادر دیگر با کالا بسوی کنعان روانه شدند.

إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا:

ولی دستور ورود فرزندان از چند دروازه نتیجه دیگری که در قلب یعقوب علیه السلام سالها رسوخ داشت و پیوسته از ساحت کبریائی خواستار آن بود، در حالیکه یعقوب علیه السلام توجه بآن نداشته. پروردگار آنرا میسر نمود، بدینطریق فرزندان یعقوب (ع) که بسوی کنعان بازگشتند، واقعه بنی یامین را به پدر مهربان عرضه داشته، سبب شد که یعقوب (ع) بار دیگر فرزندان خود را روانه مصر کند آنگاه یوسف خود را برادران معرفی نموده هم‌چنین بنی یامین را برادر خود خواند و سپس دستور مهاجرت آنها را با پدر بزرگوار خود بمصر داد.

وَ إِنَّهُ لَدُوٌّ عِلْمٍ لِّمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ:

آیه مبنی بر مدح و سپاس یعقوب (ع) است در اثر صبر و شکیبائی که در برابر حوادثی که بوی رو آورد بکار برد و دستوری که اخیراً بفرزندان خود داد بر حسب انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۱۱

ظاهر بمنظور پیوستگی یازده فرزندان خود بود که بطور دسته جمعی برای خرید گندم بمصر رفته و بهیئت اجتماع نیز بازگردند ولی این دستور نتیجه منظور را در بر نداشت و فقط نه نفر از فرزندان او بکنعان بازگشتند. ولی نتیجه بهتری را بر حسب مشیت پروردگار در برداشت و این بود که یوسف علیه السلام: برادرش بنی یامین را در مصر بپذیرد و نزد خود نگهدارد یوسف علیه السلام نیز خود را بوی معرفی نماید.

و بالاخره دستور مهاجرت پدر بزرگوار خود را برادران بدهد و حاجت همیشگی یعقوب (ع) که قلب او را فرا گرفته بود و لحظه‌ای از آن غفلت نمیورزید در زمان کوتاهی تحقق بیاید و سبب امتیاز و شخصیت آندو گردد.

وَ إِنَّهُ لَدُوٌّ عِلْمٍ لِّمَا عَلَّمْنَاهُ:

آیه با تأکید چندی که در بر دارد مبنی بر مدح و منت بر یعقوب (ع) است که از موهبت وجودی و الهامات غیبی برخوردار بوده و هرگز مقرون بتزلزل نبوده و از هدف خود خطا نخواهد نمود و دستوری که هنگام عزیمت و مسافرت فرزندان او بسوی مصر مقرر داشت گرچه نتیجه مطلوب بر آن مترتب نشد ولی نتیجه مثبت بهتری را در بر داشت زیرا یوسف (ع) برادرش بنی یامین را در نزد خود نگهداشت و خود را معرفی نمود بالاخره در زمان کوتاهی منتهی بوصول و ملاقات یعقوب با یوسف علیهما السلام گردید.

وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ:

نظر به این که ادراک و علم افراد عادی بطور اکتساب است یعنی بر اساس اسباب ظاهری و وسائل عادی و یا بر قرائن و نشانه است بسیار تخلف پذیر خواهد بود.

وَ لَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ:

گفته شده هنگام که فرزندان یعقوب (ع) وارد شهر مصر شده و بدربار عزیز انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۱۲

مصر حضور یافتند فرزندان یعقوب بعزیز مصر گفتند این برادر پدری ما بنی یامین است که امر نمودی و دستور دادی که او را حضور تو آوریم.

عزیز مصر فرمود احسنت بسیار نیکو است و سپس آنها را بر خوان طعام خواندن و پس از صرف غذا از آنها فقط بنی یامین را نزد خود جای داد و بطور پنهانی خود را باو معرفی نمود و فرمود که من همان برادر مادری تو یوسف هستم که در سالهای پیش مرا از دست داده و بچاه افکندند و بمنظور اینکه تو را در مصر نگهداشته تحت نظر داشته باشم هرگز بیمناک مباش از اینکه کارمندان من که مباشر فروش کالا و گندم هستند نسبت سرقت و دزدی بتو بدهند.

فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رِجْلِ أُخِيهِ:

کارمندان یوسف (ع) پس از اینکه سهم گندم هر یک از فرزندان یعقوب (ع) را سنجیده و پیمان نمودند بر حسب دستور یوسف (ع) پیمانه را در میان بار بنی یامین نهادند.

و بمنظور اینکه پس از تفتیش او را تنها مورد اتهام قرار دهند و بمنظور مجازات و کیفر بنی یامین را در مصر تحت نظر قرار دهد و نگذارد بسوی کنعان بازگردد و پیمانہ کلمه سقایه گفته شده شاید بلحاظ اینکه ظرف بزرگی بوده که چهارپایان کاروان از آن آب می‌آشامیدند و نیز گفته شده ظرف طلا و قیمتی بوده که در مقام طلب و جستجوی آن برآمدند.

ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَتَيْتَهَا الْعِيبُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ:

پس از آنکه یازده فرزندان یعقوب (ع) بسوی کنعان براه افتاده و اندکی راه پیمودند ناگهان منادی فریاد برآورد که ای کاروان کنعانی شما پیمانہ کارمندان عزیز مصر را ربوده و بسرقت برده‌اید بدیهی است با اینکه قبلاً یوسف پس از معرفی خود برادر خود اظهار داشت که بیمناک مباش از نسبت ناروا که کارمندان بتو بدهند منظور آنستکه در اثر اتهام تو را در مصر بازدارم و اینگونه اتهام صوری انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۱۳

و ضرری ندارد و مخالف عقل و خرد نیست.

و پس از بازرسی و تفتیش و کشف پیمانہ در میان بار بنی یامین یافتند او در مقام انکار و دفاع از خود برنیامد که خود را تبرئه کند به این که بگوید من گندم را نسنجیده و کیل ننمودم هر که سنجیده و در ظرف ریخته ممکن است پیمانہ را فراموش کرده در میان گندم و بار من نهاده باشد.

قَالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقَدُونَ قَالُوا نَفَقَدْ صَوَّاعَ الْمَلِكِ وَ لِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ:

فرزندان یعقوب که بسوی کنعان راه می‌پیمودند ناگهان فریاد منادی را شنیده ناگزیر بسوی شهر بازگشتند و بکارمندان عزیز مصر گفتند چه گم کرده‌اید در پاسخ گفتند پیمانہ پادشاه از دسترس خارج شده هر که آنرا بیابد و بیاورد یکبار کالا بطور جعاله و دستمزد باو خواهیم داد.

قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَ مَا كُنَّا سَارِقِينَ:

فرزندان یعقوب پس از شنیدن فریاد منادی ناگزیر بدربار عزیز مصر بازگشتند و سوگند یاد نمودند که اولین بار که بمصر آمده از ما و از شخصیت و هویت ما کاملاً تحقیقات و بررسی نمودند و عزیز مصر از ما سؤالاتی در این باره نمود و پاسخ باو گفتیم که ما یازده برادر هستیم و پدر ما پیر و فرسوده است و برادر کوچکتر بمنظور پرستاری نزد پدر ما در وطن مانده.

عزیز مصر دستور داد که بار دیگر که برای خرید کالا بمصر بیائیم او را به‌مراه خود بیاوریم اینک او را برای خرید کالا آورده و ما هرگز برای سرقت نیامده و از این رذیله بری هستیم.

قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ:

کارمندان عزیز مصر گفتند چنانچه انکار شما بی‌اساس بوده پیمانہ را شما سرقت نموده باشید مجازات و کیفر سارق چیست. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۱۴

قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ:

فرزندان یعقوب پاسخ گفتند کیفر و مجازات سارق آنستکه باید برای خدمتگذاری در اختیار صاحب مال سرقت شده درآید و فقط همان سارق مورد کیفر قرار میگیرد نه همراهان او و گفته شده که مراد آنستکه فقط یک سال سارق برای خدمت در اختیار صاحب مال سرقت شده باید درآید.

و نیز گفته شده که در آئین کشور مصر مجازات و کیفر سارق عبارت از چندین ضربه تازیانه و نیز دو برابر قیمت جنس و کالای سرقت شده بوده است.

فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وَعَاءِ أَخِيهِ:

برای اینکه متوجه نشوند که غرض صحنه‌سازی است آغاز کالای برادران بنی یامین را بررسی نموده و مورد تفتیش قرار گرفت و

سپس از کالای بنی یامین پیمانانه را کشف کردند.

كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ:

بر حسب حکم خرد قانونی که در هر کشور مقرر می‌شود در باره همه افراد آن کشور جاری است همچنین در باره هر فردی که وارد آن کشور شود محکوم بهمان مقررات خواهد بود بر این اساس در کشور مصر آنچه کیفر در باره سارق مقرر بود غرامت مالی و تازیانه تأدیبی بوده یوسف علیه السّلام وسیله‌ای نداشت که بدان بهانه بنی یامین را نزد خود نگهدارد و در برابر فرزندان یعقوب بظاهر عذر موجه داشته باشد.

خلاصه یوسف (ع) میخواست از طریق عادی بنی یامین را در نزد خود نگهدارد فقط راه این بود که از فرزندان یعقوب سؤال کند از مجازات سارق پاسخ گفتند سارق باید بخدمتگذاری صاحب مال سرقت شده درآید و تخصیص بسر زمین فلسطین و کنعان نداده و بطور اطلاق گفتند یوسف علیه السلام از گفتار آنان استفاده نمود. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۱۵

و بنی یامین را بظاهر محکوم باین حکم نموده و او را نزد خود نگهداشت زیرا بر حسب دستور یوسف علیه السّلام کیل و پیمانانه پادشاه در اثاثیه بنی یامین نهاده شد بمنظور اینکه بظاهر او را سارق معرفی نموده حکم خدمتگذاری را در کشور مصر در باره بنی یامین اجراء نماید در صورتی که مجازات سارق بر حسب مقرر کشور غرامت مالی و ضربه تازیانه بود نه خدمت با توجه به این که در باره بنی یامین اتهام وی بسرقت ضرری نداشت.

زیرا طبق گفتار یوسف (ع) به بنی یامین در جمله (فلا- تبتئس بما كانوا يعملون) به این که در مقام توطئه و صحنه‌سازی خواهند برآمد که تو را مقصر معرفی نمایند اینگونه ظاهر سازی که به تبانی هر دو بوده بر وفق عقل و خرد است.

كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ:

باین وسائل کید و حيله که اشاره شد برای یوسف (ع) فراهم آوردیم زیرا یوسف (ع) متمکن نبود که برادر خود بنی یامین را با دلیل صحیح نزد خود نگهدارد ولی پروردگار الهام فرمود بیوسف وسائل چندی را که بآنها اشاره شد بموقع اجراء گذارد و سپس توانست که با تصدیق برادران بنی یامین را در مصر بظاهر حبس نماید إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ:

بر حسب الهامی که پروردگار بیوسف (ع) فرمود به این که پیمانانه پادشاه را در بار بنی یامین پنهان کند و او را سارق معرفی نماید آنگاه بر طبق مجازاتی که فرزندان یعقوب گفته و پذیرفته‌اند که سارق باید بخدمت صاحب مال سرقت شده درآید یوسف برادر خود بنی یامین را در مصر نزد خود نگهداشت.

نَزَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ:

مبنی بر منت بر یوسف (ع) است که او را پروردگار در اثر تقوی بر برادران خود برتری و فضیلت داده است.

وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ: انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۱۶

علم صورت نفسانی و فعلیت رشد روانی و دارای مراتب بیشمار است و مرتبه نازل آن از طریق حواس کسب می‌شود ولی مراتب و درجات دیگر آن از سنخ علم موهوبی است پروردگار بشاگردان مکتب خود افاضه می‌فرماید و از آن جمله است الهامات غیبی نسبت بحوادث خارجی مانند خاطراتی که بیوسف صدیق (ع) الهام شد و در آیه (كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ) آن را به ساحت پروردگار نسبت داده است.

قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ:

فرزندان یعقوب علیه السلام پس از اینکه دیدند از بررسی بارها پیمانانه در کالای بنی یامین بوده کشف شد افسرده خاطر شده گفتند این برادری داشت که قبل بر این دست بسرقت میزد یوسف علیه السّلام از شنیدن این سخن از فرزندان یعقوب بسیار افسرده خاطر شد ولی اظهار نمودم فرو بست و این سخن و نسبت ناروا شاهد آنستکه حسادت دیرین خود را بیاد آورده اظهار نمودند یوسف

(ع) بخاطر خود گذرانیده که بسیار مردمی شریر و پست و فرومایه هستی و این سخن و نسبت ناروا تناقض گوئی است و خود شما مرتکب جنایت در باره برادر بنی یامین شده و او را هنگام کودکی بچاه افکندید و از دامن مهر پدرش او را بی بهره نمودید یا اَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ:

فرزندان یعقوب در مقام تضرع و زاری برآمده گفتند ای پادشاه و فرمانروا بنی یامین پدر بزرگوارى دارد پیر و فرسوده هنگامی که از او اجازه خواستیم که به همراه خود او را بیاوریم از ما عهد و پیمان گرفته که او را باز گردانیم و یکی از ما برادران را بعوض او برای خدمت برگزین و او را رها بنما که بعهد خود وفا نمائیم و او را بنزد پدرش باز گردانیم و این احسان و منتی است بر همه ما زیرا ما تو را از نیکوکاران می دانیم که حاجت نیازمندان را می پذیری و بینوایان و تهیدستان انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۱۷

را کمک و یاری می نمائی.

قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَطَالِمُونَ:

یوسف علیه السلام پاسخ گفت پناه می برم بخدا از این انحراف که شخص بریء و بیگناه را عقوبت نمائیم و جز آنکه ما پیمان خود را نزد او یافته ایم بخدمت برگزینیم.

با توجه به این که غرض یوسف علیه السلام این بود که بنی یامین برادر مادری خود را نزد خود نگهدارد نه بعنوان اجرای خدمت و عقوبت در این صورت نگهداری غیر بنی یامین در مصر و منع از بازگشت او ظلم و ستم بر فرزندان یعقوب علیه السلام خواهد بود.

فَلَمَّا اسْتَيْسَأُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ:

پس از آنکه فرزندان یعقوب ناامید گشتند از اینکه عزیز مصر بپذیرد که بنی یامین را رها کند و بسوی کنعان باز گردد و بجای او بمنظور اجرای عقوبت یکی از برادران او را برای خدمت نگهدارد همه فرزندان یعقوب (ع) از حضور عزیز مصر بکنار رفته برادر بزرگتر بنام یهودا گفت پدر بزرگوار ما عهد و پیمان اکید از ما گرفته که بنی یامین را چنانچه به همراه خود بکشور مصر بیاوریم او را نیز به همراه خود باز گردانیم.

هم چنانکه زمان پیشین ما در باره یوسف برادرش جنایتها روا داشته او را هنگام کودکی بچاه افکنده و نیز او را معرض فروش در آوردیم بدین جهت من از دربار عزیز مصر بیرون نمیروم و گرو او بوده و نخواهم رهائی یافت جز اینکه پدر بزرگوارم اجازه دهد که بسوی او بازگردم و یا پروردگار وسیله ای فراهم آورد که بنی یامین را رها نموده او را بنزد پدرم باز گردانم.

ارْجِعُوا إِلَىٰ أَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمَنَا: انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۱۸

برادر بزرگتر بنام یهودا برادران خود گفت شما بسوی کنعان نزد پدر بزرگوارم بازگشته و بوی بگوئید که بنی یامین پیمانۀ عزیز مصر را ربوده و در سهم کالای خود پنهان نموده بود پس از بررسی پیمانۀ کشف شد و چون حادثه را نمیدانستیم قبل بر آن حکم مجازات سارق را عزیز مصر از ما سؤال نمود در پاسخ او گفتیم که کیفر سارق آنستکه بمنظور خدمت بازداشت شود و چنانچه قبل بر آن می دانستیم که بنی یامین پیمانۀ را ربوده حکم مجازات او را بعزیز مصر نمی گفتیم.

وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ:

ما از حوادث آینده بی اطلاع بودیم و چنانچه می دانستیم بنی یامین را به همراه خود بکشور مصر نمی آوردیم و نیز چنانچه میدانستیم که بنی یامین مورد اتهام سرقت است در پاسخ عزیز مصر حکم مجازات او را بیان نمی نمودیم بهر حال به حادثه ای که هرگز تصور نمیرفت دچار شده ایم.

وَسَأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ:

پس از اینکه یهودا بزرگترین فرزندان یعقوب (ع) ناامید گشت از اینکه عزیز مصر (یوسف ع) بنی یامین را رها کند که بکنعان نزد پدرشان باز گردد یهودا سایر برادران خود را بسوی کنعان فرستاد و بآنها سفارش کرد که بپدرشان یعقوب علیه السلام جریان اتهام

بنی یامین را بگویند مورد عقوبت قرار گرفته و در مصر بازداشت شده است.

و نیز یهودا گفت برای اثبات گفتار من پدر بزرگوارم از مسافری که به همراه ما از کنعان خارج و نیز در مصر وارد شده سؤال نماید و همه آنها جریان اتهام بنی یامین را شنیده‌اند اینک در مصر زندانی است و نیز یهودا اضافه کرد که من درخواست نمودم که عزیز مصر (یوسف) او را رها کند و بجای او مرا مورد عقوبت قرار دهد و زندانی نماید ولی نپذیرفت.

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۱۹

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۸۳ تا ۹۲] ... ص: ۱۱۹

اشاره

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۸۳) وَ تَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَى عَلَى يُوسُفَ وَ ابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ (۸۴) قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتُنَا تَذَكَّرُ يُونُسَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ (۸۵) قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸۶) يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُونُسَ وَ أَخِيهِ وَ لَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ (۸۷)

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعِهِ مُرْجَاهٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ (۸۸) قَالَ هَيْلَ عِلْمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ (۸۹) قَالُوا أَا إِنَّكَ لَأَنْتَ يُونُسَ قَالَ أَنَا يُونُسَ وَ هَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۹۰) قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ إِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ (۹۱) قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ أَيُّومَ يَعْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۹۲)

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۲۰

(شرح) ... ص: ۱۲۰

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً:

پس از آنکه فرزندان یعقوب علیه السلام جز یهودا بزرگترین فرزندان او را در کنعان دیده بودند و یهودا نیز جریان اتهام بنی یامین را گفتند یعقوب علیه السلام با نهایت افسردگی و تاثر خاطر فرمود قضیه بنی یامین نیز حيله بزرگی در آن بکار رفته هم چنانکه در باره فقدان یوسف این چنین بود زیرا از نظر الهامات و اشارتهای غیبی یعقوب متوجه گشت در واقعه بنی یامین برادر مادری یوسف علیه السلام نیز مانند یوسف حيله و نیرنگ بکار رفته بخصوص که یهودا فرزند بزرگتر وی در مصر توقف نموده است.

فَصَبْرٌ جَمِيلٌ:

جمله تفریح یعنی در حيله و نیرنگی که در باره بنی یامین بکار رفته باز من صبر و شکیبائی را پیشه خود نموده و هرگز لحظه‌ای مقرون بشکایت بجز به پروردگار نخواهد بود.

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً:

گفتار یعقوب علیه السلام است امید از فضل پروردگار چنانست که همه فرزندان من نزد آمدن و حضور یابند از این سخن بطور صراحت استفاده می‌شود که در انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۲۱

اثر اشارتهای غیبی می‌داند و امیدوار است یوسف (ع) نیز در قید حیات است و مانند حادثه بنی یامین که در همین نزدیکی حل و

کشف خواهد شد.

إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ:

ذکر دو صفت فعل با تأکیدی که در بر دارد بیان آنستکه یعقوب (ع) طی سخنان خود اظهار امید در باره امری نموده که قریب چهل سال قرینه‌ای بر تحقق آن بنظر نمی‌رسید شاهد آنستکه صفت امید و رجاء یعقوب (ع) مبنی بر اساس و ظهوری از علم و حکمت پروردگار است و نیز توام با حالت ابهام و اجمال بوده.

بمنظور اینکه صبر و نیروی شکیبائی یعقوب (ع) نیز بعرضه ظهور درآید و امید و رجاء روح قدسی هرگز بر اساس خیال نبوده که هر لحظه تزلزل‌پذیر باشد و هر یک از صفات فاضله ارواح قدسیه بطور ثابت می‌باشد و بعبارت دیگر از جمله (ان یأتینی بهم جمیعا) استفاده می‌شود که یعقوب (ع) ملاقات یوسف (ع) و بنی یامین و یهودا را بطور جمعی و یکسان مورد امید خود اظهار نموده در صورتی که یهودا در مصر بوده و بازگشت او بنزد یعقوب در کمترین ایام صورت می‌گیرد ملاقات وی با یوسف فرزندش نیز این چنین خواهد بود.

و تَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ:

پس از آنکه یعقوب (ع) سخنان فرزندان خود را بشنید و جریان بازداشت بنی یامین را فهمید با اینکه اظهار امید نموده باز بسیار دل‌تنگ گشت و از گفتگوی با فرزندان رو بگردانید.

آنگاه بار دیگر بیاد یوسف علیه السلام عزیزش افتاد و حزن و اندوه قدیمی را تجدید نموده و بدان متوجه می‌سازد و از حزن و غصه پی در پی مردمک دیدگان یعقوب (ع) سیاهی و بینائی خود را از دست داده سفید شد و از نیروی بینائی آن کاست و پیوسته یعقوب (ع) خشم درونی خود را پنهان داشته و بکسی اظهار نمی‌نمود. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۲۲

قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ فرزندان یعقوب از نظر رأفت و مهر پیدر خود سوگند یاد نموده گفتند برای چه از غم دوری یوسف فراغت نمی‌یابی و پیوسته بیاد او هستی تا اینکه بیمار گشته بآستانه هلاکت درآیی و تسلیت فرزندان از نظر آن بوده که یعقوب پیوسته بیاد سرگذشت و حادثه ناگواری بوده که در باره یوسف دعوی نموده‌اند و یعقوب نیز آنرا تکذیب می‌نمود.

لَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ

سخن یعقوب (ع) مبنی بر حصر است که بفرزندان خود حزن و اندوه خود را اظهار نمی‌نمایم زیرا چنانچه بآنها اظهار نمایم پایان می‌یابد و فقط پروردگار توانا حزن و اندوه خود را اظهار می‌نمایم که هرگز او را ملالت رخ نمی‌دهد و نیازمندان پیوسته از او حاجت‌های خود را خواستارند.

أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

در اثر الهامات غیبی بحقایقی آشنا هستم و پیوسته بفضل پروردگار امیدوارم که شما بهره‌ای از آنها ندارید.

در کتاب نبوت بسندی از سدیر صیرفی از امام باقر (ع) روایت نموده می‌فرمود یعقوب (ع) از پروردگار خواست که ملک الموت را ببیند و ملاقات نماید پس از حضور عرض کرد چه حاجت داری یعقوب (ع) فرمود آیا از روح یوسف اطلاعی داری و در ارواح او را ملاقات نموده‌ای عرض نمود نه از این رو یعقوب (ع) فهمید که یوسف در قید حیات است.

مفسر گوید: یعقوب اسرائیل (ع) بدرخواست از پروردگار ملک مقرب قابض ارواح را ملاقات می‌نماید و از او در باره حالات طبیعی و چگونگی سرگذشت یوسف (ع) که از امور محسوسه و حوادث جزئی است پرسش می‌نماید ولی خود از یوسف و از سرگذشت وی بی‌خبر است. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۲۳

يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ:

یعقوب (ع) در اثر الهامات و اشارتهای غیبی که در آیه گذشته بآنها اشاره نموده است بفرزندان خود دستور میدهد که هنگام جستجوی از یوسف و برادرش بنی یامین فرا رسیده و تیره‌گی فراق و تعب بسر آمده تا بحال بر حسب مشیت پروردگار هیچگونه وسائل و قرائنی نبود که بتوانند از یوسف و سرگذشت او جستجو نمایند.

اینک ستاره سحر مژده می‌دهد که سپیده دیدار در شرف طلوع است و باندک جستجو می‌توانید آگهی بیابید بنی یامین در مصر در بازداشت است در طی اقدام باآزادی وی از یوسف و سرگذشت او نیز برسید.

وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ:

ارشاد بتوحید افعالی پروردگار است نظر به این که قدرت کبریائی نامحدود است هرگز نباید از رحمت او ناامید گشت زیرا یأس و ناامیدی شاهد بر عجز و محدودیت است پروردگار بر حسب نظام آزمایش شدت حادثه و مصیبت ناگواری را که از هر لحاظ حساب شده و بطور دقیق هیچ‌گونه ابهامی در آن نیست پدید می‌آورد و هر لحظه اقتضا کند راهنمایی برای گشایش آن می‌گستراند نتیجه آنکه شدت و سختی در زندگی و توجه حوادث ناگوار و هم‌چنین فرج و گشایش آنها هر یک بر اساس صحیح استوار است با توجه به این که نظام آزمایش بشر نمونه‌ای از حسن تدبیر و صفت ربوبیت او است اولیاء و نیکان را بمقام عالی از عبودیت میرساند.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَّا الضُّرَّ وَجِئْنَا بِنِصَاعِهِ مُرْجَاءٍ فَاؤْفٍ لَنَا الْكَيْلَ.

یعقوب (ع) بفرزندان خود دستور داد بار دیگر بمصر بازگردید و از سرگذشت یوسف (ع) و بنی یامین پرسش نموده بررسی و جستجو نمائید و از سلامت دو فرزند خود آگهی بیابید و هرگز ناامید نشوند بدین دستور فرزندان یعقوب رهسپار مصر انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۲۴

شدند برای دو منظور یکی خرید گندم و مواد خواربار و دیگر درخواست عفو و آزادی برادرشان بنی یامین و هنگام ورود بدربار عزیز مصر گفتند ای پادشاه و فرمانروا هر یک از ما و خانواده ما را بینوایی و پریشانحالی فراگرفته در این سال قحطی با ثمن ناقص و ناچیز و وجه بی‌ارزش بحضور تو آمده‌ایم و کالا و مواد خواربار در عوض این وجه ناقص بما ارزانی فرما.

وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ:

مبنی بر اظهار خواری و فروتنی است تصدق عبارت از دادن صدقه و مال برای رفع حاجت بینویان است و نظر به این که مجازات سارق که فرزندان یعقوب در حضور عزیز مصر بیان نمودند استرقاق بوده یعنی کيفر و مجازات سارق آنستکه بنده و اسیر نزد صاحب مال سرقت شده گردد و در اختیار او درآید بدین مناسبت از درخواست آزادی بنی یامین تعبیر به تصدق نموده‌اند بدیهی است آزادی شخص انسان از اسارت آشکارترین اقسام و انواع صدقه است زیرا بوسیله صدقه بمال میتوان حاجت بینویان را رفع نمود ولی آزادی فرد انسان رهانیدن از بند اسارت و از قید برده‌گی است یعنی موهبت حیات تازه و حریت است.

حضور فرزندان یعقوب در پیشگاه عزیز مصر و درخواست کالا و مواد خواربار بقیمت کم و ناچیز و نیز درخواست تصدق و آزادی بنی یامین از عزیز مصر نهایت اظهار خواری و مذلت است و حقیقت و سیرت بشارتی است که از طریق الهام و اشاره غیبی پروردگار بیوسف فرمود هنگامی که برادران او را بچاه میافکنند طبق آیه (لَتَسْبِتَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ) مبنی بر اینکه بیوسف (ع) تسلیت فرمود که در آینده نزدیکی سیرت و حقیقت این رفتار بی‌رحمانه را که برادران در باره تو هنگام کودکی انجام دادند برای آنان یادآوری خواهی نمود.

قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ:

هنگام آن فرا رسید که عزیز مصر خود را بفرزندان یعقوب معرفی نماید انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۲۵

و پاره‌ای از سرگذشت خود را یادآوری نموده که مقرون بملامت و اندوه است و هنگامی سر آمد که پیمانہ مصیبت فراق یعقوب

از فرزند عزیزش یوسف لبریز شده بنصاب رسید و در اثر جنایت که برادران یوسف در باره او اجراء نمودند و او را بچاه افکنده و سپس او را بقیمت اندک بفروش رسانیده یادآوری نماید و دشوارتر آنکه از دامن مهر پدری مانند یعقوب او را بی بهره نمودند و یعقوب اسرائیل (ع) را دچار فراق فرزند عزیزش نمودند این اشاره بصحنه پهناور آزمایشی بود که ساحت کبریائی برای یعقوب اسرائیل و یوسف صدیق علیهما السلام گسترانید و با پیمودن این صحنه و این سرگذشت هر دو بمقام عالی از عبودیت و ظهور صدق و صفای ذاتی خود نائل آمدند.

إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ:

هنگام کودکی که مرا بچاه افکندید پروردگار مرا از الهامات غیبی بهره مند و صحنه سرگذشت مرا در کمترین لحظه‌ای ارائه فرمود و گواراتر آنکه مرا تسلیت فرمود که بهر حادثه ناگواری سر تسلیم فرود آوردم، و هیچ یک از شما بهره‌ای از این موهبتها نداشته‌اید. قَالُوا أَيْنَكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا:

پس از آنکه یوسف این سرگذشت را که کسی بآنها آگاه نبود یادآوری نموده و خود را معرفی کرد فرزندان یعقوب در شگفت شده پرسیدند آیا تو همان یوسف فرزند یعقوب هستی آنگاه فهمیدند که عزیز مصر که مکرر بدربار او آمده و کالا و مواد خواربار می گرفتند یوسف برادر آنها بوده است یوسف نیز در پاسخ سؤال آنها فرمود بلی من یوسف فرزند یعقوب اسرائیل هستم و شاهد دیگر آنکه بنی یامین برادر پدر و مادری من است پروردگار بر من و او منت نهاد.

إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ:

اولین بار که یوسف (ع) خود را معرفی نمود و فرزندان یعقوب برادر خود انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۲۶

یوسف را شناختند شروع بدعوت و ارشاد آنان نموده فرمود هر که از گناهان پرهیزد و بانجام وظایف قیام نمایند و در برابر حوادث ناگواری که بر آنان رو آورد سر تسلیم فرود آورند پروردگار آنان را جزاء و پاداش خیر دهد.

قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ:

فرزندان یعقوب (ع) سوگند یاد نموده گفتند که پروردگار تو را بر ما فضیلت و برتری بخشید و تو را فرمانروا و ما را در پیشگاه تو نیازمند نمود و بگناهان و جنایتهای خود اقرار می‌نمائیم زیرا جنایاتی که در باره تو روا داشته‌ایم بگمان اینکه بر ما فضیلت و برتری نیابی ولی پروردگار رفتار و جنایتهای ما را سبب رفعت مقام و سرفرازی تو قرار داد قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَعْفُرُ اللَّهُ لَكُمْ.

یوسف در مقام قبول عذر آنان برآمده فرمود ای برادران بر شما امروز دیگر باکی نیست هر چه گذشته نادیده گرفته و صرف نظر نموده‌ام و برای هر یک از ساحت پروردگار طلب مغفرت نموده که هر یک از شما را عفو فرماید و از رفتار شما درگذرد.

وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ:

هم‌چنانکه من در اثر عذر خواهی شما از گذشته‌ها صرف نظر نمودم و رفتار شماها را نادیده گرفتم و از پروردگار نیز درخواست عفو و آمرزش می‌نمایم ساحت او اولی و شایسته آنستکه عفو فرماید و بر من و بر شما ترحم فرماید.

در تفسیر عیاشی از ابی بصیر روایت نموده گفت شنیدم از امام باقر (ع) حدیث می‌فرمود هنگامی که یعقوب (ع) فرزند خود یوسف را از دست داد حزن و اندوه او بسیار شد و نیز زیادی گریه او سبب شد که دیدگان او از حزن سفید گردد و بسیار نیازمند گشت و حالت او تغییر یافت و هر سال دو بار برای بهار و زمستان از کشور مصر مواد خواربار خریداری مینمود و گروهی از فرزندان خود را با ثمن اندک بسوی مصر با هم‌سفران دیگر می‌فرستاد و چون وارد بر یوسف شد پس از انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۲۷

آنکه عزیز مصر او را بسمت خزینه‌داری مصر نصب کرده بود هنگامی که فرزندان یعقوب وارد بر یوسف شدند آنها را شناخت ولی آنها او را نشناختند در اثر بزرگی و عزت او یوسف به آنها گفت که قیمت کالای خود را بیاورید پیش از سایر هم‌سفران خود و سپس بکارمندان خود دستور داد که ثمن کالایی که برای خرید کالا آورده بودند در میان بار آنها پنهان نمایند کارمندان دستور

عزیز مصر را اجرا نمودند.

عزیز مصر بفرزندان یعقوب فرمود شنیده‌ام که شما برادرانی از پدر داشتید چه شدند؟.

پاسخ گفتند اما برادر بزرگتر را گرگ در صحرا دریده بخورد و برادر کوچکتر او نزد پدر پیر فرسوده ما است زیرا که باو زیاد محبت دارد.

عزیز مصر فرمود: او را به همراه خود برای خرید کالا بیاورید، چنانچه او را به همراه خود نیاورید کالا بشما نخواهم داد.

پاسخ گفتند باید پدرمان اجازه بدهد تا اینکه او را به همراه خود بیاوریم چون بکنعان نزد یعقوب بازگشتند و کالاها را گشودند.

قیمت و پول که برای خرید کالا برده بودند در میان بار خودشان دیدند به یعقوب گفتند: عزیز مصر ثمن و قیمت خرید کالاها را

قبول نموده و بمارد کرده است که بار دیگر بنی یامین را به همراه خود نزد عزیز مصر ببریم و ما او را حفظ مینمائیم.

یعقوب (ع) فرمود: چگونه بشما اطمینان نمایم هم چنانکه قبلا در باره برادر او بشما اطمینان نمودم و پس از اینکه شش ماه گذشت،

برای خرید کالا بشهر مصر مسافرت نمایند.

یعقوب علیه السلام با ثمن و وجه اندک آنها را فرستاد و از آنها در باره بنی یامین عهد و پیمان گرفت و هنگامی که وارد مصر

شدند عزیز مصر سؤال کرد آیا بنی یامین را به همراه خود آورده‌اید. گفتند. بلی دستور داد او را حاضر نموده، بنی یامین را بداخل

منزل خود برد و او را بخود چسبانید و خود را باو معرفی نمود. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۲۸

هر دو بسیار گریستند یوسف گفت: بیمناک مباش از اینکه من بآنها دستوراتی بدهم و سپس یوسف برادرش بنی یامین را برای

سنجش کالا آورده و بکارمندان خود دستور داد پس از تحویل کالاها پیمانانه را در بار بنی یامین پنهان کنید.

دستور را اجراء کردند. همه فرزندان یعقوب با هم سفران روانه کنعان شدند.

ناگهان کارمندان عزیز مصر (یوسف) فریاد برآوردند که آی کاروان شما پیمانانه پادشاه را بسرقت برده‌اید. کاروان بسوی مصر

بازگشته گفتند چه گم کرده‌اید پاسخ گفتند پیمانانه پادشاه گم شده و هر که آنرا بیاورد یک بار شتر باو کالا بطور تبرع میدهیم.

در پاسخ فرزندان یعقوب سوگند یاد نمودند که ما هرگز سرقت ننموده‌ایم گفتند مجازات کسی که سرقت نماید چیست؟

در پاسخ گفتند مجازات سارق این است که در اختیار صاحب مال سرقت شده درآید و برای او خدمت نماید.

سپس دستور داد که بار فرزندان یعقوب را جستجو نمایند و سپس پیمانانه را از بار بنی یامین کشف نمودند.

فرزندان یعقوب گفتند چنانچه بنی یامین سرقت کند مانند برادرش که سرقت می نمود. عزیز مصر به آنها فرمود فوری از مصر خارج

شوید.

فرزندان یعقوب عرض کردند ای عزیز مصر بنی یامین پدر پیر و فرسوده‌ای دارد و از ما عهد و پیمان گرفته است که او را به همراه

خود بازگردانیم و یکی از ما برادران را بجای او نگهدار بمنظور خدمت و ما تو را از نیکوکاران می شناسیم عزیز مصر (یوسف)

فرمود (معاذ الله) هرگز جز آنکه پیمانانه را ربوده است مجازات نخواهم نمود.

فرزند بزرگ یعقوب گفت من از مصر خارج نخواهم شد تا اینکه پدرم اجازه دهد و یا پروردگار حکم فرماید. آنگاه فرزندان

یعقوب بسوی کنعان روانه شدند. یعقوب بآنها فرمود بنی یامین کجا است؟. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۲۹

در پاسخ گفتند بنی یامین پیمانانه پادشاه را ربوده بود. او را بجرم سرقت بازداشت نمودند و از هم سفران ما بپرسید تا اینکه جریان

سرقت و محکومیت او را حکایت نمایند بدین جهت یعقوب بر غم و اندوه او افزوده شد و پشت او خمیده گشت.

در کتاب کافی بسندی از حیان بن سدیر از امام باقر (ع) روایت نموده گفت عرض نمودم مرا خبر بده از دستور یعقوب بفرزندانش

(اذهبوا فتحسسوا من یوسف و اخیه) امام فرمود یعقوب می دانست که فرزندش یوسف در قید حیات است.

در صورتی که بیست سال بفراق او گرفتار بود سؤال کردم چگونه یعقوب می دانست.

امام فرمود یعقوب روزی هنگام سحر از پروردگار مسئلت نمود که ملک-الموت بر او نازل شود. پس تریال بر او نازل شده عرض کرد چه حاجت داری یعقوب فرمود مرا خبر بده از قبض ارواح آیا بطور دسته جمعی آنها را قبض می‌نمائی و یا به تنهایی در پاسخ گفت بلکه ارواح را بطور تفرقه و یکایک قبض می‌نمایم، یعقوب فرمود آیا روح یوسف را قبض نموده‌ای.

عرض نمود نه بدین جهت یعقوب فهمید که یوسف در قید حیات است.

آنگاه بفرزندان خود فرمود: (اذهبوا فتحسسوا من یوسف و اخیه).

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۳۰

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۹۳ تا ۱۰۲] ص: ۱۳۰

اشاره

اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ (۹۳) وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَن تَفَنَّدُونَ (۹۴) قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ (۹۵) فَلَمَّا أَن جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۹۶) قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ (۹۷)

قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۹۸) فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَبُوهُ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ (۹۹) وَرَفَعَ أَبُوهُ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۱۰۰) رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِى الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَالْحَقِّنِي بِالصَّالِحِينَ (۱۰۱) ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ (۱۰۲)

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۳۱

(شرح) ص: ۱۳۱

اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا:

پایان قصه و سرگذشت یوسف صدیق (ع) است. پس از آنکه خود را برادران معرفی نمود و دلایل و قرائن آشکاری که یوسف یادآوری نمود تصدیق کردند آنگاه فرمود این پیراهن مرا برای پدر بزرگوارم ببرید و برخسار نورانی و دیدگان او نهاده بینا خواهد شد پروردگار از فضل خود بدیدگان پدرم عافیت و شفا بخشد پس از اینکه در اثر جریان و اندوه فراق من سالهای متمادی دیدگان او ضعیف و نابینا شده است.

و این بشارت و مژده اولین هدیه‌ای است که یوسف علیه السلام به پیشگاه پدر بزرگوارش یعقوب تقدیم نمود و بفضل پروردگار دیدگان او بینا گردید و برای رؤیت و دیدارش پس از سالها فراق آماده شود و نیز از مشاهده دربار و عظمت آن از نعمتهای پروردگار سپاسگزاری نماید.

وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَن تَفَنَّدُونَ:

هنگامیکه بدستور یوسف بعضی برادران، پیراهن او را به همراه داشته از مصر خارج شده و رهسپار شام و کنعان شوند.

یعقوب اسرائیل (ع) بطور شهود احساس کرد و به بعض فرزندانش که در انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۳۲

حضور او بودند فرمود بطور حتم رایحه یوسف بمشامم میرسد شاهد آنستکه در زمان نزدیکی بملاقات او نائل خواهم شد ولی چگونه سخنان مرا تصدیق خواهید نمود.

قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ:

مبنی بر توبیخ در ضمن تکذیب سخن بشارت آمیز یعقوب است که فرمود بطور حتم رائحه یوسف بمشامم میرسد. فرزندان وی با کمال گستاخی و جهالت سوگند یاد نمودند که این سخن نیز مانند سخنان همیشه تو است و پیوسته بامید دیدار او هستی.

فرزندان غافل از آنند که یعقوب اسرائیل بی‌اساس هرگز صفای روان او را خطوری تیره نخواهد نمود و هرگز رابطه مرموز او با روان پاک یوسف گسیخته نخواهد شد.

فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا:

هنگامی که بدستور یوسف پیراهن او را از مصر آورده بحضور یعقوب رسیدند پیراهن را برخسار و دیدگان یعقوب نهادند، بیدرنک دیدگان یعقوب بینا گردید.

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ:

پاسخ سخنان ملامت آمیز فرزندان است که یعقوب (ع) فرمود بهره‌هایی از الهامات غیبی دارم که از نظر قصور فکر هرگز درک نخواهید نمود که بچه مستند پیوسته بانتظار دیدار یوسفم بسر میبرم.

اینک رائحه او از راه دور بمشامم میرسد شاهد گویائی است که رابطه‌ای هر دو ما را با ساحت کبریائی پیوسته است. قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ.

پس از آنکه فرزندان یعقوب در این مدت مدید رفتار ناپسند و سخنان ناروا انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۳۳

گفته‌اند، آنگاه صحت گفتار و سخنان یعقوب آشکار شد بهره‌ای از حقایق را درک نمودند در مقام اظهار پشیمانی برآمده گفتند ای پدر عزیز درخواست داریم از پروردگار مغفرت و آمرزش برای ما بخواه و ما پیوسته در خطاکاری بسر میبریم و اینک اظهار ندامت از کردار و سخنان ناروای خود می‌نمائیم.

قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي:

یعقوب علیه السلام وعده فرمود در انتظار آن هستیم که پروردگار نعمت را بر ما تمام و وعده خود را انجام فرماید و بدیدار یوسف مسرور شویم سپس سحرگاه و یا در شب جمعه برای هر یک از شما از پروردگار طلب مغفرت و رحمت نمایم.

إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ:

صفت پروردگار بطور اطلاق است و هرگز برای تحقق فعل پروردگار قید و امکانی تصور نمی‌رود زیرا قید و شرط از نظر امکان و نقص است.

و بمنظور اجرای فاعلیت و متمیم نیروی فاعل است و نظر به این که فاعلیت ساحت پروردگار تام و فوق تمام است نقصی و یا قیدی در آن تصور نمی‌رود هم چنین در فعل و اثر کبریائی او نیز نقصی راه نخواهد داشت.

بر این اساس هر قید و شرطی برای تحقق فعل و اثر پروردگار فرض شود برای متمیم قابلیت مورد است بهمین قیاس قبول دعا و طلب مغفرت پیامبران از پروردگار برای کسی بطور حتم است و هرگز درخواست پیامبران مورد رد نخواهد بود و چنانچه قیدی ذکر شود، و یا بتاخیر افتد، بمنظور متمیم قابلیت مورد است.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبْوَابَهُ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ:

هنگامی که یعقوب و عائله او که از فرزندان و خانواده‌های آنها صورت میگرفت بنزدیکی شهر مصر رسیدند یوسف (ع) نیز بمنظور

استقبال پدر بزرگوارش از شهر و حومه آن خارج شده آنها را ملاقات نمود. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۳۴
 هنگامی که یعقوب پیامبر (ع) و خاله‌اش مادر مقامی خود را دید هر دو را باغوش کشید و خوش آمد گفت آنگاه بمنظور
 بزرگداشت و گرمی داشتن مهمانان عزیز فرمود همه وارد شهر مصر شوند.
 إِنَّ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ:

از نظر توحید افعالی تعلیق بمشیت و خواست پروردگار نمود که اجازه ورود بدربار پادشاهی سبب تام برای امنیت و آسایش
 نخواهد بود بلکه همه آنها معذات بوده حقیقت و روح تأثیر همانا مشیت و خواست پروردگار است.
 وَ رَفَعَ أَبُوئِهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا:

پس از ورود یعقوب (ع) و همسرش بدربار پادشاهی بر حسب دستور یوسف گماشتگان وی هر دو را بر سریر پادشاهی جا داده
 نشانیدند و هنگام ورود یوسف بر آنها تابش نور الهی و فروغ جمال یوسفی ناگهان آنها را فرا گرفت همه خواه و ناخواه بحالت
 سجده درآمدند.

بدیهی است سجده آنها بمنظور شکر و سپاس از نعمت پروردگار و بقصد عبادت بوده، مانند سجده بعنوان عبادت پروردگار برابر
 کعبه که اصالت ندارد بلکه اقبال بآن طریقی است یعنی غرض اظهار عبادت و سپاس از نعمت پروردگار است از جمله سجده
 کنندگان یعقوب اسرائیل (ع) است که وظیفه او دعوت جامعه بشر بتوحید و خداپرستی و تبری از شرک است و هرگز رفتاری که
 آمیخته بشرک و یا در آن شائبه شرک باشد از او سر نخواهد زد تا چه رسد به سجده که بر حسب طبع اظهار عبودیت و انقیاد و
 سپاس است.

تفسیر قمی بسندی روایت نموده که یحیی بن اکثم از مسائل چندی از امام ابی الحسن علی الهادی (ع) سؤال نمود از جمله آن بود
 آیا یعقوب و فرزندان او برای یوسف سجده نمودند و حال آنکه پیامبر بودند.

امام پاسخ فرمود اما سجده یعقوب علیه السلام و فرزندان او برای انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۳۵
 یوسف علیه السلام نبود بلکه بمنظور اطاعت و سپاس پروردگار و تحیت بیوسف بود مانند سجده فرشتگان که بمنظور طاعت
 پروردگار و بزرگداشت آدم علیه السلام بود بدین جهت یعقوب و فرزندان او و یوسف نیز با آنها بسجده درآمدند بمنظور شکر و
 سپاس از نعمت پروردگار که پس از سالها جدائی و فراق بملاقات هم نائل آمدند.
 قَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا:

پس از اینکه یعقوب و همسر او با یازده فرزندان وی بسجده درآمدند یوسف خطاب بپدر بزرگوارش نموده عرض کرد این واقعه و
 صحنه تاویل و تعبیر خوابی است که در کودکی دیده بودم پروردگار آنرا از خوابهای با حقیقت و صحت قرار داد.
 وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَ جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي:

در این مدت مدید پروردگار پی در پی بمن احسانها فرموده مرا از زندان عزیز مصر رها نمود پس از اینکه شیطان میان من و
 برادرانم جدائی افکند و چگونگی آنرا ذکر نمود که مرا بجاه افکندند و سپس بعنوان اسارت مرا بکاروان فروخته و به کشور مصر
 روانه نمودند گرچه بدربار پادشاهی انتقال یافتیم و در نعمت و آسایش بودم ولی در نتیجه دچار حبس و محکوم بزندان شدم فقط
 بمنظور سپاس از نعمتهای پروردگار برهائی از زندان عزیز مصر اشاره نمود که تعبیر خواب وی سبب شد که مرا از زندان که مدت
 آن مبهم بود خارج نماید و نظر به این که مرا لایق و شایسته یافت درخواست نمود که امور مالی و اقتصادی کشور مصر را بمن
 واگذارد اینک من وارث ملک و سلطنت او هستم.

إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ:

جمله با تأکیدی که در بر دارد بیان توحید افعالی پروردگار و اینکه از نظر انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۳۶

قدرت بی حد او از هر چه بخواهد می تواند خواسته خود را اجراء فرماید و از عوامل طبیعی با اینکه رابطه مستقیم با غرض خاص او ندارد همان نتیجه و غرض بر آن اسباب مترتب می نماید مثلاً وسائلی که بر حسب طبع سبب مذلت و خواری است آنها را سبب عزت و فخر و آسایش قرار میدهد و وسائلی که سبب گمنامی و تیره بختی است آنها را وسیله شهرت و نیک نامی و حسن سمعه معرفی می نماید.

و شاهد آنستکه مشیت پروردگار فقط روح تأثیر و سببیت در همه وسایل و اسباب طبیعی میباشد و اینگونه اظهار قدرت بر حسب غالب در باره اولیاء و برگزیدگان بظهور میرسد که شایسته لطف و موهبت خاصه پروردگارند.

وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ:

صفت فعل پروردگار و مبنی بر حصر است گفتار یوسف علیه السلام مبنی بر سرگذشت خود که همه را ظهوری از علم و حکمت و اتقان تدبیر پروردگار معرفی مینماید که آنچه را شایسته دانسته در باره من اجراء فرموده از آن سپاسگزارم.

رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ:

مبنی بر سپاس از نعمت پروردگار و شرح و تفسیر جمله (قد جعلها ربی حقا) میباشد که حقیقت و سیرت مسجود بودن برای یعقوب پیامبر (ع) و گروه دیگر مقام عالی و پرتوی از فضائل و کمالاتی است که پروردگار موهبت فرموده و آثار مهمی در بر دارند پروردگار بظاهر بمن سلطنت و فرمانروائی در کشور مصر موهبت فرمود که بوراثت از عزیز مصر بمن انتقال یافت.

بدیهی است سلطنت و فرمانروائی پیامبری هم چه یوسف صدیق علیه السلام غیر از سلطنت افراد عادی است که بر اساس ظلم و ستم است بلکه سلطنت و فرمانروائی پیامبران بر اساس شایستگی و لیاقت آنها است.

بدین جهت از جمله نعمت بطور اطلاق بشمار آمده و اختصاص با افراد انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۳۷

خاصی از رسولان دارد و بهترین وسیله و فرصت برای دعوت جامعه بشر بتوحید و بمکتب خداپرستی است بدین نظر مورد سپاس است ولی سلطنت و فرمانروائی سایر افراد آمیخته بظلم و هرگز نعمت بطور اطلاق نخواهد بود.

وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ:

از جمله نعمتهای پروردگار که منظوری در جمله (قد جعلها ربی حقا) و در آن درج است آنستکه پروردگار پیوسته از تعلیمات غیبی و اشارات باطنی مرا بهرمنند فرموده و بشرحی که گذشت از حوادث جهان چه در خارج و چه رؤیت صحنه مثالی آن در خواب و چه رؤیت دیگری صحنه را در خواب حقیقت و تعبیر آنها پروردگار بمن آموخته و تعلیم فرموده که بچه صورت در خارج تحقق خواهد یافت این نعمت نیز از اختصاصات بعض پیامبران است مانند یعقوب اسرائیل (ع) و یوسف صدیق (ع) و پرتوی از ارتباط با عوالم ماوراء طبیعت و روزنه‌ای از ارائه عالم ملکوت است.

فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ:

مبنی بر استناد بصفت فعل پروردگار و آفرینش کرات بیکران و زمین پهناور و اتقان تدبیر در باره آنها است که از کتم عدم آنها را پدید آورده و اصل و ریشه ولایت و تدبیر پروردگار است که در اثر آفرینش هر موجودی بر حسب استعداد و قابلیت آنچه را شایسته باشد موهبت می فرماید.

أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ:

تفسیر جمله متصله است از جمله نعمت تدبیر پروردگار و سپاس از آن آنستکه یوسف (ع) بولایت حقیقی پروردگار در همه شئون وجودی خود اقرار و سپاسگزاری می نماید که چه در این جهان طبع و چه در عوالم آینده بلکه در همه عوالم سابق که ثابت هستند پروردگار بهر یک از افراد بشر از نیک و بد ولایت حقیقی بطور یکسان دارد و تفاوت جهان طبع و عوالم آینده با عوالم سابق

آنستکه در این جهان و نشئات آینده انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۳۸

ولایت و تدبیر پروردگار در باره هر یک از افراد بشر بطور آشکارا و بوجودات خاصه آنها است و سر اینکه یوسف صدیق (ع) در مقام سپاسگزاری توجه بعوالم سابق ننموده بلکه اکتفاء بعالم دنیا و آخرت نموده آنستکه این دو عالم که مرکب از نشئاتی است مسطور و ظهور همان عوالم ثابت و مستقر می‌باشد.

ولایت بطور اطلاق پروردگار در باره پیامبران در این عالم از نظر اینکه اسلام اعتقادی و تسلیم ارادی آنان طبق تسلیم و انقیاد وجودی آنان ظهور بیشتری دارد، ولایت پروردگار بر آنان نیز باین دو عالم معرفی شده است.

ولایت و تدبیر پروردگار عبارت از موهبت وجودی در باره افراد ممتاز است که در مقام تسلیم محض هستند و خودستائی در آنان راه ندارد بدین جهت پروردگار نیز بر حسب قابلیت مورد قائم بر شئون وجودی و صفات و فضائل آنها است و از نظر اینکه انقیاد ارادی آنان بطور کامل و اطلاق است و شائبه خودستائی و استقلال در آنان نیست که از آن تعبیر بطهارت ذاتی و عصمت می‌شود ولایت و تدبیر پروردگار بر آنان نیز بطور اطلاق خواهد بود.

تَوَفَّنِي مُسْلِمًا:

مبنی بر دعاء و اظهار حاجت است که بر حسب ولایت و تدبیر بطور اطلاق پروردگار آنستکه مرا در مقام رضای محض و تسلیم بر آور و همه لحظات زندگی من این چنین رهسپار گردد و در هیچ یک از شئون وجودی من شائبه خودستائی و استقلال نباشد و تسلیم ارادی و انقیاد وجودی مرا نیز بطور صفت مقرر دار و هرگز خلل پذیر نباشد.

وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ:

دعا و اظهار حاجت دیگری است صالح بطور اطلاق عبارت از پیامبران‌اند که بموهبت وجودی و صلاح ذاتی معرفی شده‌اند و شایسته در مقام عبودیت هستند و شائبه خودستائی و خلل در عبودیت آنان نیست.

مانند ابراهیم خلیل و اسحاق و یعقوب اسرائیل علیهم السلام و درخواست لحوق انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۳۹

و الحاق بالصالحین آنستکه از سیرت و روش آنان پیروی نمایم و در اداء وظایف عبودیت و دعوت جامعه بشر بتوحید و اصلاح همه جانبه آنان لحظه‌ای دریغ ننمایم تا اینکه در عوالم و نشئات دیگر مرا در صف آنان و همنشین آنها قرار دهی ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ:

پس از اینکه قصه و سرگذشت یوسف در آیات کریمه ذکر شد به رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب نموده آنچه از واقعه و سرگذشت یوسف بتو تعلیم نمودیم بقوم خود و بجامعه بشر تعلیم بنما که از جمله دلایل نبوت و صدق دعوی تو است و نیز ای رسول گرامی صلی الله علیه و آله نبودی هنگامی که فرزندان یعقوب تصمیم گرفتند که یوسف را هنگام کودکی بچاه افکنند و سپس او را بکاروان فروخته و او را بسرزمین دور روانه نمودند.

در تفسیر مجمع از امام صادق (ع) روایت نموده در باره آیه (وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ) فرمود هنگامی که فرزندان یعقوب پیراهن یوسف را به همراه داشته و از مصر خارج شده رهسپار کنعان و فلسطین شدند با اینکه مسافت ده روز بود یعقوب (ع) رایحه یوسف را احساس نمود.

در تفسیر عیاشی از ابی بصیر از امام باقر (ع) روایت نموده که فرمود یوسف علیه السلام در پاسخ برادران خود فرمود (لا تثریب علیکم الیوم) بر شما باکی نیست.

پروردگار شما را می‌آمزد. پیراهن مرا که از اشک دیدگان من تر شده بپس برید و برخسار پدرم یعقوب گذارید و سپس یعقوب (ع) و خانواده‌های خود را بمصر بیاورید و برادران را بسوی کنعان فرستاد و وسائل مسافرت آنها را از هر لحاظ فراهم نمود.

هنگامی که از مصر خارج شده رهسپار کنعان شدند یعقوب رانحه یوسف را انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۴۰

احساس نمود و بفرزندانی که در حضور او بودند فرمود: رانحه یوسف به مشامم می‌رسد.

فرزندان یعقوب که از مصر خارج شده با سرعت بسوی کنعان روانه شدند از نظر اینکه دیدند که برادرشان یوسف پادشاه مصر است و مسیر آنان از مصر بسوی کنعان نه روز مسافت بود هنگامی که وارد کنعان شده بحضور یعقوب رسیدند پیراهن یوسف را برخسار یعقوب نهادند بیدرنک دیدگان یعقوب بینا شد. سؤال نمود فرزندم بنی یامین چه شد. پاسخ گفتند: او را نزد برادرمان یوسف گذاردیم یعقوب از نعمت پروردگار سپاسگزاری نموده سجده شکر بجا آورد و دیدگان او بینا شد و کمر او صحیح و سالم گشت بفرزندان خود فرمود همین امروز آماده شوید بسوی یوسف روانه شویم.

فرزندان یعقوب پس از تهیه وسائل بسوی مصر روانه شدند در حالی که یعقوب (ع) و یاحیل خاله یوسف بهمراه آنها بودند و با سرعت و سرور راه را نه روز پیمودند.

در کتاب من لا یحضر بسندی از محمد بن مسلم از امام صادق (ع) روایت نموده در باره پاسخ یعقوب (ع) بفرزندان خود و آیه (سَوْفَ أَشْتَعُورُ لَكُمْ رَبِّي) فرمود طلب مغفرت و آمرزش آنان را از پروردگار بتاخیر افکند تا هنگام که سحرگاه شب جمعه فرا رسد. در تفسیر عیاشی از ابی بصیر از امام باقر علیه السلام در ضمن حدیثی فرمود کاروان یعقوب (ع) و فرزندانش نه روز راه پیمودند تا بمصر رسیدند و هنگامی که وارد دربار شده یوسف صورت و رخسار پدرش یعقوب را بوسه زد و بسیار گریستند و نیز خاله خود را بر تخت پادشاهی نشانید و سپس خود را معطر نمود و لباس پادشاهی در بر نمود وارد مجلس شد.

چون او را مشاهده نمودند بسجده درآمدند از نظر تعظیم و بزرگداشت و سپاس پروردگار در آن هنگام گفت (یا ابت تاویل رؤیای من قبل). انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۴۱

و نیز امام فرمود در این مدت بیست سال فراق، یوسف (ع) هرگز عطر بکار نمی برد و سورمه بدیدگان نمی کشید و نمی خندید و با زنان هم بستر نشده بود تا اینکه پروردگار یوسف را بپدرش یعقوب (ع) و برادرانش رسانید.

در تفسیر عیاشی از محمد بن مسلم روایت نموده که از امام باقر (ع) سؤال نمودم چه مدت یعقوب با یوسف در مصر زندگی نمودند پس از اینکه پروردگار همه فرزندان یعقوب را گرد هم آورد و تاویل و تعبیر خواب صادق یوسف را بآنها ارائه داد. امام فرمود دو سال با هم زندگی کردند.

راوی سؤال نمود کدام یک حجت پروردگار بودند، یعقوب و یا یوسف.

امام فرمود یعقوب اسرائیل و یوسف پادشاه بود و هنگامی که یعقوب رحلت کرد یوسف صدیق جسد یعقوب را در تابوت نهاده و بسوی شام حمل کرد و در بیت المقدس دفن نمود و سپس یوسف صدیق حجت پروردگار گردید.

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۴۲

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۰۳ تا ۱۱۱] ... ص: ۱۴۲

اشاره

وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ (۱۰۳) وَمَا تَسْتَأْذِنُ عَلَيْهِمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۱۰۴) وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ (۱۰۵) وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ (۱۰۶) أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۰۷)

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۸) وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَمَّا آتَاهُمُ خَيْرٌ لَلَّذِينَ اتَّقَوْا أَلَّا تَعْقِلُونَ (۱۰۹) حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (۱۱۰)

لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۱۱۱)

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۴۳

(شرح) ص: ۱۴۳

وَمَا أَكْثَرَ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ:

گفته شده شأن نزول آیه آنستکه گروهی از یهود قصه و سرگذشت یوسف صدیق را از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال نمودند و رسول صلی الله علیه و آله نیز گمان میفرمود که پس از شنیدن آیات کریمه ایمان آورند دعوت رسول گرامی را تصدیق خواهند نمود ولی پس از شنیدن آیات قرآنی بکفر خود اصرار داشتند آیه بیان آنستکه چنانچه مردم در آیات کریمه تفکر نمایند و ببیندیشند بطور حتم حق و حقیقت را خواهند تصدیق نمود و نقص از نظر عدم توجه مردم است نه از نظر قصور در دعوت و یا فقدان دلایل و رسول گرامی صلی الله علیه و آله با تمام کوشش عموم مردم را بمکتب قرآن دعوت می‌نماید ولی دعوت در موردی تاثیر دارد که افراد بشر در مقام قبول دعوت و پذیرش برآیند و نظر به این که اکثر مردم در اثر فریفتگی بزینتهای دنیوی و علاقه بانها روان و نفوس آنان مشغول گشته و آنچه در فطرت و کمون آنان از معرفت پروردگار نهاده توجه نمی‌نمایند که آنها را برشد و ظهور رسانند.

بدین جهت از درک حقایق بی‌بهره‌اند و جامعه مسلمانان و پیروان مکتب قرآن نیز از نظر اینکه اکثر آنان ایمان شان باصول توحید بطور کامل نیست و بتوحید افعالی پروردگار معتقد نیستند از جمله علل و اسباب را موثر می‌دانند و بلوازم ایمان بطور کامل ملتزم نیستند ایمان آنان ناقص و در آن شائبه شرک و خودستایی است انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۴۴

جز گروهی اندک که بطور کامل در مقام تعلم و آموختن اصول توحید و سایر احکام و وظایف هستند.

وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ:

زیاده بر جدیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در باره دعوت عموم مردم بدین اسلام و پیروی از مکتب قرآن هرگز در اثر قرائت آیات قرآنی برای آنان درخواست اجر و پاداشی نمی‌نمائی تا از نظر اینکه قبول دین اسلام نیز مستلزم غرامت مالی و پرداخت اجرت برسول گرامی است مانع شود از قبول دین اسلام و پیروی از برنامه مکتب قرآن.

إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ:

بیان آثار آیات قرآنی در قلوب افراد بشر است که یگانه وسیله تذکر و یاد آوری آنچه که پروردگار از معارف در فطرت و کمون بشر نهاده است و در اثر پیروی از برنامه مکتب قرآن مردم بآنچه در کمون و فطرت دارند بظهور رسانند و بمقامی از انسانیت و عبودیت نائل آیند و استفاده می‌شود که پروردگار در فطرت و کمون بشر مراتب و درجات کمال را بطور اقتضاء نهاده و مکتب قرآن فقط وسیله تذکر و یادآوری و دعوت بسوی کمال است.

وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ:

بیان آنستکه عموم مردم پیوسته آیات و دلایل بیشمار یگانگی و وحدانیت پروردگار را می‌بینند و میشنوند و مشاهده می‌نمایند و همچنین نظام واحدی که در جهان فرمانروا است وابسته بکرات آسمان نیز می‌باشد ولی کوتاه نظران به هیچ یک از آنها توجه نمی‌نمایند.

موجودات این جهان و تحولات و اختلافات آنها و تابش آفتاب و همچنین غروب آن و مشاهده ستارگان و طلوع و غروب هر یک از آنها از جمله دلایل آسمانی و زمینی بر وحدانیت پروردگار می‌باشند زیرا موجودات در تحت تاثیر کرات بالا انوار درخشان، ج ۹،

ص: ۱۴۵

مانند خورشید و ماه رشد می‌نمایند.

بالاخره انتظام زندگی سلسله بشر که غرض اصلی است و همچنین انتظام فصول چهارگانه آن و نظامی که در نباتات و حیوانات جاری و فرمانروا است هم وابسته بکرات آسمان می‌باشد.

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ:

بیان آنستکه با اصرار و ادامه دعوت رسول گرامی جامعه بشر را بدین اسلام و نیز با اینکه رسول گرامی (ص) هرگز اجر و پاداشی انتظار ندارد معذک اکثر مردم دعوت او را بدین اسلام نمی‌پذیرند و گروهی که دعوت او را پذیرفته‌اند. اکثر آنها نیز ایمان آنان آمیخته بشرک و خودستایی است و بطور ایمان کامل نیست.

زیرا ایمان و اعتقاد باصول توحید از صفات نفسانی و کمالات روانی است و دارای مراتب و درجات بیشمار می‌باشد و حقیقت آن بر حسب تحلیل عبادت از علاقه قلبی باصول توحید و بصفات پروردگار و انقیاد عملی نسبت باداء و وظایف بطور کامل است و ایمان بتوحید افعالی پروردگار آنستکه هیچ موجودی و هیچ سببی از اسباب دارای تأثیر بطور استقلال نخواهد بود.

و چنانچه یکی از اسباب را مؤثر پندارد بر حسب تحلیل شرک بتوحید افعالی پروردگار است بر این اساس بسیاری از مسلمانان که معتقد باصول دین اسلام و بوظایف دینی نیز بطور غالب ملتزم باشند چنانچه در موردی مرتکب گناه شوند ایمان آنان مقرون بشرک و خودستایی خواهد بود و ایمان اکثر افراد مردم نیز ایمان خالص نیست که در آن هیچ آمیخته بشرک نباشد.

بلکه اکثر آنان بر حسب تحلیل دارای شائبه شرک و کفر نهانی می‌باشد جز گروهی از اخیار و نیکان که هرگز مرتکب گناه نشده باشند که ایمان اکتسابی آنان کامل است و فقط اولیاء ایمان آنان خالص است و در آن شائبه و یا آمیخته بمرتبه‌ای از شرک نخواهد بود و در باره توحید افعالی پروردگار نیز هرگز آمیخته بشرک انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۴۶

نباشد و موجودی را مستقل در تاثیر ندانند.

أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ:

استفهام بطور تعجب است این گروه که پیوسته آیات و دلایل وحدانیت پروردگار و نظام یکنواخت سراسر جهان را مشاهده نموده و بآنها توجه نداشته و روی گردانند چگونه از قدرت و مکر پروردگار ایمن خواهند بود و از اجرای عقوبت و کیفر ناگهانی نمی‌هراسند چه آنکه عقوبت پروردگار بدون نشانه و اعلام ناگهان آنها را فرا می‌گیرد و یا رستخیز قیام کند و برپا شود و اطمینان خاطر آنان از نظر اعراض از مکر پروردگار است و دلیل آشکار بر شرک و کفر آنها است.

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ:

خطاب برسول گرامی است که هدف و مرام دعوت خود را برای جامعه مردم اعلام نما به این که طریقه رسالت من دعوت جامعه بشر است و بدون استثناء مردم را بتوحید خالص و باصول آن و ببرنامج مکتب قرآن دعوت مینمایم با قید اینکه نسبت بآنچه دعوت مینمایم خود با بصیرت و شهود هستم و این حقایق را بطور شهود و بداهت می‌یابد و هدف من از دعوت جامعه بشر هرگز بامر مبهم نیست بلکه بحقایقی است که بطور شهود و بموهبت پروردگار صحت آنها را می‌یابم و جامعه بشر را نیز با دلایل آشکار و برهان قاطع به سوی آن حقایق آشکار دعوت می‌نمایم.

آیه بیان سیره و روش قیام رسول اکرم صلی الله علیه و آله بدعوت جامعه بشر است که ساحت پروردگار را بتوحید ذات و صفات و نیز بتوحید افعالی معرفی نمایم بر این اساس است عبادت من و هم چنین دعوت من جامعه بشر را بسوی او است و رجوع و بازگشت من و همه افراد بشر بسوی پروردگار است.

أَنَا وَمَنْ اتَّبَعَنِي:

عطف تفسیر بیان آنستکه من و هر که بطور حقیقت تابع و پیرو من باشد در انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۴۷ انجام وظیفه دعوت بحق او نیز بحقایقی که جامعه بشر را بدان دعوت می‌نماید بصیرت او بطور شهود و بموهبت پروردگار خواهد بود و هرگز دعوت من و همچنین پیروان من در انجام وظیفه دعوت مردم بحق بر اساس گمان و مظنه نخواهد بود و مراد از جمله (من اتبعنی) اوصیاء گرامی علیه السلام هستند و قیام آنان بدعوت جامعه بشر از جانب پروردگار و بر اساس بصیرت و شهود است و بتوحید خالص و بدلائل آشکار دعوت می‌نمایند و هرگز در مرام من و پیروانم ابهام نخواهد بود و به صراحت استفاده می‌شود که دعوت جامعه بشر بدین اسلام و بمکتب قرآن اختصاص بر رسول گرامی صلی الله علیه و آله دارد و این وظیفه را پروردگار فقط بعهد او نهاده و غیر او در انجام این وظیفه و منصب بالاصاله شرکت ندارند جز بعنوان تبعیت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و همین معنای وصایت و خلافت است و نیز از آیه استفاده می‌شود که تابعین و پیروان رسول اکرم صلی الله علیه و آله در انجام وظیفه دعوت بحق و بدین اسلام افراد خاصی هستند که از جانب پروردگار تبعیت و خلافت آنان تصریح شده است.

و سُبْحَانَ اللَّهِ:

بیان شعار دعوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که بر اساس تنزیه ساحت کبریائی از نقص و امکان است بر طبق (لا اله الا الله) که برنامه دعوت رسول گرامی مردم جهان به این است که فرمود (قولوا لا اله الا الله تفلحوا) عنوان و شعار دعوت او جامعه بشر را بسعادت و رستگاری بر اساس اقرار و شهادت بوحدانیت و به یکتائی و بیهمتائی پروردگار نهاده است.

وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ:

بیان آنستکه شعار رسول گرامی صلی الله علیه و آله داعی بحق نیز توحید خالص بموهبت پروردگار است که با روح قدسی او آمیخته است و هرگز در باره رسول گرامی صلی الله علیه و آله که داعی بحق بالاصاله از جانب پروردگار است و همچنین در باره تابعین و پیروان او در قیام بدعوت بدین اسلام شائبه شرک نخواهد بود و توحید خالص انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۴۸ بموهبت پروردگار با روح قدسیه آنان آمیخته است.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى:

بیان سیره و روش اعزام رسولان بسوی جامعه بشر است. پروردگار راد مردانی که با سروشهای غیبی ارتباط دارند اعزام فرموده و بسوی قوم خود و سایر اجتماعات بشری فرستاده است همچنانکه رسالت رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم نیز بهمین منوال است. آیه شرایط اعزام رسولان را بسوی جامعه بشر بیان نموده.

اول- آنکه از نوع بشر و از صنف مردان باشد.

دوم- رادمردانی باشند که با سروشهای غیبی ارتباط داشته و از شاگردان مکتب ربوبی باشند و مفاد کلمه (رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ) آنستکه دارای ارواح قدسیه باشند که پیوسته از تعلیمات ربوبی و اشارات غیبی بهره‌مند گردند و آیه باین گروه رجال (راد مردان) گفته از نظر اینکه هرگز فریفته هوی و هوس و شیفته تمایلات نشده و حالت انوثت نخواهند داشت.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ:

بیان عادت و روش عملی رسولان است که پیوسته از دیار و سرزمین اقوام گذشته‌ای که مورد عقوبت پروردگار قرار گرفته گذر کنند و با عبرت نظری بآثار پراکنده آنها بیفکنند که چگونه پروردگار آثار سعی و همت آنها را مانند خود آنها محو و نابود کرده است. از آثار آنها فقط خرابه‌هایی بیش نمانده است، و لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا أَمْ فَلَا تَعْقِلُونَ:

بیان برنامه دعوت رسولان است که جامعه بشر را بزندگی و سعادت در جهان دیگر ترغیب نموده و پیوسته بمردم اعلام مینمودند که زندگی این جهان رهگذری است که بشر بزندگی همیشگی رهسپار گردد و غرض از زندگی در این جهان سیر و سلوک بسوی حیات جاودان است که محصول و ثمره این جهان و منتهی سیر انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۴۹

و سلوک بشر است و چنانچه غرض از زندگی بشر سوق بدان مقصد نبود زندگی او در این جهان لغو و بیهوده بود. بر این اساس است که زندگی بشر در هر دو جهان بیک منوال و بر یک اساس نهاده شده است و کمال ارتباط و وابستگی میان هر دو زندگی است و زندگی سعادت‌مندانه جهان دیگر محصول زندگی با فضیلت در این جهان است که چنانچه از شرک بآفریدگار و رذائل خلقی پرهیز نماید و بایمان و سپاس از نعمتهای پروردگار آراسته گردد اساس زندگی سعادت‌مندانه جهان دیگر را پی‌ریزی نموده است.

حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّىَ مِنْ نَشَاءٍ وَلَا يَرُدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ:

بیان حال و سرگذشت رسولان است راد مردانی که از جانب پروردگار بسوی قوم خود و جامعه بشر اعزام می‌شدند پیوسته مردم را بتوحید و خداپرستی و بفضائل اخلاقی دعوت مینمودند بسیاری از مردم نیز در مقام انکار و مبارزه برمیآمدند بطوریکه رسولان ناامید می‌گشتند از اینکه دعوت و کوشش آنان بثمر رسد و نتیجه دهد آنگاه مردم را تهدید بنزول عذاب الهی می‌نمودند باز مردم در مقام تکذیب بر میآمدند بطوریکه رسولان از هراس و بیم مردم نیز ناامید می‌گشتند ناگهان عقوبت آسمانی آنها را از هر سو فرا می‌گرفت.

فقط گروهی که خدا خواسته از نظر ایمان و پذیرش شایسته نجات بوده از عقوبت رهائی می‌یافتند و هرگز گناهکاران و متمردان از عقوبت پروردگار رهائی نخواهند یافت و نیز گفته شده مفاد (وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا) آنستکه یأس و ناامیدی رسولان از قبول مردم هنگامی است که مردم بدانند که رسولان بکذب آنها را دعوت و تهدید می‌نمایند.

لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ:

آیه اشاره بخلاصه سرگذشت رسولان نموده که سبب عبرت و پند برای انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۵۰

صاحب عقل و خرد خواهد بود زیرا هر یک از رسولان بتنهائی و نداشتن وسایل طبیعی قیام بدعوت مردم می‌نمودند. پس از رنجها و کوشش‌های طاقت فرسا گروهی که دعوت آنان را می‌پذیرفتند در اقلیت بوده. معذکک بر متمردان که اکثریت آنان را تشکیل می‌داد غلبه می‌نمودند این سرگذشتها سبب تقویت قلب صاحبان خرد و پیروان مکتب قرآن خواهد بود.

و محتمل است مراد قصه و سرگذشت خصوص یوسف علیه السلام و برادرانش باشد که خردمندان از شنیدن آن پند گیرند زیرا کودکی ناز پرورده مهر پدر هم چه یوسف برادرانش از نظر حسد و بمنظور اینکه او را از محبت و مهر پدر بی‌بهره نمایند او را بچاه افکندند و سپس او را بکاروان فروخته که بسرزمین و بکشور دیگر او را ببرند ولی خواست پروردگار بدین وسیله او را بدربار پادشاه عزیز مصر رسانید و پادشاه پذیرائی او را بهمسرش واگذارد که او را گرامی بدارد و بنظر اسارت و حقارت بوی ننگرد.

سالها بدین منوال بر او گذشت بلکه پادشاه در اثر سوء تمایل و القاء فتنه در مقام انتقامجویی برآمده یوسف را محکوم بزندان نموده سالها نیز بدین منوال بر او گذشت.

در اثر حکمت پروردگار در خواب صحنه هولناکی پادشاه مصر ارائه شد ناگزیر برای تعبیر و تاویل خواب از یوسف زندانی سؤال نمودند حقیقت و تعبیر را بیان نمود بار دیگر مورد تقدیر پادشاه قرار گرفت او را بمقام وزارت منصوب و تصدی امور مالی و اقتصادی و کشاورزی را بعهده وی نهاد بالاخره بمقام پادشاهی نائل و بر سریر سلطنت کشور مصر استقرار یافت.

مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ:

آنچه را که آیه از سرگذشت پیامبران بطور اختصار بیان نموده و همچنین انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۵۱

سرگذشت یوسف صدیق علیه السلام با برادرانش را یادآوری نموده بر اساس حقیقت و بمنظور عبرت و پند بوده و هرگز آمیخته بافتراء و افسانه سرائی نبوده و نیز بر مبنای تصدیق آنچه توره آسمانی در بر دارد.

و تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ:

بیان و شرح حکم آنچه جامعه بشر برای سیر و سلوک خود در زندگی نیازمند هستند که بوسیله هدایت و رهبری آنان بسوی سعادت گردد و نیز سبب شود که رحمت پروردگار جامعه مسلمانان را فرا بگیرد که منتهی سیر سعادت و ارتقاء بشری است زیرا رحمت حقیقی پس از قبول هدایت و پذیرش رهبری است.

در تفسیر قمی بسندی از فضیل از امام باقر (ع) در تفسیر آیه (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ) فرمود مراد شرک طاعت است نه شرک عبادت و گناهایی که بجا آورند از مقوله شرک اطاعت است که از شیطان پیروی نموده‌اند و این شرک در عبادت نیست که غیر پروردگار را پرستش نمایند.

در تفسیر عیاشی از زراره از امام باقر (ع) روایت نموده گفت سؤال نمودم از آیه (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ) فرمود از این قبیل سوگند است سخن مردم که بگویند بحق حیات و زندگی تو، مفسر گوید: سوگند بغیر پروردگار سبب بزرگداشت آن می‌شود و منافی با حصر عظمت بساحت کبریائی است.

در کتاب کافی بسندی از سلام بن مستنیر از امام باقر علیه السلام روایت نموده در تفسیر آیه (قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي) فرمود مراد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان و اوصیاء علیهم السلام هستند.

مفسر گوید دعوت بر اساس بصیرت از لوازم بصیرت و شهود ذاتی است که بموهبت پروردگار خواهد بود و مراد روح قدسی است که شایسته آنستکه قیام بدعوت بحق بنماید و بلوازم آن ملتزم باشند و پیروان خود را بمقام قرب انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۵۲ و سعادت برسانند.

در کتاب کافی بسندی از ابی عمرو الزبیری از امام صادق (ع) روایت نموده فرمود در تفسیر (قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي) مراد علی بن ابی طالب نخستین کسی که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیروی نمود بایمان به پروردگار و بتصدیق برسالت او و بآنچه از جانب پروردگار باو نازل شده و از همه مسلمانان که رسول اکرم در باره آنان برسالت مبعوث شده سبقت جسته و از آن مردم است و قبل از همه افراد مسلمان ایمان آورده و هرگز لحظه‌ای بافریدگار شرک نیاورده و هرگز ایمان ثابت او آمیخته بظلم و گناه و شرک نشده است.

و نیز در کتاب کافی بسندی از هشام جوالیقی روایت نموده گفت از امام صادق علیه السلام سؤال نمودم از آیه (سُبْحَانَ اللَّهِ) مراد چیست؟ فرمود تنزیه پروردگار است.

مفسر گوید: یعنی شعار رسولان و اوصیاء دعوت جامعه بشر است بیگتائی و بیهمتائی کبریائی همچنانکه فرمود «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» زیرا صفات سلبيه و رفع نقص و امکان از ساحت پروردگار فصل اخير و شارح صفات ثبوتیه است یعنی تنزیه آفریدگار از امکان همه صفات ثبوتیه را نیز در بر دارد.

در کتاب عیون بسندی از علی بن محمد بن الجهم روایت نموده گفت در مجلس مأمون حضور داشتم در حالی که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام حضور داشت مأمون سؤال نمود یابن رسول الله مگر شما بعصمت پیامبران معتقد نیستند حضرت فرمود بلی ما معتقدیم.

مأمون گفت پس مفاد آیه (حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصِيرُنَا) چیست؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود یعنی: فظن قومهم ان الرسل قد كذبوا جاء الرسل نصرنا.

مفسر گوید مفاد حدیث آنستکه قوم پیامبران می‌گفتند که رسولان بدروغ ما را دعوت می‌نمایند ناگهان عقوبت ما رسولان را کمک و یاری نمود قوم آنها انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۵۳ را فرا گرفت و هلاک نمود.

در تفسیر عیاشی بسندی از زراره روایت نموده که سؤال نمودم از امام صادق علیه السلام چگونه رسول اکرم صلی الله علیه و آله

گمان و بیم آنرا نداشت که آنچه از جانب پروردگار بوی نازل میشود از وسوسه شیطانی باشد امام فرمود پروردگار هنگامی که رسول را اتخاذ فرماید و برگزیند آغاز باو نیروی سکینت و وقار موهبت می‌فرماید و آنچه پروردگار بوی وحی فرماید و بیاموزد مانند آنستکه آنرا می‌بیند.

مفسر گوید روح قدس منزله از خاطرات و خیالات بیهوده است زیرا آگاهی و احاطه آنها در باره امور خارجی و یا بر حقایق بر اساس احساس ظاهری و خیال و وهم و پنداشت نیست که قابل اشتباه باشد همچنانکه ارواح بشر هر گونه آگاهی آنان از طریق اکتساب و احساس است که قابل اشتباه می‌باشد ولی روح قدسی از قلب و روان حقایق را می‌فهمد و مییابد همچنانکه در باره رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: (ما کذب الفؤاد ما رای) آنچه را که قلب او یافته هرگز خلاف حقیقت نیافته و نخواهد بود و در باره عیسی مسیح (ع) هنگام نوزادگی فرمود: (إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا): رسالت و نزول کتاب آسمانی بر خود خبر میداد استفاده می‌شود که ارواح قدسیه سایر رسولان نیز بهمین قیاس است از لحاظ نیروی شهود و ارتباط ذاتی آنها با تعلیمات ربوبی با اختلاف مقامات آنها و لازم روح قدسی آنستکه بموهبت پروردگار امور و حقایق بآنها الهام می‌شود نه بر اساس اکتساب از طریق حواس و خیال و پنداشت.

بعبارت دیگر آموزش از مکتب ربوبی و ارتباط با اشارات عینی فرع قابلیت و شایستگی است فقط رسولان و پیامبران هر یک با سعه وجودی خود که پروردگار بآنان موهبت فرموده ارتباط با تعلیمات غیبی و اشارات باطنی دارند و هرگز در آن باره حس ظاهر و خیال و نیروی وهم و اندیشه و پنداشت دخالت نخواهد داشت و الحمد لله زنه عرشه

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۵۴

تفسیر سوره رعد ص: ۱۵۴

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۱ تا ۴] ص: ۱۵۴

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المر تلمك آیات الكتاب و الذي أنزل إليك من ربك الحق و لكن أكثر الناس لا- يؤمنون (۱) الله الذي رفع السماوات بغير عمد ترونها ثم استوى على العرش و سخر الشمس و القمر كل يجري لأجل مسمى يدبر الأمر يفصل الآيات لعلكم تلتقون (۲) و هو الذي مد الأرض و جعل فيها رواسي و أنهاراً و من كل الثمرات جعل فيها زوجين اثنين يغشى الليل النهار إن في ذلك لآيات لقوم يتفكرون (۳) و في الأرض قطع متجاورات و جئات من أعناب و زرع و نخيل صنوان و غير صنوان يسقى بماء واحد و نفضل بعضها على بعض في الأكل إن في ذلك لآيات لقوم يعقلون (۴)

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۵۵

(شرح) ص: ۱۵۵

المر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ:

المر حروف مقطعه در باره آنها سخنانی گذشت. تلک اسم اشاره نظر برفعت و عظمت دلایل موجودات جهان هستی است بلحاظ اینکه دلالت صریح بر وحدانیت آفریدگار دارند و مراد از آیات موجودات بی‌شمار و پدیده‌های نظام هستی است که پروردگار آنها را آفریده است و مراد از کتاب محتمل است مجموع موجودات علوی و سفلی باشد و از آن تعبیر بلوح محفوظ میشود یعنی صحنه امکانی که نظام هستی است و مسطوره فرمان پروردگار و پیوسته ثابت و باقی خواهد بود و هرگز در آن خللی رخ نخواهد داد و نظام یکنواخت که در سر تا سر آنها فرمانروا است نیز دلیل آشکاری است که مدبر آنها واحد است زیرا چنانچه بر حسب تدبیر مختلف بود تاثیر و آثار هر یک از آنها ارتباط و پیوستگی نداشت.

وَالَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ:

از جمله دلایل بر وحدانیت پروردگار آیات قرآنی است که بتدریج بر تو نازل شده حق و حقیقت ثابت است و مسطوره علم ربوبی و از آن مقام شرف صدور یافته و مبنی بر تعلیم و تربیت سلسله بشر است.

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ:

درک و فهم دلایل محسوس از افق افکار مردم بیخرد دور است از نظر اینکه انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۵۶

توجه بحقایق نداشته و نمی‌خواهند پاره‌ای از آنها را درک کنند و بیابند و از نظر عناد بهیچ یک از آنها توجه نمی‌نمایند.

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ:

شرح و تفصیل کلمه آیات الکتاب است از جمله پدیده‌های جهان هستی که نظر و فکر هر خردمندی را جلب میکند آفرینش و تدبیر در باره کران بیکران آسمان است و آنها را از کتم عدم پدید آورده و در فضا و جو زیاده بر تصور هر یک را در مدار مخصوص و سنجیده و نظام معلوم مقرر داشته و پیوسته در سیر و حرکت هستند و از جمله کرات خورشید و ماه است که بر حسب تدبیر حیات و زندگی نباتات و حیوانات وابسته بتابش نور و حرارت و روشنائی آندو است هم چنین فرو باریدن باران در اثر تابش نور و حرارت خورشید بر سطح دریاها است که سبب تبخیر آنها میشود.

بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرْوُنَهَا:

استقرار هر یک از کرات آسمان در مدار مخصوص در جو و فضا بدون استناد بوسائل طبیعی و ظاهری و از جمله کره زمین نیز مانند کرات و اجرام بالا در مدار مخصوص پیوسته در حرکت است و با نیروی مرموز جذب و انجذاب و گریز از مرکز که در هر یک نهاده شده پیوسته در مسیر و مدار مخصوص هر یک برقرار هستند.

ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ:

نظر به این که آیات مبنی بر احتجاج با بت پرستان است و آنها بطور بداهت تصدیق دارند که کرات بی‌شمار را آفریدگار از کتم عدم پدید آورده بدین نظر غرض اصلی از ذکر کرات جنبه تدبیر و اتقان نظم آنها است که در مقام احتجاج با بت پرستان باشد و اثبات اینکه در اثر رفعت و تسلط آنها بر زمین آثار بی‌شماری از آنها در زمین بظهور میرسد و انتظام زندگی در زمین وابسته بتاثر آنها میباشد. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۵۷

وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ:

از نظر اینکه خورشید و ماه آثار بی‌شماری در زمین دارند نام آندو برده شده ولی نسبت به تسخیر سایر کرات آسمان که شماره آنها زیاده بر تصور است یکسان میباشد.

پروردگار همه آنها را طبق برنامه و نیز هر یک را در مدار مخصوص تسخیر نموده و در سیر و حرکت در آورده است تسخیر عبارت از آنستکه پروردگار آثار هر یک از موجودات طبیعی را که در کمون آنها نهاده است بشر بتواند به-خواست خود هر یک

از آنها را بعرضه ظهور درآورد و نظام حرکت و تنازع و بقاء صورت گیرد و فعلیت موجودات این جهان بدین وسیله بظهور می‌رسد.

خلاصه نظام جهان بر اساس تسخیر بسیاری از موجودات طبیعی برای بشر نهاده شده مثلاً از نور خورشید و یا از آب و خاک و هوا استفاده نماید پس پروردگار بر حسب نظام ربوبیت تسخیر کننده سراسر موجودات طبیعی است برای نفع و سود بشر.

كُلُّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى:

همه کرات از نظر اینکه اجسامی و مرکب از اجزاء بیشمار هستند و قوام تدبیر آنها بآنستکه طبق برنامه مخصوص و سنجیده در مسیر خاصی در حرکت باشند و نیروی جذب و انجذاب و گریز از مرکز که در هر یک نهاده شده بکار بندند بدیهی است هر حرکت و سیری نهایت و پایان برای آن خواهد بود و شاهد آنستکه روزی در پیش است که همه کرات از سیر و حرکت بازمانند و به بن بست برسند و نظام آنها دگرگون گردد و نظام این جهان هستی بانقراض و پراکندگی دچار گردد آنگاه تدبیر پروردگار بصورت بهتر و آشکارتری خواهد درآمد یعنی نظام حرکت و تحویل این جهان بنظام ثابت و برقرار درآید که نظام کامل و کاملتری است انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۵۸

يُدَبِّرُ الْأَمْرَ:

تفسیر جمله‌های گذشته است تدبیر عبارت از پیش‌بینی در باره امریست که آنرا بسوی غرضی که از آنست سوق دهد بر این اساس پیش‌بینی در باره هر موجودی مختلف و بر حسب اقتضاء همان پدیده است و مفاد کلمه الامر بطور اطلاق عبارت از تدبیر در باره نظام مجموع جهان هستی است و همه ذرات و اجزاء و موجودات را پیوسته بسوی کمالی که غرض از هر یک از آنها است سوق دهد بالاخره جهانی که بر اساس حرکت و تحول نهاده شده بصورت جهان کاملتری درآید که ثابت و برقرار و ابدی باشد.

يُنْفِصِلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ:

بیان خلاصه و نتیجه جهان هستی است که نظام یکنواخت که در کرات و اجرام سماوی فرمانروا است و دلیل بر وحدت تدبیر و یکتائی مدبر آنها است و لازم تصدیق بحسن تدبیر و اتقان پیش‌بینی آنستکه بشر بزندگی دیگری محکوم خواهد بود.

و چنانچه تدبیر سراسر جهان غرض اصلی و نهائی بود و بآن پایان می‌یافت جهان خلقت لغو و بیهوده بود بلکه غرض اصلی از خلقت جهان پهناور و نظام یکنواخت و پیوسته و مرتبط آنها بیکدیگر و سیر حرکت ذاتی آنها بمنظور آن است که بشر با تفکر و اندیشه بطور بداهت تصدیق کند که سلسله بشر که غرض از جهان خلقت است بطریق اولی آنچه در کمون و سیرت هر یک از افراد نهاده شده باید بمعرض ظهور درآورد و سیرت و عقیده و اندیشه و خوی و کردار او آشکار گردد و هر چه در کمون هر یک از افراد بشر نهاده شده پنهان نماند بلکه همه بصورت فعلیت و ظهور درآید و همه افراد بدون استثناء سیر کمالی خود را پیمایند.

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۵۹

و عبارت دیگر همه شئون جهان هستی بر حسب نظام حرکت و تحول رهگذری است که بشر در اثر سیر کمالی خود از طریق عقیده و خوی و کردار بجهان دیگر و کاملتر انتقال خواهد یافت و اتقان تدبیر پروردگار به تفصیل و تغییر است یعنی سر تا سر جهان پهناور هستی را سوق دهد و بصورت جهان ثابت و مستقر درآورد چنانچه تفصیل بر همه اجزاء و مجموع جهان فرمانروا باشد بطریق اولی پروردگار در باره همه افراد بشر که غرض اصلی از خلقت‌اند شرح و تفصیل و تفریقی مقرر خواهد داشت به این که تصدیق نمایند نهایت سیر تعالی و ارتقاء بشر بآنستکه بقاء ساحت کبریائی و به پیشگاه او حضور یابند.

انکار روز قیامت به این که انسان بمیرد و بدن عنصری او نابود شده شخصیت او نیز زائل گردد در اثر پنداشت اینکه حقیقت انسان جز صورت و هیئت و هیکل و اسکلت نیست که دارای زندگی مادی است و از حیات روحی و همیشگی بهره‌ای ندارد این پنداشت در حقیقت مستلزم انکار وجود پروردگار است از نظر اینکه سلسله بشر که محصول و غرض خلقت جهان است.

چنانچه بمردن از میان برود و نابود گردد و هیچ بقائی نداشته باشد در حقیقت پروردگار جهانی را آفریده که به ساحت قدس او باز نمی‌گردد زیرا آفریدگاری که پدیده‌های او بوی بازنگردند خلف فرض و انکار وجود پروردگار است مانند خورشید که فاقد روشنائی باشد و انکار لازم ذاتی و لاینفک او در حقیقت انکار پروردگار خواهد بود.

زیرا انکار قیامت برای بشر بطریق اولی انکار جهان هستی ابدی است و نیز شاهد بر عجز است که پروردگار نمی‌تواند مسطوره امکانی خود را بطور ابدیت ایجاد نماید زیرا جهان ابد بمنظور ابدیت بشر و بتبع آنست و چنانچه بشر فناء پذیر باشد بطریق اولی جهان نیز بتبع آن فناء‌پذیر خواهد بود.

وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ: انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۶۰

از جمله علائم و آثار وحدانیت و اتقان تدبیر پروردگار آنستکه زمین را گسترده و در کمون آن کشش و پذیرش زیاده بر تصویری نهاده و آن را ماده و قابلیت محض برای هر کمال معرفی نموده است و از اطلاق کلمه مد الارض استفاده می‌شود که پذیرش و کشش و نیروی انقیاد در خاک نهاده شده و همه تحولات و تکاملی که در جهان هستی نهفته است اصل و ریشه آن خاک است زیرا انواع معادن که در دل زمین پیوسته در حرکت و تحوّل هستند و هم چنین نباتات و رستنیها و انواع بیشمار حیوانات و خزندگان همه از خاک پدید می‌آیند و در بسط کره زمین زندگی مینمایند و لطیفه نظام خلقت یعنی پیدایش بشر از ماده کشش و پذیرش خاک گرفته شده است.

خلاصه در خاک نیروی و استعداد بی‌نهایت و همه کمالات بطور قابلیت در آن نهاده شده است گرچه خاک بصورت فاقد همه گونه نیرو بنظر میرسد هم چنانکه ابلیس در مقام احتجاج با ساحت کبریائی برآمده گفت مرا از آتش آفریده‌ای و آدم را از خاک چنین می‌پنداشت که آتش دارای حرارت و وحدت و نورانیت است در حالی که خاک فاقد همه گونه آثار است ولی غافل از اینکه خاک در اثر تحولات و سیر کمالی بصورت جنین در می‌آید آنگاه قابلیت پذیرش روح و روان را دارد که حقایقی نهفته زیاده بر تصور در کمون خود دارد.

هم چنین ارواح قدسیه رسولان و پیامبران و اوصیاء علیهم السلام از خاک پی ریزی شده و نیروی پذیرشی در خاک نهاده شده که ارواح قدسیه را می‌پذیرد و آنها را رشد داده تکمیل می‌نماید و همه مراتب کشش و تعالی و حرکت معنوی در خاک نهاده شده و هیچ یک از موجودات عالم طبع این چنین قابلیت و حیات ابدیت را ندارند و فقط از خاک یگانه مسطوره صفات جمال و جلال ساحت کبریائی صورت می‌گیرد.

وَجَعَلَ فِيهَا رِوَايَ وَأَنْهَارًا:

از جمله نشانه اتقان تدبیر پروردگار آنستکه سطح زمین را امتداد داده انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۶۱ و گسترده است.

و چنانچه در آن ارتفاع و پستی و فراز و نشیب رعایت نمی‌شد آماده برای کشت نباتات و ذخیره آب نداشت.

بر این اساس که خزائن و انبارهایی برای نگه داشت آب در درون زمین باشد قسمتی از سطح زمین را بصورت کوهها و تله‌ها بافراز و ارتفاع قابل ملاحظه‌ای قرار داده و در اثر ریزش باران و برف در درون کوهها و تله‌ها آب ذخیره شود در اثر نشیب زمین همجوار و فشار قشر زمین بتدریج آبها از درون بخارج سرایت نموده اراضی پست و نشیب از سر چشمه‌ها و رودها سیر آب و آماده کشت گردند و پدید آمدن کوههای مرتفع در اثر عواملی است مانند آتش‌فشانی که از درون زمین موادی در اثر فشار و حرارت ذوب شده سنگها بخارج پرتاب بصورت کوههای پیوسته در آمده است.

وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا رِوَايَ اثْنَيْنِ:

بیان آنستکه در هر یک از انواع و اقسام میوه‌ها یک جفت ماده نرینه و مادینه در گل‌های آنها قرار داده شده یعنی هر یک از درختان

و بوته کشت‌ها هرگز ثمره و میوه آنها پدید نمی‌آید جز از دو نیروی نرینه و مادینه پس جزء نیروی نرینه ممکن است با جزء نیروی مادینه در یک درخت و یا در یک بوته کشت‌ها قرار داده شده باشد مانند بسیاری از درختان و بوته‌ها و گاهی جزء نرینه در درخت دیگر هم‌نوع خود خواهد بود و جزء مادینه در درخت دیگر مانند درخت خرما که در اثر تلقیح ماده نرینه بشکوفه مادینه بشمر می‌نشیند و نضج می‌یابد و آنچه هر دو جزء نرینه و مادینه در یک درخت و یا در یک بوته قرار داده شده ممکن است هر دو نیروی نرینه و مادینه در یک گل نهاده شده باشد مانند بوته پنبه که هر یک از گلهای آن دارای ماده نرینه و مادینه می‌باشد و یا هر یک از دو نیروی نرینه و مادینه در یک گل جدا نهاده شده مانند بوته کدو. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۶۲

يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ:

از جمله آثار و علائم اتقان تدبیر و از نظر توحید افعالی پروردگار ظلمت و تاریکی شب که روشنایی روز را زایل می‌نماید نسبت پروردگار داده شده.

هم‌چنین روشنایی روز ظلمت و تاریکی شب را زائل و برطرف می‌نماید با اینکه تغییر و گردش روز و شب در اثر حرکت وضعی کره زمین است که در مدار مخصوص بخود در هر بیست و چهار ساعت یکبار بدور خود می‌چرخد و نیمی از سطح آن برابر خورشید و نیمی دیگر در تاریکی قرار می‌گیرد و آن قسمت از سطح زمین که بطور مخروطی شکل سایه دارد تاریکی شب آنرا فراگرفته است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ:

توجه بنظام یکنواخت و ارتباط اجرام و کرات آسمان با زمین و اتصال آنها بیکدیگر شاهد آنستکه وحدت تدبیر در همه آنها فرمانرواست و نیز بطور صراحت دلالت دارد که مدبر آنها آفریدگار یکتا و بی‌همتا است و غرض اصلی از نظام آفرینش زندگی سلسله بشر و سوق آنها بسوی غرض و هدفی است که هر یک اتخاذ نمایند گروهی بسوی سعادت طبق غرض اصلی روانه شوند و گروهی به سوی سعادت و تیره‌بختی رهسپار گردند که غرض ضمنی از خلقت است.

وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ وَزُرْعٌ وَنَخِيلٌ:

از جمله علائم و نشانه‌های وحدت تدبیر پروردگار آنستکه قطعه‌های بسیاری از اراضی مزروعی و کشتزارهای که متصل بیکدیگر و بهم پیوسته‌اند اجزاء و ذرات خاک آنها مانند یکدیگر در آن اراضی تا کستانهای گوناگون چه بلحاظ چگونگی مزه و طعم و شیرینی و ترشی و رنگ سیاه و سرخ و سفید بزرگی دانه‌های انگور و ریزی آنها و همچنین کشتزارهای مختلف و گوناگون از قبیل کشتزار گندم و جو و لوبیا و عدس و نخود و سایر حبوبات و در بعض اراضی نخلستان که میوه و خرما گوناگون از لحاظ طعم و چگونگی اقسام بسیار دارند. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۶۳

صِنَوَانٌ وَغَيْرُ صِنَوَانٍ:

بیان اقسام نخل است که درختان خرما هر یک جدا از یکدیگرند و یا متصل و پیوسته بیکدیگر هستند.

آیه بیان آنستکه اختلاف نوع و اقسام محصولات در اثر نظام واحدی است که پروردگار در باره هر یک مقرر داشته مثلا شیره خام و حرارت که از طریق ریشه و ساق درخت بشکوفه و بثمره آن میرسد یک نوع خاصی است مثلا از طریق ریشه گندم و یا لوبیا و یا نخود شیره خام و حرارت که به ساق بوته هر یک می‌رسد با اینکه بظاهر اختلافی در ترکیب آنها نیست ولی ثمره و دانه آنها هرگز شباهت بیکدیگر نخواهند داشت.

وَنَفْضُلٌ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ:

با اینکه زمین و آب و هوا و حرارت و روشنایی خورشید در همه یکسان است ولی بعض میوه‌ها بطبع بشر بهتر و گواراترند.

آیه بیان آنستکه نسبت اختلاف اقسام میوه‌ها و مواد خواربار مانند لوبیا و نخود و عدس و برنج و گندم و جو و خرما و انگور از نظر

اینکه مختصر تفاوتی که در اجزاء و ذرات آنها است و از همان نوع ذرات خاک و آب را جذب می‌نماید و از طریق ریشه و ساق بصورت شیره خام بثمر و میوه و بمصرف رشد و نمو آنها میرسد و از نظر توحید افعالی پروردگار وسائط مرموز و نهانی را اسقاط نموده بساحت پروردگار نسبت داده است.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ:

اتصال و ارتباط تدبیر که همه انواع موجودات بی‌نهایت را فرا گرفته و جهانی پهناور و پراکنده پدید آورده که زیاده بر تصور است و این حکم در باره هر جسم و موجود طبیعی نیز فرمانروا است و مرکب از اجزاء و قابل تجزیه بشمار است هر یک علامت و نشانه برای خردمندان است که مدبر آنها یکتا و بیهمتا است.

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۶۴

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۵ تا ۶] ... ص: ۱۶۴

اشاره

وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَ إِذَا كُنَّا تُرَابًا أَوْ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۵) وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ (۶)

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۶۵

(شرح) ... ص: ۱۶۵

وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَ إِذَا كُنَّا تُرَابًا أَوْ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ:

خطاب برسول اکرم صلی الله علیه و آله نموده چنانچه از گفتار و سخنی تعجب نمائی و در شگفت شوی شایسته است بگفتار و اندیشه این گروه زیاده تعجب نمائی که گویند بشر که پس از مرگ اعضاء و جوارح و هیكل او تغییر یافته و بدن عنصری او پاشیده شده و بصورت خاک درمیاید چگونه خاک بصورت هر یک از اعضاء درونی و بیرونی و جوارح انسانی در خواهد آمد پاسخ آنستکه نخستین بار که پروردگار از خاک و مواد خواربار و مواد غذایی از طریق منی و ماده تناسلی و چنین بشری را میافریند بهمین قیاس پس از زندگی در دنیا که بشر بمیرد و اعضاء و جوارح و بدن عنصری او فاسد شده و بصورت خاک درآید.

پروردگار دومین بار بطریق اولی می‌تواند از خاک بدن سابق او یعنی اعضاء و جوارح او را بیافریند و پس از تعلق روح بآن بدن او را در صحنه قیامت احضار نماید و نیز گفتار و اندیشه آنان آنستکه انسان پس از مرگ و فساد بدن و پراکندگی اعضاء و جوارح بشر از میان خواهد رفت مانند آنکه بشری در دنیا نبوده است چیزی که حقیقت و ذاتی ندارد چگونه پدید می‌آید.

پاسخ آنستکه انسان عبارت از اعضاء و جوارح و بدن عنصری فقط نیست که چنانچه ترکیب و هیكل او در اثر مرگ پراکنده شود و اعضاء جوارح او بصورت خاک درآید انسان از میان رفته باشد. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۶۶

بلکه انسان مرکب از روح عاقله و بدن عنصری است و حقیقت و شخصیت انسان همان روح مجرد که دارای ادراک و شعور است و بر همه اعضاء و جوارح خود علاقه دارد و تدبیر می‌نماید و برای رسیدن بمقاصد خود آنها را بکار می‌بندد و از نیروی شنوائی و بینائی و چشائی استفاده می‌نماید و بر اسرار و رموزی آگهی می‌یابد و با تفکر و اندیشه بر حقایقی راه یافته و می‌فهمد آنگاه که دوره آزمایشی او پایان یافت و مرگ او فرا رسید علاقه روح باذن پروردگار از بدن عنصری قطع میشود روح با نیروی که دارد و از

قوای اعضاء و جوارح خود در دنیا استفاده نموده با همان معلومات و اعمال که بآنها خو گرفته در عالم برزخ زندگی مینماید و هنگام قیام عالم رستاخیز نیز باذن پروردگار روح بار دیگر بر بدن عنصری خود احاطه و بدان تعلق یافته و به پیشگاه پروردگار احضار خواهد شد بالاخره روح و روان انسان که معلومات جزئی و کلیات بیشمار و حقایق و رموز و اسراری از جهان خلقت استفاده نموده و انسان در خود مییابد که آنها را واجد است.

همین معلومات و عقاید حد روح و مرز روان انسانی است که در عالم برزخ و قیامت باقی میماند و با همان عقاید و سرائر اعمال و اخلاق که در دنیا کسب نموده و حد وجودی خود قرار داده با بدن عنصری خود در صحنه قیامت محشور خواهد شد همچنانکه آیه:

(قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ) همین حقیقت را بیان نموده هنگام که زندگی بشر پایان می‌یابد و در آستانه مرگ قرار می‌گیرد فرشته قبض ارواح که پیوسته و هر لحظه مراقب زندگی بشر است ارواح آنان را قبض می‌نماید آنگاه هر یک از افراد بشر بسوی عالم قیامت رهسپار خواهند گشت نتیجه آنکه همانطور که بشر در این جهان زندگی مینماید و پیوسته از طریق نیروها و حواس ظاهری و هم چنین از نیروهای باطنی خود مانند تصور و تصدیق و تفکر و تصمیم و اراده اسرار و حقایقی را از صحنه هستی استفاده انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۶۷

می‌نماید و پایه زندگی خود را بر آنها می‌گذارد و بر طبق آنها رفتار می‌نماید و بر همین معلومات و عقاید و اخلاق و رفتار روش زندگی خود را قرار می‌دهد هرگز از روح و روان خود آنها را اجنبی نمی‌بیند بلکه عقیده و خلق را که برگزیده و کسب نموده و از طریق عمل جوارحی آنها را تثبیت و تصدیق نموده خود را آنچنان می‌یابد و آنچه را در خود می‌یابد از عقیده و خلق و اعمال نیک و بد کمال خود را در آنها می‌بیند و از خود جدا نمی‌یابد بهمین قیاس زندگی هر یک از افراد بشر در عوالم دیگر از برزخ و صحنه قیامت بهمین حد ذاتی و مرز وجودی از عقیده و خلق و اعمالی که آنها را تثبیت و تحکیم نموده و برگزیده برای همیشه بدان صورت و سیرت و حقیقت محشور خواهد بود.

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ:

هرگز صاحب خرد صحنه پهناور هستی را بدون صانع و خالق نمی‌داند و آیه از نظر تأکید در باره عالم قیامت آنرا لازم لا ینفک و جزء متمم جهان هستی معرفی نموده و انکار عالم قیامت به این که بشر بمردن از میان میرود و نابود می‌شود مانند اینکه هرگز در دنیا نبوده و زندگی ننموده این پنداشت مستلزم انکار صانع برای عالم و جهان هستی است.

زیرا بفرض اینکه صحنه امکان و هستی اختصاص بزندگی بشر در دنیا داشته باشد یعنی بشر بمردن از میان برود و نابود گردد خلقت جهان هستی بیهوده و ناقص و مخالف با حکمت بوده و نقص عمل دلیل قطعی بر نقص فاعل است به این که پروردگار عمل ناقصی را انجام داده ناگزیر در او امکان و نقص راه دارد و نتیجه انکار عالم قیامت آنستکه در آفریدگار نقص و امکان راه داشته باشد و ساحت او منزله از نقص و امکان است هم چنین اثر و فعل و شعاع او منزله از نقص خواهد بود.

وَأُولَئِكَ الْأَعْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ: انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۶۸

بیان سیرت اندیشه انکار عالم قیامت است که بشر در زندگی در اثر خودستایی و سرگرمی بخواسته‌های خود از درک حقایق بازمانده و زندگی خود را که بمنظور آزمایش و کسب فضیلت و سعادت است برایگان از دست داده هنگام که دوره فرصت و آزمایش او پایان یابد و در آستانه مرگ در آید از فضیلت و انسانیت بی‌بهره بوده سیرت تیره خود را که بعناد با پروردگار آمیخته است مشاهده می‌نماید و آیه کفر و عناد با ساحت کبریائی را بزنجیر که گریبانگیر کافر است تشبیه نموده از نظر آنستکه هرگز از آن رهائی نخواهد یافت در صورتی که سیرت انکار و عناد با پروردگار حقیقت و روان تیره انسانی است و غل و زنجیر که گریبانگیر کافر است همان اندیشه و خلق نکوهیده و کردار او است که شخص کافر را فرا گرفته و حقیقت او است.

وَ أَوْلِيكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ:

بیان سیرت کفر و انکار عالم قیامت است از نظر اینکه کافر همت و سعی خود را در انجام خواسته‌ها و تمایلات صرف نموده و بدان خود گرفته و از کسب فضیلت و انسانیت بازمانده و سیرت روح و روان او آمیخته بعناد با پروردگار و بعد از رحمت و محرومیت است در عالم قیامت بصورت شعله‌های آتشین خواهد در آمد که او را از درون و برون اعضاء و جوارح فرا گرفته و پیوسته رو بافزایش است زیرا عناد و غضب و خشم شخص معذب پیوسته در افزایش خواهد بود و نظر سیرت عناد ذاتی و غیر قابل زوال است پیوسته در محرومیت بوده و در شعله‌های آتشین در سوز گداز خواهد بود.

وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْسَيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ:

ای رسول گرامی بسی شگفت انگیز است کفار و بت پرستان از نظر استهزاء نزول عقوبت و کیفر دنیوی را از تو درخواست می نمایند قبل از نزول رحمت و عافیت که بآنها مژده داده‌ای در صورتی که عقوبتها که بر اقوام گذشته نازل شده انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۶۹

و بهلاکت افتاده شنیده‌اند که پروردگار چگونه آنها را بانواع گوناگون عقوبت فرمود در حالی که این مردم نیز از همان اقوام گذشته پیروی می نمایند و پیوسته در مقام تکذیب دعوت و مبارزه با تو برمیآیند مثلاً جمع مثله عقوبتی است دنیوی که سبب فضیحت گردد و مردم بدان مثال زنند.

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ:

از نظر تشریف خطاب برسول گرامی (ص) نموده و مبنی بر مژده است که هر یک از مشرکان از نظر شرک و مبارزه با دعوت تو بر خود ظلم و ستم نموده چنانچه درخواست عفو و آمرزش نمایند پروردگار توبه و ایمان آنان را می‌پذیرد و از گناهان آنان در خواهد گذشت و چنانچه در باره نیازهای دنیوی مسئلت نمایند و حکمت اقتضاء کند نیازهای آنها را برمیآورد با اینکه بشرک و کفر خود باقی باشند.

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ:

با تأکیدی که در بر دارد مبنی بر تهدید است مشرکان که پیوسته در مقام تکذیب دعوت و مبارزه با تو برمیآیند در عوالم دیگر پروردگار سختترین عقوبت و کیفر را در باره آنان اجراء خواهد فرمود.

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۷۰

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۷ تا ۱۶] ... ص: ۱۷۰

اشاره

وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (۷) اللَّهُ يَغْلِبُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى وَ مَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَ مَا تَزْدَادُ وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ (۸) عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ (۹) سِوَاءِ مَنْكُمْ مَنْ أَسِرَّ الْقَوْلَ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَ سَارِبٌ بِالنَّهَارِ (۱۰) لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ (۱۱)

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبُرُوقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ يُنْشِئُ السَّحَابَ الثَّقَالَ (۱۲) وَ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ الْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَ يُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَ هُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَ هُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ (۱۳) لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْمَعُونَ لَهُمْ شَيْءٌ إِلَّا أَلَّا كَبَاسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَ مَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَ مَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۱۴) وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ

كَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْعُدُوِّ وَالْآصَالِ (۱۵) قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَ
لَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَشْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَشْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ
خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۱۶)

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۷۲

(شرح) ص: ۱۷۲

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ:

بیان بعض سخنان اعتراض آمیز بت پرستان است که از نظر لجاج آیات قرآنی را بر اساس اعجاز نمی دانند و در برابر دعوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم زبان بااعتراض گشوده گویند دلیل بر اثبات رسالت و پیامبری خود غیر آیات قرآنی دلیل آشکاری مانند عصا و دست درخشان (ید بیضاء) موسی علیه السلام و یا مانند ناقه صالح و یا مانند احیاء مردگان و بهبودی بیماران که از جمله دلائل رسالت عیسی مسیح علیه السلام بوده تو نیز از این قبیل دلایل محسوس بر رسالت و دعوت خود اجراء بنما این اعتراض در اثر آنستکه بت پرستان چنین پندارند که رسالت از جانب پروردگار بر اساس قدرت و نیروی غیبی است که هر چه را بخواهد بیافریند و هر چه را از او بخواهند بیدرنگ بتواند ایجاد کند در صورتی که رسول عبارت از بشری است که پروردگار او را در اثر ارتباط با تعلیمات غیبی شایسته دانسته و بسوی جامعه بشر اعزام فرماید بمنظور اینکه مردم را بدین توحید دعوت نماید و به پیروان خود که دعوت او را پذیرفته مژده دهد و آنان که با دعوت او مبارزه نمایند بعقوبت تهدید کند و رسول نیز مانند سایر افراد بشر محکوم بنظام تدبیر جهان است و در باره سود و زیان و حیات و موت خود قدرت ندارد بلکه وظیفه او فقط دعوت مردم است بتوحید بدین جهت درخواست اموری که از شؤن آفرینش انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۷۳ است از او بیهوده خواهد بود.

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ:

خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نموده مبنی بر اعراض از سخنان بت پرستان است به این که سمت و منصب تو دعوت جامعه بشر بدین اسلام و بمکتب قرآن است و نیز کفار را تهدید نمائی زیرا دین اسلام بر اساس دعوت جهانی است و باید متکی بدلائل قطعی و علمی باشد که پیوسته در جهان ثابت و مستقر بوده و در همه ادوار اقوام و اجتماعات بشری را بسوی دین اسلام دعوت نماید.

مانند آیات قرآنی بدین نظر برای اثبات دعوت رسالت رسول گرامی صلی الله علیه و آله هرگز دلایل محسوس و زود گذر تناسب ندارد مانند عصا و دست درخشان و یا ناقه صالح که از جمله دلائل محسوس بوده و اختصاص بگروهی دارد و اینگونه دلایل محسوس برای اثبات رسالت رسولانی است که مدت رسالت آنان محدود و موقت باشد.

وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ:

بیان قانون کلی تعلیم و تربیت سلسله بشر است که پیوسته از جانب پروردگار برای اقوام و اجتماعات بشری هادی و داعی بحق فردی مشخص تعیین و بمردم اعلام شده است که به پیروی از او زندگی خود را انتظام بخشند و راه سعادت بپیمایند و پس از تشریح دین اسلام نیز هادی و داعی بحق افرادی بطور مشخص از جانب پروردگار تعیین و اعلام شده که پیوسته اقوام و اجتماعات را تا پایان جهان تکلیف بسوی دین اسلام و بمکتب قرآن دعوت می نمایند و مراد از هادی از جانب پروردگار داعی بحق است که بدین منصب و مقام از جانب پروردگار معرفی و اعلام شود نیز بر حسب مفاد آیه در باره اجتماعات بشری تا پایان جهان تکلیف رسول اکرم (ص) نیز افرادی مشخص را بعنوان هادی و داعی بحق تعیین فرموده که پس از رحلت رسول صادق اسلام هر یک در زمان

خود متصدی هدایت معنوی و تأثیر باطنی نسبت بافرااد بشر خواهند بود. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۷۴

باین جمله (وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) مبنی بر اخبار اقوام گذشته است که پیوسته اجتماعات بشری از جانب پروردگار رهبری مشخص و معین داشته‌اند و نسبت با اجتماعات بشر تا پایان جهان تکلیف مفاد آیه مبنی بر تشریح است به این که در دین اسلام نیز قانون هدایت و رهبری جامعه بشر افرادی مشخص اجراء می‌شود فرق میان منصب مندر و مبشر (داعی بحق) و هادی آنستکه دعوت بحق وظیفه مخصوص رسول گرامی صلی الله علیه و آله است که بامر پروردگار جامعه بشر را باصول توحید و بمکتب قرآن دعوت نماید و لازم آن هدایت و تأثیر باطنی و معنوی و سوق و پیروان خود بضرع ساحت پروردگار است و منصب هادی فقط تبلیغ دعوت بحق و اعلام آنست که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از جانب پروردگار جامعه بشر را بدین اسلام و بمکتب قرآن دعوت می‌نماید.

بضمیمه هدایت جامعه بشر و تأثیر باطنی و معنوی است که پیروان خود را بسعدت و بقرب پروردگار برساند پس صفت مندر و داعی بحق بالاصاله صفت هدایت و ایصال بقرب ساحت پروردگار را در بر دارد ولی منصب هدایت مبنی بر اعلام و تبلیغ دعوت رسول گرامی است یعنی شرح و تفصیل سنت رسول (ص) است بدون اینکه از خود سنت و یا حکمی را بیان کند:

اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَ مَا تَغِيصُ الْأَرْحَامُ وَ مَا تَزِدَادُ:

نظر به این که کفار و بت پرستان از جهت اینکه اجزاء بدن انسانی پس از مرگ بصورت خاک درمی‌آید و در اقطار جهان پراکنده می‌شود و هیچ گونه امتیاز و ارتباطی میان اجزاء و جوارح انسان نخواهد بود بدین نظر عالم قیامت را انکار می‌نمودند اینک آیه علم و احاطه پروردگار را بر امور جزئی خارجی بیان می‌نماید از جمله آنستکه هر بانوی حامله‌ئی بطور تحقیق لحظات حمل و اختلاط او ماده تناسلی نرینه بنام اسپرماتوزوئید را با اوول ماده تناسلی مادینه که نخستین لحظه حامله‌گی و آبستنی است احساس نخواهد کرد. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۷۵

همچنین فرزند پسر و یا دختر است و یا ذرات خون که طبیعت آنرا برای غذای جنین برحم می‌ریزد و یا ذرات خونی که زیاده بر نیاز جنین است.

هنگام حامله‌گی و یا زایش و یا پس از آن بخارج دفع می‌نماید خود بانوی حامله را بطور تحقیق محال است که این خصوصیات و لحظات مرموز را احساس کند و ساحت پروردگار بر همه آنها بطور حضور احاطه دارد نه بطور حصولی و انفعال و بر او چیزی پنهان نخواهد بود.

وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ دَلِيلٌ بَرَاءِ جَمَلِهِ مُتَّصِلَةٌ شَيْءٌ صِفَتٌ مُشَبَّهَةٌ بِمَعْنَى مَفْعُولٍ وَ خَوَاسِثُهُ وَ مَصْدَرُ أَنْ مَشِيَّتٌ اسْت:

یعنی خواسته‌ای است که در نظام جهان عضویت و جزئیت دارد و هر موجود و خواسته‌ای حد و مرزی از هستی دارد چه از نظر حد جسمانیت و چه از لحاظ سعه و قدر و بهره وجودی آن و موجود خارجی که جزء نظام هستی است محال است دارای حد مشخص و بهره معین نباشد و حد و مرز عبارت از همان قدر و بهره وجودی و سعه و قدرت وجودی آنست بدین نظر هر چه را پروردگار بیافریند یعنی آنرا جزء نظام هستی درآورد ناگزیر حد و مرز و مقداری برای آن از هر جهت مقرر داشته و ظهوری نازل از احاطه حضوری پروردگار خواهد بود.

و مفاد کلمه عنده آنستکه هر موجودی در نظام شریعت ربوبی بطور ازل و ابد ثابت بوده و پیوسته این چنین خواهد بود و قدر و اندازه آن نیز معلوم حضوری پروردگار است و قبل از آنکه از آن مقام تنزل بیابد و در نظام وجود محدود در آید حد و قدر هر موجودی برای پروردگار معلوم بوده یعنی هر موجودی با حد هستی آن نزد پروردگار حاضر است بحضور وجودی و ذاتی ولی قدر و مرز آن از شئون وجودی آن در خارج می‌باشد که تأخر ذاتی از آن وجود نوری دارد و بر حسب حکمت آنرا آن چنان مقرر داشته و هنگام تنزل و ظهور نازل آن در این انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۷۶

جهان هرگز ابهامی در هیچ یک از مراحل آن نخواهد بود و هر موجودی در همه مراحل آن یکسان به پیشگاه آفریدگار بحضور

ذاتی حاضر است و از آن انفکاک پذیر نخواهد بود برای روشن شدن مطلب قیاس شود بفعال اختیاری بشر که پس از خطور و تصور و تصمیم بصدور عمل در هر مرحله خصوصیتی بر آن افزوده شده محصور می‌شود و در عین حال که مجرد و پیوسته محصورتر شده باز دارای اطلاق است ولی هرگز محصوریت عمل خارجی را نخواهد داشت چه از لحاظ قید زمان و مکان و چگونگی وقوع آن بطوریکه عمل خارجی امتیاد ذاتی می‌یابد و بطور اطلاق از غیر آن عمل جدا خواهد شد.

عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ:

صفت و بیان توحید افعالی پروردگار است که بر امور غیب و نهان و هم چنین بر آنچه بر بشر مشهود و آشکار است آفریدگار احاطه وجودی و ذاتی دارد و غیب و شهود دو مفهوم نسبی و متضایف‌اند یعنی امر نهائی و آشکارا نسبت به فردی متفاوت است شهود و شهادت عبارت از احاطه از طریق ادراک بوسیله صورت حاصله از شیء در ذهن و خاطر است.

چنانچه نیروی ادراک بر صورت حاصله از شیء و یا بر معنا و حقیقتی نیروی عاقله احاطه نداشته باشد آنرا غائب گویند و چنانچه در حیطه ادراک و شعور و تعقل درآید آنرا مشهود و حاضر گویند یعنی نیروی ادراک و فهم بر آن احاطه یافته است و نظر به این که آفریدگار خالق و پدید آورنده هر موجودی است بر آن احاطه ذاتی دارند نه بصورت حاصله و علم عارضی مانند احاطه ادراکی بشر پس علم و احاطه پروردگار بر همه امور نهانی و آشکارا سنخ دیگر و غیر از احاطه ادراکی و تعقل بشر است نسبت بامر آشکارا و نسبت بساحت پروردگار غیب مفهوم ندارد زیرا هر آنچه بهره‌ای از هستی دارد آفریده او است و بر آن احاطه ذاتی دارد.

بدیهی است علم و احاطه بشر بر پاره‌ای از امور و حقایق و یا بر پاره‌ای از انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۷۷

موجودات جهان بطور محدود و موقت است و چنانچه نیروی ادراک بشر بصورت و نقشه موجودی احاطه بیابد لا محاله از جهات بیشمار مقرون بجهل و نادانی خواهد بود و محال است بشر نسبت بموجودی و یا بر حقیقتی کاملاً بر شئون وجودی آن احاطه بیابد. زیرا جهل بشر بامور و موجودات بطور اطلاق و نامحدود است و شهادت و احاطه او نسبت به پاره‌ای از امور و حقایق محدود و موقت خواهد بود علم ساحت پروردگار دیگر از علم و احاطه بر موجودات و بطور نامحدود است.

یعنی پروردگار بر همه موجودات با همه شئون وجودی و امکانات آنها احاطه حضوری دارد و همه مسطورهای از علم پروردگارند پس تعبیر بعالم غیب و شهادت متناسب افق فکر بشر است بلحاظ غیب و جهل ذاتی او بامور و حوادث و بموجودات و هم چنین بلحاظ شهادت عارضی و احاطه علمی و یا ادراکی او بپاره‌ای از امور که بطور محدود و موقت است.

الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ:

صفت فعل بلحاظ عظمت و کبریائی معنوی و تاثیر در باره سلسله موجودات جهان هستی است که آنچه بهره و کمال وجودی است موهبت و فیض ساحت پروردگار است بر این اساس کبیر بطور اطلاق بقیاس سلسله مراتب و طبقات هستی است که مسطورهای از صغر ذاتی و مذلت و خواری برابر عظمت و کبریائی او معرفی می‌شوند و همه آفریده و محکوم احاطه و تدبیر اویند.

الْمُتَعَالِ:

نیز صفت فعل و بلحاظ علو و برتری ذاتی و احاطه وجودی بر جهان هستی است و آنچه بهره و کمال در موجودات دیده شود نمونه و مسطورهای از تعالی وجودی او است بر این قیاس بر موجودات و آفریده‌ها علو ذاتی و احاطه وجودی انوار درخشان، ج ۹، ص:

۱۷۸

بطور واجب دارد خواری و دنائت و پستی ذاتی از آن موجودات است و از آنها انفکاک ندارد از نظر اینکه پدیده همه عوالم و نشئات نشانه و پرتوی از ساحت او است با این خواری و مذلت وجودی از نظر اینکه ربط محض باویند تا ابد پاینده خواهند برد.

سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ:

تفریع بر جمله متصله است که علم و احاطه پروردگار بر پدیده‌های جهان هستی از نظر احاطه ذاتی و علم حضوری است نه بطور

حصول و انفعال بر این اساس پروردگار بر خاطرات و منویات بشر احاطه دارد.

قبل از آنکه بمرحله سخن درآیند و هم چنین هر لحظه بر جنبش و حرکت و یا مقصدی که بشر برگزیند احاطه وجودی دارد و هرگز خاطره و یا حادثه‌ای بر علم و احاطه کبریائی او پوشیده و پنهان نخواهد بود.

لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ:

متعلق بجمله و کل شیء عنده بمقدار است یعنی شرح و تفصیل تقدیر در باره سیر و سلوک هر فردی از بشر در هر لحظه است. پروردگار از نظر حسن تدبیر و اجراء آزمایش دقیق در باره هر یک از افراد بشر و بمنظور سوق هر فردی بسوی هدف و غرضی که خود او برگزیده و بدان سو رهسپار گشته چه طریق سعادت باشد و یا شقاوت برای هر فردی نیروهای غیبی قرار داده که از هر سو از جلو و از دنبال او را مراقبت نموده و از خطر و پیش آمدها او را ایمن بدارند و بدینوسیله بتواند با مراقبت نیروهای غیبی در آنچه که خود از مسیر برگزیده رهسپار گردد و چه بسا در اثر گناهایی که مرتکب شده و یا ستم که بدیگران نموده به تبعات و کیفر آنها دچار شده در این صورت نتواند مقصد خود را تعقیب نموده دنبال کند. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۷۹

ولی بر حسب حکمت و نظام آزمایش دقیق پروردگار بوسیله نیروهای غیبی خطر عقوبت و کیفر گناهان را بطور موقت از افرادی دفع می‌نماید تا بتوانند مسیر خود را که در زندگی برگزیده تعقیب و دنبال نمایند.

و بعبارت دیگر پروردگار از نظر آزمایش دقیق در باره هر یک از افراد بشر و بمنظور اینکه هر مقصد و هدفی را که برگزیده ادامه دهد و بدان سو رهسپار گردد و بمقصد خود نائل شود نیروهای غیبی را بر او گمارده که با کمک و مراقبت آنها بتواند بسوی هدف خود روانه شود و بر این اساس آزمایش دقیق در باره هر یک انجام یابد.

يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ:

صفت برای کلمه معقبات است فرشتگان و نیروهای غیبی بشر را از حوادث و پیش آمدهای ناگهانی حفظ و حراست می‌نمایند و از خطر اعمال ناشایسته که او را بخطر می‌افکند جلوگیری می‌نمایند و از نظر حکمت و آزمایش پروردگار او را مهلت می‌دهد و از طریق فرشتگان و نیروهای غیبی او را از خطر حفظ می‌نمایند و ایمن میدارد بمنظور اینکه مدت فرصت و آزمایش او پایان یابد و بمقصدی که برگزیده نائل گردد و نیز محتمل است مراد از کلمه (من امر الله) آن باشد که بر حسب جریان نظام اختیار عملی را انجام دهد ولی از نظر اینکه بضرر و زیان قطعی او بوده پروردگار بر حسب حکمت از طریق نیروهای غیبی او را از آن عمل زیاندار بازدارد و از خطر عمل او را ایمن بدارد.

بالاخره از هر خطر و نیز از هر عملی که او را بخطر افکند جلوگیری می‌نماید و هر لحظه از زندگی افراد بشر بدین منوال سپری می‌شود و دوره آزمایشی آنان پایان می‌یابد.

نتیجه آنکه سلامت و ایمن بودن هر فردی در هر لحظه از خطر و هم چنین توجه خطر و زیان بر فردی از بشر هر یک ظهوری از مشیت و خواسته پروردگار است که انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۸۰

از طریق فرشتگان و نیروهای غیبی در باره هر فردی اجراء می‌نماید و هر گونه حادثه‌ای بر او رخ دهد و یا از هر خطری ایمن گردد در اثر نیروهای غیبی است که در تعقیب و دنبال او بوده و او را بسوی هدف سوق می‌دهد و بامر پروردگار این دستور را اجراء می‌نمایند.

از این بیان استفاده می‌شود که مفاد کلمه معقبات اختصاص بفرشتگان و نیروهای غیبی ندارد بلکه اطلاق آن بمناسبت سیاق هر نیروی که زندگی بشر وابسته بآنست شامل می‌شود از جمله نیروی موادی که پی در پی با او از خارج می‌رسد از قبیل مواد غذایی و آشامیدنی و هوا که زندگی هر لحظه بر آن استوار است.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ:

بیان سبب برای جمله (یحفظونه من امر الله) است به این که حسن تدبیر در باره هر قوم و جامعه‌ای که پروردگار نعمت آسایش را بآنان ارزانی داشته تا هنگامی که قابلیت نعمت را دارند از بذل و ادامه نعمت بآنان دریغ نخواهد فرمود جز هنگامی که قابلیت نعمت را از خود سلب نمایند به این که عقیده ایمان و اخلاق فاضله و اعمال صالحه آنان تغییر یابد.

کفر و فساد در جامعه شیوع یابد و قابلیت بذل نعمت را از خود سلب کنند این قانون کلی در باره تدبیر پروردگار در خصوص اقوام و اجتماعاتی است که بر حسب فضل پروردگار نعمتها را بر آن اقوام صالح ارزانی فرموده تا هنگامی که قابلیت ارزانی داشتن نعمت را داشته باشند و چنانچه در اثر کفران نعمت و ظلم و ستم قابلیت را از خودشان سلب کنند در این صورت بر وفق حکمت از ارزانی داشتن نعمت دریغ خواهد نمود و آیه مبنی بر بیان ملازمه میان ادامه نعمت است در باره اقوام و اجتماعات بشری که صلاح عقیده و عمل صالح در آنان شایع باشد و هنگامی که در اثر کفران نعمت و ستم بر دیگران از خودشان صلاحیت را سلب نمایند پروردگار نیز بر حسب نظام تدبیر نعمت را از آنان سلب خواهد فرمود. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۸۱

وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ:

بیان آنستکه پروردگار بر قومی که در اثر کفران نعمت غضب فرموده و نعمت آسایش را از آنان سلب نموده ممکن است بر حسب حکمت نعمت و سختی را از آنان رفع نماید و نعمت را از هر سو بآنان ارزانی فرماید و وابسته بقابلیت مورد نیست زیرا بر اساس فضل است پس فرق است میان آنکه در موردی پروردگار از قومی در اثر کفران نعمت و تغییر روش صلاح نعمت را از آنان سلب فرماید و میان موردی که نعمت و سختی را از آنان رفع می‌نماید در مورد اول وابسته بسلب قابلیت مورد است که چنانچه قومی از خود قابلیت را سلب نمایند پروردگار نیز نعمت را از آنان سلب فرموده و سختی زندگی آنان را فرا خواهد گرفت ولی در مورد دوم که نعمت و سختی زندگی بر آنان متوجه بوده ممکن است پروردگار نعمت و سختی را از آنان رفع فرماید و وابسته بقابلیت مورد نیست بلکه بر اساس فضل است در این مورد نیز هرگز مانعی نمی‌تواند از فضل پروردگار و وفور نعمت بر آنان جلوگیری نماید و مفاد جمله.

(وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ):

بیان توحید افعالی پروردگار است چنانچه بر قومی غضب فرماید از نظر استحقاق آنان هیچ نیروی نمی‌تواند از اجرای عقوبت پروردگار جلوگیری کند و بطور حتم خواسته او اجراء خواهد شد.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ:

بیان آنستکه پروردگار هرگز بر اقوام و جوامعی که بطور صلاح و سازش و استقامت فطرت با یکدیگر زندگی نمایند و حالات روحی و روانی آنان بر اساس ایمان و پرهیز از گناهان و مواسات طبقات با یکدیگر باشد پروردگار نیز حالت رفاه و آسایش و وفور نعمت مادی و جسمانی و وحدت کلمه و ایتلاف آنان را با یکدیگر حفظ خواهد فرمود و آیه از نظر توحید افعالی وفور نعمت و آسایش انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۸۲

زندگی مردم را بخود نسبت داده و آنرا تغییر نمیدهد و پیوسته نعمتها را ارزانی میدارد تا هنگامی که حالات روحی و ائتلاف خودشان تغییر دهند و بصورت دشمنی با یکدیگر و ملازمت و تظاهر بگناهان درآورند آنگاه از نعمت ائتلاف و سلامت و وفور نعمت و آسایش آنها را بی‌بهره خواهد فرمود:

و نظر به این که بشر دارای دو جزء و نیروی عمل است و دیگر روح و روان که نیروی تعقل و تدبیر است بلکه حقیقت انسانی روح و روان است که ایمان و کفر فضیلت و رذیلت و سعادت و شقاوت همه از جمله اوصاف روح و روان هستند و هر چه از اعمال اختیاری نیک و بد شایسته و ناسزا از او صادر شود از شئون روح و ظهور روان بوده و سبب کمال روح شده بآن نیز باز خواهد گشت یعنی بطور جمعی و معنوی در روان ذخیره می‌شود و اطلاق کلمه معقبات همه گونه اعوان و کمک‌های آنان را شامل

می‌شود از جمله استفاداتی است که اعضاء درونی و بیرونی انسان از مواد غذایی و آشامیدنی برخوردار است بر این اساس همه حالات روانی و تحولات انسانی بلحاظ عمل و آثار آنها همه از شئون روح و از نیروهای غیبی و مادی و اقسام آنست که از آنها معقبات تعبیر شده است.

بر این اساس نیروهای بیشمار هر لحظه بکار می‌رود برای اینکه هر یک از افراد بشر را مراقبت نمایند و در سیر و سلوک آنان بسوی هدف و مقصدی که برگزیده نقش مؤثر خود را ایفاء نمایند تا اینکه به پیشگاه پروردگار منتهی شود.

يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ:

جمله صفت برای معقبات و بهیئت مضارع ذکر شده دلالت بر دوام و استمرار دارد بیان آنستکه فرشتگان و نیروهای غیبی و مادی و غیر آنها انسانی را پیوسته حفظ می‌نمایند و از خطر حوادثی که بطور اقتضاء برای هر فردی مقرر شده جلوگیری می‌نمایند و در نتیجه زندگی هر فردی از انسان نیز دارای صحائف محو انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۸۳

و اثبات خواهد بود زیرا انسان هرگز قادر بر حفظ شأنی از شئون وجودی و یا اثری از آثار خود نمی‌باشد و پیوسته پروردگار بوسیله معقبات و نیروهای غیبی و قوای مادی انسان را از هر پیش‌آمدی حفظ می‌نماید.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ:

کلمه ما بقوم بقرینه سیاق عبارت از انتظام زندگی عمومی و وفور نعمت و وسائل آسایش است و آن را از نظر توحید افعالی پروردگار نسبت داده است به این که همه گونه نعمتهای مادی و وفور نعمت و آسایش محصول سعی و کوشش فرد و اجتماع است و با فضیلت خلقی و عدالت اجتماعی بستگی دارد و چنانچه فساد و اختلال در جامعه فرمانروا گردد نظام زندگی و وفور نعمت و وسائل آسایش نیز مختل خواهد شد.

حَتَّى يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ:

بیان ملازمه میان صلاح خلقی جامعه و عدالت اجتماعی با وفور نعمت و وسائل آسایش عمومی است تا هنگامی که جامعه بفضیلت خلقی و عدالت اجتماعی ملتزم باشند پروردگار نیز به تهیه وسایل آسایش و وفور نعمتهای مادی از طریق جامعه ادامه خواهد داد.

بعبارت دیگر صلاح خلقی و حسن معاشرت مردم با یکدیگر چه ارتباطی با تهیه وسایل آسایش عمومی دارد از نظر آنستکه نظام واحدی که سراسر جهان هستی فرمانروا است دارای انواع بیشماری از موجودات بوده که در صحنه هستی و گوشه و کنار آن هر یک از انواع به سهم خود از نعمت هستی بهرمنند هستند و هر یک به سوی مقصدی که غرض از خلقت آنها است رهسپارند و هر یک از انواع نیز با سایر انواع ارتباط داشته و از نظام واحد استفاده مینمایند ناگزیر توافق و ارتباطی میان همه اجزاء بیشمار جهان فرمانروا است تا هر یک از انواع بسیر کمالی خود ادامه دهند و سلسله بشر نیز که محصول و غرض اصلی از نظام هستی انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۸۴

است محور انتظام جهان خواهد بود زیرا یگانه نوعی که می‌تواند در صلاح و فساد و انتظام و اختلال جهان نقش مؤثری داشته باشد همانا نوع بشر است و صلاح خلقی و عدالت اجتماعی و حسن سلوک عمومی آنان سبب انتظام امور و وفور نعمت و - آمادگی وسائل زندگی عمومی است و همچنین از نظر تقابل فساد خلقی و تجاوز بر حقوق یکدیگر سبب اختلال نظام زندگی بشر شده در پراکندگی امور نیز نقش مؤثری خواهد داشت.

وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ:

چنانچه قوم و اجتماعاتی در زمین فساد پدید آورند و بر حقوق یکدیگر تجاوز نمایند و بساط اختلال عمومی را بگسترانند پروردگار نیز بر حسب نظام تدبیر نعمتهای مادی و وفور نعمت را از آنان سلب خواهد فرمود و ستمگران بر مردم تسلط یابند و حوادث ناگوار از هر سو آنها را فرا خواهد گرفت با اینکه اختلال زندگی عمومی و تسلط ستمگران بر مردم و گرانی نرخها

محصول اختلال نظام عمومی است ولی از نظر توحید افعالی پروردگار آنرا بخود نسبت داده است.

وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ:

بیان توحید افعالی پروردگار است که هیچ یک از افراد نوع بشر متصدی و مدبری جز آفریدگار جهان نخواهند داشت و از نظر اینکه ولایت و تدبیر سایر موجودات تبعی و بمنظور تامین آسایش بشر است بدین جهت به صفت ولایت و تدبیر پروردگار نسبت بغیر سلسله بشر توجه نفرموده است.

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا:

از جمله آثار قدرت و حسن تدبیر پروردگار آنستکه در اثر برخورد ابرهای سنگین و باردار بیکدیگر در فضا شعله‌های آتشین از آنها پدید می‌آید و از شدت و حرارت چه بسا زمین برسد و هر چه را فرا بگیرد بسوزاند و باتش کشد و تگرگ و باران تند بدنبال دارد چه بسا سیل خیز باشد و سبب وحشت و هراس گروهی انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۸۵

که در بیابان‌ها راه می‌پیمایند و یا در سطح دریا‌های عمیق در سیر و حرکتند و نیز سبب مسرت و امید کشاورزان می‌گردد که محصول کافی بدست خواهند آورد.

وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثُّقَالَ:

و نیز در اثر برخورد بادهای تند بسطح دریا ابرهای از آب دریا به‌مراه داشته باردار و سنگین شده و بواسطه وزیدن بادهای پی در پی ابرهای تیره باردار اقطار عالم را فرا می‌گیرند.

وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ:

از جمله آثار قدرت پروردگار پدید آمدن رعد و برق است که در اثر برخورد اصطکاک ابرهای باردار سنگین صدای مهیب وحشت‌زا با شعله‌های آتشین پدید می‌آید و نظر به این که صدای رعد مهیب و ترساننده است مانند زبان گویائی است که بعظمت پروردگار و تنزیه ساحت او گواهی می‌دهد.

و نیز یادآوری می‌نماید که همه موجودات ربط و قائم پروردگارند و لحظه‌ای قائم بخود نیستند و این تسبیح ذاتی دلالت عقلی است و بر اساس دلالت لفظی و ارتباط لفظ با معنا نیست بلکه نیروی شنوایی و خیال این تسبیح ذاتی را برای همیشه تذکر می‌دهد و یادآوری می‌نماید.

و دلیل بر ارتباط کامل عوامل طبیعی است زیرا غرش وحشت را از اصطکاک و برخورد ابرهای باردار پدید می‌آید و شاهد بر وحدت نظام است که در سراسر جهان فرمانروا می‌باشد.

وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ:

فرشتگان نیز در اثر عظمت ساحت پروردگار ناگزیر عبودیت ذاتی و انقیاد وجودی خود را اظهار می‌نمایند با اینکه فرشتگان نیروهای غیبی و منزله از عوارض نفسانی هستند پیوسته ترسان و لرزانند بلحاظ مذلت وجودی خودشان نسبت بساحت انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۸۶

پروردگار.

زیرا در ساحت او هرگز شر و یا سبب شر و نقصی نخواهد بود جز شر و نقصی که از شخص خائف پدید آمده باشد و چون در باره فرشتگان قدس هرگز استکبار بر ذات کبریائی و یا مخالفت عملی تصور نمی‌رود از این نظر فرشتگان خوف و هراسی نخواهند داشت بلکه فقط خوف و هراس آنان از نظر عظمت ساحت کبریائی است.

زیرا بطور شهود قهر و عظمت پروردگار را بر خودشان و بر عوالم امکان می‌یابند و فرشتگان نوع شریفی از موجودات و قدسیان و نورانی و منزله از نقص هستند که پیوسته در مقام اطاعت و انقیاد وجودی و انجام وظیفه‌اند و لحظه‌ای حالت غفلت و یا سهو و یا

نسیان نسبت بساحت پروردگار بر آنان عارض نمی‌شود و اراده و خواسته‌ای ندارند آنچه را که پروردگار از آنان خواسته است.

و يُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ:

از جمله آثار قدرت پروردگار آنستکه در اثر برخورد ابرهای باردار و سنگینی شعله‌های آتشین از آنها پدید می‌آید و بهر که مشیت قاهره پروردگار تعلق بیابد که شعله‌های او را می‌سوزاند و با آتش می‌کشد.

وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ:

مبنی بر تهدید است با این دلایل بر وحدت تدبیر و نظامی که در جهان فرمانروا است بر این اساس همه عوامل طبیعت با یکدیگر ارتباط و وابستگی کامل دارند باز گروهی بر خلاف حکم خرد در مقام انکار بر می‌آیند.

وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ:

صفت فعل و مبنی بر تهدید است نظر به این که بت پرستان دلایل وحدت تدبیر و نظام یکنواخت که در سراسر جهان فرمانروا است انکار می‌نمایند و با حق و حقیقت عناد می‌ورزند پروردگار آنها را به قصور فکر و بیخردی رسوا خواهد نمود انوار درخشان، ج ۹،

ص: ۱۸۷

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ:

صفت فعل و مبنی بر حصر است حرف لام بمعنای اختصاص است و دعوت اسم مصدر بمعنای سؤال حاجت و درخواست است و اضافه دعوت بکلمه الحق اضافه صفت بموصوف است.

و از جمله اسماء حسنی پروردگار استجابت حقیقت دعوت و پذیرش اظهار حاجت که به پیشگاه او می‌شود زیرا درخواست حاجت بر دو قید استوار است یکی آنکه اظهار حاجت و سؤال سائل را بشنود و بفهمد و دیگر آنکه قدرت داشته باشد که آن حاجت را بر آورد بر این اساس قبول دعوت بحق و استجابت حقیقت دعوت بطور اطلاق از صفات پروردگار است زیرا بر منویات و بر خاطرات سائل احاطه علمی دارد و نیز بر استجابت و بر آوردن حاجت سائل کمال قدرت را دارد بدیهی است درخواست حاجت و سؤال از کسی که نمی‌شنود و نمی‌فهمد و یا چنانچه بفهمد ولی عاجز بوده و قدرت بر آوردن حاجت را ندارد سؤال حاجت از او لغو و بیهوده است.

بر این اساس صفت استجابت حقیقت دعوت اختصاص بساحت پروردگار دارد زیرا جز ساحت کبریائی بطور اطلاق قدرت بر استجابت و قبول درخواست محتاجان را ندارد و آیه (أَجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ۱۸۶/۲) بطور اطلاق و بدون شرط وعده استجابت فرموده بر تقدیر اینکه سائل فقط از او حاجت خود را بخواهد از این بیان استفاده شد که جمله (لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ) بمنزله جمله له حق الدعوه و مبنی بر حصر است که تنها ساحت کبریائی شایسته است که از او حاجت سؤال شود و از غیر او شایسته نیست لغو و بیهوده خواهد بود زیرا غیر پروردگار حاجت محتاجان را نمی‌فهمد و بر آن احاطه کامل ندارد مانند بتها و چنانچه حاجت را بشنود و بفهمد بطور اطلاق قدرت بر آوردن آنرا ندارد و هر چه از پروردگار خواسته شود میتواند حاجت سائل را بر آورد زیرا بشر چنانچه

قدرت داشته باشد بسیار محدود است انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۸۸

هرگز نمی‌تواند هر حاجتی را بر آورد.

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ.

بت پرستان که بجز از آفریدگار اظهار حاجت کنند هرگز از درخواست خود بهره‌ای نخواهند داشت زیرا چنانچه از اصنام و بتها حاجت خواسته شود نمی‌شنوند و نمی‌فهمند و چنانچه از فرشتگان و یا ارباب انواع درخواست نمایند بطور حتم قدرت بر آوردن حاجت آنان را ندارند و آیه از غیر پروردگار کلمه دون تعبیر نموده زیرا هر چه غیر آفریدگار باشد پستر و مقهور پروردگار خواهد بود اَلَّا كَبَّاسِطٍ كَفَيْهِ اِلَى الْمَاءِ لِيُبْلَغَ فَاهُ وَ مَا هُوَ بِبَالِغِهِ:

جمله استثناء از کلمه شیء و مبنی بر تأکید نفی است که غیر آفریدگار هرگز نمی‌تواند حاجت محتاجان را برآورد جز مانند کسی که بمنظور آشامیدن آب دستهای خود را در آب فرو ببرد و کف دست و انگشتان خود را باز نگهدارد که هرگز بدین وسیله نمی‌تواند آب بیاشامد و سیراب گردد کنایه از اینکه سؤال و اظهار حاجت از غیر آفریدگار بیهوده است و درخواست حاجت نخواهد بود و انتظار استجابت سفهی است.

وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ:

بت پرستان که از نظر عناد از درک حقیقت بی‌بهره‌اند و از غیر آفریدگار درخواست حاجت نمایند رفتار لغو و بیهوده بوده و اظهار گمراهی و بیخردی است و لِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ:

لام حرف اختصاص و ملکیت حقیقی است جمله یسجد بهیئت مضارع دلالت بر دوام و استمرار دارد و سجده عبارت از پیشانی بزمین نهادن و اظهار مذلت و خواری و انقیاد ارادی است هم چنانکه رکوع سر فرود آوردن مرتبه‌ای از خواری و انقیاد است و کلمه من اسم موصول بصاحبان خرد گفته می‌شود از نظر اینکه هر موجودی که از فیض هستی برخوردار است بهمان اندازه دارای خرد و واجد خود بوده انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۸۹

و خودیاب است و اظهار انقیاد ذاتی نسبت پروردگار می‌نماید از نظر اینکه فرمان و تدبیر او را پذیرفته و بهره‌ای از قهر و هستی را یافته است.

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ:

کلمه سماوات جمع از سمو گرفته شده بمعنای علو و مراد عوالم علوی و فوق عالم طبع و ماده و زمان است مانند فرشتگان قدس و نیروهای غیبی و ارواح قدسیه پیامبران و ارواح سایر افراد بشر گرچه بدن عنصری خود تعلق داشته باشد. وَالْأَرْضِ:

کرات بالا و کره زمین که عالم طبع از آنها تشکیل می‌شود و دارای مراتبی است مانند عالم جمادات و نباتات و رستنیها و حیوانات و عالم بشریت آیه بیان آنستکه آنچه در عوالم علوی از فرشتگان و قدسیان و آنچه در این جهان طبع از طبقات بیشمار پدیده‌ها که از هستی برخوردارند هم انقیاد و جودی و ذاتی نسبت بآفریدگار دارند و سجده آشکارترین اظهار مذلت و خواری است و نسبت به بشر عبارت از پیشانی بخاک نهادن یا قصد سپاسگزاری اس و نسبت به سلسله موجودات عبارت از مذلت ذاتی و انقیاد و جودی است از نظر اینکه لازم لا ینفک قبول ایجاد و آفرینش است هم چنانکه آفریدگار همه موجودات صحنه هستی را پدید آورده و هر لحظه آنها را بفیض وجود بهره‌مند و تدبیر نموده و در باره آنها حکومت و فرمانروائی می‌نماید در اثر تقابل با آن موجودات نیز در برابر عظمت کبریائی او نهایت مذلت ذاتی و خواری را خواهند داشت بطوریکه از آنها انفکاک پذیر نخواهد بود و رابطه‌ای محکمتر و ثابت‌تر از ایجاد و آفرینش نیست که گریبانگیر هر آفریده‌ای است و آنرا بمذلت و جودی و خواری ذاتی میکشاند و هرگز از آن قید رهائی نخواهد یافت.

پس سجده بر دو قسم است سجده ارادی قدسیان و فرشتگان عبارت از انقیاد و انجام وظیفه است که پروردگار بآنها محول فرموده از جمله قدسیه پیامبران که انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۹۰

سجده آنان عبارت از صورت اعتقادی محض عبودیت و انقیاد محض است و سجده ارادی بشر از نظر سپاس از نعمت پروردگار و نشانه عبودیت است بدین نظر برای غیر آفریدگار سجده جایز نیست و سبب کفر و شرک خواهد شد و قسم دیگر سجده ذاتی و انقیاد و جودی است که سراسر نظام هستی بر آن استوار است.

آیه بیان آنستکه شعار نظام امکان و مراتب بیشمار موجودات بر اساس سجده و انقیاد ذاتی است هم چنانکه فرمود (بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ ۲/۱۱۲) همه موجودات صحنه هستی بزبان و جودی خودشان سپاسگزارند و در برابر قهر کبریائی

ساحت او اظهار مذلت و حاجت می‌نماید.

طوعاً و کرها اسم مصدر و هر دو حالت روانی و نفسانی است و اختصاص به بشر دارد و متعلق بجمله یسجد می‌باشد یعنی سراسر موجودات علوی و هم چنین موجودات جهان طبع چه بمنظور طاعت و انقیاد باشد و یا بر اساس کراهت و اضطراب باشند دایم و همیشگی و لازم لاینفک آنها است و مراد از سجده‌ای که بر اساس طاعت است سجده و انقیاد نسبت ببقاء و دوام موجود و آثار آنست و کراهت آن نیز بمناسبت سجده انقیادی و پذیرش قهر نسبت بزوال و فناء موجود آن است و آثار.

بر این اساس حرکت و بقای موجودات جهان هر لحظه سجده ذاتی و مذلت نسبت بعظمت ساحت پروردگار خواهد بود هم چنانکه زوال و فناء هر موجودی نیز سجده انقیادی است.

زیرا فناء و زوال هر موجودی از خود آن نیست بلکه بر حسب انقیاد ذاتی و مذلت وجودی است و بطور کراهت و خلاف طبع آنست زیرا هر موجودی شعوری خواهان حیات خود و بقاء آثار وجودی خود می‌باشد و از فناء و زوال خود با اینکه بطور اضطراری و انقیاد می‌پذیرد ولی مخالف طبع و مورد کراهت آن خواهد بود. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۹۱

وَ ظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ:

بیان آنستکه زیاده بر اینکه همه موجودات قدس و عوالم علوی و هم چنین عالم طبع و ماده که با همه شؤن وجودی و آثار آنها ظهور سجده و انقیاد نسبت بساحت پروردگارند و هرگز از آنها زائل نخواهد شد.

پس همه ذرات جهان هستی تحت تدبیر و تحول و تغییرند این خود اظهار مذلت وجودی و اطاعت برابر عظمت کبریائی است از جمله ظلال و سایه اجسام طبیعی نیز با اینکه امر عدمی است یعنی سایه عبارت از فقدان تابش نور و روشنائی است که جسمی مانع از تابش و نفوذ نور و روشنائی شود آنرا سایه گویند.

ولی دارای آثار و علائمی است و سایه اجسام طبیعی صبح و شام که هنگام ارتفاع و انخفاض خورشید است و نور خورشید بطور تمایل بزمین می‌تابد و اختلاف امتداد و کم و کاست سایه بسهولت دیده و درک می‌شود و آیه ظلال و سایه اجسام را بیامداد و پسین اختصاص داده از نظر سرعت ظهور اختلاف آنست ولی هنگام ظهور چون تابش نور آفتاب بر زمین بطور شاقولی است اختلاف کشش و کم و کاست سایه بسهولت درک نمی‌شود ظل و سایه در نظام طبع نشانه‌ای از نظام هستی امکانی نسبت بساحت کبریائی است چه آنکه ظل و سایه با اینکه امر عدمی است استقلالی ندارد و بوسیله جسم طبیعی و باستناد آن شناخته می‌شود و قائم بآن است و چنانچه نور و روشنائی نباشد سایه مفهوم ندارد و نیز روابط و ارتباط خود را نسبت بجسم ذی ظل ارائه می‌دهد و اینکه هر لحظه بقاء آن وابسته بوجود آن جسم است.

زیرا سایه مانند نور بطور تجدد امثال و تبع نور پی در پی پدید می‌آید ولی ثابت و مستمر بنظر می‌رسد و نیز پاره‌ای از آثار و صفات آن جسم را معرفی می‌نماید و پیوسته در حرکت و کم و کاست بوده و لحظه‌ای حالت استقرار ندارد نتیجه آنکه ظل و سایه در نظام طبع بطور تمثل ارتباط نظام امکانی را بنظام شریف انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۹۲

ربوبی معرفی می‌نماید.

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ:

آیه برسول اکرم صلی الله علیه و آله طریقه احتجاج با بت پرستان را یادآوری مینماید باین بیان پس از اینکه در آیات گذشته ثابت شد که آفریدگار جهان همه موجودات علوی و سفلی را آفریده و پدید آورده و نخستین بار همه آنها نیز بطور طاعت و انقیاد وجودی اظهار عبودیت نموده و بهره هستی را که بآنها افاضه فرموده پذیرفته‌اند ای رسول گرامی در این زمینه با آنها احتجاج بنما و بگو زمام تدبیر در هر لحظه نسبت بکرات آسمان و موجودات بیشمار جهان باکی است چون بت پرستان از این سؤال پاسخ نمیدهند از نظر الزام بآنها بگو نظر به این که تصدیق دارید که آفریدگار جهان همه آنها را آفریده است لازم این عقیده نیز آنستکه هر لحظه

پروردگار هر یک از آنها را تدبیر می‌نماید و بپا میدارد زیرا تدبیر عبارت از ادامه فیض هستی است بمنظور اینکه آنچه غرض از خلقت است آنها را بدان سو سوق دهد و بالاخره میان خلقت نخستین بار یا ادامه خلقت و دوام فیض هستی نمی‌توان تفکیک نمود که موهبت وجود نخستین بار را پروردگار ارزانی داشته ولی بقاء وجود و سیر و سلوک آن موجود بسوی غرض که از خلقت آن است تحت حیطة و تدبیر مخلوقی است که محکوم نظام جهان و نظام آفرینش می‌باشد.

قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا:

آیه بیان طریقه احتجاج و نقض بر دعوی بت پرستان است و خطاب بر رسول گرامی صلی الله علیه و آله نموده که بر دعوی بی پایه آنان نقض بنما و بگو با اینکه بیداهت تصدیق دارید که موجودات علوی و سفلی را پروردگار نخستین بار آفریده است و مخلوق نیز ناگزیر است از اینکه محکوم نظام آفرینش باشد و نسبت بحیات و فناء و زوال خود و همچنین نسبت بسود و زیان خود ولایت و اختیاری نداشته باشد در این صورت چگونه می‌توان نسبت بمخلوقات دیگر ولایت داشته و در باره سود و زیان انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۹۳

آنها تدبیر نمایند و با پروردگار معارضه نماید.

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ:

خطاب بر رسول گرامی صلی الله علیه و آله و نقض دیگری بر دعوی بت پرستان نموده بآنها بگو نابینا و فاقد نیروی بینائی آیا با واجد نیروی بینائی یکسان است و کسی که آثار توحید و دلایل یگانگی پروردگار را بطور شهود و بداهت می‌بیند و تصدیق می‌نماید هرگز مانند کسی نخواهد بود که فاقد نیروی بصیرت و انصاف و خرد است که بدلائل آشکار یگانگی پروردگار توجه نمی‌نماید و نمیخواهد که بفهمد و حقیقت بصیر کسی است که با نیروی عاقله و فهم بینا باشد زیرا بینائی حسی فقط بظاهر اشیاء خارجی دیده می‌فکنند هم چنین ظلمت جهالت و شبهه و عناد هرگز مانند نورانیت و معرفت دلایل یگانگی پروردگار نخواهد بود بالاخره هرگز واجد صفت با فاقد آن یکسان نخواهد بود و ظلمات بهیئت جمع ذکر شده از نظر اینکه جهالت و شبهه اساس ندارد و بسیار است.

أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ:

بت پرستان پندارند که آفریدگار فرشتگان قدس و ارباب انواع را آفریده ولی وجود و قدرت و احاطه زیاده بر تصویری در آنها بودیعت نهاده بدین جهت در وجود و قدرت و علم و حیات مستقل می‌باشند نهایت بطور استقلال محدود هم چنانکه بآنها خدایان محدود و کوچک گفته می‌شود با اینکه مخلوق خدای بزرگ جهان آفرین هستند نتیجه آنکه صفت خلق و ایجاد اختصاص بآفریدگار دارد ولی فرشتگان و ارباب انواع از نظر تدبیر مستقل هستند و در باره هر نوع از انواع موجودات که پروردگار بآنها واگذارده بطور اختیار و استقلال آنها را تدبیر می‌نمایند مانند رب النوع حیوانات و یا فرشته‌ئی که نباتات را تدبیر می‌نمایند.

پاسخ این گفتار آنستکه فرشتگان و ارباب انواع مخلوق و محکوم نظام آفرینش هستند ناگزیر در وجود و علم و قدرت و احاطه استقلال نخواهند داشت انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۹۴

و هرگز نمی‌توانند نسبت بموجود دیگری تدبیر نمایند زیرا تدبیر عبارت از ادامه فیض هستی است برای اینکه آنها بسوی غرض از خلقت سوق دهند.

ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

و آیه از نظر اینکه صفت تدبیر از صفت تدبیر از صفت خلق و ایجاد انفکاک پذیر نیست خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نموده بت پرستان که صفت تدبیر و ربوبیت را بفرشتگان نسبت دهند چه بسا از نظر آن باشد که صفت خلق و ایجاد را نیز در باره فرشتگان پندارند که آنها نیز در گوشه و کنار جهان صفت خلق و ایجاد را بکار می‌برند و از نظر ابهام آن نمی‌توانند تشخیص داد که چه نوع از مخلوقات را فرشتگان و یا ارباب انواع آفریده‌اند.

قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ:

خطاب برسول گرامی صلی الله علیه و آله نموده که به بت پرستان بگو صفت خلق و ایجاد اختصاص بساحت پروردگار دارد که وجود او واجب و ازلی و ابدی است و فرشتگان و ارباب انواع از نظر اینکه مخلوق و محکوم نظام آفرینش هستند در وجود و قدرت و احاطه گرچه زیاده بر تصور بشر باشد ولی بالاصاله فاقد وجود و قدرت و حیات ذاتی هستند و در همه شئون وجودی خودشان قائم بآفریدگار می‌باشند با این عجز و فقدان ذاتی چگونه با ساحت کبریائی مبارزه نموده تدبیر و پرورش نوعی از مخلوقات را عهده‌دار می‌شوند.

وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ:

پروردگار یکتا و بی‌همتا وحدت او حقیقی است و دومی برای او فرض نمیشود و بر همه موجودات جهان قاهریت دارد و هرگز موجودی از قهر و تاثیر او بی‌بهره نخواهد بود زیرا وجود و هستی عبارت از قهر کبریائی است که صحنه امکان را فرا گرفته و خواه ناخواه انواع بی‌شمار آنرا پدید آورده است فرشتگان و قدسیان که سهم بیشتری از قهر و از موهبت پروردگار برخوردارند در این باره سبقت انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۹۵

جسته و زیاده قائم باو هستند و بمقام او تکیه زده مقهور و محکوم نظام آفرینش و فاقد صفت قاهریت هستند و نتیجه شرافت وجودی آنها آنستکه وسائط فیوضات پروردگارانند و خواسته‌ای جز آنچه را پروردگار از آنها خواسته است ندارند و صفت قاهریت کبریائی او در صحنه امکان همیشگی و ابدی است:

در کتاب کافی بسندی از عبد الرحیم قصیر از امام باقر علیه السلام روایت نموده در تفسیر آیه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من منذر هستم و علی هادی است.

مفسر گوید شرح منذر و مبشر که دعوت بحق از جانب پروردگار است و مقرون بمژده و تهدید می‌باشد و نیز شرح هادی و هدایت که عبارت از تبلیغ و اعلام دعوت رسول گرامی است ذکر شد.

و نیز از ابن عباس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده گفت هنگامی که آیه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» نازل شد رسول اکرم صلی الله علیه و آله دست خود را بسینه گذارد فرمود من منذر هستم و اشاره به علی نموده فرمود یا علی تو هادی هستی که پس از رحلت من بوسیله پیروی از تو مسلمانان هدایت می‌یابند.

در کتاب کافی بسندی از ابی بصیر روایت نموده گفت برای امام صادق علیه السلام آیه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» را خواندم امام فرمود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من منذر هستم و علی هادی است ای ابا محمد آیا هادی و رهبری هست در این زمان عرض کردم فدای تو پیوسته از خانواده شما هادی بود پس از گذشت هادی سابق تا این عصر و زمان که شما رسیده است.

امام فرمود خدا تو را رحمت فرماید ای ابا محمد چنانچه آیه‌ای نازل می‌شد در باره شخصی و پس از آنکه آن شخص از دنیا می‌گذشت و آیه دیگر موردی نمی‌داشت هیچ یک از آیات قرآنی موردی نخواهد داشت ولی آیات قرآنی پیوسته در باره آیندگان جاری و منطبق می‌شود هم چنانکه در مورد گذشتگان انطباق داشت. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۹۶

در کتاب معانی بسندی از محمد بن مسلم روایت نموده که از امام صادق علیه السلام سؤال نمودم از تفسیر آیه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فرمود هر امامی هادی و رهبر اقوامی است که معاصر و هم زمان او هستند.

و نیز در کتاب کافی بسندی از فضیل روایت نموده گفت از امام صادق علیه السلام سؤال نمودم از آیه «وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» امام فرمود هر امامی رهبری و هادی اقوامی است که در آن عصر و هم زمان با همان امام هستند.

مفسر گوید: استفاده می‌شود که منصب هادی و وظیفه هدایت اختصاص بزمان حیات امام (ع) دارد و عبارت از سوق پیروان خود

بقرب پروردگار است ولی منصب منذر و مبشر و داعی بحق بر حسب اطلاق آیه و داعیاً إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ ۳۳-۴۷ لازم منصب رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ابدی است.

در تفسیر عیاشی از فضیل بن عثمان از امام صادق (ع) روایت نموده که آیه که «مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ» را قرائت نمودیم امام فرمود از جمله مقدمات و مؤخرات باقیات صالحه است.

مفسر گوید مفاد روایت آنستکه از جمله معقبات فرشتگانی است که بامر پروردگار شخص را از قضا و قدر و حوادث نگه میدارد. در کتاب در منثور بسندی از علی (ع) روایت نموده در تفسیر آیه که «مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» امام فرمود کسی نیست که به همراه او فرشتگانی نباشد که او را حفظ نماید از اینکه دیواری بر او سقوط کند و یا بچاه افتد و یا درنده‌ای او را بدرد و از غرق و سوختن او را نگهدارد و چنانچه مقدر باشد او را رها می‌نمایند برای آنچه که بر او مقدر شده است.

در تفسیر عیاشی بسندی از امام صادق (ع) روایت نموده که امام فرمود پدر بزرگوارم می‌فرمود پروردگار حکمی که بطور حتم فرموده آنستکه نعمتی را که بر قومی ارزانی فرموده هرگز از آنها سلب نخواهد فرمود قبل از اینکه عملی را انجام دهند که مستحق سلب آن نعمت شوند بر طبق آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»

در کتاب معانی بسندی از عبد الله بن فضل از پدرش فضل روایت نموده گفت شنیدم از ابا خالد کابلی می‌گفت شنیدم از امام سجاد علی بن الحسین علیهما السلام می‌فرمود از جمله گناهایی که نعمت را زایل می‌نماید ظلم و ستم بر مردم است و کارهای نیک که داشته ترک کند و نعمتهای پروردگار را کفران نماید و شکرگزاری نکند و آیه فرمود «إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ».

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۱۹۸

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۱۷ تا ۲۶] ... ص: ۱۹۸

اشاره

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أوديةً بِصَدْرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ (۱۷) لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ الْهُدَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (۱۸) أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا تَتَيَدَّكُرُ أُولَٰئِكَ الْأَلْبَابُ (۱۹) الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَتَّقُونَ الْمِيثَاقَ (۲۰) وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ (۲۱) وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُؤُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ (۲۲) جَنَّاتٍ عِدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بابٍ (۲۳) سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ (۲۴) وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (۲۵) اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ (۲۶)

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۰۰

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا:

در آیات گذشته مؤمن را بصیر و بینا هم چنین کافر و مشرک را باعمی و نایننا تشبیه نموده و ایمان را بنور و کفر و شرک را بظلمات در این آیه مثال آشکارتری را یادآوری نموده به این که ایمان و حق پرستی مانند باران است که از آسمان فرو می‌بارد و از آن سیل برخیزد و از کوهها بسوی وادی و جلگه سرازیر گردد و در هر گودال و هر قسمتی از پستی‌های جلگه و بیابان مقداری آب بقدر ظرفیت آن استقرار یابد و آنها را فرا بگیرد و مازاد آن بسوی جلگه و بیابان دیگر سرازیر گردد ولی باران صاف و خالص در اثر برخورد بزمین و گودالها و سطح اراضی کف بسیاری بر سطح آب پدید آید و به‌همراه خود بردارد و غرض آیه تشبیه ایمان و دین اسلام است بآب باران صاف که از آسمان فرو می‌بارد که نافع و اساس حیات و زندگی همه طبقات و اقشار موجودات است و غرض از مثال زبد و کف چرکین که سیل در اثر تماس با سطح زمین به‌همراه بر میدارد شباهت و تیرگی‌های فکری است که در اثر آلودگی روح و روان انسان بعناد و لجاج که از آن دیدگاه پاره‌ای از امور و معارف الهی نظر افکند مشوب بتیرگی و شبهاتی خواهد بود که از درک حقایق و تفکر صحیح در باره آنها بی‌بهره خواهد بود.

حق و حقیقت امر ثابت و وجودی است که مطابق با واقع و خارج باشد مثلاً انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۰۱

ایمان و خداشناسی حق و حقیقت است باطل امر عدمی و بی‌اساس آنستکه مطابق با خارج نباشد و حق و باطل در امور تکوینی تحقق می‌یابد و هم چنین در معارف الهی و حقایق و چه در اعتقادات و افکار و اندیشه‌ها و در هر مورد که حق و حقیقت راه یابد باطل و بیهوده نیز مقابل آن خواهد بود و در هر یک از عوالم موردی نیست که حق و یا باطل در آن انطباق نداشته باشد مثلاً هر عملی که بمنظوری صحیح انجام شود چنانچه غرض بر آن مترتب شود عمل حق و صحیح است و در صورتی که بر آن مترتب نشود باطل و بیهوده خواهد بود.

و نیز هر موجود و آفریده‌ای نحوه وجود آن بطور ربط محض بآفریدگار است این اعتقاد نظر به این که بر طبق واقع است حق خواهد بود و نقیض و ضد آن که موجود مخلوقی مستقل در وجود و یا در تأثیر است باطل و بی‌اساس خواهد بود آیه حق و دین اسلام را بآب صافی تشبیه نموده که بر حسب نظام تدبیر پروردگار آنرا تشریح نموده که وسیله سعادت بشر گردد و شباهت انکار آمیز و تیرگی‌های فکر و اندیشه را تشبیه بکف چرکین نموده که باطل و بی‌اساس و از نظر نقص روح و کدورت روان است و از آن دیدگاه بحقیقت نظر افکننده است.

وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُ:

نوع دیگر از زبد و باطل از مواد استخراج شده از اعماق زمین بدست می‌آید مانند سیم و زر و یا آهن و فلزات دیگر آلات زینت و یا ظروف و یا برای نیازهای دیگر ساخته می‌شود و در اثر ذوب و گداختن مواد استخراجی از زمین لا محاله زبد یعنی کف چرکین باطل و بیهوده است و از صافی و خالص آنها میتوان آلات و ظروفی ساخت کَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ:

آیه بطور تمثیل و تنزل امر معقول بمحسوس در باره امر طبیعی بطور مثال یادآوری می‌نماید همانطور که آب صافی از آسمان فرو می‌بارد و بسوی جلگه و گودالها سرازیر می‌شود و در نتیجه اختلاف ظرفیت هر یک از آنها مقدار آب نیز انوار درخشان، ج ۹، ص:

۲۰۲

متفاوت خواهد بود.

و نیز در اثر برخورد آب صافی باران بسطح زمین کف چرکین به‌همراه خواهد گرفت و منظور از این مثال امر طبیعی و محسوس بیان حقیقت نظام صحنه هستی است که وجود اطلاق از ساحت پروردگار پیوسته نازل و بسوی صحنه امکان افاضه می‌شود و از هر سو آنرا فرا می‌گیرد و هر یک از انواع بشمار موجودات صحنه امکانی بقدر قابلیت و ظرفیت خود سهمی از وجود بهره‌مند می‌شود مثلاً

نباتات و رستنیها سهم ناچیزی از وجود دارند و فقط از نیروی رشد و نمو بهره‌مند هستند و حیوانات زیاده بر آن از نیروی حرکت و اراده بطور ابهام نیز بهره‌مند می‌شوند.

همچنین نوع بشر سهم بیشتری بغیر قیاس از نیروی حیات و حرکت و اراده و تعقل بهره‌مند هستند و از لحاظ قدرت تفکر صحیح و احاطه روانی میان افراد بشر نیز تفاوت بغیر قیاس خواهد بود بالاخره هر یک از انواع بیشمار موجودات صحنه هستی سهمی مخصوص از وجود گسترده در عوالم امکان بهره‌مند می‌شوند بنام حد وجودی یعنی بر حسب اقتضاء و قابلیت هر یک از انواع موجودات بهره خاصی از وجود برخوردار می‌شوند.

بر این اساس وجود اطلاقی و صحنه هستی دارای مراتب بیشمار از شدت و قوه و ضعف خواهد بود و هر یک از وجودات جهان هستی سهمی بخصوص از وجود دارند آن حق و حقیقت و ثابت است.

و نیز هر یک مشوب بنقص وجودی است یعنی هر یک از موجودات بر حسب تحلیل مرکب از وجود و فقدان است و در آن شائبه عدم و بطلان خواهد بود.

و در اثر اختلاف حد وجودی و بهره هستی لا- محاله انواع مختلف و متضاد در صحنه هستی پدید می‌آید و لازم آن نیز اختلاف و تضاد آثار آنها است یعنی تأثیر و تأثر و فعل و انفعال و تنازع و معارضه میان انواع موجودات صورت می‌گیرد و نظام حرکت و تحول این جهان بر همین اختلاف حد وجودی و اختلاف انواع انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۰۳

موجودات استوار می‌باشد.

بعبارت دیگر در اثر اختلاف حد وجودی و بهره‌ای که هر نوع از انواع موجودات از هستی دارند لا محاله سبب اختلاف حقایق آنها خواهد بود و بر حسب حد وجودی هر یک پروردگار نیز در هر یک آثاری بخصوص بودیعت نهاده است مثلاً آتش حد وجودی و بهره‌ای از هستی دارد و اثر آن حرارت و سوزانیدن است چوب نیز حد وجودی است و اثر آن انفعال و سوختن است هم چنین ماهیت آب دارای حد خاصی از وجود و ترکیب است و آثار مخصوص در آن بودیعت نهاده شده است و اساس حرکت و تحول این جهان و سیر بسوی تکامل نیز بر اختلاف انواع و مغایرت و تضاد آثار آنها استوار است و انواع بیشمار موجودات رکن نظام طبع حق و حقیقت هستند از نظر اینکه نظام جهان بر آنها استوار است و چنانچه اختلاف و تنوع در موجودات نبود و یا بشر نمیتوانست از آنها استفاده نماید و پروردگار آثار آنها را برای بشر مسخر ننموده بود نظام جهان مختل بود.

بدیهی است که تأثیر و تأثر و فعل و انفعال و تنازع موجودات با یکدیگر وابسته بشرایط و امکاناتی است که فقط با وجود آن شرایط آثار آنها بظهور میرسد و هر یک از آثار و امکانات حق و جزء نظام هستند و نقص در هر یک از آنها از نظر اینکه آثاری بر آنها مترتب نشود مانند زندگی بشر در دنیا چنانچه بر اساس کفران نعمت باشد بیهوده و باطل خواهد بود.

فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ:

زبد بمعنای کف چرکین است که در اثر شدت تماس باران و سیل بر سطح زمین بدان آلوده می‌شود و نیز از موادی که از زمین استخراج شده چنانچه گداخته شود فلز خالص و صافی آن از کف چرکین آن جدا خواهد شد.

و از نظر اینکه اثری بر کف چرکین مترتب نیست بیهوده و پراکنده و باطل خواهد بود و آنچه برای بشر نفع و سود دارد و اساس نظام زندگی است حق و ثابت انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۰۴

و مورد استفاده خواهد بود و غرض از مثال آنستکه آنچه در سلسله نظام وجود تحقق می‌یابد حق و حقیقت و ثابت است که وجود آنها اصیل و متعلق مشیت پروردگار است و دیگر وجود طفیلی و تبعی که غرضی بر آن مترتب نیست بالاخره نظام سلسله هستی بر دو سنخ وجود استوار است یکی وجود اصیل و دیگر ضمنی و طفیلی و از آن جمله است زندگی بشر در دنیا که با نظر دقت مقدمه برای زندگی او در آخرت است زیرا عالم دنیا رهگذری است برای ورود بشر در صحنه قیامت و- چنانچه زندگی زود گذر بشر در

این عالم به زندگی وی در قیامت قیاس شود لهُو و بیهوده خواهد بود جز هنگامیکه غرض اصلی از آن تأمین زندگی در آخرت باشد بر حسب آیه وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ ۳۳.
كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ:

آیه بطور تمثیل و تنزل امر معقول بمحسوس حقیقتی را یادآوری می‌نماید آب صافی که از آسمان فرو می‌بارد بسوی جلگه و گودالها سرازیر می‌شود و در نتیجه اختلاف ظرفیت هر یک از آب‌ها بلحاظ کمیت و چگونگی متفاوت خواهد بود. و نیز در اثر برخورد آب صافی باران بسطح زمین کف چرکین را بهمراه خواهد گرفت و منظور از این مثال بیان حقیقت نظام و صحنه هستی است که وجود اطلاق از ساحت پروردگار هر لحظه نازل و بصحنه امکان افاضه و از هر سو آنرا فرامیگیرد و از مثال فرو باریدن قطرات باران استفاده می‌شود که وجود و بهره هستی گسترده در جهان عبارت از فیض وجود هر لحظه و زوال آن است و سپس حدوث وجود دیگر بطور تجدد امثال و هر یک از انواع موجودات صحنه امکانی نیز بقدر قابلیت و ظرفیت خود هر لحظه از وجود بهره‌ای خواهد داشت.

و بر این اساس موجودات دارای حقایق مختلف و متضاد خواهند بود و نظام امکانی نیز بر تنوع و اختلاف آنها استوار می‌باشد و غرض اصلی از نظام خلقت انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۰۵

سلسله بشر است و پیوسته فیوضات بی‌حد و همه جانبه هر لحظه بشر را از هر سو فرا گرفته.

و غرض از خلقت بشر نیز حیات روحی و رشد روانی او است که از توجه نظام طبع پی به حقایقی ببرد و روح و روان و تفکرات او صحنه‌ای از انعکاس واقعیات گردد که مطابق با نظام خارج است و از این طریق سعادت خود را تأمین نماید از نظر اینکه اعتقاد و افکار او بر طبق حق و حقیقت بوده مانند آینه‌ای که اشعه جمال آثار و صفات کبریائی در آن منعکس باشد و یا مسطوره‌ای که از کمالات پروردگار حکایت می‌نماید زیرا معرفت صفات پروردگار عبارت از تشبه و وابستگی و ارتباط با او است.

لِّلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَى:

حرف لام برای اختصاص و ملکیت و متعلق بکلمه الحسنی میباشد آیه بیان آنستکه گروهی که دعوت ساحت پروردگار را پذیرفته و بدین اسلام گرویده و از برنامه مکتب قرآن پیروی مینمایند سیرت ایمان و اعمال صالحه آنان نیکو بوده زندگی آنان در این جهان طیب و پاکیزه و سعادت‌مندانه است زیرا حق و معرفت پروردگار بر روان آنان رسوخ نموده و پیوسته آثار و برکات آن در رفتار و کردار آنان آشکار می‌شود و در عالم قیامت نیز در اثر حسن سیرت از نعمتهای جاودان که برای آنان آماده شده متنعم خواهند بود.

وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ:

و گروه دیگر که اکثریت را تشکیل میدهند و بدعوت پروردگار توجه ننموده و در مقام عناد و لجاج برآیند زندگی آنان در این جهان بغفلت از پایان آن بسر میبرند و در عالم قیامت سیرت کفر و ننگین آنان آنچنان ظهور خواهد نمود بفرض محال هر چه از مال و منال و ثروت سیم و زر باشد و نیز باضافه مثل آن فدای انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۰۶

بدهند سیرت ننگین آنان نیکو نشده و عقوبتها که برای خود آماده نموده‌اند از آنان دفع نخواهد شد.

أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ:

سیرت کفر و لجاج و اعمال ناشایسته بیگانگان زمینه‌ای است که در پیشگاه پروردگار سخت مورد عتاب قرار خواهند گرفت و بفرض محال هر چه از اموال و ثروت دنیوی و زیاده بر آن باشد با اینکه ارزش نخواهد داشت چنانچه فداء و عوض بدهند پذیرفته نمیشود و سیرت کفر و صورت روانی که در دنیا کسب نموده‌اند تغییر و زوال پذیر نخواهد بود.

وَمَا أُوَاهُمْ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ:

منتهی سیر و سلوک بیگانگان دوزخ است و در آن استقرار می‌یابند محیطی که اقصی مرتبه بعد و محرومیت از رحمت را برای خود آماده نموده و غضب و خشم آنان نسبت بساحت کبریائی سخت‌ترین عقوبت آنان بوده و پیوسته رو بافزایش خواهد بود.

أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى:

استفهام انکاری و بیان قیاس اقصی مرتبه علم و بصیرت است با کسانی که فاقد حس بینائی هستند که سطح برابر خود را از اجسام نیز نمی‌توانند مشاهده کنند تا چه رسد بحقایق و معارف الهی که هرگز درک نتوانند کرد ولی قلوب اهل ایمان و دانشجویان مکتب عالی قرآن با معارف آیات قرآنی آمیخته و درک شهود و حقایق در آنها استقرار یافته و صورت روح و روان آنان گشته که اقصی مقام تعالی و ارتقاء بشری است.

إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ:

درک این قیاس بر عموم پوشیده نیست و نظر به این که صاحبان لب و خرد که بهره‌ای از معارف قرآنی دارند بحقیقت تفاوت آندو گروه را می‌یابند که بعدی انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۰۷

و تضادی بیشتر از فاصله و تضاد دانشجویان مکتب عالی قرآن و میان گروه بیگانه از خدا نخواهد بود.

الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ:

جمله تفسیر صاحبان خرد است که به عهد و پیمانی که در عالم ذر پروردگار از هر یک از آنان گرفته و بزبان وجودی نیز پذیرفته پیوسته وفا دارند و ساحت پروردگار را بیکتائی و بیهمتائی شناخته ایمان ثابت و مستقر دارند.

وَلَا يَنْفُضُونَ الْمِيثَاقَ:

عقد سلبی و مبنی بر تأکید است که از وظیفه‌ای که بعهد گرفته و با روان آنان آمیخته است هرگز پیمان شکنی نخواهند نمود.

وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ:

تفسیر صاحبان خرد است از جمله ارکان خرد آنستکه بآنچه رسول گرامی صلی الله علیه و آله و برنامه مکتب قرآن امر فرموده و وظائف دینی معرفی نموده رفتار نمایند و از گناهان پرهیزند از جمله وظایف صله رحم و خوش رفتاری با خویشاوندان است.

وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ:

شاهد خرد و ایمان آنستکه از بررسی و مناقشه و دقت در قبول اعمال صالحه و نیز عتاب نسبت بگناهان پیوسته بیمناک و هراسان باشند خوف حالت نفسانی عبارت از بیم و هراسی است که مقرون به پیش بینی و دفاع از وقوع حادثه ناگوار باشد و بسیار صفت پسندیده‌ای است و خشیت مجرد بیم و هراس از پیش آمد است و چه بسا از عظمت دیگری حالت ترس بر او رخ دهد.

وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ:

تفسیر صاحبان خرد است صبر بمعنای بردباری و شکیبائی در برابر حادثه ناگوار و حالت نفسانی و روانی است به این که پیش آمد ناگواری را بر خود گوارا انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۰۸

نماید و صبر و بردباری ممکن است در انجام وظیفه واجب و نیز صبر و خویشتن داری از گناهان و نیز صبر در برابر مصیبت و حادثه ناگوار باشد و ممکن است بطور حالت و یا بطور ملکه و یا صفت باشد بهر تقدیر پسندیده است و قید جمله (ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ) بآن جنبه عبودیت می‌دهد که برای خشنودی پروردگار و بطور ملکه باشد بدیهی است که اجر و ثواب این حالت روانی و فضیلت نفسانی غیر از اداء وظایف دینی و خویشتن داری از گناهان است و چنانچه صبر بمنظور مناعت نفس و یا خودستائی باشد نیروی صبر جنبه عبودیت نداشته اجر و ثواب در بر نخواهد داشت.

وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ:

از جمله صفات اهل ایمان و خردمند الترام پیداشتن نمازهای پنجگانه است که رکن دین معرفی شده و بهترین شعار عبودیت و

خلوص و محور سعادت است.

وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً:

انفاق و بذل مال و کمک بزرگستان و رفع حاجت نیازمندان و بالاخره هر - گونه قدرتی که پروردگار نصیب کسی فرموده برای کمک و رفع حاجت نیازمندان بذل نموده دریغ ننماید چه در مورد امور مالی باشد و یا نفوذ و شخصیت که حاجت نیازمندان را از هر قبیل باشد بتواند بر آورد و قدرت و نیروی خود را بدین منظور صرف کند و بکار بندد و مفاد مما رزقناهم بمنظور توحید افعالی است که هر گونه نعمت را از پروردگار بداند و در مصالح جامعه مسلمانان صرف کند بدیهی است اصلاح اجتماعات و پیوستگی طبقات مردم و ارتباط و وابستگی اقشار بر این خصلت پسندیده استوار است و فرد بارز از انفاق واجب چه بطور پنهانی و یا آشکار عبارت از کمک مالی بزرگستان و بینوایان است به این که حقوق واجبه را اداء کند. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۰۹

وَ يَذُرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ:

پیوسته در مقام باشد که چنانچه گناهی مرتکب شود بیدرنک توبه نماید و پشیمان گردد و نیز عمل خیر و نیک بجا آورد که ضرر و زیان آنرا تدارک کند.

زیرا اعمال اختیاری بشر مرتبط و پیوسته بیکدیگر است و ظهور حالت روانی شخص مختار خواهد بود از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده بمعاذ بن جبل فرمود چنانچه گناهی مرتکب شدی بیدرنک عمل خیر و کار نیک بجا آور که شئامت آنرا محو و نابود کند و نیز گفته شده مفاد جمله آنستکه چنانچه کسی او را آزار نمود به نیکی و خوشرفتاری پاسخ دهد و چنانچه او را از حقی بی بهره کرد عمل بمثل ننماید و چنانچه باو ظلم و ستم نمود عفو کند و بگذرد و چنانچه از او رابطه خود را قطع نمود با او صلح و خوشرفتاری کند و از بیان گذشته استفاده شد که صفت صبر و پاداشتن فرائض پنجگانه و هم چنین اداء حقوق مالی از جمله ارکان عملی ایمان است بدین جهت در هر چهار جمله بهیئت ماضی و مبنی بر تحقق ذکر شده ولی توبه و ندامت قلبی هم چنین نیروی پشیمانی امر دفاعی است که چنانچه بطور تصادف نیروی صبر و بردباری را از دست بدهد و در اثر غلبه هوی و هوس گناهی مرتکب شود بیدرنک در مقام تدارک بر آید بدین نظر بجمله یدروون بهیئت مضارع ذکر شده است.

أُولَئِكَ لَهُمْ عُقُوبَةُ الدَّارِ:

مبنی بر حصر است نظر به این که غرض از زندگی بشر و رهگذر از این جهان کسب فضیلت و سعادت است بدین نظر نعمتها و سعادت در عوالم دیگر عاقبت و منتهی سیر و سلوک از این جهان است و زندگی است که عاقبت و نتیجه مثبت و سعادت دارد ولی زندگی توأم با کفران نعمت جز ضرر و زیان و تیره بختی نتیجه‌ای نخواهد داشت.

جَنَاتٍ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ:

آیه تفسیر کلمه عقبی الدار است و بیان آنستکه اهل ایمان و تقوی پس از انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۱۰

پایان زندگی در این جهان منتهی سیر و سلوک آنان به بستانهائی وارد می شوند که بطور دائم و برای همیشه در آنها سکونت خواهند گزید و هر یک از پدران و اجداد صلبی و همسران آنها و فرزندان آنان بقید اینکه صالح و شایسته باشند و در جوار رحمت ساکن شوند هم نشین یکدیگر خواهند بود و کلمه آباء عبارت از پدران و اجداد پدری و مادری است و ازدواج آنها عبارت از همسران آنها است که مادران و جدات پدری و مادری را شامل می شود و ذریاتهم نیز سایر مردم را شامل می شود زیرا هر کس عمو و یا خال و یا برادر بقیاس دیگران خواهد بود و نسبت بقیاس پدران و اجداد پدری و مادری خود ذریه خواهد بود.

وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ:

جمله حال است هنگامی که اهل ایمان و تقوی در بهشت جوار رحمت پروردگار سکونت گزینند فرشتگان بر آنها از هر باب وارد می شوند محتمل است مراد از هر باب از سوی هر یک از عبادات باشد و یا از سوی هر یک از ابواب بهشت باشد و در حالی که

مژده میدهند و سلام و درود ساحت کبریائی را بساکنان بهشت اعلام می‌نمایند با قید اینکه مژده سلام و درود در اثر نیروی صبر و بردباری است که اهل ایمان و تقوی در دنیا بکار برده‌اند و نیز در اثر سیرت صبر و بردباری است که در اداء وظایف الهی و خویشن‌داری از گناهان و شکیبائی در برابر حوادث ناگواری که در دنیا داشته و بکار بسته‌اند.

فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ:

چه نعمت بیمانند و موهبتی است که پروردگار از فضل خود پایان سیر و سلوک اهل ایمان و تقوی را بهشت جوار رحمت خود مقرر فرمود تعالی و ارتقاء بشری زیاده بر این تصور نمی‌رود آیه بیان آنستکه فرشتگان بر اهل بهشت وارد می‌شوند و سلام و مژده ساحت کبریائی و سلامت و ایمن بودن از زوال نعمت را پایان اعلام می‌نمایند که قدرت بطور اطلاق و اراده قاهره و نعمتهای روحی و جسمانی که پروردگار برای انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۱۱

هر یک مقرر فرموده ابدی و زوال ناپذیر خواهد بود و نیز شاهد آنستکه اهل بهشت در اثر روح قدس که در دنیا با نیروی صبر کسب نموده فرشتگان را با نیروی روح و روان خود مشاهده نموده و با آنان سخن و گفتگو می‌نمایند هم‌چنانکه رسولان در دنیا فرشتگان مقرب را که بر آنان نازل می‌شوند با قلب و روح قدس خود آنان را مشاهده نموده گفتگو می‌نمایند هم‌چنانکه این نمونه‌ای از التحاق اهل ایمان و تقوی برسولان و پیامبران است که با رنج و بردباری نیروی تقوی و روح پرهیز از گناهان را کسب نموده و در اثر تکامل و رشد در صحنه قیامت بمقام قدس نائل شده‌اند.

وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ:

بیان عقد سلبی و مبنی بر تهدید بیگانگان است با اینکه پروردگار عهد و پیمان سابق و نیز حکم فطرت آنان را بوسیله اعزام رسول اکرم صلی الله علیه و آله یادآوری نموده و جامعه بشر را بدین اسلام دعوت نموده و فرا خوانده است ولی بیگانگان تمرد و لجاج نموده در مقام فتنه انگیزی و فساد و اخلال نظام زندگی بشر برآمده‌اند.

از آیه استفاده می‌شود برای منجز بودن حکم الهی و اجرای عقوبت بر متمردان دو مرحله است یکی عهد و پیمانی که در عالم ذر و صحنه الست پروردگار از هر یک از افراد بشر گرفته است و در این جهان نیز بحکم فطرت آن پیمان را تثبیت و یادآوری نموده است و عهد و پیمان دیگر از طریق دعوت پیامبران و رسول گرامی صلی الله علیه و آله است که احکام اسلامی را اعلام و توأم با مژده و تهدید نموده است.

أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ:

ضمیر اشاره مبنی بر تأکید است و حرف لام برای اختصاص و استحقاق است و لعن پروردگار از طرد و محرومیت از هر گونه نعمت و یاس از آمرزش است و مفاد سوء الدار آنستکه نتیجه کفر و مبارزه در دنیا با دعوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۱۲

عقوبت ابدی است و پایان سیر و سلوک بیگانگان که در مقام انکار دین اسلام و مبارزه با دعوت رسول اکرم (ص) برمیآیند دوزخ جایگاه همیشگی آنها خواهد بود.

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ:

بیان توحید افعالی پروردگار است و رزق بمعنای رفع حاجت و نیاز است و بقرینه سیاق عبارت از آنچه بشر بآن نیازمند است از جمله افعال اختیاری است از نظر اینکه بشر هنگامی که حس حاجت و نیازی می‌نمایند و خود را محتاج بچیزی می‌بینند ناگزیر در مقام رفع حاجت خود برمیآید و اعضاء و جوارح خود را بکار می‌بندد و بآنچه حاجت دارد آنرا فراهم و آماده سازد بدین وسیله نقص وجودی خود را رفع نماید.

پس همانطور که انسان بصرف غذا حاجت دارد و آنرا رزق می‌نامیم بهر یک از افعال اختیاری نیز نیازمند است از نظر نقصی که در

خود میباید ناگزیر از طریق افعال اختیاری حاجت خود را برمیآورد و نقص وجودی خود را بصورت کاملتر در میآورد پس مفاد بسط رزق عبارت از نیروی حرکت بسوی غرض و کمالی است که نقص خود را رفع نماید و از اشیاء خارجی نیز استمداد جوید و آنها را بکار بندد پس عقیده صحیح که منطبق با واقع و حق است به این که بارکان اسلام ملتزم باشد و هم چنین اعمال صالحه که همه از جمله افعال اختیاری است رزق گوارا محسوب می‌شود و پایان آن حیات و سعادت ابدی است که رزق کاملتری است پروردگار همه مراتب و اقسام رفع نیازهای بشر را تعبیر به بسط رزق و گسترش رحمت فرموده است و قید مشیت نیز بمناسبت آنستکه بر حسب اقتضاء و قابلیت مورد ظهور می‌نماید و بسط رزق و گسترش رحمت که بر اساس تعقل و ایمان بارکان اسلام باشد بصورت حیات طیبه و زندگی گوارا درمیآید و پس از سیر و سلوک از این زندگی که شعار آن کسب فضیلت است بزندگی کاملتری انتقال انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۱۳ خواهد یافت.

و یقدر صفت فعل پروردگار است زیرا تقدیر و اندازه‌گیری لازم بسط و گسترش رزق است که با خصوصیات توام گردد و مشخص شود و هرگز موجود و پدیده‌ای و هم چنین هر فعل اختیاری بشر بطور الهام و بدون قدر و اندازه‌گیری تحقق نخواهد یافت و ناگزیر از تشخیص و حد وجودی است.

وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا:

سرور و آسایش و خوش‌وقتی نسبت بزندگی در دنیا آنستکه زندگی در این جهان را مقصد و منتهی سیر و سلوک خود بداند و ایمن از هر خطر شده است و چنانچه بروز قیامت باشد زندگی در این جهان را آغاز حرکت و سفر خود میدانند و هرگز مسرور نبوده و ایمن از خطر فراز و نشیبها که در پیش دارد نخواهد بود.

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ:

زندگی بشر در این جهان بمنظور تأمین وسایل آسایش زندگی در آخرت است بر این اساس زندگی و آسایش در عالم دیگر که ابدی است بر پایه چگونگی زندگی در این جهان استوار است و زندگی بشر در دو جهان کمال وابستگی را بیکدیگر دارد چنانچه زندگی این جهان مقصد اصلی و بطور مستقل باشد و نظری بتأمین زندگی در آخرت نداشته باشد جز خلود در شقاوت نخواهد داشت در کتاب کافی بسندی از عمر بن زید روایت نموده گفت سؤال نمودم از امام صادق (ع) از مفاد آیه «الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» فرمود خویشاوندان تو است.

و نیز در کتاب کافی بسند دیگر راوی گفت سؤال نمودم از امام صادق (ع) از آیه «الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» فرمود آیه در باره آل محمد علیهم السلام است و چه بسا خویشاوندان تو را نیز شامل شود مباش از کسانی که می‌گویند آیات قرآنی انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۱۴

در باره امر بخصوصی نازل شده است.

در تفسیر عیاشی از عمر بن مریم روایت نموده گفت سؤال نمودم از امام صادق علیه السلام از آیه «الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» فرمود مراد رحم آل محمد است که معلق بعرش است و دعا می‌کند بار پروردگارا هر که با من صله نماید با او صله فرما و قطع فرما از هر که صله ما را قطع کند و این در باره هر رحم نیز جاری است.

در تفسیر عیاشی از هشام بن سالم از امام صادق (ع) روایت نموده در باره آیه «وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ» فرمود مراد مناقشه در بررسی باعمال و دقت در آن است و فرمود گناهان را بشمار آورند و اعمال صالحه بشمار نیاید.

در تفسیر عیاشی از حماد بن عثمان از امام صادق علیه السلام روایت نمود امام فرمود به شخصی که چه اختلافی است میان تو و برادرت عرض کرد بفرمای تو بر او حقی دارم و بیان نمودم و شمردم حق خود را امام فرمود خبر بده مرا از مفاد آیه و «يَخَافُونَ سُوءَ

الْحِسَابِ» آیا بیم آن دارند که در هنگام بررسی باعمال آنان که بر آنها ستم شود نه بخدا سوگند بلکه بیم آن می‌رود که در باره قبولی اعمال مناقشه و دقت شود.

در تفسیر عیاشی از هشام از امام صادق (ع) در تفسیر آیه فرمود هنگام بررسی باعمال گناهان آنان در نظر گرفته و بررسی شود و از نظر مناقشه و دقت در بررسی حسنات و اعمال خیر آنان نادیده گرفته و محسوب نمی‌شود.

در کتاب کافی بسندی از عمرو بن شمر الیمانی و سلسله سند بامیر مؤمنان علی (ع) میرسد فرمود که رسول اکرم (ص) می‌فرمود صبر بر سه قسم است صبر بر مصیبت و صبر بر طاعت و صبر بر معصیت.

پس هر که بر مصیبت ناگواری صبر کند و به نیکی آنرا برگذار کند پروردگار باو سیصد درجه از ثواب مقرر فرماید که فاصله میان هر درجه مانند فاصله آسمان انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۱۵

است با زمین و هر که بر طاعت صبر کند پروردگار برای او شش صد درجه از ثواب می‌نویسد میان هر درجه با درجات دیگر فاصله میان اعماق زمین است با عرش و هر که در باره معصیت صبر کند پروردگار برای او نهصد درجه ثواب می‌نویسد که فاصله هر یک از درجات دیگر فاصله میان اعماق زمین با نهایت عرش پروردگار است.

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۱۶

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۲۷ تا ۳۵] ص: ۲۱۶

اشاره

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ (۲۷) الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (۲۸) الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَا بَ (۲۹) كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِيَتْلُوا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ مَتَابِ (۳۰) وَ لَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلَّمَ بِهِ الْمَوْتَى بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَ فَلَمْ يَنَاسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَ لَا- يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصَِّبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةً أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (۳۱)

وَ لَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَآمَنَتْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ (۳۲) أَ فَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زَيْنٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَ صُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَ مَنْ يَضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۳۳) لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ (۳۴) مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَ ظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ عُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ (۳۵)

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۱۸

(شرح) ص: ۲۱۸

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ:

بت پرستان از نظر لجاج در مقام استهزاء و بهانه جوئی برآمده با اینکه آیات معجزه آسای قرآنی را می‌شنوند توجه و اعتنائی ننموده گویند رسول از جانب پروردگار باید دلائل محسوس بطور خارق عادت ارائه دهد و تمرد از قبول دعوت رسول از نظر آنستکه امر خارق عادت و معجزه‌ای را ارائه نمی‌دهد.

چنانچه امر خارق عادت‌ی که خواهان آن هستیم ارائه دهد بطور حتم دعوت او را خواهیم پذیرفت.

قُلْ إِنْ أَلَّ اللَّهُ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ:

خطاب برسول گرامی صلی الله علیه و آله نموده به بت پرستان بگو معجزه و خارق عادت دیگری جز آیات قرآنی را خواستارید بمنظور اینکه ایمان آورید و دعوت بدین توحید را بپذیرید در صورتی که ارائه نمودن معجزه محسوس سبب نمی‌شود که بطور حتم ایمان آورید زیرا ایمان و اعتقاد قلبی بدین توحید صورت روانی و عقیده قلبی است و با عناد و بهانه‌جویی هرگز شایسته قبول دعوت بدین توحید نخواهید بود.

بلکه عناد قلبی بطور حتم سبب کفر و شرک می‌باشد پس ضلالت اثر بهانه‌جویی و عناد است و قابلیت و پذیرش را از شما سلب نموده که دعوت بدین توحید انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۱۹

را بپذیرید ضلالت صفت نفسانی و عدمی است یعنی گمراهی و نپذیرفتن دعوت رسول گرامی است و اضلال نیز صفت فعل پروردگار است و عبارت از امساک از فیض هدایت و عدم سوق اهل عناد بسوی خداپرستی در اثر استهزاء و بهانه‌جویی است از اعتراض بت پرستان استفاده می‌شود که هدایت و قبول دعوت خود را بر اساس ارائه معجزه محسوس نهاده‌اند و ضمناً مبنی بر دعوی استقلال آنان در قبول دعوت و هدایت بخداپرستی است و تلویحاً مبنی بر انکار صفت ربوبیت و تدبیر پروردگار در باره ایمان و شرک مردم است که چنانچه رسول گرامی معجزه محسوسی را ارائه دهد بطور حتم دعوت او را خواهند پذیرفت و از پاسخ در جمله (قُلْ إِنْ أَلَّ اللَّهُ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ) استفاده می‌شود که مبنی بر اعلام توحید افعالی پروردگار است که ای رسول گرامی بمردم اعلام بنما که تدبیر ضلالت و هدایت هر یک از مردم نیز بر اساس مشیت و خواست پروردگار است و هرگز مردم در باره هدایت و یا ضلالت خود استقلال ندارند.

وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ:

انابه بمعنای رجوع و توجه بسوی پروردگار پی در پی است بیان آن است که محور هدایت قبول دعوت رسول گرامی است پس ضلالت و هدایت دو- صفت روانی است در صورتی که شخص در مقام عناد و لجاج برآید شایسته ضلالت و گمراهی خواهد بود پروردگار نیز در اثر عدم قابلیت ضلالت و گمراهی او را خواسته است و در صورتی که در مقام قبول دعوت رسول گرامی برآید هدایت خواهد یافت.

پس قید مشیت پروردگار بر حسب اقتضاء موقع است چنانچه در مقام استهزاء برآید پروردگار نیز ضلالت و گمراهی او را خواستار است و هر لحظه صورت روانی محرومیت و گمراهی را بوی افاضه می‌فرماید و از قید جمله من اناب استفاده می‌شود که مشیت پروردگار نیز در باره ضلالت بیگانگان در اثر عدم انابه انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۲۰

و بهانه‌جویی است که قابلیت پذیرش را از آنان سلب می‌نماید.

الَّذِينَ آمَنُوا:

آیه تفسیر جمله من اناب الیه است ایمان بیکتائی و بیهمتائی آفریدگار و اعتقاد قلبی بآن وابسته بانقیاد جوارحی و اطاعت عملی است و بدون انقیاد عملی ایمان تحقق نخواهد یافت زیرا ایمان از امن گرفته شده بمعنای ایمن بودن از لغزش و تزلزل است و چنانچه ایمان پیوست با انقیاد جوارحی نباشد توأم با تکذیب و انکار عملی خواهد بود.

وَتَطْمِئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ:

اطمینان صفت روان و بمعنای استقرار و ثبات است و ضد آن تزلزل است به این که عقیده در قلب رسوخ داشته و در اثر توجه و بیاد خدا بودن حالت ثبات و استقرار بیابد و چنانچه پیوسته بیاد این حقیقت باشد اعتقاد ثابت و مستقر صورت روانی و حقیقت انسانی او می‌گردد.

أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ:

بیان قاعده فطری است که یگانه پشتیبان و اساس استقرار قلب بشر در زندگی که در برابر خاطرات و حوادث گوناگون استقرار و آرامش خود را نگهدارد و هرگز تزلزل بر آن رخ ندهد همانا بیاد خدا بودن و توجه بعظمت کبریائی است زیرا همت حقیقی و هدف اصلی انسان کسب سعادت و جستجوی گم شده خود می‌باشد و بیم و هراس او از آنستکه بیخبری و غفلت بر او چیره شده دچار شقاوت و تیره‌بختی گردد که چاره پذیر نباشد و در صورتی که بیاد خدا باشد و خاطر خود را بدان آشنا سازد و بخود تمرین کند که با آفریدگار انس بگیرد و بخلوت با او بسر برد و بر خاطر خود پرده‌ای افکند که از ورود و خطور اغیار محفوظ و مصون بماند این درجه از اطمینان خاطر اقصی درجه سیر و سلوک بشری و محصول ایمان و ملکات فاضله او است و نظر به این که تذکر ممکن است بطور حال و یا ملکه و یا صفت انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۲۱

باشد مادام که یاد خدا قلب را فرا گرفته فراغت و استقراری بر روان فرمانروا خواهد بود که لذتی و آرامشی مانند آن تصور نمی‌رود.

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ:

آیه تفسیر جمله تطمئن القلوب است و مبنی بر مژده باهل ایمان و اعتقاد باصول توحید است که نیروی جوارحی نیز آنرا تصدیق نماید و پیوسته در مقام اداء وظایف دینی برآیند و از گناهان پرهیز نمایند.

طوبی لهم صفت مشبّهه مانند طیب و جمله انشاء و مبنی بر مژده است و حرف لام برای اختصاص و استحقاق است طیب و پاکیزگی زندگی همانا اطمینان قلب و استقرار خاطر است و اساس آن ایمان و تقوی و پرهیز از گناهان است که ثمره و میوه شیرین در بر دارد و بر انسان هر چه رخ دهد و رو آورد ضرر و سودی است که از رفتار خود او ظهور نموده زیرا اعمال اختیاری انسان محصول فکر و اندیشه او است پس طیب و پاکیزگی و آرامش قلب محصول و نتیجه سلامت عقیده و اندیشه و سلامت عمل است.

وَحُسْنُ مَآبٍ:

هم چنانکه زندگی اهل ایمان و تقوی بر اساس ارتباط با پروردگار و انقیاد از او برگزار می‌شود و بر این اساس نیز زندگی همیشگی او پی‌ریزی خواهد شد در عالم دیگر نیز عاقبت آن سکونت در جوار رحمت و نعمتهای جاودان خواهد بود کَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لَتَتْلُوَ عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ:

بیان سیره و روش اعزام پیامبران بسوی اجتماعات بشری است که بر اساس دعوت بدین توحید است به این که جامعه بشر را بخداپرستی دعوت نمایند چنانچه دعوت آنان را بپذیرند هدایت یافته و در صورت تمرد و انکار ضلالت یافته و گمراه گشته‌اند هم چنین غرض از رسالت و اعزام رسول گرامی صلی الله علیه و آله بسوی جامعه بشر انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۲۲

آنستکه آیات قرآنی بر او نازل شده دسترس مردم گذارد و مکتب عالی قرآن را تأسیس و برنامه آنرا اعلام نماید از آیه استفاده می‌شود که غرض از اعزام و رسالت پیامبران و هم چنین اعزام رسول گرامی صلی الله علیه و آله آنستکه مکتب عالی قرآن را در جهان بنا گذارد و جامعه بشر را بدان دعوت نماید.

وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ:

جمله حال است در صورتی که امه و قوم تو صفت توحید افعالی پروردگار را انکار می‌نمایند با اینکه صفت خلق و آفرینش را مختص بافریدگار میدانند ولی تدبیر و سوق هر یک را بسوی غرضی که از سعادت و یا شقاوت برگزینند چنین پندارند که هر یک از افراد استقلال دارند و صفت ربوبیت و تدبیر پروردگار را انکار مینمایند در صورتی که هدایت و گمراهی هر دو صفت نفسانی و صورت روانی و از شئون تدبیر و لازم ربوبیت پروردگار است.

قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ:

خطاب بر رسول گرامی صلی الله علیه و آله نموده که توحید افعالی پروردگار را بآنها تعلیم بنما و بگو آفریدگار که سلسله بشر را آفریده تنها او شایسته پرستش است هم چنین همه را تدبیر می‌نماید و هر یک را بسوی غرضی که برگزیده سوق می‌دهد و بکمال میرساند و صفت ربوبیت نیز لازم آفرینش و موهبت هستی است که هر لحظه افاضه می‌فرماید و هر فردی را بدان مقصد که برگزیده از سعادت و خداپرستی و یا تیره‌بختی سوق می‌دهد.

عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ:

مبنی بر حصر و بیان لازم ربوبیت و صفت تدبیر پروردگار است که رسول گرامی صلی الله علیه و آله بجامعه بشر اعلام بنماید از نظر اینکه ایمان من خالص و بتوحید افعالی پروردگار بطور شهود معتقد هستم و او مالک حقیقی و زمام تدبیرم بطور شهود به ید قدرت او است باو توکل نموده و هرگز بغیر او اعتماد نمی‌نمایم و به سوی او نیز باز انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۲۳ خواهم گشت.

وَلَوْ أَنَّ قَوْمًا سَيَّرَتْ بِهِ الْجِبَالَ أَوْ قَطَّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلَّمَتْ بِهِ الْمَوْتَى:

لو حرف شرط در مورد فرض امر محال بکار می‌رود آیه بیان آنستکه چنانچه بفرض بعضی آیات قرآنی بر کوهها خوانده شود پراکنده شوند و یا به زمین خوانده شود پاشیده و قطعه قطعه گردد و یا بر مردگان خوانده شود روح تازه بآنان دمیده و از سرگذشت خود خبر دهند با ایجاد اینگونه وقایع محسوس و خارق عادت هرگز این گروه بت پرستان دعوت رسول گرامی را نخواهند پذیرفت ایمان آورد جز هنگامی که مشیت پروردگار تعلق بیابد که آنها ایمان آورند زیرا هیچ یک از این قبیل وقایع خارق عادت مالک هدایت آنان نبوده و نور خداشناسی و انقیاد بر قلب آنان نخواهد تابید و هم چنین خود آنان مالک هدایت خود بطور استقلال نیستند.

و غرض بیان توحید افعالی پروردگار است که هر یک از این وقایع محسوس و خارق عادت که فرض شد چنانچه تحقق بیابد باز نخواهند ایمان آورد جز هنگامی که مشیت پروردگار بایمان آنان تعلق بیابد زیرا علت تامه و سبب تام هر امر امکانی و موجود ممکن مشیت و خواست پروردگار است از نظر اینکه هر پدیده‌ای بوجود آید از هستی گسترده بهره‌ای برده است و هیچیک از علل و اسباب عادی و یا خارق عادت تأثیر و سببیت تامه برای هیچ اثر و معلولی ندارد و این گروه بت پرستان که درخواست ارائه معجزه محسوس غیر از آیات قرآنی مینمایند غرض آنان لجاج و بهانه‌جویی است.

بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا:

هر پدیده‌ای که بهره‌ای از هستی دارد و در نظام وجود درآید زمام آن در حیطه قدرت پروردگار است از جمله هدایت و قبول بت پرستان که دین اسلام انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۲۴

را پذیرند همه از شئون ربوبیت و تدبیر و ظهور مشیت پروردگار است و هر گونه علل و اسباب عادی در نظام امکانی فقط سبب اعدادی است و نیروی تأثیر همانا مشیت و خواست پروردگار است و هرگز پدیده‌ای نه در وجود خود استقلال دارد و نه در تأثیر آثار و معلولهای خود بر این اساس هرگز فردی از بشر خداپرست نمی‌شود و بیگانگی او ایمان نمی‌آورد جز پس از آنکه در قلب او نیروی انقیاد و نور خداشناسی بتابد.

أَفَلَمْ يَأْسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا:

استفهام توییخ است چگونه اهل ایمان مأیوس و ناامید نیستند از اینکه بت-پرستانی که بآیات قرآنی توجه نمی‌نمایند و درخواست معجزه محسوس و خارق عادت مینمایند گمان کنند که بت پرستان بحقیقت در مقام جستجوی دلیل بر صحت دعوی رسول گرامی صلی الله علیه و آله هستند بمنظور اینکه ایمان آورند نه چنین است با اینکه پروردگار چنانچه بخواهد که همه افراد بشر باختر و بمیل خود ایمان آورند می‌تواند ولی این گروه بت پرستان از نظر لجاج و خودستائی ایمان نخواهند آورد و غرض آنان از

درخواست معجزه و خارق عادت محسوس استهزاء و بهانه‌جوئی است.

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّنْ دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ:

پاسخ اهل ایمان است که در باره بت پرستان هرگز امید سعادت و قبول دین اسلام نداشته باشید و هرگز از نظر لجاج و خودستانی ایمان نخواهند آورد و بوحدانیت پروردگار و توحید افعالی او معتقد نخواهند بود و نظر به این که این گروه حوادث نکبت‌باری بر آنها رخ می‌دهد و یا چه بسا پیش آمدهائی که سبب سرکوبی آنان گردد بهمین منوال تا هنگامی که پروردگار دستور قیام و ستیز به مسلمانان بدهد آنگاه آنها را بقتل برسانند و بسیاری از آنان را به اسارت درآورند. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۲۵

إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ:

نظر به این که توجه خطر به بت پرستان مکه و سرکوبی آنان لازم وعده‌ای است که پروردگار بر رسول گرامی صلی الله علیه و آله فرموده که او را در نشر توحید و بناگذاری مکتب عالی قرآن کمک فرماید بر این اساس پروردگار از سرکوبی بت پرستان مکه تخلف نخواهد نمود.

وَلَقَدْ اسْتَهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَمَلَيْتَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ:

آیه مبنی بر تسلیت خاطر رسول گرامی صلی الله علیه و آله است زیرا بت پرستان مکه بمنظور لجاج امور خارق عادت را از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستار بودند بر او دشوار بود آیه سرگذشت پیامبران گذشته را یادآوری می‌نماید که آنان هم چنین دچار قوم خود بودند و از نظر استهزاء امور خارق عادت را از رسولان درخواست مینمودند پروردگار نیز بآن مردم مهلت میداد سپس آنها را هلاک نمود و عقوبت آنان را شنیده‌اید که بسیار سخت و هلاکت همیشگی است.

أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ:

آیه استفهام تقریر و بیان توحید افعالی پروردگار است آفریدگاری که هر لحظه بتدبیر هر یک از نفوس بشر قیام می‌نماید و بر وجود و شؤن و آثار وجودی هر یک از نفوس قاهر است و هر یک از افراد را بسوی مقصدی که برگزیده سوق می‌دهد و اعمال اختیاری نیک و بد آنان را که ظهور و سیر کمال آنها است در روان آنان ضبط می‌نماید و پیوسته آنها را رشد و نمو می‌دهد و نیز در عوالم دیگر و در صحنه قیامت آنها را بکمال می‌رساند و بصورت نعمتهای جاودان و یا عقوبت همیشگی در می‌آورد آیا می‌توان در باره تدبیر و پرورش بشر برای پروردگار شریک تصور نمود.

وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ:

مبنی بر تهدید است که بت پرستان از نظر لجاج برای آفریدگار در باره انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۲۶

تدبیر نظام جهان و همچنین سوق بشر بسوی کمال و مقصود شرکائی پندارند.

قُلْ سَمُّوهُمْ:

برسول گرامی صلی الله علیه و آله خطاب نموده که در مقام احتجاج به بت پرستان بگو نام آن شرکاء را بگویند و نظر به این که آثاری از آنها بظهور نرسیده که شاهد بر حیات و قدرت آنها باشد تا اینکه از طریق صفات و آثار آنها را معرفی نمایند ناگزیر نام فرضی آنها را بگوئید که دلیل بر بطلان آنها هست.

أَمْ تُبْتَوْنَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ:

و یا در اثر اوصافی که بت‌ها دارند و فقط مشرکان میدانند ولی بر پروردگار پنهان است آنها را پرستش می‌نمایند.

پاسخ آنستکه چنانچه بتها آثاری می‌داشتند پروردگار بآنها آگهی میداشت و هرگز نمی‌شود که صانع و خالق عالم بر افعال و آثار شریک خود آگهی نداشته باشد و در صورتی که پروردگار قائم بتدبیر نفوس بشری است و آثار گسترده در صحنه خلقت اختصاص بساحت پروردگار دارد هرگز نمی‌توان برای آفریدگار شریک تصور نمود و خلف فرض است.

و محتمل است مراد از جمله «بما لا يعلم» آن باشد امری را به پروردگار نسبت می‌دهد که امکان ناپذیر است از نظر اینکه تصدیق دارند که صفت خلق و آفرینش اختصاص بساحت پروردگار دارد و هر مخلوق و آفریده‌ای بتمام ذات و هستی خود ربط محض بآفریدگار است و رابطه‌ای محکم‌تر از ایجاد و آفرینش نیست و شرکت بر تدبیر نیز عبارت از شرکت در فیض هستی است. و صدور فیض هستی از غیر آفریدگار محال و خلف فرض است زیرا هستی او عاریتی است و نمی‌تواند از خود بدیگری وجود و هستی بخشد.

أَمْ بَظَاهِرٍ مِّنَ الْقَوْلِ:

و یا بطور گزاف و اظهار لجاج و استهزاء بتهای خود را شریک و مؤثر در انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۲۷

تدبیر بعض اجزاء نظام جهان می‌پندارید بدون اینکه مستند بدلیل باشد.

بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرَهُمْ وَ صُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ:

بیان آنستکه پرستش بت پرستان بتها را مستند بدلیل نیست و بر خلاف فطرت و خرد است بلکه مکر و حيله‌ای است که شیطان گروهی را فریفته و حزبی تشکیل داده هم‌آئین و هم‌آهنک خود گردانیده.

هم‌چنانکه در مقام مبارزه با ساحت کبریائی برآمده دعوی صف آرائی نموده اساسنامه حزب خود را بیان نموده صف مخالف را تشکیل داده سوگند یاد نمود گفت همه طبقات بشر با نیروها و نیرنگهائی که در اختیار دارم بکار می‌بندم و شبکه‌های خود را در مسیر زندگی مردم می‌گسترانم بدینوسیله بر آنها دست خواهم یافت جز گروهی معدود که با تعلیمات غیبی ارتباط یابند.

وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ:

از نظر توحید افعالی اضلال فعل پروردگار است کسانیکه در مقام استهزاء بر می‌آیند و گمراهی را در روان خود می‌پروراند صورت ضلالت که امر عدمی و محرومیت از رحمت و هدایت است بآنان افاضه می‌شود و دیگر انقلاب‌پذیر نخواهد بود که بصورت هدایت و وجدان رحمت درآید.

لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

:حرف لام بمعنای اختصاص از نظر استحقاق است آیه بیگانگان را تهدید نموده که مسیر و غرض از زندگی خود را نیافته‌اند و بر حسب تحلیل خود را گم کرده ناگزیر سرگردان و پیوسته در حیرت بسر خواهند برد.

زیرا جهان بر اساس تنازع و ستیز در بقاء است و زندگی بشر آمیخته بمصائب گوناگون و حوادث جگر خراش است و کسیکه با مقام کبریائی ارتباط قلبی ندارد پشتیبان ندارد و تسلیت و آرامش خاطر نخواهد داشت بلکه حسرت و تأثر خاطر از حوادث ناگوار قلب و افکار آنان را فرا گرفته و پیوسته در سوز انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۲۸

گذاز بسر می‌برند ولی شگفت اینکه از خود بی‌خبرند نمی‌فهمند بدلیل اینکه میتوانند در صف دانشجویان مکتب عالی قرآن درآیند و از ارشادات و تعلیمات آن که بر اساس روان پروری و سازمان تربیت انسانی است بهره‌مند گشته و در اثر قدرت و توانائی روح حادثه و مصیبت را گوارا تلقی نموده هضم نمایند.

وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ

:آیه مبنی بر اعلام عقوبت جهان دیگر است از نظر اینکه شقاوت و محرومیت صورت روان و ذاتی بیگانگان است عقوبت آنان نیز بلحاظ چگونگی سنخ دیگر و قابل قیاس بحوادث و ناگواریهای دنیوی نخواهد بود.

وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ

:آیه بیان سلب قابلیت از بیگانگان است که از شفاعت رسولان بی‌بهره خواهند بود زیرا رابطه‌ای با آنان نداشته تا در نتیجه پیامبران شفاعت از آنان قیام نمایند و رفع عقوبت را از آنان خواستار شوند.

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكْلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا:

آیه بیان وصف بهشت است که پروردگار بفضل خود باهل تقوی و پرهیزکاران وعده فرموده از جمله آنستکه در بهشت از هر سو نهرها جاری است و غذا و لذت آنها همیشگی و سایه آنها نیز دائم است.

تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ:

بهشت جوار رحمت منتها سیر و سلوک پرهیزکاران است و عاقبت و منتها سیر بیگانگان که صورت روان آنان عناد با پروردگار است شعله‌های آتشین خواهد بود.

در تفسیر عیاشی از ابن عباس روایت نموده گفت نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۲۹

آیه «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» را خواندم رسول گرامی فرمود: ای پسر ام سلیم آیا میدانی اینها چه کسانی‌اند عرض کردم یا رسول الله چه اشخاصی هستند فرمود ما اهل بیت و شیعیان ما هستند.

در تفسیر عیاشی بسندی از جعفر بن محمد علیه السلام در باره آیه «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» گفتند بمحمد صلی الله علیه و آله قلوب مؤمنان اطمینان می‌یابد او ذکر خدا و حجاب او است.

در کتاب درّ منثور بسندی از علی امیر مؤمنان (ع) روایت نموده هنگامی که آیه «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» نازل شد رسول گرامی صلی الله علیه و آله فرمود هر که پروردگار را و رسول او و نیز اهل بیت مرا دوست داشته باشد بطور صدق نه بکذب و نیز مؤمنان را چه در غیاب و یا شاهد دوست بدارد آگاه باشید که بذکر و بیاد خدا اظهار محبت بیکدیگر می‌نماید.

در تفسیر قمی از ابراهیم پدرش بسندی از امام صادق (ع) در ضمن حدیث معراج رسول گرامی صلی الله علیه و آله فرمود شجره در بهشت درختی بود که چنانچه پرنده‌ای هفتصد سال بدور آن پرواز کند نتواند آنرا ببیند در بهشت منزلی نیست جز اینکه شاخه‌ای در آنست رسول اکرم صلی الله علیه و آله بجبرئیل (ع) فرمود این چیست عرض نمود این شجره طوبی است که در آیه فرمود «طُوبَى لَهُمْ وَحَسُنَ مَا ب».

در تفسیر برهان از تفسیر ثعلبی بسندی از جابر از امام باقر (ع) روایت نموده فرمود از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد از طوبی فرمود شجره‌ای است در بهشت اصل آن در منزل علی و شاخه‌های آن در منزل علی (ع) و شاخه‌های آن در منازل اهل بهشت است سؤال شد یا رسول الله فرمودید که اصل آن در منزل من است و شاخه‌های آن در منازل اهل ایمان است رسول خدا (ص) فرمود منزل من و منزل علی در بهشت یکی است. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۳۰

در تفسیر قمی در روایت ابی الجارود از امام باقر (ع) در تفسیر آیه «وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَيَّرُوا قَارِعَةً» فرمود مراد نقت و عقوبت است «أَوْ تَحِلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ» فرمود مراد اجرای عقوبت در باره قوم دیگر است که آنها می‌بینند و می‌شنوند و کفار و مشرکان بعضی آنها از بعضی دیگر عبرت نمی‌گیرند بهمین طور بعضیان و لجاج خود باقی خواهند بود تا هنگامی که وعده‌ای که پروردگار فرموده انجام فرماید و کفار و مشرکان را سرکوب نماید.

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۳۱

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۳۶ تا ۴۲] ص: ۲۳۱

اشاره

وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مآبٍ (۳۶) وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنَّ آتِبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعِيدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ (۳۷) وَ

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ (۳۸) يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (۳۹) وَ إِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَ عَلَيْنَا الْحِسَابُ (۴۰) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَ اللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَ هُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۴۱) وَ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَ سَيَعْلَمُ الْكَفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ (۴۲)

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۳۲

(شرح) ص: ۲۳۲

وَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ:

آیه بیان آنستکه اهل کتاب یهود و نصاری از نظر اینکه قبل از بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از کتابهای آسمانی خود بمردم بت پرست مژده دین اسلام را میدادند و از این راه بت پرستان آن سرزمین اظهار برتری و علم و دانش مینمودند بر این اساس هنگام بعثت رسول (ص) و نزول آیات قرآنی و قبل از هجرت وی از مکه بسوی مدینه که گواه بر صحت مژده‌های آنها بوده خوشوقت بوده و صریحا در مقام انکار و مبارزه برنمیآمدند.

وَ مِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ:

ولی گروه بسیاری از یهود و نصاری بعض آیات قرآنی را تکذیب و انکار می نمودند از نظر اینکه آیات قرآنی بر اساس توحید خالص ذات و صفات پروردگار و نیز توحید افعالی است و در آن شائبه شرک نخواهد بود ولی آنان در باره نفی تثلیث و سه گانه پرستی که شعار مسیحیت است مخالف با توحید خالص بودند هم چنین یهود که با بسیاری از معارف الهی مخالف بودند در مقام انکار برمیآمدند.

قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ:

مفاد آیه حصر است مبنی بر دستور برسول گرامی صلی الله علیه و آله است که مرام دعوت انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۳۳ خود را بجامعه بشر اعلام بنما بگو مأمور هستم تنها آفریدگار جهان را بطور خلوص پرستش و ستایش نمایم و همانطور که بر حسب آفرینش عبودیت ذاتی و انقیاد تکوینی دارم بر حسب عقیده قلبی و عمل جوارحی نیز در مقام اداء و وظایف عبودیت و سپاس از نعمت آفرینش برآیم و نیز جامعه بشر را بتوحید خالص بر حسب ذات و صفات و همچنین بتوحید افعالی پروردگار دعوت نمایم. وَ لَا أُشْرِكُ بِهِ:

عقد سلبی مبنی بر تصریح بتوحید افعالی است آفریدگار جهان سلسله موجودات را آفریده و جز او آفریدگاری نیست و چیزی در آفرینش موجودات شرکت نخواهد داشت.

زیرا شرکت در باره تدبیر جهان بمعنای آنستکه پروردگار آنرا این چنین آفریده که شریک خود قرار داده باشد و آثاری از شریک بظهور برسد و این چنین حد وجودی برای آن قرار داده باشد و شرکت مخلوق در تدبیر جهان با آفریدگار تصور نمی شود زیرا ربوبیت عبارت از تدبیر در باره آفریده‌ها است به این که هستی آنها را پی در پی ادامه دهد و نیازهای آنها را برآورد و هر یک از آنها را بکمال مناسب برساند.

بر این اساس تدبیر و پرورش موجودات فعل جهان آفرین است تنها او شایسته پرستش است و جز او مستحق ستایش نخواهد بود زیرا مخلوق که هستی آن عاریتی است نمی تواند در تدبیر موجودی شرکت نماید و هستی بآن ارزانی بدارد با اینکه خود فاقد آنست و از این جمله استفاده می شود رکن ایمان توحید خالص عقیده بآنستکه هیچ موجود و آفریده‌ای در تدبیر نظام جهان شرکت ندارد از نظر اینکه در وجود و آثار خود هرگز استقلال خواهد داشت.

إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَآبٍ:

مبنی بر حصر است مرام و وظیفه من عودت جامعه بشر است بایمان بتوحید انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۳۴ خالص و به پرستش آفریدگار و نیز اعلام به این که همه افراد بشر پیوسته بسوی پروردگار باز خواهند گشت و منتهای زندگی و سیر و سلوک بشر به پیشگاه ساحت کبریائی است.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا:

هم چنانکه توریه و انجیل کتاب آسمانی را فرستاده بودیم قرآن کریم را که بر اساس توحید خالص و بیان معارف و وظایف عملی و احکام الهی است بتدریج فرستاده بتو نازل می‌نمائیم.

عربی: لغت عربی فصیح‌ترین لغاتی است که در جامعه بشر دایر و رائج بوده و شایسته است که روش و اسلوب آن بطریق خارق عادت و معجزه‌آسا درآید و هیچ یک از لغاتی که در اجتماعات بشری دایر و رائج است مانند لغت شیوای عربی نیست که قابل باشد بطور اعجاز آمیزی حقایق و معارفی در کلمات و جمله‌های آن لغت درج شود.

مثلا محال است چنانچه حقایق و معارفی در جمله‌های چندی از لغت فارسی بطور اعجاز انشاء شود که دیگران نتوانند همان حقایق را نیز بلغت فارسی بعبارات دیگر انشاء نمایند و غرض از نزول آیات قرآنی آنستکه رسول گرامی صلی الله علیه و آله مکتب عالی توحید را بنا گذارده و برنامه تعلیم و تربیت بشر را تنظیم و دسترس مردم گذارد و سپس جهان بشریت را بآن مکتب دعوت نماید. و از کلمه عربی می‌توان استفاده نمود که آیات قرآنی بر اساس اعجاز است زیرا خصیصه لغت عربی آنستکه قابلیت و شایستگی دارد که حقایق و معارف و احکام الهی در عبارات و جمله‌های عربی بصورت اعجاز آمیزی درآید و نیز از نظر اینکه لغت که رسول اکرم و همچنین ساکنان سرزمین حجاز بدان گفتگو می‌نموده و سخن می‌گفتند لغت عربی است و رسول که بقوم و طائفه و یا جامعه‌ای اعزام می‌شود باید با لغت آنان که با آنها معاشرت می‌نماید گفتگو نماید و نخستین انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۳۵ هسته دعوت خود را بیفشاند و اساس برنامه خود را پایه‌گذاری نماید.

آنگاه دعوت او بسایر اقوام و اجتماعات سرایت کند و سخنان او طنین اندازد هم چنانکه لوط پیامبر علیه السلام از سرزمین کلد و بابل که لغت آنان سریانی بود بسوی نواحی شام هجرت نمود و لغت ساکنان آن سرزمین عبرانی بود.

همچنین ابراهیم خلیل (ع) با اینکه در کلد زندگی می‌نمود ولی در حجاز و مکه ساکنان آن سرزمین را باداء مناسک حج دعوت می‌نمود و لغت آنان جرهمی و عربی بود و غرض آنستکه اعزام رسولان بسوی جامعه بشر بمنظور دعوت بتوحید است با لغت و زبانی که در آن قوم و جامعه دائر و رایج است تا بتواند مردم را دعوت نماید و بمقاصد خود آشنا سازد و از ظلمت جهالت و شرک آنان را بصحنه پهنای نور و خداشناسی سوق دهد.

هم چنین رسول اکرم صلی الله علیه و آله با لغت عربی مردم ساکن سرزمین حجاز را بتوحید دعوت نماید و سپس طنین دعوت او سرزمین شام و روم و ایران و جهان را فرا بگیرد.

وَلَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ.

غرض تهدید بت پرستان است و از نظر تشریف خطاب بر رسول گرامی صلی الله علیه و آله نموده چنانچه از مرام و بهانه‌جویی بت پرستان پیروی نمائی و آیات و دلائلی جز آیات معجزه آسای قرآنی برسالت خود درخواست نمائی و یا از پاره‌ای از احکام تحریف شده آنان پیروی نمائی با اینکه پروردگار بسیاری از حقایق آیات و معارف الهی را بتو آموخته است هرگز از ولایت و تدبیر و پشتیبانی پروردگار بهره‌ای نداشته و شایسته کیفر و عقوبت گشته‌ای و از اجرای آن هرگز نتوان جلوگیری نمود.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ: انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۳۶

آیه بیان آنستکه سیره و روش اعزام رسولان بسوی جامعه بشر آن بود راد مردانی که با تعلیمات غیبی ارتباط داشته و تربیت شدگان

مکتب ربوبی بودند پروردگار از نظر تعلیم و تربیت بشر آنها را بسوی اقوامی چند و یا بسوی جامعه بشر اعزام نمود بمنظور اینکه مردم را بتوحید و خداشناسی دعوت نمایند.

وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَ ذُرِّيَّةً:

برای آنان همسران بوده و فرزندان داشتند کنایه از اینکه زندگی آنان مانند عموم مردم بر طبق جریان طبیعی بوده و با اجتماعات مردم ارتباط داشته معاشرت می نمودند.

وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَهُ بِالْبَيِّنَاتِ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ:

بیان آنستکه رسولان رادمردانی بودند در اثر ارتباط با تعلیمات ربوبی دارای نیروی غیبی و قدرت زیاده بر تصور هستند ولی هرگز بدون اذن و خواست پروردگار آیه و معجزه‌ای را برای اثبات دعوی خود بکار نمی بردند و مبنی بر پاسخ پنداشت بت پرستان است که رسول از جانب پروردگار باید زندگی او ملکوتی باشد و مانند قدسیان و فرشتگان دارای نیرو و قدرت غیبی باشد که هرچه را بخواهد بیدرنگ ایجاد نماید همچنین هرچه را از او خواستار شوند بدون قید و شرط بیافریند ولی غافل از آنند رسول از جانب پروردگار نیز مانند سایر افراد بشر نیازمند بخواسته‌های طبیعت و محکوم نظام جهان است.

و از نظر اینکه با تعلیمات غیبی ارتباط دارد پروردگار او را بسمت تعلیم و تربیت بشر برگزیده و در مورد لزوم بمنظور اثبات رسالت و صحت دعوت او پروردگار معجزه‌ای را بدست او اظهار و اجراء می نماید و تفاوت رسول با سایر افراد آنستکه رسول لایق و شایسته است که بدرخواست او پروردگار امر خارق عادت و یا معجزه‌ای را اجراء نماید ولی سایر افراد از طبقات مردم هیچگونه لیاقت و شایستگی اجراء معجزه‌ای را ندارند و بوسیله آنان پروردگار هرگز حادثه انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۳۷ خارق عادت و یا معجزه‌ای را اجراء نخواهد نمود.

لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ:

نظر به این که نظام جهان بر اساس تحول و تبدل و زوال و حدوث نهاده شده هر موجودی پیوسته در حرکت خواهد بود بعبارت دیگر وجود اطلاق می شود که پروردگار در این صحنه پهناور هستی گسترده پیوسته در تبدل و زوال و حدوث می باشد مانند نور خورشید که هر لحظه پس از تابش نور دیگری حادث شده فضا را فرا میگیرد گرچه نور واحد و ممتد بنظر میرسد از این رو هیچ موجود طبیعی دو لحظه برقرار نخواهد ماند هم چنانکه نور خورشید دو لحظه بقاء و ثبات نخواهد داشت و بر این اساس برای هر موجودی هر لحظه اجل و مدت خاصی در نظر گرفته شده و نیز حکم مخصوص و قدر و اندازه خاصی از ساحت کبریائی دربار آن صادر می شود.

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ:

بیان تحلیل موجودات جهان طبع و حد وجودی آنها است که بر اساس محو و اثبات و زوال و حدوث نهاده شده است و هر موجود و پدیده‌ای چه از قبیل اجسام باشد و یا از مقوله اعراض و یا حرکات و افعال اختیاری و یا غیر اختیاری بشر همه بر حسب مشیت پروردگار محکوم بحرکت یعنی زوال وجود و سابق و حدوث وجود دیگر می باشند و این حکم جهان تکلیف و صحنه آزمایش را مترزل و همه موجودات آنرا مقرون بزوال و حدوث نموده است و تحولاتی که در کمون وجود آنها نهاده شده مستند بمشیت و خواست پروردگار است نه بر حسب اقتضاء ذاتی و حد وجودی آنها است.

همه موجودات صحنه جهان که مورد مشیت پروردگار قرار گرفته و جزء نظام است محکوم بتبدل و حرکت هستند و هر لحظه وجود آنها نابود شده و وجود دیگری بآنها افزوده می شود و نظر بزوال وجود و حدوث وجود دیگر محو و اثبات صدق می کند و هر دو فعل پروردگار و بر اساس مشیت او است و از آن حرکت ذاتی انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۳۸

و تبدل وجودی پدید می آید با توجه به این که تشخیص هر موجودی بخصوصیات زمانی و مکانی آنست و بر این اساس هر لحظه

تشخیصات هر موجودی محکوم به تغییر و زوال خواهد بود و هر موجودی چنانچه دو زمان از وجود آن بیکدیگر قیاس شود تبدیل و تغییر در ذات و صفات و آثار و مشخصات وجودی آن پدید آمده است این همان صفت تدبیر یعنی محو و اثباتی است که پروردگار در جهان پیوسته اجراء می‌نماید و در اثر تغییر وجود پی در پی بنظر میرسد که موجود طبیعی ممتدی بطور محدود در نظام خارج تحقق یافته است.

وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ:

بیان نتیجه محو و اثبات است و از حرکت یعنی هر لحظه زوال وجود و حدوث وجود دیگر در نتیجه وجود ثابت و مستمر ممتدی در نظام خارج تحقق می‌یابد و عبارت از وجود طبیعی بصورت ممتد و محدود در صحنه جهان است مثلاً هر یک از افعال اختیاری بشر که بتدریج صورت می‌گیرد مرکب از هر لحظه وجودهای زائل و حدوث وجودهای دیگر که جایگزین آنها است چه برای فاعل مختار و چه نسبت بحركات تدریجی و فعل اختیاری او و چه بلحاظ شرایط و امکانات بیشمار آن و پس از پدید آمدن وجودهای بیشمار و پس هر لحظه زوال آنها و حدوث وجودها و فیوضات دیگر نسبت بهر یک از آنها فاعل مختار می‌تواند فعل خود را باختیار ایجاد نماید و در نظام خارج وجود و بقای ممتد فاعل و صدور فعل اختیاری با شرایط و امکانات آن تحقق یافته است و محتمل است مراد از کلمه عنده ام‌الکتاب عبارت باشد از آنچه در نظام خارج ثابت و محفوظ و غیر قابل تغییر و زوال است.

بعبارت دیگر تبدیل وجود و زوال موجود طبیعی هر لحظه و حدوث وجود دیگر عبارت از محو و اثبات وجود و حقیقت آنست و هر دو فعل پروردگار است که بر سراسر جهان و در همه شئون عالم طبع ساری است از کرات آسمان و زمین و جمادات و نباتات و حیوانات و افعال و حرکات بشر همه بلحاظ محکومیت در باره این فرمان یکسانند و از حرکت و زوال وجود و حدوث وجود دیگر هر لحظه انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۳۹

بطور اسم مصدر هر یک از موجودات طبیعی بوسیله وجودات پیوسته و ممتدی صورت می‌گیرند و در نظام خارج موجود طبیعی بصورت ثابت و مستمر باقی بوده و انقلاب‌پذیر نخواهد بود.

وَ إِن مَّا تُرِيْنَكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ تَتَوَفَّيْنَكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَ عَلَيْنَا الْحِسَابُ:

خطاب برسول گرامی صلی الله علیه و آله است که برای اجرای عقوبت بر کفار از قوم تو وقت خاصی مقرر است و بطور حتم در باره آنان اجراء خواهد شد چه هنگام حیات و زندگی تو باشد که بتو ارائه دهیم و یا پس از رحلت تو باشد فقط وظیفه تو تهدید آنها است بدون اینکه از آنها انتظار داشته باشی که دعوت تو را بپذیرند.

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا:

آیه مبنی بر تهدید بت پرستان مکه است با اینکه مشاهده می‌نمایند که دعوت بدین اسلام اقطار سرزمین حجاز را فرا گرفته و اقوام بسیاری بدین اسلام گرویده دعوت به توحید را پذیرفته و صحنه زندگی بر بت پرستان تنگ شده است و در آینده نزدیکی که نخستین صحنه خونین پیش آید بسیاری از سران شرک بخون آغشته و بسیاری دیگر به بند اسارت خواهند درآمد.

وَ اللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ:

صفت فعل پروردگار و مبنی بر تهدید است که بر حسب نظام و مشیت پروردگار دعوت دین اسلام اقطار جهان را فرا خواهد گرفت و بطور حتم بت پرستان مغلوب و بساط کفر و شرک از این سرزمین برچیده خواهد شد و از آنچه پروردگار بخواهد و مشیت او بآن تعلق بیابد چیزی جلوگیری نخواهد نمود.

وَ هُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ:

فعل اختیاری نیک و بد ظهور خواسته و پرتو روان فاعل در نظام خارج است انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۴۰

چنانچه ستم بر حقوق مردم بوده و یا بر اساس مبارزه با دین اسلام باشد نیروی دفاع و نظام اجتماع گریبان ستمگر را گرفته بطور

حتم او را بکیفر خواهد رسانید و از نظر توحید افعالی نسبت آنرا بساحت پروردگار داده است وَ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ:

اجتماعات بشری که با دعوت پیامبران مبارزه می نمودند پیوسته در مقام حيله و نیرنگ برآمده و از قیام داعیان بحق و دعوت مردم بخداپرستی جلوگیری می نمودند که ندای آنان در جهان بشریت انتشار نیابد پروردگار نیز بر حسب حکمت و آزمایش نیرنگ بکار برده بآنها مهلت داده که سیرت ننگین خود را آشکار نمایند آنگاه آنها را بهلاکت افکند فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا:

مکر بمعنای نیرنگ و فریفتن است و نظر به این که قدرت پروردگار بی حد است چه بسیار بر حسب حکمت حوادثی بصورت نعمت برای بیگانگان پیش آورد که فریفته شده پندارند بخیر و صلاح آنها بوده در صورتی که سبب نعمت و هلاکت آنان گردد. يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ:

مکر و بکار بردن نیرنگ اختصاص به پروردگار دارد بشر هرگز نمی تواند با پروردگار حيله بکار برد زیرا ساحت کبریائی بر خاطرات و منویات مردم احاطه ذاتی دارد و بر او راز دل و خاطرات بشر پنهان نخواهد بود. وَ سَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقِبِيَ الدَّارِ:

بیگانگان تهدید پیامبران را نپذیرفته در مقام انکار و مبارزه برآمده اند ناگزیر هنگام که در آستانه مرگ در آیند بطور شهود خواهند یافت که کفران نعمت و ناسپاسی عاقبت خطرناک و عقوبت همیشگی در بر خواهد داشت و نیز نیروی ایمان و تقوی و خلود در سعادت بهترین نتیجه زندگی است که بشر می تواند انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۴۱ کسب کند.

در تفسیر عیاشی بسندی از فضیل بن یسار از امام صادق (ع) روایت نموده که امام صادق فرمود پروردگار فرمانی صادر نمود در آن آنچه باید بوجود آید و بوجود می آید درج بود آنرا نزد خود گذارد و آنچه را بخواهد پیش می اندازد و آنچه را بخواهد بتأخیر می افکند و آنچه را بخواهد محو می نماید و آنچه را بخواهد اثبات می نماید و آنچه را بخواهد پدید می آورد و آنچه را نخواهد پدید نخواهد آمد.

و نیز در تفسیر عیاشی از ابن سنان از امام صادق علیه السلام روایت نموده فرمود پروردگار آنچه را بخواهد زودتر می آفریند و آنچه را بخواهد بتأخیر می افکند و محو کند آنچه را نخواهد، و اثبات کند آنچه را بخواهد، و نزد او است (ام الكتاب). و نیز فرمود آنچه را که پروردگار بخواهد آن در کمون علم او است قبل از اینکه آن را بوجود آورد و بر او چیزی آشکار نمی شود جز اینکه در علم ازلی او بوده در باره پروردگار جهل مفهوم ندارد که سپس بر او امری آشکار گردد. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۴۲

[سوره الرعد (۱۳): آیه ۴۳] ص: ۲۴۲

اشاره

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ (۴۳)
انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۴۳

(شرح) ص: ۲۴۳

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا:

بت پرستان مکه از نظر لجاج نزول آیات قرآنی را از جانب پروردگار انکار می نمودند و خواستار معجزه از قبیل امر محسوس

می‌شدند مانند عصای موسی (ع) و یا معجزات عیسی (ع) و نظر به این که دین اسلام همیشگی و دعوت آن جهانی است باید دلیل و مستند آن نیز ثابت و مستمر و باقی باشد و نمی‌توان دلیل آن معجزه محسوس و زود گذر باشد بدین نظر یگانه دلیل و معجزه برای رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نزول آیات قرآنی است که از هر لحاظ بر اساس اعجاز و بطور دائم جامعه بشر را بدین اسلام و بمکتب عالی آن دعوت می‌نماید و نظر به این که بت پرستان از اظهار معجزه از قبیل امر محسوس ناامید شدند بطور صراحت در مقام انکار رسالت رسول از جانب پروردگار برآمدند و آیه مبنی بر اداء شهادت و حکمیت و اثبات رسالت رسول اکرم از جانب پروردگار است مانند آیه (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ) مفاد صریح آیه شهادت بر رسالت و اعزام رسول اکرم صلی الله علیه و آله بسوی جامعه بشر بطور اطلاق و برای همیشه است.

قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ:

خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نموده که به بت پرستان شهادت و گواهی ساحت کبریائی را اعلام بنما که در مقام حکمیت و اثبات دعوی رسالت رسول شهادت انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۴۴

داده است و شهادت پروردگار بوسیله آیات معجزه آسای قرآنی کافی است زیرا او ولایت بر ارسال و اعزام رسول بسوی جامعه بشر دارد و از شئون صفت ربوبیت او و رهبری سلسله بشر بسوی سعادت است و برای اثبات و تصدیق رسالت رسول گرامی شهادت داده است.

و گفته شده که جمله (كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا) مبنی بر نقل شهادت پروردگار است که بر رسول گرامی شهادت داده و رسول نیز بر حسب آیه بمردم بت پرست شهادت پروردگار را خبر می‌دهد.

خلاصه مفاد آیه اخبار از شهادت پروردگار است و رسول گرامی صلی الله علیه و آله حامل شهادت است برای بت پرستان و جامعه بشر.

این نظر بر خلاف ظاهر است زیرا بت پرستان نزول آیات قرآنی را از پروردگار انکار می‌نمایند و آیه نیز که خبر از شهادت پروردگار می‌دهد آن نیز دعوی دیگری است که رسول گرامی بآن استناد نموده و مورد انکار بت پرستان خواهد بود.

و نیز گفته شده مفاد آیه آنستکه پروردگار آیات و معجزات بسیاری دسترس بشر نهاده و هر یک برای اثبات رسالت رسول گرامی صلی الله علیه و آله کافی است و محتاج بارائه دلیل و یا شهادت دیگری نخواهد بود.

این نظر نیز بر خلاف ظاهر است زیرا شهادت بمعنای اداء گواهی و تصدیق قولی است بر رسالت رسول و ارائه دلایل و معجزات دیگر گواهی و تصدیق عملی است بر صحت دعوی رسالت رسول.

بعبارت دیگر صریح آیه قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ مبنی بر اعتراض به سخنان بت پرستان است به این که پروردگار شهادت قولی بر رسالت و بصحت دعوی رسول گرامی گواهی میدهد.

و نیز از نظر نفوذ حکمیت کافی است و محتاج بدلیل دیگر و یا شهادت دیگری انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۴۵

نخواهد بود زیرا آیه بطور اعجاز آمیز مانند سایر آیات قرآنی از ساحت پروردگار شرف صدور یافته و منطوق آیه تصریح باداء شهادت بر رسالت و بصحت دعوی رسول گرامی صلی الله علیه و آله است مانند آیه (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ) که از لحاظ صدور و استناد آیه پروردگار و نیز از لحاظ منطوق آن برای اثبات رسالت رسول گرامی کافی است.

وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ:

درک مفاد آیه وابسته به بیان چند امر است:

۱- جمله عطف بلفظ الله شده و تقدیر آن کفی بمن عنده العلم الكتاب شهیدا است.

۲- از کلمه عنده استفاده می‌شود که علم او بطور تحقق و از سنخ علوم موهوبی است و از تعلیمات غیبی و الهامات باطنی سر چشمه

گرفته است و از قبیل علوم اکتسابی نیست که معرض فراموشی و یا اشتباه و یا خطاء باشد.

۳- از کلمه علم الکتاب بطور اطلاق استفاده می‌شود که بر معارف الهی و اسرار و حقایق بسیاری از آیات کریمه احاطه داشته نه بر بعض و بپاره‌ای از حقایق آن هم چنانکه آیه (قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ ۗ ۸- ۲۷) استفاده می‌شود که وزیر سلیمان نبی عاصف علیهما السلام بهره‌ای بطور ابهام از معارف الهی داشته است، اداء شهادت ساحت پروردگار ردیف شهادت من عنده علم الکتاب قرار نگرفته زیرا اداء شهادت پروردگار بطور استقلال و حکمیت ذکر شده و سپس کلمه من عنده علم الکتاب بآن عطف شده است و چنانچه بغیر این منظور بود مانند جمله قل کفی به و بمن عنده علم الکتاب شهیدا گفته می‌شد و مفاد آن انضمام شهادت دو شاهد یکدیگر بود.

۵- شهادت پروردگار در باره رسالت رسول گرامی بطور اداء شهادت است انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۴۶

ولی شهادت «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» آیا بطور اداء شهادت است و یا مبنی بر نقل و حمل شهادت از «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» است.
۶- محتمل است پروردگار از نظر ولایت ذاتی و نیز ولایت تعلیمی که بر «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» دارد بطور اداء شهادت فرموده نه بطور نقل شهادت از او ۷- شهادت «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» از لوازم و آثار شهادت ساحت پروردگار است نه بقید انضمام که از عطف استفاده شود:

۸- شهادت «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» سنخ دیگر غیر از شهادت و گواهی پروردگار است فقط بلحاظ مفهوم شباهت دارند.

۹- تعبیر بکلمه «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» شاهد آنستکه کاملاً باسرار و حقایق آیات قرآنی آگهی دارد و وظیفه او قیام بهدایت جامعه بشر و دعوت بحق و تعلیم آیات قرآنی و نیز نظارت بر مکتب عالی قرآن است.

۱۰- بر حسب نظر بعض مفسرین مراد از «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» عبد الله بن سلام از علماء یهود است که در مدینه پس از هجرت رسول گرامی صلی الله علیه و آله بمدینه بدین اسلام گروید این نظر بر خلاف ظاهر و اسلام عبد الله بن سلام پس از نزول آیه است زیرا سوره در مکه نازل شده و نمی‌توان شهادت او را دلیل بر صحت دعوی رسالت رسول اکرم (ص) پذیرفت زیرا علم او اکتسابی مانند سایر افراد مسلمان است.

۱۱- و نیز از جمله بینی و بینکم استفاده می‌شود که پروردگار «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» را طرف احتجاج رسول اکرم قرار نداده بلکه او را حکم معرفی نموده و شهادت و حکمیت او را قاطع و متمم رسالت رسول اعلام نموده است.

در کتاب کافی بسندی از یزید بن معاویه از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» فرمود: مراد ما اهل بیت هستیم و علی بن ابی طالب اول و افضل و بهترین افراد از اهل بیت است بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله.

مفسر گوید: استفاده می‌شود مراد از وصول «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» اوصیاء انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۴۷

ظاهرین علیهم السلام هستند و نیز می‌توان استفاده نمود که غرض از جمله و من عنده علم الکتاب تعریف و شناسائی علی بن ابی طالب و اوصیاء علیهم السلام است به این که ساحت پروردگار بهر یک از آنان علم باسرار آیات قرآنی و معارف الهی را بطور موهبت و جودی تعلیم فرموده و بشهادت و حکمیت قاطع آنان را متمم رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله معرفی نموده است.

در تفسیر عیاشی بسندی از عبد الله بن عطاء روایت نموده گفت عرض کردم بامام باقر علیه السلام این فرزند عبد الله بن سلام بن عمران است چنین پندارد که مراد آیه «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» پدرش می‌باشد امام فرمود دروغ پنداشته مراد آیه علی بن ابی طالب علیه السلام است روایات بسیاری از اهل بیت علیهم السلام رسیده است که مراد از جمله «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» علی بن ابی طالب علیه السلام است با توجه بصراحت حدیث ثقلین که متواتر و مورد نقل و تصدیق علماء شیعه و سنت است دایر به این که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من دو امانت مهم و ارزنده نزد مسلمانان می‌سپارم قرآن کریم و عترت اوصیاء خود و هرگز از یکدیگر جدا نخواهند بود تا هنگامی که نزد حوض کوثر بر من وارد شوند چنانچه مسلمانان بهر دو

آنها تمسک نموده و پیروی نمایند پس از رحلت من هرگز گمراه نخواهند گشت و الحمد لله زنه عرشه.

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۴۸

تفسیر سوره ابراهیم ص: ۲۴۸

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۱)

[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۱ تا ۵] ص: ۲۴۸

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۱) اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (۲) الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۳) وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۴)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۵)

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۴۹

(شرح) ص: ۲۴۹

الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ:

آیه بیان آنستکه، آیات قرآنی حقایق و معارف الهی و فرامین و وظایف دینی را در بر دارد و از مقام شامخ ربوبی تنزل داده شده و به منازل امکانی توجه نموده و به هیئت الفاظ و کلام و جمله‌های عربی درآمده و بتدریج برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله قرائت شده که برای مردم بخواند. و دسترس عموم گذارد. بدیهی است نزول آیات قرآنی نسبت بر رسول اکرم (ص) بطور تعلیم باو و تلقی وجودی او است بر حسب منطوق آیه: (وَإِنَّكَ لَتَلَقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ ۴/ ۲۷) و نیز وظیفه رسالت او آنستکه آیات را برای مردم قرائت و دسترس آنان گذارد و مکتب عالی تعلیم و تربیت بشر را بنا گذارد و جامعه بشر را بدان دعوت نماید.

لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ:

بیان غرض از نزول آیات قرآنی و بناگذاری مکتب عالی توحید و قرآن است که جامعه بشر را از ظلمت جهل و شرک و کفر و رذائل خلقی و فساد رهائی بخشد و به صحنه فضیلت و انسانیت سوق دهد و بدانشجویان مکتب عالی قرآن نیروی ایمان بدمد و معرفت آفریدگار را به آنان بیاموزد، تا اینکه دعوت مکتب عالی قرآن پیوسته در جهان بشریت طنین اندازد.

و دعوت به توحید نیز توأم با تهدید اهل شرک و عناد است بدینوسیله حکم انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۵۰

فطرت و خرد به آنان یادآوری میشود که مرتبه‌ای از خروج از ظلمت شرک است، گرچه سبب مزید و بال و خسران آنان می‌گردد. و برای همیشه دعوت و تهدید آن اقطار جهان را فرا گرفته و میگیرد و از نظر تشریف آنرا طنین دعوت رسول گرامی (ص) معرفی

نموده و بسپاس او از مساعی او شمرده است.

يَا ذُنِ رَبِّهِمْ:

بیان توحید افعالی است که دعوت رسول گرامی و همچنین پذیرش افراد مسلمان در اثر آموختن تعلیمات قرآنی همانا افاضه روح ایمان و نورانیت روان و فضیلت خلقی است و فعل و موهبت آفریدگار است.

غرض از نزول آیات کریمه قرآنی تعلیم جامعه بشر است باصول توحید و به ارکان اسلام و تأسیس مکتب عالی و چون معتزله (جبریه) افعال پروردگار را بر اساس غرض و فائده نمی‌دانند، یعنی افعال و آثار پروردگار بر اساس غرض و حکمت و فائده نیست همچنانکه شرط صدور و اساس افعال بشر در نظر داشتن غرض و فائده آنهاست زیرا بشر از نظر نقص ذاتی که دارد، از طریق افعال اختیاری نواقص خود را تکمیل می‌نماید.

بدین جهت بشر در باره افعال اختیاری خود باید رعایت غرض و فائده را بنماید و محکوم غرض و فائده خواهد بود و بوسیله غرض و فائده بکمالی که در نظر گرفته نائل میگردد.

و غرض فعل در حقیقت کمال فعل و غرض فاعل کمال فاعل است که در آخر به آن ملحق میشود و گر نه فعل او سفهی و بیهوده خواهد بود.

معتزله (جبریه) معتقدند که ساحت پروردگار در افعال خود مانند بشر هرگز محکوم غرض و فائده نمی‌شود و غرض در افعال و آثار او حکومت نمی‌کند و افعال تکوینی (آفرینش) و هم چنین تشریحی (رهبری) پروردگار بر اساس رعایت غرض انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۵۱

و حکمت نیست بلکه، هر چه را ایجاد کند، بطور حتم نیک و شایسته است و بهر چه امر فرماید دارای مصلحت خواهد بود و از هر چه نهی کند دارای مفسده و زیان خواهد شد بر این اساس حرف لام لتخرج الناس لام بمعنای غرض و غایت نخواهد بود. پاسخ نظر جبریه آنستکه همه اغراض و فوائد و آثار نیک از لوازم افعال پروردگار است، چه افعال تکوینی (آفرینش) و چه احکام و رهبری او از نظر اینکه ذات او واجب و تام فوق تمام است افعال آثار او نیز تام و فوق تمام است و محتاج بشرط و یا در نظر گرفتن غرض و فائده نخواهد بود و منافات ندارد، فعل و اثر صادر از واجب ذاتا غرض و فائده بطور حتم بر آن مترتب میشود، ولی هرگز محکوم رعایت غرض نخواهد بود یعنی غرض و وجود فائده اساس و شرط فعل پروردگار نیست، بلکه غرض تابع و لازم لا ینفک فعل پروردگار است بدین نظر حرف لام لتخرج لام بمعنای غرض میباشد.

إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ:

شرح و تفسیر کلمه نور است و گفته شد، مراد نورانیت و صفای روح و قدرت نیروی عاقله است که حق را از باطل و کار خیر را از شر تمیز دهد و سعادت را از طریقه شقاوت و عمل نیک و پسندیده را از ناسزا و صالح را از طالح بشناسد و مراد از دو صفت سیر و سلوک بشر و پیروی از برنامه مکتب قرآن است و عبارت از نیروی ایمان و خویشترداری از گناهان که بهترین نیروهای روانی و جوارحی است و دانشجویان مکتب قرآن در اثر پیروی از برنامه آن حرکات و افعال و مقاصد آنان نیک و شایسته خواهد بود.

الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ:

محمّل است هر دو صفت فعل پروردگار باشند از نظر اینکه عزت و نفوذ مشیت او در اثر آنستکه موجودات جهان را او آفریده و در باره هر یک از آنها هر گونه بخواهد تصرف و تدبیر می‌نماید و چیزی از آن جلوگیری نتوان نمود انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۵۲ و همه مقهور اراده و مشیت اویند و صفت حمید نیز از آثار صفت عزیز است که بر هر چه قدرت دارد و هر چه مقهور اراده و خواسته او است، هر گونه تصرف نماید پسندیده و در ملک حقیقی خود تصرف نموده و زیاده بر حد تصرف او نیست که ناپسند و ستم صدق کند.

اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ:

کلمه الله علم و اسم ذات واجب که مستجمع صفات واجبه است و لام بمعنای اختصاص و آنچه در جهان هستی است ملک بطور اطلاق و اختصاص به ساحت پروردگار دارد، از نظر اینکه مخلوق و آفریده اویند و رابطه‌ای محکمتر از خلق و آفرینش نیست و در اثر ایجاد آنها هر گونه قدرت و ولایت بر آنها دارد و هر لحظه تحت قدرت و اراده و تدبیر پروردگارند همچنین صفت حمید از آثار عزت و قدرت بی‌نهایت بر موجودات است که هر گونه تصرف و تدبیر نماید بطور اطلاق پسندیده و بر وفق حکمت است، و محتمل است کلمه ما فی السماوات مراد مقامات قدس و از آن جمله فرشتگان باشند و کلمه ما فی الارض نیز شامل سراسر صحنه جهان خواهد بود.

وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ:

جمله انشاء و مبنی بر تهدید است به این که بر اهل عناد و متمردان هلاکت باد زیرا که دعوت رسول گرامی صلی الله علیه و آله را باصول توحید نپذیرفته و از برنامه مکتب قرآن پیروی ننموده که سیرت کفران نعمت و ناسپاسی آنان عقوبت سخت و بطور ابد و زیاده بر تصور است.

الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ:

بیان صفت کافرین است، گروهی هستند که علاقه بزندگی در دنیا قلب آنان را فرا گرفته بطوریکه زندگی در عالم دیگر را فراموش نموده و بدان عقیده نداشته، توجه ندارند، حیات و زندگی بشر از نظر اینکه حقیقت انسان روح انوار درخشان، ج ۹، ص:

۲۵۳

و نیروی عاقله است، همیشگی و ابدی خواهد بود، زیرا روح آنچه از کلیات فهمیده و درک نموده همان است و زوال‌پذیر نخواهد بود و نظر به این که روح در آغاز نیروی درک و شعور محض است و از طریق حواس ظاهری و باطنی پیوسته از صحنه جهان هستی استفاده می‌نماید و کلیات و حقایقی درک نموده در خود می‌یابد و بصورت و حقیقت تعقل درمی‌آید، بر این اساس زندگی بشر که حقیقت تعقل و ادراک است، ابدی خواهد بود و مرگ، زندگی بشر را از صورتی به سیرتی درمی‌آورد و به عبارت دیگر حیات و شئون وجودی انسان همانا نیروی عاقله و عبارت از عقیده و خلق و عمل یعنی ظهور آن در نظام خارج است.

علاقه به زندگی در دنیا و فریفتگی به آن سبب غفلت از زندگی در آخرت خواهد شد و ضد آن عبارت از علاقه بزندگی در آخرت است که آنرا مقصد اصلی قرار دهد و زندگی در دنیا را مقدمه و بمنظور تأمین آسایش زندگی در آخرت اتخاذ نماید و اسلام اعتقاد به روز جزاء و زندگی همیشگی بشر را یکی از ارکان حیاتی انسان معرفی نموده که بدون توجه به مسئولیت خود، امتیاز و انسانیت خود را نادیده گرفته مانند آنستکه امر بدیهی را انکار نماید، بلکه از انسانیت تبری نموده است.

وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ:

لازمه فریفتگی بزندگی در دنیا آنستکه از طریق عبودیت خارج شده و چنانچه رذیله عناد و خودستایی در روان انسان تمکن یافت، همت خود را بکار خواهد برد که دیگران را نیز بمرام خود دعوت نماید و مانع شود که مردم بحکم خرد، خداپرست شوند و بروز جزاء و بررسی بعقیده و عمل خود توجه نمایند.

وَيَتَّبِعُونَهَا عَوَجًا:

بشر ناگیر است در زندگی طریقه و مقصدی را اتخاذ نماید و طریقه‌ای را که پروردگار بر حسب فطرت برای او مقرر داشته و آنچه

در کمون و خمیره او نهاده انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۵۴

از خداشناسی و سیر و سلوک در زندگی بظهور آورد و یا از خواسته و تمایلات خود پیروی نماید و از مقصد بدور افتد.

أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ:

مبنی بر حصر است، ضلالت و گمراهی بشر بآنستکه بر خلاف حکم خرد از دلایل یگانگی پروردگار چشم پوشد و فریفته زندگی در دنیا شده، از مسیر خود غفلت ورزد و مردم را نیز بدان ترغیب و دعوت نماید و زندگی بشر را منحصر به این جهان بداند، بر این اساس حیات و انسانیت خود را نادیده گرفته و از آن تبری نموده است.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ:

آیه بیان نعمتهای چندی است بر مردم. از جمله اعزام و فرستادن رسولان بسوی جامعه بشر است، بمنظور اینکه آنها را از ظلمت جهالت و شرک رهائی بخشد و مکتب خداپرستی را بپا دارد و نیز هر رسولی که مأموریت تعلیم و تربیت و دعوت هر قومی را بعهده دارد باید هم زبان با آنها باشد و به لغت آنها سخن بگوید و بر اساس اعجاز نباشد و از لغت و زبان آنها که سخن می‌گویند اجنبی نباشد و چنانچه نسبت به اقوام و اجتماعات دیگری نیز مأموریت داشته، وسیله لغت قوم خود دعوت او انتشار یافته و بمنزله ترجمه دعوت رسول باشند، همچنانکه رسول اکرم (ص) بر قبایل که هم زبان و لغت آنان عربی بوده، در آغاز مأموریت یافت و سپس از طریق لغت عربی دعوت رسول گرامی صلی الله علیه و آله اقطار جهان را فرا گرفت و خصوصیتی که دین اسلام دارد، از جمله نظر به این که دعوت آن جهانی و به همه اقوام و قبائل و اجتماعات بشری متوجه و بطور دائم و همیشگی است و از طرفی لغت عربی از نظر اشتقاق و ریشه و انشعاب از یک اصل بی نظیر است و قرآن کریم نیز که بر اساس اعجاز دائم و باقی است، به این لغت شیوا، نازل شده، بر این اساس زبان رسمی و عمومی و لغت دائر و رایج در اجتماعات انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۵۵

اسلامی در اقطار جهان از نظر دین همانا لغت عربی است، از جمله نمازهای پنجگانه باید بزبان عربی خوانده شود و نیز ادعیه و احکام و معارف اسلامی که از اهل بیت علیهم السلام رسیده، همه و همه به زبان و لغت عربی است.

لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ:

غرض از اعزام رسولان فقط بیان اصول توحید و دعوت جامعه بشر بخدا- پرستی و فضیلت خلقی است و به آنان که دعوت او را پذیرفته به سعادت و نعمتهای جاودان مژده دهد و آنان که در مقام انکار و مبارزه برآیند بعقوبت تهدید نماید **فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ:**

اضلال پروردگار بر حسب مشیت قاهر او از نظر مجازات و کیفر است، زیرا در صورتی که بشر در اثر ناسپاسی و کفران نعمت از زی عبودیت خارج شود، پروردگار نیز طبق خواسته خودش او را بدان سو سوق میدهد و در باره او جز اضلال نخواهد و صورت اعتقادی کفران و ناسپاسی به روان او افاضه فرماید.

پس ضلالت و گمراهی آغاز از خاطرات مردم سر چشمه می‌گیرد و سپس در اثر اینکه هر لحظه آنرا تنفیذ و ابرام می‌نماید، پروردگار نیز او را عقوبت فرماید، ضلالت را صورت علمی و اعتقادی ثابت او قرار میدهد، در نتیجه توفیق از او سلب میشود، ناگزیر از توجه رحمت و سعادت بی‌بهره خواهد بود.

وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ:

هر که دعوت رسولان را بپذیرد و طریقه خداپرستی و انقیاد بپیماید از نظر اینکه خود را شایسته فضل پروردگار نموده هدایت یافته خلود در سعادت را نصیب او فرماید.

پروردگار از نظر صفت ربوبیت و تدبیر بشر را آفریده و فطرت خداشناسی و خودشناسی را در او نهاده و طریقه سعادت و انحراف و تیره‌بختی را نیز بوی آموخته، این نخستین هدایت و موهبت پروردگار نسبت به افراد بشر است و انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۵۶

بوسیله اعزام پیامبران و دعوت آنان مردم را بخداپرستی، طریقه هدایت و خداشناسی را بطور کامل به آنان شناسانیده و بعرصه ظهور درآورده. بشر را هر لحظه در سر دو راه قرار داده.

چنانچه سیر و سلوک او طریقه سلامت و بر طبق فطرت خدا داده باشد و در مقام انقیاد و سپاس برآید این دومین هدایت پروردگار و سوق او بسوی سعادت است و نیز آنچه در بشر نهاده، مورد استفاده او قرار داده و فیض هدایت را هر لحظه باو ادامه میدهد و

موهبت وجود بوی بر طبق قابلیت بصورت ایمان و نیروی تقوی و سعادت درمی آید.

وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ:

هر دو صفت فعل پروردگار است که مشیت قاهره او ظهوری از صفت قدرت و اتقان تدبیر است و نیز محور ایمان و کفر و سعادت و شقاوت افراد بشر است و مشیت او تام و فوق تمام است و وابسته به قید و شرطی نیست و اختلاف ظهور مشیت از لحاظ ایمان و کفر و سعادت و شقاوت بر حسب تفاوت افراد و اختلاف قابلیت مورد است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا:

از جمله رسولانی که پروردگار بسوی جامعه بشر فرستاده اعزام موسی کلیم علیه السلام بسوی فرعون پادشاه و قوم او قبطیان است و دوره نوزادگی موسی علیه السلام و کودکی و آغاز جوانی او در کنار فرعون بوده. در دربار او پرورش یافته و سپس در اثر قتل یکی از درباریان، وی مصر را ترک گفته بسوی شهر مدین رهسپار گردید و بنزد شعیب پیامبر (ع) آمده شبانی احشام و اغنام او را چندین سال بعهدہ گرفت و سپس پروردگار او را بسمت رسالت نزد فرعون و قوم او قبطیان اعزام نمود و برای اثبات دعوت او معجزات چندی مانند عصا و دست درخشان وی را در اختیار او گذارد و از نظر تهدید به فرعون و قبطیان اعلام می نمود (إِنِّي

آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۵۷

مُبِينٍ ۱۹/۴۴)

پروردگار دلائل آشکار و معجزات چندی برای اثبات رسالت من در اختیارم نهاده است.

أَنْ أُخْرِجَ قَوْمِيكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بمنظور اینکه فرعون پادشاه مصر و قبطیان و بنی اسرائیل را بتوحید و خدا پرستی دعوت نماید و از ظلمت شرک و جهالت رهائی بخشد تاریخ سکونت بنی اسرائیل در مصر آنستکه یعقوب اسرائیل علیه السلام و یازده فرزندان او از هنگامی که بدعوت یوسف صدیق علیه السلام از کنعان به مصر هجرت نموده سپس فرزندان آنها نیز در آن کشور سکونت گزیدند آیه در مورد دعوت موسی کلیم (ع) اذن و مشیت پروردگار را قید نموده همچنانکه در آیه گذشته نسبت بدعوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله اذن پروردگار قید و یادآوری شده از نظر آنستکه جمله اخراج به هیئت امر ذکر شده و دعوت موسی (ع) استناد به پروردگار دارد.

بعض مفسرین گفته‌اند: مراد از آیات عبارت از جمله‌ها و آیه‌های توریه کتاب آسمانی است، این نظر بر خلاف ظاهر است، زیرا آیه و آیات بمعنای علامت و دلیل است که بر اساس اعجاز باشد و دلالتی که پروردگار در اختیار موسی (ع) گذارده عصا و دست درخشان خود او بوده که هر دو دلیل محسوس و معجزه بوده و آنها را موسی (ع) در دعوت خود مکرر بکار میرده و جمله‌های توریه آسمانی مبنی بر اعجاز نبوده، بدین جهت بآنها آیه و آیات گفته نمیشود و فقط از کتابهای آسمانی بآیات کریمه قرآنی که معجزه آسا است آیه و آیات گفته می‌شود، با توجه به این که دعوی رسولان باید بر اساس معجزه محسوس و زود گذر باشد و نباید مبتنی بر معجزه دائم و باقی باشد زیرا دلیل گویا بر اعتبار دعوی رسالت رسول بطور دائم خواهد بود در صورتی که رسالت موسی کلیم (ع) و همچنین سایر رسولان صاحب دین و کتاب آسمانی رسالت آنان بطور محدود و موقت بوده و فقط رسالت انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۵۸

و دعوت رسول گرامی صلی الله علیه و آله جهانی و همیشگی است، بدلیل اینکه دعوی رسالت او بر اساس آیات قرآنی و بر اساس منطق و برهان که معجزه آسا و همیشگی و جهانی است.

وَذَكَّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ:

بقرینه سیاق و اینکه پس از دعوت باصول توحید و ارکان خداشناسی ایام پروردگار را تذکر و یادآوری نماید مراد معاد و هنگام رستاخیز باشد.

پروردگار در طی اعزام موسی (ع) مقرر داشته که بجامعه بشر و بقوم خود اعلام نماید از جمله اصول خداشناسی، ایمان به قیامت و هنگام بررسی به عقاید و اعمال افراد بشر است که آغاز آن از هنگامی است که بشر به آستانه مرگ درمی‌آید و به صحنه عالم برزخ دیده شهود می‌گشاید و سپس بعالم قیامت برای بررسی به عقیده و عمل احضار خواهد شد.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ:

بیان آنستکه جلب توجه مردم بمرگ و عالم شهودی که بدنبال دارد، بر هر خردمند حقایق آشکار می‌شود. شایسته است در آن باره بیندیشد و برای تأمین زندگی خود در آن عالم کوشش نموده، بردباری را پیشه کند.

در تفسیر قمی است که فرمود: ایام پروردگار سه هنگام است، روز قیام قائم و هنگام مرگ و هنگام قیامت.

مفسر گوید: چنانچه مراد از قائم آنچه در دین اسلام اراده می‌شود که قیام قائم آل محمد (ع) و یا رجعت است در دین موسی کلیم (ع) قابل تذکر و یادآوری نبوده است.

کتاب معانی به سندی از امام باقر (ع) و امام صادق علیهما السلام روایت نموده که فرمودند: ایام پروردگار سه هنگام است. روز قیام قائم و هنگام رجوع و رجعت و هنگام قیامت.

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۵۹

[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۶ تا ۱۸] ص: ۲۵۹

اشاره

وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيَدَّبُّحُونَ أُنْبَاءَكُمْ وَيَشْتَكِيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (۶) وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ (۷) وَ قَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ (۸) أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَعْيُنَهُمْ فِي آفْوَاهِهِمْ وَ قَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَ إِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ (۹) قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَ فِي اللَّهِ شَكٌّ فَأَطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَآتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۱۰)

قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۱) وَ مَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَىٰ اللَّهِ وَ قَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَ لَنْصَبِرَنَّ عَلَىٰ مَا أَدَّبْتُمُونَا وَ عَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (۱۲) وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعْرِدَنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ (۱۳) وَ لَنَسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَعِيدِ (۱۴) وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ (۱۵)

مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمَ وَ يُسْقَىٰ مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ (۱۶) يَتَجَرَّعُهُ وَ لَا يَكَادُ يُسَبِّغُهُ وَ يُأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ (۱۷) مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ ذَٰلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبُعِيدُ (۱۸)

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۶۱

(شرح) ص: ۲۶۱

وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ:

عامل جمله اذ قال، جمله اذکر در تقدیر گرفته شده و خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله مبنی بر حکایت تعلیمات و پندها که موسی کلیم علیه السلام بقوم خود بنی اسرائیل آموخته و گفته بیاد آورید نعمت و فضل پروردگار را بر همه شما، زیرا فرعون پادشاه و قبطیان شما بنی اسرائیل را به اسارت در آورده در باره اذیت و عقوبت شما می‌کوشیدند، نوزادان را می‌کشتند و دختران را به اسارت بمردم قبط واگذار می‌نمود، این مصیبت و بلاء سختی است که پروردگار بنی اسرائیل را بدان گرفتار نموده و موقع آزمایش در آورد و از نظر توحید افعالی این بلاء و مصیبت را بساحت پروردگار نسبت داده از نظر استحقاق آنها که در دنیا نیز بدست دشمنان خود عقوبت شوند.

وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ:

عطف به جمله نعمه الله و تقدیر آن و اذکروا اذ تاذن ربکم است مبنی بر حکایت پاره‌ای از تعلیمات موسی کلیم (ع) بقوم خود بنی اسرائیل است و آنها را یادآوری نماید که پروردگار اعلام فرموده، چنانچه در مقام سپاس از نعمتهای او برآئید و بشکر آنها قیام نمائید.

پروردگار نیز بفضل خود نعمت را بر شما خواهد افزود انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۶۲

و همچنین در جهان دیگر و شکرگزاری نعمتهای پروردگار سبب زیادی نعمت و فضل در دو جهان خواهد شد بدیهی است طریقه سپاسگزاری از نعمت پروردگار ایمان باصول و ارکان توحید و اداء وظایف الهی و تقوی و پرهیز از گناهان است که اقصی کمال انسانی است.

وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ:

چنانچه در مقام انکار نعمت پروردگار برآئید و طریقه شرک و خودستائی بیمائید شایسته عقوبت در دو جهان خواهید بود، پروردگار سختی عذاب و قهر خود را به آنان یادآوری نموده، ولی تهدید به اجرای عقوبت فوری فرموده، زیرا ممکن است که حکمت اقتضاء کند پروردگار از نظر آزمایش بآنها مهلت دهد، بلکه چه بسا بصورت ظاهر نعمت آنها را فرا بگیرد و عقوبت آنان را به تأخیر افکند.

و گفته شده که آیه (وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ) عطف بجمله و اذ قال موسی باشد، مبنی بر اعلام پروردگار به لزوم سپاسگزاری از نعمت او است که در خلال سخنان موسی کلیم علیه السلام درج شده است.

وَقَالَ مُوسَى إِنَّ تَكْفُرُوا أَنتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا:

از جمله تعلیمات موسی (ع) که بقوم خود و بجامعه بشر برای همیشه اعلام نموده، آنستکه چنانچه همه افراد بشر در هر زمان بهیئت اجتماع بنای مبارزه گذارند و نعمتهای پروردگار را انکار نموده بشرک و خودستائی گرایند هرگز ضرر و زیانی بساحت او رو نخواهد آورد و بخود ستم روا داشته و از فیض بیکران او خود را بی بهره نموده‌اند.

زیرا مقام کبریائی او غنی با لذات و بطور اطلاق است نیازهای همه افراد و حاجت نیازمندان را میداند و برمی آورد بدون اینکه سودی عاید او گردد بلکه رفع نیاز محتاجان بر اساس فضل است. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۶۳

فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ:

صفت فعل پروردگار است و از نظر غنای ذاتی او پیوسته بر حاجت نیازمندان احاطه دارد و از نظر قیومیت او حاجت آنها را بر آورد و بر مسئلت وجودی هر سائلی آگاه است و باو پاسخ مثبت می‌دهد.

بدین اساس با لذات محمود و پسندیده است و سلسله موجودات هر یک در حد وجودی خودشان ثناگو و سپاسگزار اویند و از نظر نقصی که در آنها است ساحت آفریدگار را از هر گونه نقصی تنزیه مینمایند. زیرا چنانچه نقصی در او تصور شود، در صف مخلوقات قرار گرفته.

دست نیاز بسوی آفریدگار بی‌نیاز خواهد گشود.

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ:

آیه مبنی بر تهدید است موسی کلیم (ع) برای قوم خود تاریخ و سرگذشت بعض اقوام گذشته را یادآوری می‌نماید که چگونه در اثر کفران نعمت و مبارزه با رسولان مورد عقوبت قرار گرفتند. مانند قوم نوح (ع) که سالهای متمادی بدعوت آنان قیام می‌نمود و با چند نسل آنها هم‌زمان بود، دعوت او را جز گروهی معدود نپذیرفتند.

پروردگار بر آنها غضب نموده آنانرا بهلاکت افکند، همچنین قوم عاد و ثمود سرگذشت نکبت بار آنان در آیات کریمه آمده است و بسیاری دیگر از اقوام مانند قوم لوط که در اثر کفران و رفتار شنیع پروردگار سرزمین آنها را در کمترین لحظه‌ای واژگون نمود، همه آنها را بهلاکت افکند و مانند قوم صالح و شعیب و بسیاری اقوام دیگر که نام و نشانی از آنها بجای نمانده و بر سرگذشت آنها جز ساحت پروردگار احاطه کامل ندارد.

جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ: انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۶۴

خلاصه‌ای از جریان دعوت رسولان را یادآوری فرموده با اینکه برای اثبات دعوی رسالت خود از جانب پروردگار دلائل و معجزات آشکار در اختیار داشتند و در ضمن قیام بدعوت مردم بخداپرستی معجزات را بکار می‌بردند ولی مردم از نظر مبارزه با آنان دست خودشان را به دهان رسولان نهاده کنایه از اینکه هر چه بوظیفه خطرناک خودشان قیام بدعوت مردم می‌نمودند و در آن باره اصرار می‌ورزیدند، گروه بسیاری مانع می‌شدند، از اینکه فریاد و طنین دعوت پیامبران در جامعه انتشار بیابد و در قلوب آنان اثر گذارد.

و گفته شده که هر دو ضمیر در جمله (فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ) راجع به رسولان است یعنی مردم دست رسولان را بدهان خود آنها نهاده کنایه از اینکه مردم رسولان را اجبار می‌نمودند که ساکت شوند و از دعوت مردم و سخنان تهدید آمیز خودداری نمایند و به آنان الزام نموده که از دعوت مردم خودداری و سکوت اختیار نمایند.

این نظر بر خلاف قیام بدعوت بحق و اداء وظیفه رسالت است زیرا رسولان هرگز از قیام بدعوت خودداری نمی‌نمایند و هر چه مردم در مبارزه با آنان اصرار ورزند رسولان باید بوظیفه خطیر خود قیام نمایند گرچه مورد تهدید بقتل قرار گیرند از نظر اینکه قبول رسالت و قیام بدعوت بحق وظیفه بسیار خطیری است که هیچ مانع از اداء این وظیفه جلوگیری نتوان نمود و مجوزی برای عجز و یا اظهار عذر برای رسولان در پیشگاه کبریائی نخواهد بود و بر حسب آیه (وَ أَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا ۹/۳۳) آنستکه در برابر هر گونه معارضه مردم و هر تهدیدی ایستادگی نموده به اداء وظیفه دعوت قیام نمایند و عذری از آنان پذیرفته نخواهد بود.

وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ:

مردم در پاسخ رسولان می‌گفتند ما بدعوی شما به رسالت از جانب پروردگار انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۶۵

هرگز گوش فرا نداده تصدیق نخواهیم نمود.

وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ:

و آنچه از دلائل آشکار و معجزات محسوس ارائه دهید بدان اعتماد ننموده شک و تردید ما بر طرف نخواهد شد زیرا دعوی رسولان توحید و بی‌همتائی آفریدگار است که وحدت تدبیر او نظام جهان را بپا داشته و این دعوی از آنان هرگز قابل قبول نیست چه آنکه بطور بداهت بسیاری از عوامل طبیعت در معلولهای خود تاثیر مینمایند و چنانچه آنها نباشند هرگز آثاری که از آنها مطلوب است صورت نخواهد گرفت و این دلیل گویا است که عواملی در نظام جهان دخالت دارند و در تأثیر معلولها و تنظیم خواسته‌ها استقلال دارند.

قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَلَا فِي اللَّهِ شَكٌّ فَأَطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ:

فاطر صفت فعل پروردگار و فطر و انفطار عبارت از آفرینش است که آنچه در کمون موجود و پدیده است به فعلیت و ظهور

برساند.

بدیهی است جهان طبع بر اساس تحول و حرکت نهاده شده و هر لحظه آنچه در کمون موجودات نهاده شده بعرضه ظهور درمی‌آورد.

مثلا شکوفه میوه‌ای گشوده می‌شود، آنچه در کمون آنست عبارت از میوه شادابی است که پس از اندک مدت رشد نموده بدان صورت و هیئت در می‌آید و فاطر بدان لحاظ است که هر ذره و موجودی را بتدریج آنچه در کمون دارد از طریق تحول و فیض هستی آنها را بسوی کمال و رشد سوق می‌دهد به این بیان صفت فاطر، ظهوری از صفت ربوبیت و تدبیر پروردگار است که نظام جهان را بر اساس سوق هر موجودی بسوی تحول و کمال نهاده است.

آیه بیان آنستکه از جمله دلائل توحید افعالی پروردگار که رسولان در مقام احتجاج با بت پرستان بکار برده و بدان استناد می‌نمودند و آیه نیز بمنظور تعلیم و تربیت دانشجویان مکتب عالی توحید آنرا حکایت نموده است احتجاج انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۶۶

رسولان به آنستکه با مشاهده صحنه پهناور جهان خلقت که از کرات بیکران آسمان و از زمین گسترده صورت گرفته و بشر بر حدود و جوانب آن هرگز آگهی نخواهد یافت و انواع موجودات بی‌نهایت و بی‌شمار آنها را پی در پی از کتم عدم پدید آورده و آنچه در کمون موجودات نهاده تا پایان جهان آنها را به تدریج بظهور می‌رساند و نظام جهان را بر این اساس استوار نموده است. این چنین آثاری که صحنه پهناور هستی را فرا گرفته آیا برای خردمند کافی نیست که تدبیر و تحول جهان بر اساس مشیت پروردگار استوار است، یعنی نظام دائم جهان بر خلقت تدریجی موجودات آینده است که از کمون موجودات قبلی پدید می‌آیند و هر لحظه انتظام جهان بر تحول و پدید آمدن موجودی از موجود دیگر بوسیله تأثیر و عوامل طبیعت صورت می‌گیرد، مثلا گلها و شکوفه‌ها قبل از بهار در درختان نهفته است.

هنگام بهار حیات با آنها دمیده میشود بتدریج رو به رشد و نمو نهاده پس از اندک مدتی شکوفه بصورت و هیئت میوه‌های گوناگون ظهور می‌نمایند و قانون خلقت هر لحظه آمیخته بوجود و زوال و وجود دیگر بطور تجدد امثال است و نمی‌توان آغاز خلقت هر موجودی را از بقاء آن جدا نمود، بدین نظر خلقت هر موجودی توأم با امتداد زمانی و بقاء آن موجود بطور تحول است که بسوی کمال رهسپار گردد.

نتیجه آنکه ایجاد هر یک از موجودات طبع عبارت از وجودی است که تحول‌پذیر باشد و بسوی کمال رهسپار گردد و بر حسب تحلیل تدبیر لازم آفرینش موجود طبیعی است که محکوم بتحول می‌باشد و از بقاء و امتداد آن در زمان و تحول آن تعبیر به تدبیر می‌شود پس آفریدگار که موجودات جهان را از کرات آسمان و زمین و آنچه در آنهاست آفریده خلق و آفرینش او عبارت از تدبیر در باره مخلوقات و سوق آنها بسوی کمال است که غرض از خلقت آنها است.

طریقه دیگر احتجاج بجمله (فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) آنستکه بطور بداهت انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۶۷

موجودات جهان طبع دارای حدود و آثار و از یکدیگر ممتاز و جدا هستند و پیوسته محکوم بتحول بوده و فناپذیرند و نظر به این که موجودی که فنا پذیرد در اثر محکومیت و اینکه قائم بغیر است و وجود آنها و همچنین آثار آنها از غیر افاضه می‌شود و آن غیر وجود نامحدود و واجب خواهد بود و او مالک همه مخلوقات است و غیر او نه مالک وجود خود و نه مالک وجود دیگری است پس رب و مدبر همه موجودات یعنی قیام همه آنها با آفریدگار است همچنانکه موجد آنها آفریدگار است و جز او آفریدگاری نخواهد بود با توجه بت پرستان باحتجاج رسولان باین دلیل محسوس که غیر قابل انکار است شک و ریب آنان بطور اضطرار زائل خواهد شد زیرا شک حالت نفسانی و تعلقی است باید بامری مشکوک تعلق بیابد چنانچه امری متکی بدلیل آشکار باشد با جلب توجه بآن دلیل حالت شک خواه ناخواه و بطور اضطرار زائل خواهد شد و بصورت اعتقاد و ایمان در خواهد آمد در این صورت

دعوی شک بی‌اساس بوده مبنی بر انکار و لجاج است.

يَدْعُوْكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوْبِكُمْ:

پیامبران در ضمن احتجاج با بت پرستان دعوت بتوحید و خداپرستی را بساحت پروردگار نسبت داده‌اند بمنظور اثبات اینکه دعوت رسولان نیز ظهوری از دعوت پروردگار است و نیز غرض از خلقت و نظم جهان و تأمین آسایش سلسله بشر دعوت آنان بتوحید و بکمال و سعادت است که بشر در انتظار دارد و حرف لام جمله (لیغفر لکم) بمعنای غرض است و مغفرت صفت فعل بمعنای ستر است و اشاره به این که شرک و کفر و گناهان و هر گونه عمل در نظام خارج ثابت و مستقر است و انقلاب پذیر نخواهد بود ولی بر حسب فضل پروردگار بر اهل ایمان شرک و کفر و گناهان آنان نادیده گرفته و ستر و پوشیده می‌شوند و تیره گی و بعد از رحمت پروردگار در اثر ایمان و توبه زائل شده روح بصورت نورانی و قرب و صفاء در خواهد آمد.

پروردگار بر حسب صفت «فاطر السماوات و الارض» موجودات جهان انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۶۸

را بسوی کمال سوق میدهد و آنچه در کمون آنها نهاده بتدریج بصورت فعلیت درمی‌آورد و نظام جهان را بر آن استوار می‌نماید از جمله سلسله بشر است و نظر به این که در کمون او نیروی خرد و تعقل و تفکر نهاده بدین جهت زندگی او را ابدی و همیشگی معرفی نموده و بمرگ زندگی او پایان نمی‌یابد بلکه بزنگی دیگری انتقال خواهد یافت بدین جهت نیازمند برهبری و هدایت سنخ دیگری است و عبارت از دعوت بخداپرستی و کسب فضیلت بمنظور اینکه زندگی فردی و اجتماعی او در این جهان تأمین گردد و نیز پس از مرگ آنچه بر حسب عقیده و عمل جوارحی در روان خود ذخیره نموده بصورت فعلیت درآید.

مِنْ ذُنُوْبِكُمْ:

ذنوب جمع ذنب و از ذنب بدو فتحه گرفته شده بمعنای دنباله و تبعه است از نظر اینکه هر عمل گناه و جنایت و S بد دیگران دنباله و تبعه دارد و مستلزم کیفر و عقوبت و انتقام است بدین مناسبت بشرک و بهر یک از اعمال نکوهیده ذنب و گناه گفته می‌شود.

وَ يُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى:

از جمله آثار دعوت جامعه بشر بتوحید و خداپرستی و فضیلت انسانی آن است که پروردگار در باره اجرای عقوبت و هلاکت مردم شتاب نخواهد فرمود زیرا بشر در اثر ارتکاب جنایت و گناهان بزرگ و ستم بد دیگران ممکن است خطرها باو رو آورد و هر یک زندگی او را تهدید نماید اجل و پایان زندگی او فرا رسد و مرگ به طور تصادف و اتفاق او را بر باید اجل و پایان زندگی افراد بشر دو سنخ است.

۱- اجل و پایان زندگی در صورت وجود مقتضی مرگ به طور ابهام ۲- اجل محتوم و پایانی که پروردگار مقرر فرموده تغییر و تأخیر پذیر نخواهد بود و اجل و مسمی محتوم بطور اطلاق است و اجل معلق عبارت از مرگ انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۶۹ با وجود مقتضی است چنانچه عایقی از خطر مرگ جلوگیری نماید اجل فرا میرسد و اجل مسمی و محتوم تخلف پذیر نخواهد بود چه همان لحظه عمر پایان بیابد و مرگ فرارسد و یا اینکه قبل بر آن مرگ معلق فرا رسیده باشد بالاخره عمر و مدت زندگی بشر از آن لحظه محال است تجاوز نماید و به زندگی خود لحظه‌ای دیگر ادامه دهد.

بعبارت دیگر اجل مسمی آنستکه در نظام تکوین نامبرده و مقرر شده و تخلف و تجاوزپذیر نخواهد بود و اجل معلق با وجود مقتضی قابل محو و اثبات است از نظر اینکه وابسته بایمان و کفر و اعمال صالحه و نکوهیده بشر است یعنی با شرک و کفر و یا ارتکاب جنایت و گناهان بزرگ و یا ستم به خواست پروردگار چه بسا مقتضی شود که اجل معلق فرا رسد و در صورت وجود مقتضی برای فرا رسیدن مرگ چنانچه عائقی رخ دهد و خطر مرگ را دفع کند اجل با وجود اینکه مقتضی داشته خنثی و بیهوده می‌گردد و وجود مقتضی و سبب ناقص برای اجل معلق منافاتی با اجل مسمی و محتوم ندارد چنانچه مانع از تأثیر مقتضی مرگ

تحقق بیابد مرگ معلق فرا نمیرسد و بعد اجل محتوم تحقق خواهد یافت یعنی لحظه‌ای از آن مدت مقرر عمر بشر هرگز تجاوز نخواهد نمود.

از آیه میتوان چند امر استفاده نمود ۱- نتیجه دعوت پیامبران سعادت و فضیلت انسان و آموزش گناهان و صفای روان و رفع نواقص خلقی است.

۲- در اثر گناهان و خلق ناپسند ممکن است از عمر و مدت زندگی انسان کاسته شود از نظر اینکه مقتضی مرگ ناگهانی و یا سبب کوتاهی عمر انسان تحقق بیابد.

۳- اجل معلق آنستکه مقتضی مرگ تحقق یافته چنانچه عائقی خطر مرگ را دفع کند وجود مقتضی مرگ خنثی و بیهوده خواهد شد. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۷۰

۴- اجل مسمی و محتوم آنستکه در نظام تکوین مقرر شده از نظر اینکه هر فردی از بشر جزئی از نظام جهان و زندگی او وابسته بمجموع نظام جهان است ناگزیر محکوم تدبیری است که پروردگار در باره او از طریق حوادث بضمیمه افعال و حرکات او برای هر فردی مقرر فرموده است.

۵- بقای زندگی اهل ایمان و تقوی تا هنگامی که اجل محتوم آنان فرا رسد از جمله نعمتهای پروردگار معرفی شده و محصول پیروی از دعوت پیامبران است ۶- حادثه و یا فعل اختیاری که مقتضی مرگ ناگهانی و یا سبب کوتاهی عمر می شود چنانچه عایقی از مرگ معلق جلوگیری نماید آن نیز محصول ایمان و اعمال خیر و نعمت معرفی شده است.

۷- مغفرت و ستر نواقص انسان و کسب سعادت نخستین اثر پیروی از دعوت پیامبران معرفی شده و بر بقای عمر تا هنگامی که اجل محتوم فرا رسد مقدم داشته شده از نظر آنستکه سعادت محصول و غرض اصلی از زندگی است ناگزیر بر طول عمر ترجیح خواهد داشت.

قَالُوا إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا:

نظر به این که احتجاج رسولان بر مبنای امر بدیهی بود. و قابل انکار نیست بت پرستان بدان توجه و اعتراض ننموده در مقام انکار رسالت رسولان و مبارزه با آنان برآمده می گفتند شما نیز مانند ما بشر هستید و ما فاقد اینگونه نیروی غیبی هستیم و با تعلیمات باطنی و الهامات معنوی ارتباط نداریم و رسالت از جانب پروردگار در اثر ارتباط غیبی است و اختصاص بفرشتگان دارد که ذات و حقیقت آنها ملکوتی است و ما افراد بشر از این امتیاز محروم و بی بهره هستیم بهمین قیاس رسولان نیز که دعوی رسالت از جانب آفریدگار می نمایند فاقد امتیاز جنبه ملکوتی بوده و از الهامات غیبی بی بهره خواهند بود بدین جهت دعوی آنان بی اساس است.

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۷۱

تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا:

در مقام مبارزه با رسولان می گفتند غرض از دعوت مردم بخدپرستی و دعوی رسالت از جانب آفریدگار جهان آنستکه بر مردم فرمانروایی نموده ما را از شعار قومیت و پرستش بتهای خود بازدارید و از نفوذ و قدرت ما کاسته پیوستگی و اجتماع ما را پراکنده نمائید.

فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ:

امر تعجیز است چنانچه دعوی رسالت از جانب آفریدگار می نمائید معجزه‌ای ارائه دهید که خواه ناخواه و بطور اضطرار تصدیق نمائیم و دعوی رسالت شما را بپذیریم زیرا دعوی رسالت امر خارق عادت و ارتباط با الهامات غیبی است و بدون دلیل و ارائه معجزه هرگز قابل قبول نخواهد بود.

قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ:

مبنی بر تصدیق اینکه بطور بدهت رسولان از جانب پروردگار نیز بشرند ولی بت پرستان نباید رسولان را بخودشان قیاس کنند زیرا از نوع بشر بودن سبب نمی‌شود که همه افراد در شئون انسانیت مانند هم باشند و در کمالات ظاهری و فضائل معنوی همه افراد انسانها یکسان باشند از نظر اینکه پروردگار در کمون بشر روح و روان نهاده که زیاده بر تصور قابل ترقی و تکامل است و سبب امتیاز ذاتی افراد از یکدیگر می‌شود و روح و نیروی ناطقه که برای بشر فصل معرفی شده بطور مبهم بوده و بر همه افراد صادق است و فصل حقیقی که سبب امتیاز هر فردی از افراد دیگر می‌شود امتیازات روحی و روانی او است و بهترین مزیت و امتیاز برای افراد بشر آنستکه قابلیت و شایستگی داشته باشند که پروردگار بر آنان منت گذارد و آنان را با تعلیمات غیبی آشنا سازد و بسمت رسالت و دعوت جامعه بشر بخداپرستی اعزام نماید و تعلیم و تربیت سلسله بشر را بعهدہ آنان گذارد. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۷۲

وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ:

آیه با تأکیدی که در بر دارد مبنی بر اقرار و تصدیق به این که رسولان فاقد نیروی آفرینش هستند و هرگز نمی‌توانند امر خارق عادت را پدید آورند بلکه ارائه امر خارق و یا معجزه از شئون خلقت و آفرینش است به این که حادثه‌ای را در خارج ایجاد نموده بیافریند و اختصاص بساحت پروردگار دارد.

إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ:

جز اینکه پروردگار بمنظور اثبات دعوی رسولان خارق عادت و یا معجزه‌ای را اجراء نموده بمردم ارائه دهد و از نظر قابلیت و شایستگی اختصاص برسولان دارد و سایر اهل ایمان و تقوی این صلاحیت را ندارند و بدرخواست آنان پروردگار امر خارق عادت و یا معجزه‌ای را هرگز اجرا نخواهد فرمود:

وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ:

مبنی بر حصر است از نظر اینکه زمام تدبیر امور در حیطه قدرت بی‌حد آفریدگار است و قیام امور و حوادث بساحت او وابسته است اهل ایمان باید امور و حاجت خود را باو واگذارند و توکل نمایند و وکیل و زمامدار خود و نیازهای خود بدانند رسولان نیز در باره اجراء معجزه بمنظور اثبات دعوی رسالت خود بصفت ربوبیت او واگذار می‌نمودند چنانچه حکمت اقتضاء کند پروردگار معجزه و یا خارق عادت را بمردم ارائه می‌دهد.

وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ:

با اینکه پروردگار برسولان منت نهاده و از تعلیمات غیبی آنها را بهره‌مند فرموده و از بندگان خاص خود معرفی نموده معذکک در انجام وظایف خاطرہ استقلال بذهن آنان هرگز خطور نخواهد نمود بلکه شعار آنان توکل قلبی به پروردگار و نیز تعلیم جامعه بشر و ترغیب آنان باعتماد و توکل پروردگار است و قَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا: انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۷۳

جمله حال است پروردگار برسولان منت خاصی نهاده توحید و خداشناسی را بطور فعلیت و شهر در روان آنان سپرده و لحظه‌ای آمیخته بشرک نبوده و نخواهد بود و نیز در اثر منت خاص از تعلیمات غیبی آنان را بهره‌مند فرموده و سمت تعلیم و تربیت جامعه بشر را بعهدہ آنان نهاده است این اقصی درجه هدایت و موهبت وجودی است که پروردگار در باره رسولان معمول فرموده است.

وَلَنْصَبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا:

از جمله منت خاصی که پروردگار بر رسولان نهاده تعلیم و جود و نیروی صبر و مبارزه‌ای است که در اداء وظیفه رسالت از هیچ گونه جدیت دریغ نمایند و از هر گونه تهدید و یا از هر خطر که بآنان متوجه شود رو برنگردانند و از انجام وظیفه شانه تهی نمایند و نیز این چنین نیروی مبارزه با شرک و کفر را بمردم اعلام نمایند بمنظور اینکه دستور عملی برای اهل ایمان باشد و نیز اظهار حیات و قدرت در برابر دنیای شرک است.

از این جمله استفاده می‌شود از جمله وظایف رسولان آنستکه در مقام اداء وظایف رسالت و مأموریت خود از هر گونه خطری

گریزان نشوند و در پیشگاه پروردگار عذر از آنان پذیرفته نخواهد بود بدیهی است این چنین نیروی مقاومت در اداء وظیفه از حدود قدرت اهل ایمان خارج است و در باره آنان انجام هر تکلیف وابسته بقدرت و عدم حرج است بدیهی است صبر و بردباری در برابر ناگواریه‌ها اساس نیروی توکل و اعتماد پروردگار است.

وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ:

بیان آنستکه صفت توکل مانند سایر فضائل دارای مراتب بیشماری است بر این اساس باهل ایمان که باقتضای عقیده امور خود را پروردگار واگذار مینمایند باز ترغیب مینماید که بر حسب ایمان کامل در امور خود نیروی توکل بیشتری را بکار بندید و در مقام انقیاد استقامت و بردباری زیادتری را معمول دارید. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۷۴

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُذِخِرْنَا مِنْكُمْ لِنَعْرِجْكُمْ مِنْ أَرْضِنَا:

پس از اینکه بت پرستان سخنان و احتجاج رسولان را شنیده در اثر عناد ناگزیر سکوت اختیار می نمود و در مقام تهدید آنان و پیروان آنها برآمده می گفتند شما و پیروان شما را از سرزمین خود تبعید و اخراج خواهیم نمود.

أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا:

او حرف تردید لام سوگند و عود بمعنای بازگشتن است گفته شده که از آیه استفاده می شود چه بسا رسولان قبل از اینکه پروردگار آنها را برسالت برگزیند و بسوی جامعه بشر اعزام نماید موحد و خداپرست نبوده‌اند از نظر اینکه در مقام تهدید بانها گفته‌اند ناگزیر بآئین شرک سابق و بمرام دیرین خود باز خواهید گشت.

این نظر بر خلاف ظاهر و ضرورت است زیرا خطاب تهدیدآمیز اختصاص بر رسولان نداشته بلکه پیروان آنها نیز مورد تهدید بوده‌اند و از نظر کثرت پیروان بقیاس بر رسول خطاب بطور عموم گفته شده است.

و نیز بر خلاف ضرورت و فطرت است از نظر اینکه کسیکه بت پرست باشد صلاحیت آنرا هرگز نخواهد داشت که پروردگار او را بسمت نمایندگی معرفی نماید و گفتار و رفتار و عقیده او را بر مردم تحمیل نماید و او را پیشوا و داعی بحق و خداپرستی مقرر بدارد.

هم چنانکه آیه (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ۱۲۰ / ۲) بیان آنستکه عهد و پیمان پروردگار پیوسته بر آن بوده که ستمگران از تصدی عهد و پیمان الهی بی بهره‌اند و نیز بقریه اینکه جمله (لتعودن) با سوگند و تأکید طرف تردید قرار داده شده هر دو عدل مورد اجبار و اکراه خواهد بود و مفاد آیه تهدید بآنستکه همه شما را از بلاد و از سرزمین خود بیرون خواهیم راند و یا اینکه همه شما را بآئین شرک بازگردانیم و محتمل است از نظر اینکه شرک و کفر از مقوله عقیده و صورت روانی انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۷۵

است اکراه پذیر نبود بهیئت لازم گفته شده که همه شما را اجبار خواهیم نمود که در صف ما درآیید و شعار خود را شرک قرار دهید.

فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ:

پروردگار در مقام تسلیت خاطر رسولان و گروندگان برآمده وحی فرمود بطور حتم ما ستمگران را بهلاکت خواهیم افکند و از ایداء و آزار آنها شما را رهائی خواهیم بخشید.

وَلَنَسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ:

و نیز از نظر تسلیت خاطر رسولان پروردگار وعده فرمود که آثار ستمگران را مانند خود آنها محو و نابود نموده سرزمین و منازل و آثار عظمت و قدرت آنها را در اختیار رسولان و گروندگان آنها قرار خواهیم داد.

ذَلِكُمْ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ:

مبنی بر تسلیت خاطر رسولان و پیروان آنها است به این که مژده هلاکت ستمگران و محو آثار عظمت آنها از نظر آنستکه رسولان

و گروندگان بآنها از مقام کبریائی خائف بوده و هم چنین از مخالفت او ترسانند و نیز از عقوبت‌ها که در برابر شرک و گناهان مقرر فرموده پیوسته بیمناک هستند.

وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ:

رسولان پیوسته از پروردگار درخواست فرج و دفع دشمنان از خود می‌نمودند درخواست آنان پذیرفته و باجابت رسیده به این که ستمگران متمرّد را از رحمت و آسایش ناامید نموده بهلاکت افکندیم.

مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ:

دوزخ پیوسته در تعقیب ستمگران است که آنها را فرا بگیرد و از آبهای گندیده و گداخته پیوسته بگلوی آنان ریخته خواهد شد.

يَتَجَرَّعُهُ وَ لَا يَكَادُ يُسِيغُهُ: انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۷۶

از قطرات گداخته هرگز نمی‌خواهند بیاشامند ولی خواه ناخواه بگلوی آنان ریخته می‌شود.

وَ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ:

محمّل است مراد هنگامی که ستمگران در آستانه مرگ در آیند مرگ هر یک از آنها از هر جزئی از اجزاء و جوارح بدن او را فرا می‌رسد و سختی‌های مرگ و سكرات آن از ظاهر و باطن و از هر جزئی از بدن او را فرا می‌گیرد.

وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ:

از نظر احساس سختی مرگ و سكرات آن گویا نمرده تا از سختی جان سپردن آسوده گردد.

مِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ:

پس از سختی‌های هنگام مرگ ستمگر آنگاه عذاب و عقوبت‌های بسیار سخت‌تر و بطور خلود بدنال دارد و او را فرا خواهد رسید.

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ:

بیان سیرت اعمال نیک و پسندیده بیگانگان است و آنها را بخاکستری تشبیه نموده که معرض بادهای تند درآید و از هر سو پراکنده شود بدین قیاس بیگانگان از کارهای نیک و پسندیده خود که در اجتماع و برای تأمین مصالح آنان بجا آورده ثمره و نتیجه‌ای نتوانند بدست آورد و همه کارهای نیک آنان بیهوده خواهد بود ظاهر آنستکه جریان تشبیه در باره خصوص اعمال خیر و آثار نیک بیگانگان است که فقط از طریق تأمین مصالح اجتماع و بدان منظور بجا آورده‌اند زیرا چنانچه غرض از تشبیه همه اعمال آنان باشد از جمله گناهان هرگز قیاس بخاکستر نمیشود بلکه سیرت آنها شعله‌های آتشین است.

از منطق آیات کریمه استفاده می‌شود.

۱- اعمال خیر و آثار نیک بیگانگان بخاکستری تشبیه شده که بی‌ارزش انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۷۷

و معرض بادهای تند درآمده و پراکنده می‌شود.

۲- اعمال خیر و آثار پسندیده بیگانگان که از اندیشه شرک سر چشمه گرفته و صادر شده برنک شرک و کفر درمی‌آید و ظهوری از نیروی گسترش شرک و کفر در اجتماع خواهد بود.

۳- مصلحت و فائده اجتماعی آن عمل خیر نیز زنده نبوده و حیات نداشته بلکه همان اثر خیر محدود و طبیعی است که بر آن خواه ناخواه مترتب می‌شود و فناپذیر است.

۴- آنچه بیگانه از اعمال خیر و آثار نیک که از او باقی و بجا مانده و در اجتماع نیز مورد استفاده است برای او نفع و سودی نخواهد داشت.

۵- عمل نیک و آثار خیر در صورتی برای فاعل سودمند است که دارای حسن فاعلی نیز بوده و از نیروی ایمان سر چشمه گرفته باشد و عمل نیک و آثار خیر که از بیگانه صادر و بجا مانده فاقد حیات بوده اجر و ثوابی برای آن نخواهد بود.

۶- اجر و ثواب در قیامت سیرت عمل نیک است بشرط اینکه از فاعل مختار و اهل ایمان صادر شده که عمل رنک عبودیت و انقیاد داشته باشد و بدین اساس بهره‌ای از حیات و بقاء خواهد داشت و هر چه جنبه عبودیت و خلوص آن زیاده باشد حیات و اجر و پاداش آن در قیامت زیاده خواهد بود.

لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ:

کافر و مشرک از اعمال خیر و آثار نیک و پسندیده خود که دسترس اجتماع نهاده و مورد استفاده است پس از مرگ برای او نفع و سودی نخواهد داشت زیرا آثار خیر او فاقد نیروی حیات و شعار عبودیت است.

ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ البُعِيدُ:

حقیقت ضلالت بشر فساد عقیده و پنداشت او است زیرا بیگانه چه بسا گمان انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۷۸

کند که محور سعادت در زندگی همانا عمل خیر بنفع اجتماع است و اینکه از خود آثار نیک و پسندیده دسترس جامعه گذارد و سبب رفاه مردم را فراهم آورد غافل از اینکه در صورتی سبب سعادت او است که عمل خیر و آثار باقی او دارای نیروی حیات و شعار عبودیت باشد و از نیروی ایمان سر چشمه گرفته و با پروردگار ارتباط داشته باشد ولی حقیقت اعمال خیر و آثار نیک او گسترش کفر و دعوت مردم بشرک است.

در کتاب کافی بسندی از معاویه بن وهب از امام صادق علیه السلام روایت نموده فرمود شکر و سپاس نعمت سبب زیادی نعمت می‌شود و آیه فرمود «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ».

و نیز در کتاب کافی بسندی از عمر بن یزید روایت نموده گفت شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود شکر و سپاس نعمت هر چه بزرگتر باشد همانا سپاس از پروردگار است.

در کتاب کافی بسندی از حماد بن عثمان روایت نموده گفت امام صادق (ع) از مسجد بیرون آمد و مرکب او گم شده بود فرمود چنانچه پروردگار آنرا بمن بازگرداند هر آینه شکر می‌نمایم از نعمت پروردگار حق شکر و سپاس او پس از اندک زمانی مرکب را آوردند امام فرمود الحمد لله کسی سؤال نمود بفدای تو مگر نفرمودی حق شکر نعمت پروردگار را اداء می‌نمایم امام فرمود مگر نشنیدی من گفتم الحمد لله.

در تفسیر عیاشی از ابی ولاد روایت نموده گفت سؤال نمودم از امام صادق علیه السلام آیا فرمودی نعمتی که پروردگار بما ارزانی فرموده چنانچه از آن نعمت شکر و سپاسگزاری نمائیم پروردگار نعمت را بر ما بیفزاید و در آیه فرمود «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» امام فرمود بلی چنین است هر که از نعمت پروردگار سپاسگزارد و بداند که نعمت از او است و از غیر او نیست پروردگار بر نعمت او بیفزاید.

در تفسیر مجمع از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود هر که همسایه انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۷۹ خود را اذیت کند پروردگار خانه او را نصیب همسایه‌اش فرماید.

در تفسیر قمی از پدرش ابراهیم بن هاشم روایت نموده که پدرم روایت را بسندی بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسانیده فرمود هر که همسایه خود را اذیت کند بطمع خانه او پروردگار خانه او را نصیب همسایه‌اش کند و مفاد آیه «وَقَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ» و آیه «وَلَنْشُكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ» نیز همین است.

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۸۰

[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۱۹ تا ۳۴] ص: ۲۸۰

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ يَشَاءُ يُدْهِبُكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۹) وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ (۲۰) وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُنَا أَمْ صَبْرُنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ (۲۱) وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تُلْمُونِي وَلَوْلَمْ أَنْفَسِكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي إِنْ كَفَرْتُمْ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۲) وَأَدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ (۲۳)

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ (۲۴) تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۵) وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ (۲۶) يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ (۲۷) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَدُلُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ كَفْرًا وَأَحْلُوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ (۲۸)

جَهَنَّمَ يَصْلُونَهَا وَبَسَّ الْقَرَارُ (۲۹) وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ (۳۰) قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا يَبْعُ فِيهِ وَلَا خِلَالٌ (۳۱) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْسَّمَاءَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ (۳۲) وَالسَّمَاءَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ (۳۳)

وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ (۳۴)

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۸۲

(شرح) ص: ۲۸۲

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ:

آیه خطاب برسول گرامی صلی الله علیه و آله و چگونگی خلقت کرات و اجرام آسمان و زمین را یادآوری می نماید که بطور حتم میدانی که پروردگار اجرام آسمانی و زمین پهناور را آفریده که مسطوره‌ای از صنع پروردگار باشد و برای همیشه نظام هستی پایدار و برقرار بماند و نظام واحد در سراسر جهان فرمانروا و مسطوره‌ای از نظام شریف ربوبی گردد ساحت پروردگار واجب الوجود حق حقیقی و صحنه امکان نیز حق ظلی و سایه ثابت و نشانه و برای همیشه صفات جمال و جلال او را ارائه می دهد و کلمه بالحق متعلق بخلق و بیان چگونگی صنع پروردگار است و خلق عبارت از تدبیر هر موجود و سوق آن بسوی غرضی که از خلقت آنست به این که هر لحظه آنرا از هستی گسترده بهره‌مند کند و آنرا بسوی غرضی که از خلقت آنست سوق دهد و نظام خلقت فعل واحد و پیوسته بیکدیگر و نظام واحد بزرگی است که در سراسر جهان هستی فرمانروا است مثلا نظامی که در عالم جمادات جاری است بمنظور تأمین نظامی است که در عالم نباتات فرمانروا و جاری است هم چنین نظامهایی که در همه مراحل و طبقات موجودات است بمنظور تأمین زندگی سلسله بشر است و نظام حیات بشر غرض اصلی از نظامها که در همه طبقات و انواع موجودات جاری و فرمانروا است و در حقیقت نظام حق ظلی و مسطوره نظام شریف ربوبی همانا نظامی است که در خلقت سلسله بشر جاری و بکار میرود و غرض از خلقت وضع هستی که انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۸۳

دارای طبقات و مراحل بسیاری است همانا نظام خلقت بشر است و عوالمی را می پیماید که هیچ یک از طبقات و انواع موجودات آن سیر کمالی را ندارند از این رو خلقت جهان بر اساس حق و ثابت است بلحاظ نظامی که در سلسله بشر اجراء می شود و سایر

طبقات و انواع موجودات بمنظور مقدمه و تأمین نظام خلقت سلسله بشر است خلقت بحق بطور اطلاق عبارت از صنع و فعل پروردگار است که از هر لحاظ ثابت و مستقر و برقرار باشد و زوال برای آن تصور نرود و چنانچه غرض از خلقت محدود باشد حق بطور اطلاق نبوده و فعل پروردگار و خلقت جهان برای رسیدن بمنظور و غرض اصلی است که نقص فعل رفع شود و فعل بصورت کامل و جهان کاملتری درآید و صفات پروردگار را تا آخرین حد امکانی ارائه دهد و موجودات جهان برشد کامل رسیده نظام کاملتری را ارائه دهد.

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ:

خطاب بسلسله بشر نموده و غنی و بی‌نیازی ساحت کبریائی را از آنان اعلام فرموده چنانچه مشیت پروردگار تعلق بیابد سلسله بشر را محو و نابود می‌کند و بآن هرگز حاجت ندارد و چنانچه فقط سلسله بشر را محو و نابود کند خلقت جهان پهناور هستی بی‌ثمر و بدون محصول خواهد ماند و مسطوره‌ای از نظام شریف و صفات ربوبی نخواهد بود.

بر این اساس جزء دیگر اظهار بی‌نیازی ساحت کبریائی از مفاد (و یأت بخلق جدید) استفاده می‌شود یعنی در عوض محو سلسله بشر افراد دیگری را خواهد آفرید که محصول جهان خلقت و مسطوره نظام ربوبی گردند گذشته از اینکه بی‌نیازی و غنای پروردگار از سلسله بشر بطریق اولی بی‌نیازی از جهان هستی است زیرا همه مقدمه برای خلقت و انتظام زندگی بشر است و چنانچه جهان خلقت را محو و نابود کند شاهد آنستکه فعل پروردگار و جهان آفرینش ناقص بوده و زوال پذیرفته است و این دو جمله تصریح در باره حق است که خلقت جهان حق و ثابت انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۸۴

و بطور ظلی است زیرا هرگز خالق نیازمند بوجود مخلوق و اثر خود نخواهد بود بلکه حاجت حد وجودی اثر است و نیز غنا و بی‌نیازی بطور اطلاق پروردگار را بزبان وجودی خود اعلام می‌نماید.

وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بَعِزٌّ:

عزیز از اسماء حسنی و مفاد آن قدرت بی‌نهایت و بی‌مانند است و اظهار بی‌نیازی از جهان هستی است و دلیل آنستکه ساحت کبریائی حق حقیقی ازلی و ابدی است جهان خلقت و محصول آن یعنی نظام بشری حق ظلی و سایه پابنده و مسطوره صفات ربوبی است.

وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا:

بیان رشد نظام بشری است که عوالم بسیاری را پیموده و می‌پیماید بمنظور اینکه بظهور و رشد برشد و آنچه در کمون و اقتضاء دارد بفعلیت و ظهور درآید و عبارت از تعالی و ترقی است که عالم قیامت آخرین عوالمی است که بشر می‌پیماید و سراسر مکنون او بظهور میرسد و بقیاس احاطه کبریائی ازل و ابد یکسان بوده و بروز و ظهور فقط بلحاظ حرکت و سیر و سلوک اختیاری بشر است که محصول جهان خلقت و ظهور حق ظلی آن همانا سلسله بشر است و سایر مراحل خلقت بطور مقدمه برای رشد و ظهور بشر است و نظر به این که سیرت اکتسابی بشر همان اندیشه و خوی و اعمال و کردار او است ظهور و بروز آن در پیشگاه پروردگار همانا بررسی سیرت او است و بدین لحاظ پروردگار در کمترین لحظه‌ای بحساب همه افراد بشر از اولین و آخرین میرسد.

فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَبَرُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ:

از جمله آثار ظهور و بروز سرائر و کمون بیگانگان در پیشگاه کبریائی آنستکه به پیشوایان خود گویند ما بدون دلیل و بدون بصیرت پیوسته پیرو شما بوده انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۸۵

و هستیم و از طریقه گمراهی شما پیروی می‌نمودیم اینک سیرت اندیشه و عمل ما ظهور نموده بصورت تباه محکومیت و عقوبت درآمده آیا می‌شود عقوبتی را که پروردگار بر ما مقرر داشته از اجرای آن جلوگیری کنید.

قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ:

از نظر اینکه برای پیشوایان ضلالت و هم چنین کفار و بیگانگان در قیامت توحید افعالی پروردگار آشکار شده و بظهور رسیده پیشوایان در پاسخ پیروان خود گویند چنانچه پروردگار در دنیا ما را هدایت نموده بود ما نیز شما را از نظر خداپرستی رهبری می‌نمودیم و نیز محتمل است مفاد چنین باشد چنانکه پروردگار ما را هدایت نماید و طریقه خلاصی و رهائی از عقوبت را بفهماند شما را رهبری می‌نمودیم و نیز حس تبعیت و قبول دعوت پیشوایان ضلالت اندیشه‌ای است که از خاطرات و فکر بی‌پایه پیروان و قائم بآنها است و به پیشوایان هرگز ارتباط ندارد.

وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ:

پس از اینکه آیه مناظره پیروان ضلالت را با پیشوایان خود ذکر نمود اینک مناظره کفار را با شیطان یادآوری می‌نماید و پس از آنکه حکم محکومیت بیگانگان بموقع اجراء گذارده می‌شود و در دوزخ استقرار می‌یابند آن مردم بیگانه از خدا در مقام توبیخ و ملامت ابلیس برمی‌آیند.

هم چنانکه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده است فرمود هنگام که پروردگار همه خلائق را گرد هم آورده و در باره آنان حکم فرمود کافران گویند مسلمانان کسانی را داشتند که از آنها شفاعت و وساطت نمودند و ما کسی را نداشتیم جز ابلیس که او ما را بضلالت افکند و با زبان اعتراض و ملامت باو گویند و ابلیس نیز در پاسخ از خود دفاع می‌نماید و از نظر اینکه در عالم قیامت نمی‌توان خلاف حقیقت اظهار انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۸۶

داشت و نمی‌توان خلاف آن اظهار نمود و آنچه در کمون است در آن عالم آشکار خواهد شد.

بدین نظر ابلیس ناگزیر حقیقت را در مناظره اظهار نموده و از خود دفاع می‌نماید باین بیان که آفریدگار جهان به شما مردم وعده داد و حقایق و اسراری را از پیش آمدها اظهار نمود و از طریق رسولان و پیامبران پیوسته یادآوری می‌نمود که بشر آینده خطرناکی در پیش دارد و پس از مرگ عوالمی را می‌پیماید که همه خطرناک است و همه را مشاهده نمودید که حقیقت بود و از طرف دیگر من که بساط دعوت خود را گستردم و اساس دعویم را بر خلاف حقیقت نهاده و بر مبنای تکذیب پیامهای آفریدگار و سخنان رسولان گذاردم تا بتوانم همه افراد را فریب داده هم کیش خود نمایم و با تمام نیرو که در اختیار داشتم قیام بدعوت نمودم و فقط از من دعوت بر اساس تکذیب بود که آنچه را پروردگار از طریق رسولان گفته بود شما مردم را سرگرم نمایم و بغفلت دوره زندگی خودتان را بسر ببرید و کوشش من در ادامه دعوتم در حدود دعوت و ترغیب با کمک نیروی تمایلات خود شما بود بدون اینکه اجبار و یا اکراهی در میان باشد و آنچه بانتظار آن بودم که در مرام و دعوت خود رستگار باشم همانا پیروی و پذیرش دعوت من بود با اتکاء بتمایلات خود شما آن هم صورت پذیرفت.

با توجه به این که شیطان موجود و نیروی پلیدیست مناظره او با کافران بطور گفتگو نخواهد بود و نیز در دنیا هرگز بیگانگان که اندیشه و اعمال آنان بر مبنای عناد و یا غفلت و بر خلاف واقع و حقیقت بود، هرگز متوجه نبودند که نیروی غیبی شیطانی آنها را بسوی ضلالت و کفر سوق میدهد بلکه اندیشه کفر و باطل هم چنین گناهان خود را بطور استقلال بخود نسبت میدادند در قیامت چگونه در مقام مناظره بابلیس اعتراض می‌نماید او نیز در پاسخ اعتراضات آنها را رد می‌کند به این که فقط از من دعوت و ترغیب بود بدون هیچ گونه تأثیر و یا الزامی. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۸۷

و نیز با توجه به این که آیه فقط مناظره ابلیس را با کافران و بیگانگان یادآوری می‌نماید نه با گناهکاران از اهل ایمان که محکوم بعقوبت موقت بوده‌اند.

پاسخ از شبهه محتمل است که مشرکین گرچه در دنیا متوجه نبوده و نشنیده بودند که شیطان نیروی غیبی است و مردم را بر خلاف حقیقت بکفر و شرک و بگناهان دعوت می‌نماید بلکه در قیامت از نظر شهود حقایق و آشکار شدن اموری که در دنیا پنهان بوده از جمله برای بیگانگان در قیامت کشف می‌شود که در دنیا کفر و ضلالت آنان در اثر ترغیب و دعوت نیروی غیبی بنام ابلیس بوده و

بمنظور اینکه خود را از شرک تنزیه نمایند در مقام مخاصمه با ابلیس برمی‌آیند شیطان نیز بآنها پاسخ رد می‌دهد.
 إِنَّ اللَّهَ وَعَدُّكُمْ وَعَدَّ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ:

از جمله احتجاج شیطان به هم کیش و پیروان خود آنستکه پروردگار بوسیله رسولان باهل ایمان و پرهیزکاران وعده و مژده آسایش و زندگی گوارا و نیک- بختی داده و بآنچه وعده فرموده همه را وفاء نمود زیرا که وعده و مژده او بر حق و بیان حقیقت بود و ظهور لازم ایمان و آثار اعتماد و ارتباط با پروردگار بوده و عوالم و نشئاتی که بشر باید بپیماید یادآوری می‌نمود و از عالم برزخ و قبر و حساب و بررسی باعمال مردم را تهدید می‌نمود.

و همه آنها را یافتند که بر اساس صدق و حقیقت است ولی وعده‌ها و نویدهای من بر اساس تکذیب حق و حقیقت بوده و مردم را از مرگ و از سرگذشت آینده آنها غافل می‌نمودم.

و نیز به بشر الهام نموده خواسته‌های خود را از اسباب و عوامل طبیعی می‌توانید استفاده کنید و مردم را بآمال و آرزوهای دامنه‌دار امیدوار نموده و علاقه بزندگی و آرزوها قلب آنان را فرا گرفته بود.

وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي: انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۸۸

شیطان نیروی پلید و موجود ناپیدا است و سنخیتی با بشر ندارد زیرا شیطان نسبت بعالم طبع و جسم و جسمانیات بطور مستقیم تماس ندارد و هرگز نمی‌تواند بر خسار کسی بنوازد همچنانکه بشر بغیر ماده و جسمانیات تماس ندارد.

و نظر به این که بشر دارای دو نیروی شهوت و غضب است و هر دو مجرد و از شئون روانی و جنبه مجرد او است و نکته ضعف و انحطاط او بشمار می‌آید از این دو طریق شیطان می‌تواند با هر یک از افراد بشر تماس بگیرد و با افکار و خاطرات شهوت آمیز و یا غضب فتنه انگیز او سنخیت کامل دارد.

هنگامی که نیروی شهوت و یا غضب بر قلب انسانی موضوعی را پیشنهاد کند بیدرنک جاذبه شیطانی همان خاطره را تقویت می‌کند و چنانچه در مقام تمایل نسبت بآن نیرو برآید آنگاه ابلیس بر فکر و خاطر بشر فرمانروا می‌گردد دعوت و ترغیب شیطان از مبادی اراده و اختیار بشر است و بدین نظر جاذبه او طولی و فقط بر خاطرات و بر فکر بشر است و بر اعضاء و جوارح او هیچ گونه تأثیری ندارد.

و بر حسب تحلیل انقیاد و پذیرشی که بشر نسبت بدعوت ابلیس از خود نشان می‌دهد تمثلی از نیروی شیطانی می‌شود و اعمال و حرکات او مثالی از ابلیس خواهد بود و ماسک شیطانی بر خسار و چهره روانی خود زده و نسبت فاعلیت و دعوت او با قابلیت قبول بشر متضائف است یعنی هر چه پذیرش زیاد باشد تأثیر نیروی فاعل در او افزایش خواهد یافت مانند جسمی که همه جوانب آن برابر تابش نور خورشید قرار گیرد و حرارت بیشتری را در بر می‌گیرد تفاوت بیشمار و غیر قابل قیاسی که افراد بشر از یکدیگر دارند در محور انقیاد و پذیرش افراد دور می‌زند نه در محور نیروی دعوت و ترغیب شیطانی.

یعنی فاعل در تأثیر و بکار بردن نیروی خود اقصی مرتبه نیروی خود را بکار می‌برد و تفاوتی در دعوت و نیروی فاعلیت او نیست فقط تفاوت و اختلاف بیشماری که در افراد بشر جاری و فرمانروا است از ناحیه قابلیت و پذیرش هر یک از افراد بشر صورت می‌گیرد و این شاهد آنستکه قبول دعوت افراد دارای مراتب بیشمار انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۸۹

است در صورتی که دعوت و ترغیب شیطانی نسبت به همه افراد یکسان است.

و از آیه (لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ۱۵، ۴۰) استفاده می‌شود شیطان همه قدرت و حد توانائی که در اختیار دارد در باره هر یک از افراد بشر بکار می‌برد و همه را بیک هدف دعوت می‌نماید و با یک نیرو ترغیب می‌نماید هم‌چنانکه اهل ایمان و تقوی در اثر نیروی انقیاد و پذیرش از دعوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله دارای مراتب مختلف و متفاوت از قرب و سعادت خواهند بود در صورتی که دعوت و هدایت او یکسان است.

و بمنظور اینکه در جهان تکلیف زمینه اختیار و پذیرش برای سلسله بشر فراهم و آماده گردد دعوت بتوحید و بدین اسلام و همچنین دعوت بشرک و کفر هر دو یکسان دسترس بشر نهاده شده و از لحاظ تأثیر و فاعلیت تفاوتی در دو سنخ دعوت نخواهد بود.

فَلَا تَلُومُونِي وَ لَوْ مَوَا أَنفُسَكُمْ:

نتیجه مناظره و احتجاج ابلیس آنستکه ضلالت و گمراهی بیگانگان در اثر قبول و پذیرش خود آنان می‌باشد و دعوت و ترغیب ابلیس جنبه اعدادی دارد و از مبادی اختیار بشمار می‌آید بدون اینکه در تحقق نیروی اراده و اختیار عضویت و یا شرکت داشته باشد.

بدین اساس مردم را بازمی‌دارد از اینکه او را ملامت گویند و سرزنش دهند بلکه باید خودشان را در اثر رذالت طبع و پستی روان و بیخردی سرزنش دهند.

مَا أَنَا بِمُضِرِّحِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُضِرِّحِي:

ابلیس پیروان خود گوید: نه من می‌توانم شما را از عقوبت و از آنچه در باره هر یک حکم صادر شده برهانم و از اجرای آن جلوگیری نمایم و نه شما می‌توانید بفریاد من برسید و مرا از محکومیت و اجرای عقوبت رهایی بخشید. انوار درخشان، ج ۹، ص:

۲۹۰

إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ:

از جمله سخنان ابلیس آنستکه بحکم خرد و احتجاج که بیان نمودم از اندیشه شرک شما در دنیا تبری می‌نمودم زیرا خیال و پنداشت شرک از شئون فکری و خاطرات بی‌پایه و قائم به هر یک از شما بوده و بمن ارتباط ندارد.

مانند قبول دعوت من که قائم بخود شما است و من هرگز از مردم دعوت نمودم که مرا پرستش کنند زیرا من محکوم تدبیر پروردگار هستم خلاصه رابطه پیشوائی و پیروی میان ابلیس و پیروان او بر اساس خیال و گمان بوده، و آن نیز قائم پیروان و از خاطرات بی‌پایه مردم بیگانه است زیرا شیطان بر هیچ یک از افراد بشر سلطه و نفوذ و اجباری نداشته نه کسی را بشرک و یا بعمل قبیح اجبار می‌نمود و نه با سخنانی آنان را بشرک و یا بعملی فریفته و متقاعد نموده فقط می‌توانست مردم را بشرک و یا بگناه دعوت و ترغیب نماید.

بدیهی است دعوت و خواندن شخص بارتکاب عمل وابسته بدو طرف می‌باشد دعوت از یک طرف و قبول و پذیرش دعوت از طرف دیگر یعنی صحت و تحقق دعوت شیطان وابسته بآنستکه مردم دعوت او را بپذیرند و بجا آورند و گر نه دعوت بصورت اخطار و یادآوری درمی‌آید.

و جمله (إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ) نیز استثناء منقطع است زیرا دعوت مستلزم سلطه و نفوذ نیست بلکه خواندن ترغیب بعمل است و قائم بشخص داعی است نتیجه آنستکه عمل بیگانگان و گناهکاران که دعوت شیطان را پذیرفته‌اند ارتباط مستقیم باو ندارد بلکه استناد باختیار شخص بیگانه دارد.

شیطان از نوع جن و نیروی پلید است و قدرت آنرا ندارد که در این جهان بطور مستقیم تصرفی بنماید مثلاً کسی را با شمشیر بکشد و یا برخسار کسی بنوازد و یا سخنانی بگوید که مردم صدای او را بشنوند فقط در اثر سنخیت و پلیدی ذاتی که دارد می‌تواند هر

لحظه با هر یک از افراد با خطورات قلبی و فکری آنان تماس بگیرد انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۹۱

و هر فردی را باقتضای نیروی شهوت و غضب وی او را ترغیب کند.

و از آیات کریمه استفاده می‌شود شیطان که بنام ابلیس خوانده شده او شخصاً مورد طعن قرار گرفته و غیر از سایر افراد از نوع جن است که نیروی و قدرت تماس با افراد بشر را ندارد بلکه سایر افراد جن نیروی پلید و ضعیف هستند بعضی آنها مؤمن باصول توحید و بعضی دیگر کافر و معاندند ولی تأثیر و ارتباطی با اندیشه و خاطرات بشر ندارند.

و شیطان اصلی که بنام ابلیس خوانده شده و در اثر خودداری از سجده بآدم علیه السلام در مقام مکابره با ساحت کبریائی برآمده او فقط مطر و دو ملعون است و بهر یک از افراد بشر نزدیک شود و با خاطرات او تماس بگیرد او را نیز بسوی عصیان و غضب پروردگار می‌خواند و سایر افراد بیشمار از نوع جن بنام ابلیس و ملعون خوانده شده‌اند.

إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ:

گفتار ابلیس و نتیجه احتجاج و مناظره او است که هر گونه ظلم و ستم از شئون روحی و رشد روانی و حرکت جوارحی فاعل مختار است زیرا در باره فعل اختیاری و مبادی آن از تصدیق و عزم و تصمیم و اراده کمال قدرت و توانائی را دارد و بر این اساس صدور فعل اختیاری بخود او استناد داشته و بغیر او ارتباط مستقیم ندارد.

بر این اساس عقوبت و سیرت ظلم نیز اختصاص بفاعل و ستمگر دارد و ظهور و رشد روانی و عملی او است با توجه بتوحید افعالی پروردگار که هر لحظه افاضه وجود بهر یک از نیروی اراده و مبادی آن و نیز بهر یک از اعضاء و جوارح فاعل مختار هستند پیروردگار است و در باره هیچ یک از آنها بشر استقلال ندارد.

وَأَدْخَلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ:

از نظر نظام تعلیم و تربیت سلسله بشر آیه احتجاج و مناظره ابلیس را با بیگانگان و پیروان او یادآوری نموده اینک از نظر فضل و مژده منتها سیر و سلوک انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۹۲

اهل ایمان و تقوی را ذکر نموده که سیرت ایمان و تقوی و ارتباط قلبی پیروردگار آنستکه در قیامت وارد بهشت خواهند شد که از هر سو نهرها در آن جاریست.

خَالِدِينَ فِيهَا:

خلود اهل ایمان و تقوی در بهشت در اثر ظهور خلود در سعادت آنها است و صورت ذاتی و اکتسابی آنها بوده و هرگز قابل تغییر و زوال نخواهد بود زیرا فصل حقیقی هر فردی از بشر همان سیرت روانی و اکتسابی او است که در دنیا از طریق عقیده و خلق و عمل کسب نموده و در برزخ و قیامت رشد و بظهور رسیده و سبب امتیاز ذاتی و حقیقی هر یک گردیده و حد وجودی و ذاتی هر انسان هرگز قابل تغییر و یا زوال نخواهد بود بدین جهت سعادت ذاتی هر یک از آنها است و لازم خلود در سعادت نیز خلود در جوار رحمت پروردگار که اقصی سیر و سلوک بشری است.

بِأَذْنِ رَبِّهِمْ:

مبنی بر یادآوری توحید افعالی پروردگار است که ایمان کامل و عمل صالح مقتضی و وسیله استحقاق آنان بوده که در جوار رحمت بطور خلود سکونت گزینند با توجه به این که صورت روانی ایمان و بقای آن هر لحظه از لحظات بیشمار زندگی و نیز صدور هر یک از اعمال صالحه و بقاء صلاحیت و عدم حبط آنها و هم چنین استحقاق نهائی هر یک از اهل ایمان بر اساس مشیت و خواست پروردگار است و همه آنها علل اعدادی و زمینه اقتضاء سعادت و شایستگی آنها است و خلود در سعادت و سکونت در جوار رحمت نیز وابسته بدوام فیض و مشیت پروردگار است و گر نه از جوار رحمت پروردگار بی بهره خواهند گشت.

زیرا هیچ موجود امکانی نه در وجود و نه در طی مقامات خود از جمله خلود بشر در سعادت و قرب رحمت دارای استقلال نبوده بلکه همه وابسته بمشیت پروردگار و ظهوری از خواست او و ربط محض و محض ربط پیروردگارند زیرا انوار درخشان، ج ۹، ص:

۲۹۳

آنچه را پروردگار موهبت فرماید از او سلب و انتزاع نمی‌شود که خود فاقد آن گردد از نظر اینکه پروردگار پیوسته آنها باید افاضه کند.

تَجِيئُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ:

تحیت اسم مصدر از حیات گرفته شده هنگام ملاقات ساکنان جوار رحمت درود پروردگار را بیکدیگر میگویند و ظاهر از سلام بطور اطلاق سلام پروردگار است مبنی بر وفاء بوعد و ایمن بودن از هر ناگواری و فرا گرفتن رحمت و نعمت پروردگار است. *أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ.*

از نظر تشریف بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب نموده و بمنظور تنزل امر معقول بمحسوس حقیقت مرموزی را بعالم نباتات مثال زده که بسهولت بتوان حقیقت مرموز را درک نمود مثال آن است که درخت نیرومند بهره‌دار از اقسام نباتات است و ریشه‌های آن در درون و اعماق زمین فرو رفته و ساق و شاخه‌های آن در فضای آزاد سر بفلک کشیده و ثمره و میوه‌های آن در هر وقت و فصل مناسب عرضه نموده برایگان دسترس بشر میگذارد این مثالی است از عالم نباتات و مادیات که تأمین قسمتی از زندگی بشر بر آن استوار می‌شود بهمین قیاس عالم معنویات.

مثلاً- کلمه طیبیه و اعتقاد باصول توحید و ایمان و تقوی نیز حقیقت و واقعیت خلل ناپذیر است با اصول فطرت و خرد آمیخته است چنانچه انسان این حقیقت را درک کند و بطور شهود بیابد و صورت علمی و اعتقادی خود قرار دهد اصل و ریشه آن آمیخته با فطرت و روان انسانی است و بطور بداهت در اعماق قلب جا دارد و فروع و شاخه‌های آن بصورت فضائل خلقی و ثمره و میوه‌ها و آثار آن نیز اعمال صالحه است که انتظام زندگی فردی و خانوادگی و اجتماعی بشر بر آنها استوار است.

و نیز خلود در سعادت از جمله میوه و ثمره گواری آنست و سایر اقسام و انواع انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۹۴ صورت علمی و اعتقادی و عملی از علوم و فنون و صنایع دیگر هیچ یک مانند اعتقاد باصول توحید و ایمان حقیقت ثابت و ثمره پرفائده و دائم ندارد.

مثلاً بر هر یک از علم مهندسی و یا پزشکی و یا جراحی و یا کشاورزی آثاری مترتب می‌شود و انتظام زندگی بشر بر آنها وابسته و استوار است ولی هیچیک مانند اصول اعتقادی و خدانشناسی و فضائل خلقی و اعمال نیک و پسندیده تأثیر بسزائی در انتظام عمومی و سعادت فرد و اجتماع بشر نخواهد داشت.

هم چنانکه هیچ یک از انواع نباتات مانند درخت بهره‌دار با ریشه ثابت تر و پرفایده نخواهد بود و نظر به این که صورت علمی و اعتقادی و اصول توحید حقیقت انسانی است.

بدین اساس افراد با ایمان کامل نیز نسبت بسایر طبقات و اجتماعات بشری چنین است و آثار وجودی افراد مؤمن زیاده‌تر و قابل قیاس بسایر طبقات از مردم نخواهد بود.

هم چنانکه کلمه بطور اطلاق بلحاظ موهبت ذاتی آنها مراد رسولان هستند کلمه طیبیه نیز از نظر آثار نیک و پسندیده آنها است که در جهان پاینده‌اند.

تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ:

صفت شجره طیبیه است و غرض تعریف و شناسائی کلمه طیبیه و اعتقاد بتوحید و فضایل خلقی است که هر لحظه آثار نیک و پسندیده از آن بظهور می‌رسد و نظام بشری را استوار می‌سازد همچنین افراد مؤمن نمونه‌ای از کلمه طیبیه هستند از نظر اینکه آثار علمی از آنان آشکار می‌شود و هر عمل خیر آثاری نیک در بر خواهد داشت و هر فضیلت خلقی و هر عمل خیر از اعتقاد بتوحید سر چشمه میگیرد و از آثار درخشان آنست و اختصاص بزندگی دنیا ندارد زیرا سیرت ایمان و فضیلت خلقی و اعمال صالحه در عوالم دیگر بیشتر بظهور می‌رسد ثمره و میوه آنها آشکارتر خواهد بود.

يَا ذُنِ رَبِّهَا: انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۹۵

بشر هرگز در باره آفریدگار و صانع جهان شک و تردید نخواهد داشت و یگانه خطری که افراد کوتاه فکر را بشرک می‌کشاند پنداشت استقلال علل و اسباب در تأثیر است بدین منظور توحید افعالی پروردگار را یادآوری نموده است که هم چنین ایمان اعمال

صالحه‌ای را بظهور می‌آورد لا محاله وابسته بمشیت پروردگار خواهد بود.

وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ:

نظر به این که درک حقایق مرموز از افق افکار اکثر افراد بالاتر است ناگزیر از طریق مثال و تنزل بامر محسوس باید آنها را بیان نمود تا از قیاس آن بامر محسوس با افق فکر عموم مردم نزدیک گردد.

از جمله در مورد آیه مبنی بر اینکه انتظام زندگی فردی و اجتماعی بشر و سعادت و تعالی روانی آنان بر محور ایمان و پرهیز از گناهان دور میزند.

وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ:

از نظر توجه بضد بیان نموده و اندیشه باطل و شرک و رذائل خلقی را تشبیه نموده بدرخت که ریشه و اصل ندارد تا در اعماق زمین فرو رود این چنین درخت ثبات و قرار نخواهد داشت بسهولت می‌توان آنرا بکنار افکند و از نظر تنزل امر معنوی بمحسوس شرک و کفر و رذائل خلقی نیز بهمین قیاس اساس ندارد و چون بر خلاف حقیقت است ثبات و استقرار نخواهد داشت.

از جمله آثار آن حیرت و گم‌گشتگی و از درک حق و حقیقت بی‌بهره خواهد بود پیوسته شک و تردید بر قلب و فکر آنان فرمانروا خواهد بود و آرامش خاطر آنان که بچشم می‌خورد از نظر غفلت و عدم توجه بمسیر خود می‌باشد.

يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ:

تفسیر کلمه طیبه مراد ایمان و نیروی تقوی است به این که پروردگار هدایت را بطور اصالت و جعل بسیط در کمون بشر نهاده است یعنی خمیره و فطرت بشر انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۹۶

را با خداشناسی آمیخته است و بطور بداهت بشر خود را مخلوق و جهان آفرین را خالق خود میدانند و از آن تعبیر به هدایت فطری می‌شود.

و چنانچه بر وفق فطرت و خرد اعتقاد با قبول توحید در روان انسان استقرار بیابد هدایت و موهبت دیگری است که فطرت برشد و ظهور رسیده بقا و ثبات چنین نیروی ایمان هر لحظه بر اساس فضل و هدایت پروردگار است که مؤمن را بدان عقیده و نورانیت ثابت و مستقر میدارد و شبهه‌ای در قلب او خلجان نموده بطوریکه سبب تزلزل ایمان او گردد.

و نیز در مقام انقیاد برآید و بوظایف ایمان رفتار نماید و ظاهر هر جمله «بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ» حرف با سببیه است که چنانچه شخص بر حسب عقیده و عمل ایمان خود را حفظ کند و بر آن ثابت و مستقر بماند پروردگار نیز بفضل خود بر طبق (يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا) وعده فرموده بر نیروی ایمان و ثبات آن پیوسته می‌افزاید.

فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ:

بقاء و استقرار نیروی ایمان در دنیا و عوالم دیگر باید بطور دائم باشد و لحظه‌ای اهل ایمان برای استقرار ایمان خود بی‌نیاز از ادامه فیض نخواهند بود و پیوسته بطور تجدد امثال موهبت و حد وجودی ایمان بآنها افاضه می‌شود تزلزل ایمان و حبط و یا زوال آن در دنیا برای اهل ایمان ممکن است ولی در آخرت فقط در برزخ ممکن است ایمان شدت و یا انحطاط بیابد بواسطه ارتباط یا اعمال و آثار نیکو و یا نکوهیده خود که در دنیا بجا گذارده و در قیامت دیگر قابل انحطاط و یا شدت نخواهد بود بدین جهت مراد از و فی الْآخِرَةِ فقط عالم برزخ است.

وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ:

ظالمان و ستمگران که مردم را از طریق خداپرستی بشرک و کفر می‌خوانند ضلالت و گمراهی صورت اندیشه و فکر آنها است پروردگار آنها را بهمان طریق انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۹۷

که برگزیده و پیموده‌اند آنها را بسوی مقصدشان سوق می‌دهد و اقصی مرتبه شقاوت و محرومیت بشری است.

وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ:

بیان توحید افعالی پروردگار است آنچه مشیت پروردگار بدان تعلق بیابد بر وفق حکمت و بر حسب اقتضاء و شایستگی مورد آنست و آغاز هدایت عبارت از فطرت خداشناسی و اولین موهبت پروردگار است که بر همه افراد بشر ارزانی داشته و سایر مراتب هدایت نیز هر یک پس از دیگری بر حسب اقتضاء مورد است و هر چه پذیرش و انقیاد بیشتری را بکار بندد پروردگار نیز بر هدایت و سوق او بسوی سعادت می‌افزاید.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ:

خطاب بر رسول گرامی صلی الله علیه و آله نموده آیا بطور شهود نمی‌دانی که پیشوایان ضلالت چگونه نعمتهای بی‌شمار پروردگار را که از هر سو آنان همچنین مردم را فرا گرفته در مقام کفران و انکار برمی‌آیند و در باره تدبیر جهان برای پروردگار شریک پنداشته و مردم پیروان خود را بگمراهی و ضلالت دعوت می‌نمایند لایزم و سیرت دعوت آنستکه پیروان را بهمراه خود بهلاکت می‌فکنند و آیه اختصاص به بت پرستان مکه ندارد بلکه در باره همه پیشوایان ضلالت نسبت پیروان خود می‌باشد که بشقاوت محکوم گردند.

جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ يَتُسَّ الْقُرْأُ:

خلود در شقاوت همانا جریان ذاتی از رحمت و سکونت در دوزخ و شعله‌های آتشین است.

وَ جَعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ:

لام جمله لیضلوا بمعنای غرض است آیه سبب خلود و شقاوت پیشوایان ضلالت را بیان نموده از نظر اینکه در باره تدبیر جهان برای پروردگار شریک نپندارند انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۹۸

و مردم را نیز از طریقه خرد و خداپرستی بشرک و بت پرستی دعوت می‌نمایند.

ای رسول گرامی صلی الله علیه و آله باین گروه پیشوایان ضلالت که از نظر عناد چنین سخنان بی‌پایه گویند و مردم را برای اینکه از نظر اجتماعی بر آنها ریاست داشته بشرک دعوت می‌نمایند آنان را تهدید بنما که زمان اختیار و آزمایش بس اندک است همه پیشوایان با پیروان خود بسوی شعله‌های آتشین رهسپار خواهند بود و تهدید اختصاص به بت پرستان مکه ندارد بلکه عموم پیشوایان ضلالت و پیروان آنها را در هر زمان شامل می‌شود.

قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً:

پس از آنکه در آیات گذشته پیشوایان ضلالت و پیروان آنها را تهدید بعقوبت نموده خطاب بر رسول گرامی مبنی بر اینکه باهل ایمان یادآوری بنما که فرصت را غنیمت شمردند و از اداء فرائض و نوافل بقدر میسر و توانائی بجا آورده ذخیره نمایند و رابطه خود را با ساحت کبریائی تحکیم نمایند و فقط با نیروی تقوی برای پیمودن سفر آخرت می‌توان مجهز بود و نیز به بینوایان و زیر دستان انفاق نمایند و از بذل مال و رفع حاجت نیازمندان دریغ ننمایند و از آنچه پروردگار بآنها منت نهاده از سیم و زر بطور پنهان و یا آشکارا به نیازمندان بدهند بمنظور اینکه ارتباط طبقات سرمایه‌دار با تهیدستان تحکیم گردد و بافق نزدیک بیکدیگر زندگی نمایند.

مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَ لَا خِلَالٌ:

اهل ایمان فرصت چند روز را غنیمت شمردند و فرصت کم و ناچیز است سفری در پیش دارند و به پیشگاه پروردگار احضار خواهند شد و از بیگانگان برابر عقوبت هرگز سیم و زر پذیرفته نخواهد شد.

هم چنین رفاقت و دوستی سبب رفع عقوبت نخواهد شد قیامت روزی است انوار درخشان، ج ۹، ص: ۲۹۹

آماده برای بررسی باعمال مردم بر بیگانگان و تبهکاران بطور حتم عقوبت اجراء خواهد شد.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ:

بمنظور احتجاج با بت پرستان آیه پاره‌ای از آثار خلقت پروردگار اشاره نموده آفریدگاری که کرات بیکران و زمین پهناور را از کتم عدم و نیستی پدید آورده و بیداهت تصدیق دارند که خلق و آفرینش اختصاص بافریدگار دارد و هرگز در ایجاد و آفرینش شرکت مفهوم ندارد.

چگونه بت پرستان بر خلاف حکم خرد برای آفریدگار در باره تدبیر آفریدها و موجودات شریک می‌پندارند با اینکه همه موجودات جهان را او آفریده بر این اساس هر لحظه نعمت هستی را برایگان دسترس ریز و کلان آنها میگذارد و بمقصد که غرض از خلقت آنها است سوق می‌دهد و انواع بیشمار موجودات در زمین را از طریق علل و عوامل از خاک آفریده و نظام واحدی در آنها فرمانروا است.

وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً:

از جمله نظام که در باره موجودات جاری است فرو باریدن باران است که سبب حیات زمین و رکن زندگی و رشد نباتات و حیوانات است و منشأ باران نیز دریاها است که اقطار زمین را فرا گرفته است.

فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ:

باران سبب رشد و نمو محصول و تولید مواد خواربار می‌شود و همه گونه نیازهای بشری را تأمین می‌نماید و در سه جمله از آیه توحید افعالی پروردگار را یادآوری نموده از جمله خلق و پدید آوردن انواع و اقسام موجودات و نیز فرو باریدن باران هم چنین رشد و نمو نباتات با اینکه در باره هر یک بر حسب جریان طبع وابسته بعلم و عوامل بیشماری است ولی از نظر توحید افعالی همه وسائط انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۰۰

و عوامل را اسقاط نموده و صریحا همه آنها را فعل ساحت کبریائی معرفی نموده است.

وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ:

از جمله آثار توحید افعالی پروردگار آنستکه چوب و کشتی را بر حسب طبع سبک وزن قرار داده و باصطلاح فیزیک شناور همچنانکه اجسام دیگر را نیم‌شناور و یا غوطه‌ور آفریده و بتناسب تراکم ذرات هر جسمی دارای وزن بخصوصی هستند و وزن مخصوص چوب یک پنجم کمتر از وزن آب است.

چنانچه تخته‌ای را در سطح آب قرار دهیم بهمان حال می‌ماند و معنای تسخیر کشتی خلقت چوب است که کشتی از چوبهای سبک وزن ساخته شده در سطح دریا قرار بگیرد و برای مسافرت و حمل و نقل کالا باقطار جهان بکار می‌رود جریان و حرکت کشتی در سطح دریا نیز در اثر عوامل طبیعی مانند وزیدن باد تند و یا حرارت و فشار است ولی از نظر تعلیم توحید افعالی حرکت و سیر کشتی را در سطح دریا ظهوری از خواسته پروردگار معرفی نموده است.

وَسَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ:

جوی بارها از فراز کوهها بلندی بجلگه‌ها سرازیر شده و در اثر ارتفاع و فشار در اراضی جریان می‌یابد بمنظور اینکه آب بر حسب جریان طبیعی در همه اقطار زمین دسترس بشر گذارده تا اینکه برای نباتات و حیوانات نیز سهولت مورد استفاده قرار گیرد.

وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ:

از جمله فعل پروردگار آنستکه هر یک از کره خورشید نوربخش و ماه را آفریده و در مدار مخصوص آنها را و در حرکت و سیر درآورده و لحظه‌ای باز نخواهند ایستاد و از تابش امواج نور و حرارت آنها نظام زندگی موجودات در زمین تأمین می‌شود و از نظر اینکه بشر غرض از خلقت است بآنها منت نهاده. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۰۱

وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ:

از جمله دلایل توحید افعالی پروردگار نظام موزون حیرت‌انگیز است که شب و روز و پی در پی بودن تاریکی و روشنایی در بر دارد و سطح زمین را مانند گهواره عمومی قرار داده و همه موجودات آنرا بسوی کمال متناسب سوق می‌دهد و سبب تعادل قوای طبیعت و تنظیم نیروهای بیشمار موجودات می‌شود، زیرا آثار حیاتی که عناصر جهان از تابش امواج نور خورشید برخوردار می‌شود. چنانچه ادامه بیاید از حد نیاز تجاوز نموده همه نیروها نابود خواهند شد، فقط تیره گی شب و کوتاهی و بلندی آن و نیز اختلاف فصول سال سبب می‌شود که از تأثیر حرارت و تابش امواج خورشید کاسته شده در محیط زندگی بشر و رشد و نمو سایر موجودات تعادلی بوجود آید و از نظر اینکه آفرینش جهان و نظام یکنواخت که در همه ذرات فرمانروا است. بمنظور زندگی بشر و سوق او بکمال است و زندگی بشر نیز بر حرکت و نیز بر سکونت و آرامش استوار است و انسان در روز بمنظور انجام کار و فعالیت.

نیروهای خود را بکار برده خسته و فرسوده می‌شود. ناگزیر از تیره گی شب استفاده نماید و از حرکت و فعالیت باز ایستد تا بتواند نیروهای از دست رفته را باز یابد.

وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ:

ایفاء بمعنای دسترس نهادن است و سؤال بمعنای درخواست حاجت و جلب نظر کسی است که به او اظهار حاجت می‌نماید از جمله توحید فعل پروردگار آنستکه هر چه را بشر از او درخواست نماید بپذیرد و دسترس او گذارد، از جمله خواسته فطری او است که بزبان وجودی خود اظهار می‌نماید و از جمله خواسته عملی و جوارحی است، زیرا بکار بردن نیروی اختیار و حرکت جوارحی آشکارترین سؤال حاجت است. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۰۲

و دیگر خواسته زبانی و دعاء او است و نظر به این که مالکیت آفریدگار نسبت به افراد بشر مالکیت حقیقی و در اثر ایجاد و آفرینش است محکم و خلل ناپذیر است و مالکیت او حقیقی و غیر محدود و بی‌قید و شرط است.

بر این اساس بشر برده و عبد حقیقی و مورد احاطه و تدبیر پروردگار خواهد بود و خواسته‌های فطری و وجودی هر فردی لازمه ذات او است، پروردگار بر حسب صفت ربوبیت و تدبیر خواسته‌های درونی هر فردی را اجابت خواهد فرمود.

زیرا غرض از خلقت بشر سوق آنان بسوی کمال وجودی است که اظهار می‌نمایند و وعده پروردگار به اجابت خواسته بشر بطور اطلاق در صورتی است که بحقیقت خواسته قلبی او بوده و بر حسب شعور باطنی و نیز موافق با خواسته لفظی او باشد و حقیقت دعاء خواسته قلبی و فطری او است، نه آنکه به زبان بگوید ولی قلب به آن خواسته توجه نداشته و آنچه از دعای مردم بااجابت نمی‌رسد و رد می‌شود، در اثر آن است که فاقد شرط می‌باشد، مثلاً دعاء و خواسته قلبی سائل نبوده، بلکه بر مبنای خیال و اشتباه و یا خطا اظهار نموده و خواسته است مثلاً در باره بیماری که فوت شده دعاء کند و از پروردگار بخواهد که او را بهبودی بخشد و یا حاجتی را بخواهد که چنانچه ضرر و زیان آن را بداند از اظهار حاجت خود پشیمان خواهد شد.

۲- سؤال و درخواست قلبی از پروردگار قادر پیوسته با وسائل عادی باشد و بتأثیر علل و اسباب وابسته و معتقد باشد بر حسب تحلیل اظهار حاجت به پروردگار نموده که با ضمیمه علل و اسباب خواسته او بر آید و به اجابت برسد در صورتی که پروردگار بدون شرکت و تأثیر موجودی دعا و خواسته‌های مردم را اجابت می‌نماید.

خلاصه بشر بر حسب فطرت و غریزه خداشناسی هر چه را بخواهد و مسئلت کند فقط از آفریدگار درخواست می‌نماید ولی هنگام آسایش و غفلت از نظر غرور انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۰۳

و خودستایی گمان می‌کند که به نیروی خود از طریق اسباب خواسته خود را کسب نموده و چنانچه خطری پیش بیاید که جز بخود و بآفریدگار توجه نداشته باشد بطور شهود می‌یابد که حاجت خود را از جهان آفرین باید بخواهد و از نظرش همه چیز محو شده این خواسته و دعاء ذاتی و خداشناسی است.

خلوص در دعاء و اعتماد به پروردگار اساس علل و اسباب طبیعی را ابطال نمی‌نماید زیرا نظام جهان بر اساس وساطت و سببیت است با قید اینکه هیچیک از اسباب در وجود و یا در تأثیر استقلال ندارد زیرا انسان به فطرت و بداعت میبندد که نیازهای خود تنها از طریق اسباب و عوامل مربوطه انجام می‌یابد، مثلاً بدون بکار بردن نیروی بینائی موجودی را نمی‌بیند و یا بدون تلفظ و سخن نمی‌تواند دیگری را از خاطرات خود آگاه نماید با توجه به این که چه بسیار با بکار بردن اسباب به نتیجه مثبت نمی‌رسد تنها آفریدگار است که نیروی تأثیر و فاعلیت را در حد وجودی هر یک از علل و اسباب نهاده است.

بر این اساس پیوسته خواسته و حاجت انسان از طریق علل و اسباب برمی‌آید ولی حقیقت تأثیر و ایجاد از نیروی غیبی و اراده پروردگار است و نظر به این که انسان دارای نیروی فطرت و دیگر تمایل و خیال است.

بر این اساس چه بسا مسیر نظام زندگی خود را بر اساس شعور باطنی و فطرت گذارد و یا بر اساس نظام خیال و تمایل استوار نماید که بسیار تخلف‌پذیر است، مثلاً بیمار با شعور و تمایل خود از صرف دوی تلخ بیزار است و از آشامیدن آن امتناع می‌نماید ولی با شعور باطنی و فطری خود بهبودی و سلامت را خواهان است و دوا را میخواهد و می‌آشامد.

بر این اساس انسان با شعور خیالی و نیروی تمایل خود چه بسا چیزی را بخواهد و طلب کند، ولی در حقیقت خلاف آنرا خواسته و از آن امتناع می‌ورزد.

و مفاد آیه (وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ) آنستکه پروردگار آنچه را که هر یک از افراد بشر بحقیقت نیاز داشته و مسئلت نمایند، چه نیاز فطری و وجودی انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۰۴

باشد و یا سؤال عملی و فعل اختیاری به آنها پاسخ مثبت میدهد نه هر چه را که به خیال خود نیاز پنداشته و یا به لقلقه زبان سؤال کنند و اظهار حاجت نمایند.

و بالاخره موهبت‌های پروردگار بر طبق قابلیت مورد و سؤال وجودی و عمل اختیاری است و بعبارت دیگر سؤال و طلب از آثار حاجت است، نه اثر فقدان که پس از موهبت بی‌نیاز گردد و اظهار حاجت ننماید.

وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا:

جهان پهناور آفرینش از کوچکترین ذره بی‌مقدارش که قابل تجزیه به اجزاء بی‌شمار است تا بزرگترین اجرام ثابت و سیار و کهکشانهای بی‌شمار آن بواسطه ارتباط حقیقی که همه با هم دارند یک حرکت عمومی و همه جانبه بوجود می‌آورند.

و با همه هویت و واقعیت و شؤن خود پیوسته در تحول بوده و نظام واحدی از آن صورت می‌گیرد که ابدی و همیشگی خواهد بود و احصاء و شمردن، بفرض آنستکه هر یک از نعمتها جدا تصور نموده در صورتی که کوچکترین ذره قابل تجزیه به اجزاء بی‌شمار و وابسته به مجموع نظام جهان است و از جمله نعمت پروردگار که تعالی و سیر و سلوک بی‌نهایت بشر بر آن استوار است نیروی فعل اختیاری و مسئلت ذاتی او است پروردگار وعده فرمود آنرا بپذیرد و محور و غرض از نظام خلقت معرفی نموده است.

از آیه استفاده می‌شود، اقرار به تقصیر از معرفت نعمتهای پروردگار را معرفت نعمت تلقی فرموده و نیز اقرار به این که نعمتهای پروردگار بی‌نهایت و غیر قابل درک و شماره است آنرا نیز شکر و سپاس نعمت اعلام فرموده است.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ:

مبنی بر توبیخ است بشر بر حسب طبع بر خود ستم نموده و نعمتهای پروردگار که زیاده بر تصور و غرض از خلقت آنها نیز آسایش بشر است در مقام مبارزه و انکار انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۰۵

برمی‌آید از جمله نیروی اختیار و سؤال فطری وی که محور سعادت معرفی شده.

بشر از آن سوء استفاده می‌نماید و آنرا به ظلم و ستم بکار میبرد و پایه شقاوت و تیره‌بختی خود قرار میدهد و از کمال و سعادت زیاده بر تصویری که در انتظار او است خود را بی‌بهره می‌نماید و از نیاز فطری و مسئلت وجودی خود صرف نظر می‌نماید.

کتاب کافی بسندی از عمرو بن حرث روایت نموده، گفت: از امام صادق علیه السلام سؤال نمودم از آیه «كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» فرمود:

اصل و اساس آن رسول اکرم (ص) است و امیر مؤمنان علی (ع) ساق آنست و امامان (ع) شاخه‌های آنست و علم آنها ثمره و میوه‌های آنست و اهل ایمان برگهای آنست آیا فضل زیاده بر این است، عرض نمودم نه به خدا سوگند. فرمود و سوگند یاد نمود، چنانچه مؤمنی بدنیا بیاید برگی از آن شجره روئیده می‌شود و چنانچه مؤمنی بمیرد برگی از آن ریخته و سقوط می‌نماید.

و نیز در کتاب کافی بسندی از محمد حلبی از امام صادق (ع) روایت نموده، در باره آیه فرمود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام اصل و ریشه ثابت شجره طیبه‌اند و فرع آن ولایت اهل ایمان است.

و نیز شیخ صدوق از جابر از امام باقر (ع) روایت نموده در باره شجره طیبه فرمود: بتحقیق شجره رسول گرامی صلی الله علیه و آله و فرع آن امیر مؤمنان علی (ع) است و ساق آن فاطمه و ثمره آن فرزندان او و برگهای آن شیعیان آنان و اهل ایمان هستند.

در مجمع بسندی از امام باقر علیه السلام روایت نموده فرمود: شجره خبیثه بنی امیه هستند.

تفسیر عیاشی بسندی از امام صادق علیه السلام روایت نمود در باره آیه (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً) و دو آیه فرمود: این مثالی است که پروردگار در باره اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده و در باره دشمنان آنان مثال کلمه خبیثه مانند انوار درخشان،

ج ۹، ص: ۳۰۶

درخت ناپاک است که بر روی زمین قرار گرفته و ثبات ندارد.

در کتاب در منثور بطریق چندی از براء بن عازب روایت نموده گفت:

رسول اکرم صلی الله علیه و آله میفرمود، مسلمان که در قبر از او سؤال می‌شود شهادت می‌دهد بکلمه لا اله الا الله محمد رسول الله این است مفاد آیه «يُبَيِّنُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ».

و نیز در کتاب در منثور بطریقی از ابی سعید خدری روایت نموده گفت:

شنیدم رسول اکرم صلی الله علیه و آله میفرمود: در باره آیه «يُبَيِّنُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ» فرمود مراد از آخرت عالم قبر است.

مفسر گوید اهل ایمان پیروان مکتب عالی قرآن در دنیا با اصول توحید معتقد و ثابت بوده بر طبق برنامه آن رفتار نموده و انقیاد داشتند، در عوالم دیگر که آغاز آن آستانه عالم برزخ و قبر است، ناگزیر همین حقیقت اعتقادی ظهور بیشتری خواهد نمود پروردگار نیز در آن عوالم بفضل خود آنان را ثابت تر خواهد داشت، همچنانکه در دنیا بقول و عقیده ثابت و انقیاد برقرار بودند.

در تفسیر عیاشی از اصیغ بن نباته روایت نموده گفت: امیر مؤمنان علی علیه السلام در باره آیه «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا» فرمود: ما اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نعمت پروردگار هستیم که بر بشر موهبت فرموده است.

مفسر گوید: یگانه نعمت که محصول و محور همه نعمتهای پروردگار و نیز غرض از خلقت است همانا مکتب عالی قرآن است که به بناگذاری رسول اکرم صلی الله علیه و آله و نظارت و تصدی اوصیاء او علیهم السلام برای همیشه برگزار است بر این اساس گروهی که از وصایت و تصدی امامان سر باز زده و مبارزه نمودند، این چنین نعمت و فضل بیمانندی را که خلاصه نظام آفرینش است در باره خودشان بصورت کفران و شقاوت درآورده‌اند.

در کتاب در منثور بطریق چندی از علی بن ابی طالب (ع) روایت نموده در باره آیه «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا» فرمود:

مراد از موصول دو طائفه انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۰۷

فاجر و ستمگر از قریش بنی امیه و بنی مغیره هستند اما بنی مغیره در جنگ بدر اصل و ریشه آنان قطع شد و کشته شدند و بنی امیه مدت زمانی زمامدار مسلمانان بودند.

و نیز در کتاب در منثور بسندی از ابن عباس روایت نموده به عمر گفت آیه «الَّذِينَ يَدُلُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا» مراد کیانند، عمر گفت دو طائفه از قریش دانی زادگان من و عمو زادگان تو هستند، اما دانی زادگان من در جنگ بدر کشته شدند و اما عمو زادگان تو را پروردگار مهلت داد.

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۰۸

[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۳۵ تا ۴۱] ... ص: ۳۰۸

اشاره

وَ إِذْ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا الْبَلَدَ اٰمِنًا وَّ اجْنِبْنِي وَّ بَيْتِي اَنْ يَكُوْنَا مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ (۳۵) رَبِّ اِنَّهُمْ اَضَلُّنَّ كَثِيْرًا وَّ سَمِعْتَنِىْ اِنْ اَنْتَ سَمِيْعٌ (۳۶) رَبَّنَا اِنِّىْ اَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِيْ بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيْمُوا الصَّلٰةَ فَاجْعَلْ اَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوٰى اِلَيْهِمْ وَّ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرٰتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُوْنَ (۳۷) رَبَّنَا اِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِيْ وَّ مَا نُعْلِنُ وَّ مَا يَخْفٰى عَلٰى اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ فِى الْاَرْضِ وَّ لَا فِى السَّمٰوٰتِ (۳۸) الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِىْ وَهَبَ لِيْ عَلٰى الْكِبَرِ اِسْمَاعِيْلَ وَّ اِسْحٰقَ اِنَّ رَبِّيْ لَسَمِيْعُ الدُّعٰءِ (۳۹) رَبِّ اجْعَلْنِيْ مُقِيْمَ الصَّلٰةِ وَّ مِنْ ذُرِّيَّتِيْ رَبَّنَا وَّ تَقَبَّلْ دُعٰءِ (۴۰) رَبَّنَا اغْفِرْ لِيْ وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ يَوْمَ يَقُوْمُ الْحِسَابُ (۴۱)

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۰۹

(شرح) ... ص: ۳۰۹

وَ إِذْ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا الْبَلَدَ اٰمِنًا:

از نظر شرافت معنوی که پروردگار برای خانه کعبه مقرر داشته از هنگام خلقت آنرا محترم شمرده و بر سایر قطعات زمین شرافت و برتری داده و بدستور پروردگار ابراهیم خلیل علیه السلام با کمک فرزندش اسماعیل (ع) خانه کعبه را بنا نهاد و آیه درخواست ابراهیم (ع) را حکایت می‌نماید.

و عامل جمله اذکر در تقدیر گرفته شده و خطاب به رسول گرامی صلی الله علیه و آله نموده به این که بیادآور درخواستی را که ابراهیم خلیل (ع) از ساحت پروردگار نمود مبنی بر اینکه شهر مکه و حومه آنرا سرزمین و حرم امن و امان و شعار الهی قرار دهد و آنرا محترم معرفی نماید هر که بآن سرزمین قدم گذارد باید با طهارت ظاهری و معنوی و خداپرست باشد و با حال احرام وارد آن سرزمین شود و از نظر اینکه ابراهیم (ع) این درخواست را نموده پروردگار پذیرفته.

و از جمله احکام دین حنیف ابراهیم (ع) است که نسخ‌پذیر نخواهد بود و آیات قرآنی درخواستهای بسیاری از ابراهیم خلیل (ع) حکایت نموده که شاهد بر مجاهدتها و پیکارهای او است از جمله در باره شهر مکه درخواست نمود که پروردگار گروهی از مردم را برانگیزد و در اطراف خانه کعبه گرد آمده شهری بنا گذارند در آن سکونت نموده سبب عمران و آبادانی خانه کعبه گردد گروهی از انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۱۰

قبیله بنی جرهم از اقطار گرد آمده در اطراف کعبه سکونت نمودند.

و از جمله درخواست نمود نظر به این که خانه کعبه در بیابان سوزان و غیر قابل کشت و زرع قرار دارد ولی بر طبق جریان طبیعی ساکنان آن از مواهب طبیعت بهره‌مند گردند.

پروردگار دعا و خواسته او را پذیرفت و از جمله خواسته‌های او این بود که سرزمین مکه را حرام امن و محیط امان و شعار خداپرستی قرار دهد احکام و مناسک حج و تروک آن از لوازم و شئون احترامی است که برای خانه کعبه مقرر فرموده و از جمله

آنستکه ورود و سکونت در محیط حرم و امن اختصاص باهل توحید دارد و مشرک و کافر نمی‌تواند در آن سرزمین وارد شود و یا سکونت نماید و نیز با طهارت ظاهری و احرام می‌توان وارد محیط حرم شد و از جمله جنایتکاری که بآن محل پناه آورد ایمن از عقوبت خواهد بود و بر حسب آیه (وَأَرْنَا مَنَاسِكَنا) نیز چگونگی اداء احترام نسبت بخانه کعبه از لحاظ طواف و سعی صفا و مروه را سؤال نمود و بر حسب روایات جبرئیل امین (ع) طریقه مناسک را به ابراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح علیهما السّلام تعلیم نمود و استناد خانه کعبه بساحت پروردگار بر اهل ایمان است که سبب خیرات و برکات بی‌شمار و کانون توحید است و از آن سرزمین دعوت بدین اسلام باقطار جهان انتشار یافته است.

وَاجْتَنِبِيَّ وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ:

از جمله درخواست ابراهیم خلیل علیه السلام از پروردگار در باره خود و فرزندان از نسل اسماعیل ذبیح علیهما السّلام آنستکه او را و همچنین فرزندان را باز دارد از شرک و بت پرستی.

گفته شده ابراهیم خلیل علیه السلام دارای روح قدسی و از داعیان بحق و توحید است چگونه در باره خود درخواست نموده که پروردگار او را از ضلالت انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۱۱ و شرک بازدارد.

پاسخ آنستکه حاجت لازمه ذاتی هر موجودی است و هرگز لحظه‌ای بی‌نیاز موهبت پروردگار نخواهد بود روح قدس و تبری از شرک که پروردگار بوی موهبت فرموده بطور ربط محض است و در این فضیلت استقلال نخواهد داشت، در این صورت اظهار حاجت و استقامت در ایمان و تبری از شرک شعار و کمال عبودیت او است همچنانکه در آیه (رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ ۙ ۱۴ ر ۳۲) ابراهیم علیه السّلام طلب مغفرت می‌نموده و زیاده رفع نقص بشریت خود را از پروردگار درخواست می‌نمود.

وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ:

و نیز از پروردگار درخواست نمود تا پایان بشریت فرزندان او را بازدارد از شرک و بت پرستی با اینکه بطور حتم بسیاری از فرزندان او از جمله اهل مکه که از فرزندان اسماعیل ذبیح علیه السّلام بوده مشرک و بت پرست بوده‌اند و از نظر شعار عبودیت ابراهیم (ع) است که دعا نموده ولی منافات ندارد از نظر عدم قابلیت و عناد قلبی بعضی دعا در باره آنان به اجابت نرسیده است.

رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّوا كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ:

بیان علت است که بعضی از فرزندان وی بتنهائی در اطراف خانه کعبه مانند هبل ترتیب میدهند که جالب توجه است و مردم نیز از نظر تقلید و پیروی از یکدیگر زیاده فریفته پرستش آنها خواهند شد و آیه نسبت اضلال را باصنام (بتها) داده، با اینکه فاقد ادراک و شعورند و هرگز نمی‌توانند مردم را به پرستش خود دعوت نمایند، بلکه بلحاظ اینکه وسیله‌اند، مردم از کوتاه فکری فریفته آنها خواهند شد.

فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي:

جمله تفریح و تفسیر کلمه بنی است و نیز دفع توهم از ابهام آنست، انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۱۲

یعنی منظور ابراهیم علیه السّلام از فرزندان نسبی او بطور اطلاق نیست بلکه مراد مردم خداپرست است به قید اینکه پیرو آئین دین حنیف باشند و از احکام آسمانی که دسترس مردم نهاده پیروی نمایند.

این گروه فقط بوی انتساب دارند و پیروان او هستند و در باره آنان فقط دعاء نموده که پروردگار آنها را از شرک و ضلالت بازدارد و از جمله (فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي) بر پیروانی که بوی انتساب دارند دو قید استفاده می‌شود یکی آنکه موحد و خداپرست باشند و دیگر آنکه از آئین و احکام دین حنیف پیروی نمایند.

بدیهی است پیروی از آئین و احکام دین بر تقدیر ایمان بیگانگی پروردگار است و از اطلاق جمله (فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي) می‌توان

استفاده نمود که ابراهیم (ع) اهل ایمان را که پیرو مکتب عالی قرآن هستند بخود نسبت داده است، زیرا پیروی از برنامه مکتب قرآن پیروی از دین حنیف ابراهیم (ع) خواهد بود.

و بعبارت دیگر مراد از جمله «وَبَنِيَّ أَنْ تَعْبُدَ الْأَصْنَامَ» فرزندان تعلیم و تربیت یافته، که در مکتب دین حنیف پرورش یافته‌اند چه بر حسب نسب با ابراهیم علیه السلام ارتباط و انتساب داشته یا نداشته و یا در مکتب عالی توحید تربیت یافته باشند.

وَمَنْ عَصَانِي:

عصیان بمعنای تمرد ضد تبعیت و پیروی است و نظر به این که عصیان را اضافه به ضمیر متکلم نموده، تخلف از آئین و احکام دین حنیف است، نه شرک و کفر.

آیه بیان صنف دیگر از مردم است، هر خداپرست که از آئین و احکام دین حنیف و یا از برنامه دین اسلام تمرد کند از پیروان ابراهیم علیه السلام نخواهد بود و در باره آنان از پروردگار طلب مغفرت و رحمت نموده است. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۱۳

فَأِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ:

صفت فعل پروردگار است، مغفرت بمعنای ستر و پوشیدن است با اینکه گناهان بزرگ که اهل ایمان بجا آورده، در نظام وجود انقلاب پذیر نیست ولی از فضل پروردگار نادیده گرفته شده و بحساب نمی‌آید، بدین جهت شایسته رحمت خواهند بود.

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ:

ابراهیم خلیل علیه السلام در اواخر عمر شریف خود خانه کعبه را بدستور پروردگار با کمک فرزندان اسماعیل ذبیح علیه السلام بنا نهاده و نیز درخواست نمود که سرزمین مکه را حرم امن معرفی نماید، در مقام سپاس از نعمتها برآمده عرض نمود:

بار پروردگارا، بعض فرزندان خود اسماعیل و فرزندان او را در شهر مکه سکونت دادم که در بیابان غیر قابل زرع و کشت و سوزان واقع است و در جوار خانه کعبه که آنرا بخود نسبت داده و حرم امن معرفی نموده‌ای.

از امام باقر علیه السلام رسیده است، مراد ابراهیم علیه السلام از بعض فرزندان خود خصوص عترت رسول گرامی است.

رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ:

بیان غرض از سکونت اسماعیل ذبیح علیه السلام و هاجر در شهر مکه جوار خانه کعبه است، بمنظور اینکه نماز بهترین شعار توحید خالص است بپا دارند و به آن مداومت نموده شعار خود قرار دهند و قرینه آن است که مراد از کلمه و من ذریتی خصوص رسول اکرم صلی الله علیه و آله و عترت طاهره علیهم السلام هستند و محصول سکونت اسماعیل علیه السلام آنستکه فرزندان او در مکه حرم پروردگار سکونت داشته و نیز شعار آنان و جامعه اسلام اقامه نماز پنجگانه است.

ابراهیم علیه السلام سرزمین مکه را سرزمینی معرفی نمود که از وسائل آسایش، از آب گوارا و زمین قابل زرع و هوای لطیف بی بهره است و نیز خالی از سکنه انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۱۴

است، فقط حرم امن الهی و عبادتگاه پروردگار است فَاجْعَلْ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ:

جمله تفریع اجعل امر بطور استدعاء و درخواست و مفادش آنستکه برای همیشه و بر حسب طبع و آئین قرار بده.

افنده جمع فؤاد بمعنای تعقل و خرد است که اختصاص به نیکان و اهل ایمان دارد من حرف بمعنای بعضی و برخی از مردم است و جمله تهوی بمعنای نزول و ورود از سفره است، آیه مبنی بر دعاء در باره ساکنان مکه حرم الهی است از جمله دعاء و خواسته‌های ابراهیم خلیل (ع) در باره ساکنان مکه آنستکه از نظر اینکه بر حسب طبع سرزمین مکه غیر قابل کشت و سوزان است و قابل سکونت همیشگی برای قبائل و طوائف نمی‌باشد، بار پروردگارا بر حسب جریان نظام و آئین الهی قرار بده، برای همیشه بعضی از مردم نیکوکار با میل و رغبت رو بسوی ساکنان مکه آورند، اندک زمانی در آن سکونت نمایند و یا برای اداء مناسک حج و یا برای تجارت و ساکنان مکه از این رو با آنها انس گیرند و از مواد غذایی و سایر نیازهای زندگی که مسافرتین بهمراه آورند بهره‌مند

گردند.

مفسر گوید: مسلمانان بمنظور اداء مناسک حج رو بسوی مکه حرم الهی آورند و نظری باهل مکه ندارند اولی بر حسب جریان طبع از نظر سفر وارد بر اهل مکه می‌شوند و با وسائل زندگی و بساط آنان مناسک را اداء می‌نمایند.
لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ:

ساکنان حرم الهی شایسته است، سپاس این نعمت بیمانند قیام نمایند و از سکونت در جوار کعبه محور توحید قدردانی کنند.
رَبَّنَا إِنَّكَ تَعَلَّمْ مَا نُخْفِي وَمَا نُغَلِّئُ:

ابراهیم (ع) در مقام درخواست آسایش فرزندان خود برآمده که در حرم الهی سکونت نمایند، عرض کرد بار الهی هرگز کسی بعواقب و حوادث آینده انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۱۵

آگهی ندارد آنچه ما پنهان نمائیم از حزن و اندوه و یا اظهار نمائیم پروردگار بر همه آنها احاطه دارد از جمله هنگامی که ابراهیم (ع) با هاجر و فرزندش وداع نمود، هاجر گفت: ما را به کی میسپاری ابراهیم (ع) فرمود:

بخدا میسپارم، هاجر عرض کرد آیا پروردگار چنین فرموده، ابراهیم (ع) فرمود: بلی، هاجر عرض کرد: در اینصورت باکی نداریم.
وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ:

هرگز پدیدای در زمین از امور محسوس و یا از نیروهای غیبی که خارج از احاطه و ادراک بشر است بر کبریائی او پنهان نیست، بلکه بر همه آنها احاطه ذاتی دارد که سنخ دیگری از احاطه است.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ:

در ضمن سپاسگزاری از نعمتهای پروردگار ابراهیم (ع) متوجه نعمت بیمانند دیگری شده آنها یادآوری نموده شکرگزاری کرد و بر حسب روایات تا اینکه بر حسب طبع پیری و فرسودگی به وی رو آورده و هنگام ولادت اسماعیل (ع) نود و نه سال از اوراق درخشان زندگی او گذشته بود، همچنین هنگام ولادت اسحاق یکصد و دوازده سال از عمر شریف وی گذشته بود، پروردگار دو فرزند صالح حقیقی بوی موهبت فرمود.

إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ:

صفت فعل پروردگار است که ساحت کبریائی درخواست نیازمندان را می‌شنود و بر آنها احاطه وجودی و ذاتی دارد نه بطور حصولی بلکه باحاطه قیومیه و نیز مبنی بر سپاس است که بالهام غیبی هنگام پیری و فرسودگی چنین درخواستی نمودم، اجابت فرمود.

رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ:

از جمله درخواست ابراهیم (ع) آنستکه بار پروردگارا بر من منت گذار به انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۱۶

بهترین شعار عبودیت به این که صفت اقامه صلاة و دعاء بطور تحقق که خارج از اختیارم است بمن افاضه بفرما و مرا بدان متصف نما، زیرا فعل جوارحی مرز اختیار است و اما فضائل بطور مستقر خارج از قدرت و از موهبتهای پروردگار است و مِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءِ:

در باره خود بطور اصالت درخواست و اظهار عبودیت نموده و سپس در باره بعضی فرزندان خود این چنین فضیلت را درخواست دارد که آنان را بوی ملحق فرماید و از نظر تاکید و شعار عبودیت درخواست می‌نماید بار پروردگارا دعا و خواسته مرا اجابت فرما.

رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ:

آخرین دعاء و درخواستی است که ابراهیم خلیل (ع) از ساحت پروردگار نموده مبنی بر طلب مغفرت در باره همه اهل توحید، پیروان مکتب عالی و سایر مکتب های پیامبران و اینکه آخرین سیر و سلوک اهل ایمان مشمول رحمت و مغفرت پروردگار خواهند

شد، بدیهی است عنوان مؤمن بطور وصف عبارت از پیرو مکتب الهی است که مقرون با تقوی و پرهیز از گناهان باشد و بقرینه اینکه ابراهیم (ع) درخواست مغفرت برای پدرش نموده استفاده میشود که او موحد و خداپرست بوده و هرگز بت پرستش نموده و آزر که از او تعبیر باب نموده بر حسب آیه قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَرٌ وَسِيسٌ مِنْ تَبْرِی نَمُوْدَه بِطَوْر حْتَمِ پَدْرِ نَسَبِیْ اَوْ نَبُوْدَه اَسْت. زیرا لفظ باب بتناسب سرپرستی او گفته است ولی کلمه والد از ولادت گرفته شده و بمعنای پدر نسبی است و استفاده می‌شود که پدران و اجداد پیامبران و رسولان و اوصیاء موحد و خداپرست هستند و مشرک و بت پرست نبوده‌اند نظر به این که در نظام وجود مشرک بطور اصالت ظلمت محض است، هرگز در صلب خود حامل نور محض نخواهد بود.

در تفسیر عیاشی بسندی از امام صادق (ع) روایت نموده فرمود: هر که انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۱۷ ما را دوست بدارد از ما اهل بیت است.

راوی گفت: بقدای تو از اهل بیت، امام فرمود: بخدا سوگند از ما خواهد بود آیا نشنیدی آیه کریمه سخنان ابراهیم (ع)! رَا فَمَنْ تَبِعَنِ فَإِنَّهُ مِنِّي:

و نیز تفسیر عیاشی از محمد حلبی، از امام صادق (ع) روایت نموده فرمود:

هر که از شما اهل ایمان پرهیزکار باشد از ما اهل بیت خواهد بود، راوی عرض کرد: از شما اهل بیت، امام فرمود: بلی از ما اهل بیت زیرا ابراهیم (ع) فرمود:

فَمَنْ تَبِعَنِ فَإِنَّهُ مِنِّي.

عمر بن یزید گفت: بامام گفتم از آل محمد فرمود: بلی و الله از آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خواهد بود، آیا نشنیدی آیه شریفه «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ» و نیز قول ابراهیم: فَمَنْ تَبِعَنِ فَإِنَّهُ مِنِّي.

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۱۸

[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۴۲ تا ۵۲] ... ص: ۳۱۸

اشاره

وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخَّرُهُمْ لِيَوْمَ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ (۴۲) مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤْسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَنْقَدَتْهُمْ هَوَاءً (۴۳) وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نَجِبْ دَعْوَتَكَ وَتَتَّبِعِ الرَّسُولَ أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ (۴۴) وَسَيَكُنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ (۴۵) وَقَدْ مَكَرُوا مَكَرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكَرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ (۴۶)

فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِيفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ (۴۷) يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (۴۸) وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ (۴۹) سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَتَعْشَىٰ وُجُوهُهُمْ النَّارُ (۵۰) لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۵۱)

هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ (۵۲)

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۱۹

(شرح) ... ص: ۳۱۹

وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ:

از نظر تشریف بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطاب نموده و غرض تعلیم جامعه اسلام است، تا اینکه نظام این جهان که بر اساس اختیار است لا محاله عالم دیگری را بدنبال خواهد داشت بنام قیامت و عالم جزاء از جمله دلیل آن رفتار ظالمانه ستمگران است چنانچه پروردگار آنها را عقوبت ننماید ناگزیر از نظر غفلت از چگونگی رفتار ظالمانه آنها است و یا از نظر عجز از اجرای عقوبت در باره آنها است و با رفتار ظالمانه آنان مورد رضایت او است و هر سه قبیح و محال است و عقوبت در دنیا نیز محدود است و چه بسیار از ستمگران تا آخرین لحظات زندگی مصون و ایمن هستند.

ناگزیر عالم دیگری بدنبال این جهان خواهد بود، بنام عالم جزاء با توجه به این که زندگی بشر در دنیا بمنظور آزمایش است که هر فردی با نیروی اختیار و توانایی که دارد بکار بندد و آنچه در کمون خود پرورانیده به ظهور در آورد و چنانچه پروردگار در باره عقوبت ستمگران شتاب فرماید و آنها را در دنیا عقوبت نماید مهلت برای آزمایش کامل و امتحان بیشتری برای آنان نخواهد بود.

إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ:

بلکه تأخیر و عدم اجرای عقوبت در باره ستمگران در دنیا بمنظور آنستکه انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۲۰ مهلت کامل و فرصت بیشتری داشته باشند و آنچه توانایی دارند با اختیار خود بکار بندند و هر گونه ستم که از آنان برآید بخود و باجماع روا دارند و از رنج ستمدیدگان لذت برند و برای اجرای عقوبت خود را آماده کنند.

روزی که دیدگان از وحشت و دهشت بازماند و لحظه‌ای نتوانند آنرا بهم گذارند.

مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤُسِهِمْ لَا يَزِدُّهُمْ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْنَدْتُهُمْ هَوَاءً:

با نهایت خواری و سر شکستگی و از وحشت سر خودشان را بالا گرفته با رسوائی در انظار مردم بر خلاف اشخاص خوار و تیره‌بخت هستند، می‌خواهند خود را از انظار پنهان نمایند و نیز از سختی عقوبت بخاطر آنان چیزی خطور نخواهد نمود، مهطعین جمع و اسم فاعل و حال یعنی پیوسته نظر افکنند و دیده بر هم نگذارند (مقنعی رءوسهم) جمع و اسم فاعل و حال یعنی از وحشت و هول پیوسته سر بسوی بالا نموده که جلو قدم خود را نبینند (لا يَزِدُّهُمْ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ) دیدگان خود را لحظه‌ای بر هم نمیگذارند (وَأَفْنَدْتُهُمْ هَوَاءً) قلب و فکر آنان از خوف و هراس زائل شده است.

وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ:

و نیز بر رسول اکرم (ص) خطاب نموده که Rj...Š را تهدید بنما و بر حذر بدار از هنگامی که عذاب ناگهانی آنان را فرا بگیرد و چاره و وسیله دفاعی نداشته باشند و گروهی از ستمگران گویند: بار الهی بر زندگی ما اندک زمانی بیفرا و ما را مهلت ده و اجرای عقوبت را بر ما بتأخیر افکن، دعوت تو را اجابت می‌نمائیم و ایمان می‌آوریم و از گفتار پیامبر گرامی (ص) پیروی می‌نمائیم.

و نیز در باره مفاد آیه گفته شده، مراد هنگام نزول عذاب و عقوبت روز انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۲۱ قیامت است مانند دو آیه گذشته که ستمگران و بیگانگان درخواست نموده و گویند بار الهی ما را بار دیگر بدنبال بازگردان تا دعوت تو را بپذیریم و از پیامبران پیروی نمائیم با اینکه از نظر شهود میدانند بازگشت بدنیا امریست محال ولی از نظر اینکه گمان بی‌پایه خود را اظهار کنند چنین درخواست می‌نمایند. همچنانکه در دنیا فکر و گفتار آنان بر پایه‌ای استوار نبوده است.

أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُم مِّنْ زَوَالٍ:

فرشتگان در پاسخ آنان گویند لحظاتی پیش از اینکه عقوبت الهی شما را فرا بگیرد. سوگند یاد می‌کردید که زندگی شما پایان‌پذیر نیست و برای همیشه در دنیا با رسول گرامی صلی الله علیه و آله بمبارزه خواهید برخواست.

وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِينِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ:

مبارزه شما با پیامبران و تکذیب دعوت رسول گرامی صلی الله علیه و آله در صورتی است که در سرزمین و منازل گروهی سکون نموده‌اید که آنها نیز دعوت رسولان را تکذیب می‌نمودند و سرگذشت آنها را نیز شنیده‌اید که پروردگار آنها را بهلاکت افکند و

سرگذشت آنان را بشما خبر دادیم بمنظور اینکه عبرت و پند بگیرید و در آیات کریمه نیز مثالها یادآوری نموده شاید موعظه در قلوب شما اثر گذارد.

وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ:

جمله حال است همچنانکه شنیده و مشاهده نمودید چگونه آنها را عقوبت نموده بهلاکت افکندیم، در حالی که در مقام مکر و حيله بودند و به آنچه از نیرو در اختیار داشتند در مقام مبارزه با رسولان برآمدند ولی غافل از اینکه پروردگار بر حيله و مکر آنها آگاه است می‌تواند مکر آنها را بیهوده کند و بخود آنها باز گرداند، با اینکه حيله و نیرنگ آنها بسیار مؤثر و عمیق بود، مانند نیروئی که کوهها را از بن برکند. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۲۲

و گفته شده جمله «وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ» نافیه است، بیان آنستکه هرگز مکر ستمگران و نیرنگ بیگانگان با دلائل قطعی دین اسلام و دعوت رسول گرامی مبارزه نتوان نمود، زیرا دعوت رسول صلی الله علیه و آله بر اساس آیات معجزه آسا و مانند کوهها ثابت و برقرار و تزلزل ناپذیر است.

فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلَفًا وَعَدِهِ رُسُلُهُ:

از نظر تشریف به رسول اکرم (ص) خطاب نموده و منظور تعلیم معارف الهی و تربیت جامعه اسلامی است که تأخیر اجرای عقوبت بر ستمگران و مشرکان که پیوسته با دعوت رسولان مبارزه می‌نمودند و همچنین مشرکین که با دعوت رسول اکرم (ص) مبارزه نموده و در مقام انکار برمی‌آیند از نظر تخلف از وعده‌ای نیست که در مقاومت با دنیای شرک و کفر رسول گرامی را کمک و یاری فرماید و مشرکان را به هلاکت افکند تا اینکه محیط دعوت بمکتب قرآن آماده شود و طنین آن در جهان گسترش یابد، بلکه تأخیر اجرای عقوبت از نظر حکمت و نظام آزمایش است که آنها را مهلت دهد و بطور دقیق مورد آزمایش قرار گیرند و شایسته عقوبت و انتقام گیرند.

زیرا تخلف از وعده یا از نظر عجز بر انجام آنست و یا بلحاظ تغییر نظر و رأی است و هر دو لازمه نقص می‌باشد و ساحت پروردگار منزله از امکان است.

إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ:

صفت عزیز بمعنای قدرت بیمانند و بطور اطلاق است که برای تحقق خواسته او قید و شرطی نباشد ذو انتقام نیز صفت فعل پروردگار تأکید در نیروی اجرای عقوبت و دفع ضرر است و انتقام حالت روانی است.

از نظر ضروری که ظالم بشخصی وارد نموده در مقام تدارک آن برآید و شخص تبهکار را تأدیب کند و تأثر خاطر و خشم خود را فرو نشاند و آنچه که شخص ظالم در باره او شایسته و روا دانسته ستمدیده نیز همان ضرر و یا زیاده انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۲۳ بر آنرا بصورت انتقام بر او وارد کند، در حقیقت عمل و رفتار اولی قبیح و ظلم بوده ولی پس از وقوع ضرر بر شخص ستمدیده چنانچه در مقام تدارک برآید و ظالم را بهمان ضرری که بر او وارد نموده انتقام بگیرد:

ممکن است شایسته و بر وفق عدل و عدالت باشد و نیروی انتقام بطور ابهام در بعضی انواع حیوانات نیز دیده می‌شود و سبب پیدایش نیروی انتقام ممکن است از نظر فرونشاندن غضب و خشم درونی ستمدیده باشد که آتش غضب او فرو نشیند جز اینکه بمنظور تدارک ضرری بظالم برساند و دیگر نیروی انتقام اجتماعی است با این که حس تأثر خاطر عمومیت داشته باشد و از ستم که بر فرد و یا بر اجتماع رخ داده در این حالت روانی و تأثر خاطر همه شرکت داشته باشند مانند اجرای حکم قصاص در باره جنایتکار از نظر اینکه حق حیات و زندگی مقتول را سلب نموده و احترامی برای حیات او قائل نشده و او را کشته است و این سبب جرأت افراد مبتذل خواهد شد وحشت و اضطرابی در قلوب مردم پدید آورد و امنیت و آسایش عمومی را سلب خواهد نمود و برای جلوگیری از این خطر باید قاتل را قصاص نمود و از او انتقام گرفت و خطری که بر جامعه رخ داده آنرا تدارک نمود و نیز تأمین

خاطر عموم است که جنایت تکرار نخواهد شد و از جمله شئون صفت ربوبیت پروردگار صفت منتقم و ذو انتقام است که در این جهان گناهکاران را بر حسب نظام طبع از آنها انتقام می‌گیرد همچنین بر حسب نظام تشریح مثلا شخص زانی را دچار بیماریهای سخت و دردناک می‌نماید و از طریق اجرای عقوبت و ضربه‌های تازیانه تا حدی از زانی انتقام گرفته می‌شود و در باره انتقام در آخرت نیز سیرت و حقیقت گناه و جنایت را وسیله کیفر او قرار داده که انتقام حقیقی است چه بر تقدیر اینکه کفر و گناهان بصورت عقوبت در می‌آیند و یا اینکه پروردگار صورتهای تیره نفوس بشری و حرمان از رحمت را انتقام از آنان قرار داده است.

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۲۴

يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ:

بهترین ظهور صفت انتقام پروردگار هنگام رستاخیز است که زمین و اهل آن بخصوص سلسله بشر که غرض اصلی از جهان خلقت هستند در اثر رحمت اطلاق و تبدل و سوق بسوی کمال بصورت حقیقی که در کمون دارند ظهور مینمایند و چنان گمان شود که غیر آنها است.

زیرا در اثر تبدل صورت تغییر نموده و بصورت و سیرت حقیقی که در آن نهفته بوده ظهور می‌نماید، بر این اساس در اثر تغییر و تبدل و ظهور سیرت افراد بیگانه از بشر از اولین و آخرین صفت انتقام ساحت کبریائی نهایت ظهور خواهد نمود و کلمه السماوات و اجرام آسمانی نیز مانند زمین بطور طفیلی تبدل پذیر است.

زیرا نظام کره زمین و زندگی در آن وابسته به نظام کرات بالا می‌باشد و پراکندگی در اثر برخورد بیکدیگر و اختلال نظام که در همه کرات پدید می‌آید تبدل حقیقی و اصیل نیست، بلکه تبعی است.

وَبَرَزُوا لِلَّهِ:

جمله عطف و بیان غرض اصلی از تحولات عوالم ظهور و بروز سرایر و ذخایر افراد بشر است و در اثر تحول و ظهور عالم قیامت که آخرین عوالم است سیرت هر یک از افراد بشر به اقصی مرتبه ظهور می‌رسد و در حقیقت ذخایر و کمونه‌های نهفته در زمین بظهور و رشد می‌رسند تبدل و تحول ارض عبارت از تبدل و تحول سیرت هر یک از افراد بشر است که بصورت حقیقی ظهور خواهد نمود.

یعنی ظهور سیرت هر یک از اعمال قلبی و جوارحی و تجسم آنها و گواهی اعضای و جوارح انسانی است و بهر یک از اعمالی که در حیطه آنها بوده وابسته است و ظهور و تبدل همه اشیاء بحقایق آنها بطور تبعی است و ظهور سیرت و کمون انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۲۵

هر یک از اعمال قلبی و جوارحی انسان از نیک و بد و طاعت و معصیت و حق و باطل بطور اصالت و غرض اصلی از تبدل است، تبدلاتی که در سراسر جهان هستی هر لحظه پدید می‌آید.

و همچنین سرائر و ذخائر افراد بشر در همه مراحل سیر و منازل تکامل آنها بقیاس احاطه پروردگار در یک صف حاضر و قرار دارند.

بدین جهت خفا و کمون نسبت بساحت کبریائی مفهوم ندارد، بلکه خفاء و بروز بقیاس موجودات است که بر اساس تدریج و تحول نهاده شده است و نسبت تبدل بزمین و کرات داده شده است از نظر آنستکه محصول و ثمره همه تحولات جهان بطور تبعی است و ظهور و بروز ذخائر و مکامن انسانی بطور اصیل است و کرات و اجرام بیشمار آسمانی در حکم زمین هستند و غیر الارض گفته شده بلحاظ آنستکه هر چه موجود دقیقتر و عمیقتر باشد سرائر و مکامن آن بیشتر و مغایرت آن با صورت و ظاهر و قشرش بیشتر خواهد بود.

و محتمل است آیه (وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا ۷۰-۳۹) مانند چگونگی تبدل حقیقت زمین و اهل آن باشد و زمین با اینکه تیره و

ظلمانی است بصورت نورانی ظهور می‌نماید بدیهی است درخشندگی و نورانیت آن تبعی و بلحاظ نورانیت ذاتی و بروز مكامن زیاده بر تصور بشری است.

الْوَالِدِ الْقَهَّارِ:

واحد صفت ذات کبریائی است وحدت حق حقیقی حد و نهایت برای او نیست و کثرت برای او فرض نمیشود زیرا برای او حدی نیست، بلکه حدی آفریده اوست، اصل و اساس کمال ذاتی و جوب وجود است و لازم ذاتی و لاینفک آن قهر بر عوالم امکان است که همه کثرات بی نهایت و پراکنده‌های صحنه هستی برابر قاهریت او منقاد و مقهورند و نیز وحدت صفت فعل اوست و از پس ابرهای تیره و پرده‌های علل و اسباب قهر او خودنمایی می‌نماید و در عالم قیامت از نظر اینکه انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۲۶ سیرت و کمون هر یک از افراد بشر در پیشگاه کبریائی بطور حقیقی است میان آنان و قدس ساحت او حائل و واسطه‌ای نخواهد بود. زیرا عالم آخرت محصول همه عوالم و نشئات است ابرهای تیره پراکنده شده و تأثیر از اسباب طبیعی سلب میشود نیروئی جز مشیت و قهر کبریائی خودنمایی نخواهد داشت.

و تَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَ تَعْشَىٰ وُجُوهُهُمْ النَّارُ:

از نظر تشریف خطاب برسول اکرم صلی الله علیه و آله نموده و منظور تعلیم جامعه اسلامی و بیان سیرت عناد با ساحت کبریائی و عواقب وخیمی است که بیگانگان برای خود آماده نموده‌اند.

ای رسول گرامی (ص) بطور حتم بیگانگان را مشاهده خواهی نمود، در در آن صحنه هولناک با زنجیرهای آتشین بهم پیوسته شده و پیراهن آلوده به روغن گندیده بر تن دارند و زبانه‌های آتشین دوزخ رخسار آنها را فرا گرفته و پوشیده است.

لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ:

لام برای غرض است. نفس عبارت از روح عاقله است که به بدن عنصری و اعضاء خود تعلق داشته و آن را تدبیر می‌نماید و از طریق عمل قلبی یعنی عقیده و خلق و عمل جوارحی ملکاتی را از نیک و بد پسندیده و یا ناپسند کسب میکند و به دست می‌آورد و آنچه فعل اختیاری است فقط اعمال خارجی و حرکات جوارحی است.

چنانچه در اثر ملازمت به افعال جوارحی ملکه و یا صفت نیک و یا بد پسند و یا ناپسند کسب کند، آن ملکه و صفت خارج از قدرت و اختیار بوده بلکه صورت نفسانی و خارج از اختیار خواهد بود.

پس هر چه را انسان در نتیجه ملازمت و تکرار عمل صفتی را کسب کند انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۲۷

صورت نفسانی او شده گرچه میتوان از طریق تکرار عمل ضد آن همان صفت را زائل نمود و چنانچه با صفت فاضله و یا رذیله دوره آزمایش و اختیار انسان پایان یابد و در آستانه مرگ درآید صفت نیک و یا بد صورت نفسانی او ثابت و برقرار مانده و دیگر تخلف و یا زوال‌پذیر نخواهد بود و در صورتی که ملکه و یا صفت از شئون و لوازم ایمان و تقوی باشد، سبب نعمت و بصورت گوارا و خشنودی ظهور می‌نماید و چنانچه ملکه رذیله و از لوازم کفر باشد بصورت نعمت و عقوبت در خواهد آمد.

و از آیه استفاده میشود هر فردی از بشر به آنچه در دنیا در نتیجه افعال ملکات و صفات فاضله و یا رذیله‌ای کسب نموده و صورت روان او قرار گرفته نظر به این که حقیقت و فعلیت روان انسانی است ثابت و مستقر خواهد بود و پس از مرگ نیز قابل تغییر و یا زوال نخواهد بود.

إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ:

عمل اختیاری بر اساس تصور و تصدیق و حکم به صلاح است که از نیروی عاقله انسان صادر میشود و تا هنگامیکه روح در باره عمل حکمی صادر ننماید، قوای عامله و جوارح بکار نمی‌افتد و بسوی آن مقصد حرکت نمینماید زیرا حرکت بسوی انجام عملی بمنظور رسیدن به نتیجه است که نقص وجودی خود را رفع نماید و به نتیجه آن خود را تکمیل نماید.

و چنانچه در باره صلاح آن عمل قضاوت و داوری نمود و آن عمل را بجا آورد و بکمال منظور رسید عمل محصول روان انسانی است که از آن سر چشمه گرفته و بدان نیز بازگشته و ذخیره خواهد شد.

پس هر عمل اختیاری نیک و یا بد محصول نیروی روانی و جوارحی انسان است و سبب رشد و کمال آنست و از همان لحظه رو به رشد خواهد گذارد، مانند هسته‌ای که در زمین قابل افشاندن، شروع بحرکت و رشد می‌نماید و آثار آن بتدریج انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۲۸

ظاهر میشود افعال اختیاری نیز پس از پیمودن دوره زندگی و برزخ در صحنه قیامت بکمال رشد رسیده صورت و سیرت انسانی خواهد شد و اثر تکرار عمل عبارت از سود و زیان آنست که بصورت قدرت و نعمت ظهور مینماید، مانند اراده مطلقه که هر چه را بخواهد بیدرنگ پدید آید و یا بصورت عجز و عقوبت درمی‌آید.

و آیه و أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرى نیز همین حقیقت را بیان نموده که حقیقت و سیرت و رشد انسان همانا حرکات و افعال اختیاری او است که بمنظور رسیدن بکمال بدان سو رهسپار شده و بدان مقصد و کمال منظور نائل میشود و در عوالم دیگر بسیرت اعمال اختیاری یعنی ملکات و صفاتی که ثمره و محصول زندگی او است ظهور خواهد نمود بعبارت دیگر بشر در نتیجه سعی و حرکت که بنام فعل اختیاری و رشد انسان معرفی میشود در پرتو عمل نیک و یا بد خود مقصدی را می‌پیماید و آنرا منتها سیر کمال خود قرار میدهد، در نشئه قیامت ناگزیر بدان صورت و سیرت عمل و کمال ظهور خواهد نمود، زیرا نیروی عاقله انسان به منزله قوه و استعداد است و افعال اختیاری که به قضاوت او پدید آمده بمنزله ثمره و فعلیت و ظهور تدریجی قوه و نیروئی است که در او نهفته است و در اثر مداومت بعمل روان دارای ملکه و بدان متصف می‌شود و صورت روانی است و از آن حقیقت انسانی تحقق می‌یابد.

هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ:

اشاره بحقایق و معارفی است که در آیات این سوره ذکر و یادآوری شده که بعموم مردم ابلاغ شود و برای موعظه و پند عموم کافی است و نیز تهدیدات آن بمردم اعلام شود شاید در باره آنها تفکر کند و بیندیشند.

وَلِيُعَلِّمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ:

و نیز مردم باید بطور یقین بدانند که اصل و اساس معارف الهی اعتقاد به- انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۲۹

توحید ذات و صفات و توحید افعالی پروردگار است به این که جهان آفرین یکتا و بی‌همتا و در باره پرورش و تدبیر جهان خلقت نیازمند بشریک نیست.

وَلِيَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ:

اهل ایمان و خردمندان در نظر داشته پاره‌ای از حقایق که در آیات یادآوری شده بیاموزند تا از اصلاح زندگی و سعادت بهره‌مند گردند و بر اهل خود نیز لازم است در باره آموزش احکام اسلام و معارف ساعی و کوشا باشند و پاره‌ای از بدایع حکمت را بیاموزند تا بسعادت در دنیا و آخرت نائل شوند خلاصه معارف و لطیفه انسانیت که در این آیه به اهل خرد تذکر داده و سایر آیات شئون و فروع آنرا بیان نموده همانا معرفت پروردگار واحدیت و بی‌همتائی او است، موجودی است، که در او شائبه فقدان و نقص نیست، حیاتی است فنا ناپذیر، ذات و صفات و فعل کبریائی او بی‌همتا است، پرتوی از شعاع او بر صحنه امکان تابیده، تا ابد درخشان است.

مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤْسِهِمْ لَا يَزْتَدُ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْنِدْتُهُمْ هَوَاءَ «۱» هر دو جمله حال است برای بیگانگان که در صحنه قیامت گردن کشند و از هول و وحشت نتوانند باین سو و آن سو نظر افکنند زیرا استقرار فکر و اندیشه ندارند و کسی که از هر سو عذاب باو روی آورد سر بلندی می‌نماید که مشاهده کند ولی از نهایت وحشت و اضطراب نتوانند در مقام چاره‌جویی برآیند.

وَ أَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ:

خطاب برسول گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله نموده که مردم را تهدید بنما و در حذر بدار از هنگامی که عقوبت پروردگار ناگهان آنها را فرا بگیرد و در مقام چاره‌جویی برآیند گویند بار الها عقوبت و هلاکت ما را اندکی بتاخیر افکن که دعوت رسول گرامی تو را بپذیریم و از مرام و سیره رسول گرامی تو پیروی نمائیم.

(۱) از آیه ۴۴ تا آیه ۵۳ بار دیگر ترجمه و تفسیر می‌شود

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۳۰

نَجِبْ دَعْوَتَكَ وَ تَتَّبِعِ الرَّسُولَ:

سخن بیگانگان است که با رسول گرامی اسلام بمبارزه برخاسته و ناگهان مصیبت و حادثه‌ای بآنان روی آورد بدین مناسبت باید و نتبع الرسول گفته شود ولی رسولان را بهیئت جمع ذکر نموده از نظر قانون کلی است که پیروی از رسولان و قبول دعوت آنان طبق وعده پروردگار سبب رفع عقوبت خواهد شد و اختصاص برسول گرامی اسلام ندارد.

أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ:

مبنی بر توییح است در پاسخ درخواست مهلت و تأخیر نزول عذاب بآنها میشود چگونه سوگند یاد میکردید با این قدرت و نیروی که در اختیار دارید همواره زندگی خواهید نمود و زوال و فناء و پراکندگی برای اجتماعات شما نخواهد بود و از بیم اینکه ناگهان عقوبت بشما روی آورد تأخیر آنها درخواست نموده مهلت خواهید خواست.

وَ سَكَتْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ:

خطاب تهدید آمیز به بیگانگان است در اثر ظلم و مبارزه با دعوت پیامبران آنها را هلاک نمودیم و سرگذشت عقوبت گذشتگان و چگونگی آنها حکایت نمودیم و آثار آنها نیز مانند خود آنها محو و نابود گردید و در سرزمین و منازل آنان سکونت گزیدید و نیز یادآوری نمودیم که مبارزه با پیامبران و انکار دعوت آنان ضررهائی را بدنبال دارد.

وَ قَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ:

جمله حال است با اینکه گذشتگان آنها آنچه حيله و نیرنگ در اختیار داشته بکار میردند و یا پیامبران بمخالفت برمیخاستند ولی از نظر اینکه پروردگار بر نیرنگ آنان احاطه کامل دارد و امری بر او پنهان نیست نیرنگ آنان را نقش بر آب انوار درخشان، ج ۹، ص:

۳۳۱

نموده همه آنها را بهلاکت افکند گرچه مکر و حيله آنها باندازه‌ای بود که کوهها را از بن برمی‌کند.

فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفاً وَعَدِهِ رُسُلُهُ:

بیان اینستکه عدم اجرای عقوبت در باره بیگانگان که با دعوت رسول گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله بمبارزه برخاسته‌اند بمنظور مهلت و آزمایش دقیق این جامعه است که آنچه نیرو در اختیار دارند مبارزه نمایند و نه از نظر آنستکه وعده‌ای که برسول گرامی داده تخلف فرماید.

إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ:

صفت فعل و بیان توحید افعالی پروردگار است که تخلف از وعده یا از نظر عجز از انجام وعده‌ای است که داده و یا از نظر تبدیل رأی و عدم عزم راسخ است که بر خلاف رأی سابق اقدام نماید آیه بیان آنستکه قدرت پروردگار بی‌نهایت است و هرگز بر او عجز عارض نمی‌شود و معرض تبدیل رأی که نمونه‌ای از عجز و تزلزل در صلاح است قرار نمی‌گیرد.

دو انتقام: نیز صفت فعل پروردگار و از شئون تدبیر او است که قدرت بی‌نهایت خود را صرف قهر بر ستمگران و کمک به

ستمیدگان می‌نماید و انتقام بشر بمعنای تدارک ضرری است که تبهکار بر او وارد نموده و از نظر فرونشاندن نیروی غضب اقدام بضرر رسانیدن بر شخص تبهکار می‌نماید و انتقام پروردگار از نظر جلوگیری از وقوع فساد و اختلال نظام زندگی بشر است که برای اقسام جنایتها و گناهان کیفر و عقوبتی مقرر داشته که در باره تبهکاران متناسب گناه آنان اجراء شود و غرض تعدیل جامعه است که افراد مبتذل و فرومایه در اثر تهدید و نیز در اثر اجرای کیفر بر جنایتکار نظم در جامعه فرمانروا گردد و چنانچه در احکام اسلام کیفر و مجازات نبود نظام جامعه مختل و متزلزل بود و سلامت و امن از جامعه اسلامی سلب می‌شد پس نظام اجتماعات اسلامی بر احکام جزائی و انتقام از تبهکاران استوار می‌باشد انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۳۲

این ظهور صفت انتقام در مرحله تشریح احکام و برنامه مکتب قرآن است مثلاً حکم قصاص و اجرای حد بر جنایتکار و یا تعزیر بر تبهکار بمنظور تعدیل نظام اجتماع است کسی که در خود خوی سبعت و درندگی را پرورانیده و در حال غضب آنرا بکار برده کسی را بستم کشته است در نظام عمومی خلل وارد نموده و نیز آرامش خاطر مردم را بخطر افکنده باید مورد انتقام و عقوبت قرار گیرد و حق جامعه اداء گردد و حکم قرآن بموقع اجراء درآید و ظهور انتقام ساحت پروردگار در باره افراد فرومایه در اثر کفر و عناد و یا ارتکاب جنایت به این است که سیرت خباثت و روح پلید بآنها میدمد زیرا کفر و یا عمل جنایت که از روان انسان پس از بررسی و داوری بآن معتقد شده و یا از طریق حرکت جوارحی جنایت را مرتکب شده همه ظهوری از سیرت تیره روان انسان است که باو دمیده می‌شود و در نشئات دیگر و قیامت بدان صورت و سیرت تیره آنها را محشور می‌نماید و کیفر و عقوبت آنها که لازم ذاتی و اکتسابی آنهاست بموقع اجراء گذارده می‌شود.

و بعبارت دیگر ظهور صفت انتقام مانند سایر صفات پروردگار در هر یک از مراحل که بشر می‌پیماید ظهوری مناسب خواهد داشت بدون اینکه غرض نفسانی و یا فرونشاندن غضب باشد زیرا ساحت پروردگار منزّه از حالات روانی و نواقص امکانی است. بلکه صرفاً انتقام و اجرای عقوبت پروردگار بر حسب تدبیر و اصلاح اجتماع و تعدیل افراد جامعه است و در مورد کفر و شرک که سبب خلود در شقاوت و عقوبت می‌شود از نظر اقتضاء صورت و سیرت کفر و عناد با پروردگار است که اقتضائی جز عقوبت و بعد و حرمان از رحمت ندارد.

بر این اساس انتقام پروردگار نسبت به بیگانگان و جنایتکاران در دنیا بلحاظ انتقام وضعی است یعنی لازم شرک و ستم همانا تیره‌بختی در زندگی است و نیز بلحاظ تعدیل نظام اجتماع است که کافر و جنایتکار را سرکوب کند نه آنکه از نظر فرو انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۳۳

نشاندن غضب باشد زیرا ساحت پروردگار منزّه از حالات روانی و نواقص امکانی است.

و در عوالم دیگر و قیامت انتقام پروردگار نسبت بآنها از نظر عناد قلبی و حرمان ذاتی از سعادت است که در دنیا اکتساب نموده‌اند و بر حسب آیات کریمه عقوبت کافران و خلود آنان شقاوت در قیامت زیاده بر سیرت تیره و محرومیت آنان است و بوسیله اعمال قبیح و جنایت نیز که تجسم یافته عقوبت می‌شوند و پیوسته در سوز گداز خواهند بود.

و بر حسب آیات کریمه مانند (لا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْرَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ - ۷/ بحریم) مبنی بر اینکه از گناهان خود عذر نخواهید که بنفس اعمال و گناهان مجازات و عقوبت خواهید شد و آیه (ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ - ۲/۲۷۱) هر فردی از بشر باعمال و کردار خود مجازات خواهد شد مبنی بر اینکه اجرای ثواب و عقاب هر فردی از بشر مجازات و سزای اعمال و کردار نیک و بد او است که در دنیا آورده و در روان خود ذخیره نموده است.

و نیز بر حسب آیات دیگری مبنی بر اینکه عقوبت بیگانگان در اثر محرومیت و خبث سیرت و خلود در شقاوت است زیاده بر تجسم اعمال قبیح و گناهان که باختیار بجا آورده و در روان خود ذخیره نموده‌اند زیرا هر عمل اختیاری صالح و یا طالح پسندیده و ناپسند در نظام خارج تحقق یافته و ضبط شده و قابل انکار نخواهد بود هم چنین در روان فاعل مختار ذخیره شده و سبب تقویت

روان بوده و بصورت ملکه درآمده است.

بر این اساس در عالم قیامت نیز هر فعل اختیاری دو ظهور خواهد داشت یکی صورت روان که رشد نموده و دیگر عمل خارجی که تجسم می‌یابد و بصورت نعمت جاودان و یا نعمت در می‌آیند. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۳۴

يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ:

آیه بیان آنستکه نظام عالم قیامت غیر نظامی است که در این جهان استوار است مانند آیه (وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا ۖ زَمْر) بیان آنستکه زمین و موجودات طبیعی در اثر سیر تکاملی دارای صفاء خاص و نورانیت مخصوص می‌شوند غیر از نورانیت عاریتی که از تابش خورشید صفاء یافته و شناخته می‌شوند و نیز محتمل است مراد رفع ابهام آنها باشد به این که همه موجودات سعه و جودی آنها آشکار شده نورانیت حقیقی و ظهور بیشتری خواهند یافت هم چنانکه اعمال جوارحی و افعال اختیاری بشر با اینکه بر اساس تبدل و تحول بوده همه آنها زوال پذیرفته ولی در قیامت سیرت درخشان اعمال صالحه و تیره‌گی اعمال و گناهان ظاهر شده و تجسم خواهند یافت و نیز مانند شهادت اعضاء و جوارح انسان با اعمال و کردار نیک و بد خود و همه نشانه‌ای از ظهور و بروز اسرار موجودات عالم طبع است که در آن صحنه آشکار می‌شوند.

وَبَرَزُوا لِلَّهِ: جمله برزوا نسبت آنرا بصاحب عقل و خرد داده است بروز و ظهور موجودات به پیشگاه پروردگار آنستکه بر خلاف نظام جهان که ظهور و پدید آمدن هر موجودی بظاهر وابسته بعقل و اسباب بسیار می‌باشد و از پس پرده‌های علل و اسباب نظام حرکت و تحول و ظهور در جهان فرمانروا است.

ولی در عالم قیامت این نظام تغییر پذیرفته جز اراده و قهر پروردگار مؤثر نخواهد بود یعنی سیرت و نهانی که اساس نظام این جهان است جز اراده و مشیت پروردگار تأثیری ندارد در عالم آخرت این پرده‌ها بکنار خواهد رفت.

الْوَّاحِدِ الْقَهَّارِ:

صفت فعل پروردگار است همانطور که یکتائی و بیهمتائی صفت ذات کبریائی است بهمین قیاس لازم آن اراده قاهره پروردگار است که فقط سبب ایجاد آن است بدون اینکه موجود و آفریده‌ای وساطت داشته باشد مانند عالم طبع و در عالم انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۳۵

آخرت قاهریت اراده پروردگار و واقعیت قیام همه موجودات بساحت کبریائی بظهور میرسد.

وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ سَرَابِلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَتَعْشَىٰ وُجُوهُهُمْ النَّارُ:

آیه مبنی بر تهدید است و از نظر تشریف خطاب برسول گرامی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نموده که در صحنه قیامت خواهی یافت بیگانگان را که چگونه دستهای آنان بیکدیگر و بگریبان آنها بسته و آویخته شده در حالی که لباسی بر تن دارند که با روغن سوزاننده آمیخته و شعله‌های آتشین درونی رخسار و جوارح آنان را فرا خواهد گرفت.

لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ:

بیان نتیجه تبدل و تحول جهان تکلیف به عالم قیامت است بمنظور آنستکه هر فردی از سلسله بشر آنچه در جهان اختیار کسب نموده از عقیده صحیح و یا باطل و خوی پسندیده و یا ناپسند و هر یک از اعمال جوارحی صالح و یا طالح نیک و یا بد که در روان خود ذخیره نموده آنها را رشد دهد و بظهور رساند و صورت روان او قرار داده و بدان صورت درخشان و یا سیرت تیره او را محشور فرماید و صورت حقیقی و محک زده که سبب امتیاز ذاتی او از سایر افراد بشر است بوی موهبت فرماید.

إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ:

بیان آنستکه عقیده قلبی و هم چنین خوی و هر یک از اعمال اختیاری حد و جودی فاعل مختار است زیرا نیروی روانی خود را صرف نموده پس از قضاوت و داوری آنرا برگزیده و سعی و همت خود را در آن باره صرف نموده و محصول زندگی را در روان

خود ذخیره نموده مانند هسته‌ای ماند که در زمین آماده افشاندن شود از همان لحظه رو برشد و نمو خواهد گذارد و پس از سپری شدن فصولی چند بثمر می‌نشیند هم چنین روان انسان آنچه در زندگی خود مختاری در آن انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۳۶ انباشته پس از تحولات بسیاری در عالم قیامت محصول او یعنی صورت حقیقی محک زده و فصل اخیر او که تغییرپذیر نیست بظهور میرسد و بطور ابد باقی خواهد ماند.

هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ:

هذا اشاره بمعارف و حقایقی است که در آیات این سوره بآنها اشاره و یادآوری شده و منظور از نزول آیات تعلیم و تربیت دانشجویان مکتب قرآن است که بپاره‌ای از حقایق و اسرار آشنا شوند.

وَلِيُنذَرُوا بِهِ:

نظر به این که غرض از نزول آیات قرآنی تعلیم پیروان مکتب قرآن و نیز تهدید گروه دیگر است که در مقام انکار برآمده در باره دعوت آنان تاکید شده حجت بر آنان تمام شود.

وَلِيُعَلِّمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ:

و نیز اعلام بجامعه بشر است که غرض از نزول آیات سوره تعلیم معارف الهی و دعوت جامعه بشر بیروی از برنامه مکتب قرآن است که بطور شهود بیابند که آفریدگار یکتا و بیهمتا است تنها او شایسته پرستش و ستایش است و نیز تهدید بیگانگان و ستمگران است که انحراف از حکم خرد و هر گونه رفتار ناروا از آنان صادر شود از خود آنها سر چشمه گرفته و بدرون آنان باز میگردد و انباشته می‌شود و به صورت حقیقی آنان خواهد درآمد.

وَلِيُنذَرُوا أُولُوا الْأَلْبَابِ:

بیان حقایق معارف بمنظور یادآوری و جلب توجه صاحبان خرد و دانشجویان مکتب قرآن است به این که یگانه وظیفه‌ای که بعهد رسولان نهاده شده دعوت جامعه بشر باقرار بوحدانیت و یکتائی و بیهمتائی آفریدگار جهان است و سایر ارشادات انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۳۷

و تعلیمات پیامبران بر محور آن دور می‌زنند هم چنین اساس کمالات و تعالی بشر نیز پذیرش دعوت پیامبران و معرفت صفات کامله و توحید افعالی پروردگار است و هر نقص و حرمان از سعادت و یا فساد در نظام اجتماعات بشر پدید آید در نتیجه تقصیر در پذیرش دعوت پیامبران است.

و الحمد لله زنة عرشه

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۳۸

تفسیر سوره حجر ص: ۳۳۸

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۱ تا ۹] ص: ۳۳۸

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ (۱) رَبُّمَا يَوْمَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ (۲) ذَرُهُمْ يَا كُلُّوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسُوفَ يَعْلَمُونَ (۳) وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَوْمِهِ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ (۴)
 مَا تَشْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ (۵) وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ (۶) لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۷) مَا نُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا مُنْظَرِينَ (۸) إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۹)
 انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۳۹

(شرح) ص: ۳۳۹

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ.

از نظر فخامت و ارجداری آیات قرآنی با اسم اشاره بعید ذکر شده که از عقول بشر دور است کتاب عبارت از برنامه هدایت عموم بشر است و آنچه با سیر و سلوک بشر بسوی سعادت ارتباط دارد از معارف الهی و معاد و اخلاق فاضله و هم چنین از سرگذشت پیامبران و موعظه و پند در بر دارد.

وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ: قرآن از قرائت گرفته شده یگانه کلام پروردگار است بلغت عربی که توسط جبرئیل امین علیه السلام بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل و خوانده شده است و بر حسب آیه (إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ) برای حقایق و معارف قرآنی مقام جمعی و مراحل عالی است و بالاتر از عقول و افق و افکار بشر است زیرا عقل و تفکر فقط می‌تواند مفاهیم و الفاظ و کلمات را درک کند و معانی آنها را بفهمد که از مقدمات تصویری و تصدیقی ترتیب داده شده و بعضی بر بعضی دیگر مترتب و پیوسته شود و چنانچه حقیقت و مراحل عالی و موطن اصلی آن تجزیه نشده و تفضیل نیافته نمی‌توان از آن مفهوم و کلام تعبیر کرد ناگزیر بالاتر از افق عقل بشر است و فکر بشر نمی‌تواند با آنها احاطه بیابد و درک نماید.

مبین از بینونت گرفته شده بمعنای آشکار و جدا نمودن حق از باطل و صلاح از فساد است و بیان طریقه هدایت و سعادت و چگونگی سیر و سلوک بشر انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۴۰

است و حقایق معارف مبدء و معاد و احکام بصورت آیات و هیئت کلام و بلغت عربی تنزل داده شده و از الفاظ و جمله‌ها ترکیب یافته و معانی و مفاهیم را ارائه می‌دهند و عقل و فکر بشر بر غیر مفهوم و معنا راه نخواهد یافت.

و نیز آیات قرآنی حقایقی را بیان می‌نماید که ظاهر و بر اساس منطق است و نمی‌توان در باره آنها شک و تردید نمود.
 رَبُّمَا يَوْمَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ:

بیان آنستکه اهل عناد و کفار در قیامت آرزو خواهند نمود ای کاش در دنیا دین اسلام را پذیرفته در صف مسلمانان در می‌آمدند ولی از نظر اینکه تمنی و آرزوی آنان بمنظور فرار از عقوبت است سودی نخواهد داشت.

ذَرُهُمْ يَا كُلُّوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسُوفَ يَعْلَمُونَ:

خطاب بر رسول گرامی صلی الله علیه و آله است بیگانگان را بحال خودشان واگذار و با آنها در مقام احتجاج برمیآید از نظر اینکه مرام و همت آنان در زندگی فقط تأمین نیازهای حیوانی است و پیوسته سرگرم تمایلات و آرزوهای خود شوند و در اثر رذیله عناد در مقام انکار و لجاج برمیآیند و دعوت تو را نخواهند پذیرفت و در قیامت از نظر اینکه عالم شهود و جزاء است ایمان آورده تصدیق خواهند نمود و چون ایمان آنها خارج از اختیار و بمنظور فرار از عقوبت است سودی نخواهد داشت.

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَوْمِهِ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ:

هرگز طایفه و قبیله‌ای را بهلاکت نمی‌افکنیم جز هنگامی که اجل و مدت زندگی آنان پایان بیابد استفاده می‌شود.

هم چنانکه برای زندگی هر فردی مدت و اجلی مقرر شده برای هر طایفه‌ای نیز مدت و اجلی در نظر گرفته شده است. انوار

درخشان، ج ۹، ص: ۳۴۱

وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ:

بیان سخنان هتک آمیز بیگانگان است که برسول گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بکنایه خطاب نموده گویند: ای کسیکه دعوی رسالت نموده چنین پنداری که آیات قرآنی از جانب پروردگار بر تو نازل می‌شود سخنان تو بر اساس پنداشت و خیال استوار است و از منطق خرد و عقل دور است.

لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ:

بت پرستان پندارند که بشر محال است ارتباط و اتصال بعالم غیب بیابد زیرا که وجود او تعلقی و محکوم نظام طبیعت است و نیازها از هر سو او را فرا گرفته و آلوده بقذارت‌های طبیعت است و رسالت از جانب پروردگار سازش با صرف غذا و آشامیدن و کسب معیشت ندارد.

بدین جهت رسالت از شئون فرشتگان است که عالم آنان تجرد و نورانیت و طهارت و از هر رذیله بری هستند و هر که دعوی رسالت از جانب پروردگار نماید باید اتصال بعالم روحانیت داشته و زندگی او ملکوتی باشد و بر فرض تسلیم از نظر ارتباطی که با غیب دارد باید گروهی از فرشتگان و قدسیان را معرفی نماید تا دعوت رسول توسط فرشتگان انجام بیابد.

خلاصه اعتراض بت پرستان آنستکه رسالت از جانب پروردگار که پیامبر گرامی اسلام مدعی است چنانچه موهبت آسمانی و ارتباط بعالم غیب است بشر بی بهره از آنست ناگزیر برای رسالت از جانب پروردگار فرشته‌ای نازل شود و با او در دعوت بتوحید شرکت کند و چنانچه رسالت از شأن بشر است پس چه شده ما بهره‌ای از آن نداریم و فرشته‌ای بر ما نازل نمی‌شود.

مَا نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا مُنْظَرِينَ:

نزول فرشتگان بر بت پرستان جز بطور حق و صورت تجرد و نورانیت نخواهد بود زیرا فرشتگان موجودات علوی و فوق زمان و مکان هستند بشر محال انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۴۲

است آنها را بدین صورت نورانیت مشاهده نماید فرشتگان نیز محال است انقلاب یافته تجرد و نورانیت خود را از دست داده بماهیت انسانی تنزل نمایند و به تیره گی جهان طبع و ماده آلوده گردند جز بطور تمثیل.

هم چنانکه فرشتگان بصورت میهمان مثلا- بر ابراهیم خلیل (ع) و لوط (ع) نازل شده و خود را معرفی می‌نمودند یعنی قلب و یا انقلابی در فرشتگان رخ نداده بلکه بحقیقت فرشته و موجود مجرد و نورانی بوده و دارای نیروی زیاده بر تصور بودند ولی بطور تمثیل خود را بر قلب و فکر پیامبران بصورت بشر ارائه می‌دادند.

از نظر اینکه پیامبران ظرفیت آنرا دارند که مشاهده نمایند مانند مریم صدیقه علیها السلام که جبرئیل امین علیه السلام را بصورت بشر مشاهده نموده و با او گفتگو کرد رسولان و پیامبران نیز در حال حیات فرشتگان مقرب را بصورت اصلی و ملکوتی آنها مشاهده نموده.

و بر حسب روایات امامیه و اهل سنت دو بار برای رسول گرامی رخ داد که جبرئیل علیه السلام را بصورت اصلی او مشاهده نموده است ولی افراد بشر هنگام که در آستانه مرگ در آیند فرشته مأمور قبض ارواح علیه السلام را بصورت اصلی مشاهده خواهند نمود. فرشتگان موجودات مجرد و نورانی و منزله از معصیت و مخالفت پروردگار هستند محال است از مقام عالی و تجرد خودشان تنزل نموده انقلاب و تجسم یابند و محکوم نظام طبع و ماده گردند و انسان نیز موجود تعلقی و نیروی عاقله او با بدن عنصری علاقه تدبیری دارد:

افراد عادی بشر محال است بعالم ماوراء طبیعت که فوق زمان و مکان است راه یابند بر این اساس قبول درخواست بت پرستان به این که فرشته‌ای بر آنان نازل شود محال است جز هنگامی که بآستانه مرگ در آیند آنگاه فرشته قابض ارواح را مشاهده خواهند نمود،

از بیان گذشته استفاده می‌شود که مفاد کلمه بالحق عبارت انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۴۳

از وجود مجرد و ثابت و فوق زمان و مکان است.

و بر حسب امر پروردگار آنچه در نظام جهان رخ می‌دهد بنیروی غیبی فرشتگان مقرب اجراء می‌شود از جمله قبض ارواح پلید بت پرستان است در اینصورت محال است فرشتگان انقلاب بیابند و بصورت جسم و ماده و هیئت بدن عنصری در آیند و محتمل است مفاد آیه این باشد که ما فرشتگان را فقط برای قبض ارواح پلید آنها فرستاده و نازل می‌نمائیم آنگاه لحظه‌ای بآنها مهلت نمیدهند و مأموریت خود را اجراء خواهند نمود.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ:

بیان آنستکه قرآن کریم از ساحت کبریائی بطور تدریج شرف صدور یافته و وعده فرموده که آنها از خطر تحریف و تغییر حفظ فرماید و از رسول گرامی صلی الله علیه و آله صادر نشده تا اینکه عهده‌دار حفظ و حراست آن باشد که معرض تغییر و تحریف قرار نگیرد و نیز فرشتگان آنها نازل نموده تا اینکه در باره صحت آن نیازمند بگواهی آنها باشد.

در باره قرآن کریم صفات بسیاری نامبرده شده در این آیه صفت ذکر آن یادآوری شده وسیله تذکر اسماء حسنی و صفات عالیه پروردگار است و نیز معارف الهی و احکام اسلامی را بیان می‌نماید و زندگی سلسله بشر را ابدی و همیشگی معرفی می‌نماید و همه آفریده‌ها و جهان آفرینش بسوی آفریدگار بازخواهند گشت و نیز پایان هر یک از اهل ایمان و کفر را از سعادت و یا شقاوت بیان نموده است و قرآن کریم ذکر بطور اطلاق معرفی شده که بطور حتم از تغییر و تحریف و اسقاط مصون و ایمن خواهد بود.

قرآن کریم یگانه برنامه آسمانی است که آثار تعلیم و تربیت درخشان آن عالم بشریت را باوج کمال می‌رساند و کاملترین کتاب آسمانی است که با لحنی اعجاز آمیز قائم بخود و بی‌نیاز از دلیل و رهنمای هر حق و حقیقت است با انواع انوار درخشان، ج ۹، ص:

۳۴۴

احتجاج بمناسبت اختلاف افکار جهان بشریت را بتوحید خالص دعوت مینماید و یگانه مسطوره معارف و طریق انسانیت است. و در آیه- هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ- برکات و آثار بی‌شمار آنها یادآوری نموده و در این آیه «نَزَّلْنَا الذِّكْرَ» صفت ذکر آنها در نظر گرفته بتناسب اینکه سایر صفات قرآن کریم مانند نور و برهان و شفاء و مبارک بوسیله صفت ذکر و تذکر در خاطرات اهل ایمان بظهور می‌رسند و در اثر این صفت همه صفات درخشان قرآن کریم در جهان انتشار می‌یابند و سبب تذکر جامعه دانشجویان مکتب عالی شده و جنبه تعلیم و تربیت قرآن کریم بصورت فعلیت درآمده.

و نیز اعلام می‌نماید قرآن خلاصه آفرینش و غرض از خلقت سلسله بشر است و چنانچه جهان بشریت فاقد این مکتب عالی بوده بهره‌ای از کمال حقیقی و تعالی انسانیت نداشت و کمالی بر آن مترتب نبود و صفت ذکر است که قرآن را مثال کمال لا یزال نمایش می‌دهد و هر گونه تعالی که بشر را باوج سعادت و فضیلت رسانیده صفت ذکر قرآن است و در اثر قرآن و اتصاف آن بذکر صفت تعلیم و ربوبیت ساحت کبریائی بحد نصاب و ظهور رسیده و آنها ثقل اکبر معرفی نموده است.

بعبارت دیگر نظر به این که قرآن کریم محصول نظام خلقت است و چنانچه نازل نشده بود فایده‌ای بر خلقت بشر مترتب نبود بر این اساس صفت ربوبیت و نظام کامل مقتضی است که ساحت کبریائی بمنظور تعلیم و تربیت بشر برای همیشه مکتب عالی قرآن را در جهان بنا گذارد و پیوسته آنها از هر لحاظ محفوظ بدارد زیرا همه آیات آن بر اساس معجزه است و قوام معجزه بآنستکه آیات آن بطور جمعی محفوظ بماند و مورد تحریف و یا تغییر و یا اسقاط قرار نگیرد.

زیرا افزودن حرف و یا کلمه‌ای بر بعض آیات آن بر فصاحت و بلاغت آن خدشه و صدمه می‌زند و حفظ بلحاظ عدم اسقاط حرف و یا کلمه‌ای از آیات نیز بآنستکه از هنگام نزول آیات قرآنی تا پایان جهان بشریت از طریق ضبط انوار درخشان، ج ۹، ص:

۳۴۵

و کتابت محفوظ بماند.

زیرا دانشجویان صدر اسلام پیوسته همت خودشان را صرف ضبط و حفظ (بخاطر سپردن) و کتابت آیات قرآنی می نمودند و هم چنین از طریق کثرت مراقبت مسلمانان بضبط و کتابت قرآن کریم بطوریکه از حد و شماره خارج است قرآن تا پایان جهان از خطر تحریف و تغییر محفوظ خواهد بود (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ) حفظ و حراست آنرا نیز در بر دارد و وعده فرموده.

زیرا منظور از تنزیل و فرو فرستادن آیات قرآنی حفاظت و ادامه آنست که مکتب عالی توحید دسترس عموم مردم نهاده و نیز محفوظ بماند و معرض تحریف و یا تغییر و یا اسقاط قرار نگیرد دین اسلام بر این اساس عمومی و جهانی است که اعجاز آیات قرآنی دائم و همیشگی باشد.

پس حفظ و حراست پروردگار از آیات قرآنی مانند نزول آیات بر اساس نظام آفرینش است و نیز تعلیم و تربیت بشر بر آن استوار می باشد.

و از جمله دلایل بر عدم وقوع تحریف و تغییر در قرآن که ذکر شده روایات متواتر ثقلین است که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بطور تواتر از طریق امامیه و سنت رسیده که فرمود دو وسیله گران مایه نزد جامعه اسلام بودیعت سپرده ام قرآن کریم و دیگر اوصیاء اهل بیت خود چنانچه بآندو تمسک نموده و از هر دو پیروی نمائید هرگز گمراه نخواهید شد و هرگز بکتابی که مورد تحریف و تغییر قرار گرفته و از اعتبار ساقط شده نمی توان بآن استناد و تمسک نمود و این دلیل گویا و گواهی است از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که قرآن کریم هرگز مورد تحریف و تغییر قرار نخواهد گرفت

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۴۶

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۱۰ تا ۱۵] ص: ۳۴۶

اشاره

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِعْبِ الْأَوَّلِينَ (۱۰) وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۱۱) كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (۱۲) لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ (۱۳) وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ (۱۴) لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ (۱۵)

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۴۷

(شرح) ص: ۳۴۷

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِعْبِ الْأَوَّلِينَ:

آیه مبنی بر تسلیت خاطر رسول گرامی صلی الله علیه و آله است که ملتهای پیشین رسولان و پیامبرانی بسوی آنها فرستاده و اعزام نمودیم مردم با هر یک از آنها مبارزه نموده و از دعوت آنان جلوگیری نموده و آنها را استهزاء و مسخره می نمودند و سبب تخریب و تفرقه ملتها این بود که هر یک دین و آئین خود را بر اساس هوی و خیال نهاده و بآئین خود خشنود بودند و بهدایت و رهبری پیامبران گوش فرا نمی دادند بدیهی است آئینی که بر اساس هوی و خیال باشد بی اساس بوده و هرگز ثبات و استقرار نخواهد داشت و پیوسته در تحول خواهد بود.

كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ:

یادآوری عادت و آئین پیشینیان بمنظور تسلیت خاطر رسول گرامی است که مردم هم زمان و بیگانه از دعوت تو همین روش را با

قرآن کریم خواهند معمول داشت و حال رسالت تو نیز مانند رسولان گذشته خواهد بود پیوسته با انکار و مبارزه مواجه خواهی بود و آیات معجزه آسای قرآن هرگز در دل‌های آمیخته بعناد آنان اثر نخواهد گذارد با این مردم بیگانه بر طبق سلوک ملت‌های پیشین رفتار می‌نمائیم و آنها را بضلالت و هلاکت خواهیم افکند.

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ:

این مردم بت پرست هرگز بآیات معجزه آسای قرآنی ایمان نخواهند آورد انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۴۸
با آنکه هلاکت و عقوبت پیشین را شنیده‌اند و آثار آنان نیز مانند خود آنها محو و نابود شده است.

وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ:

مبنی بر توبیخ بت پرستان است.

بفرض محال چنانچه وسائل صعود و بالا رفتن بمقامات قدسیان و بعالم علوی فرشتگان را برای مردم بت پرست آماده نمائیم و با فرشتگان ارتباط بیابند از نظر اینکه فرشتگان قدس موجودات مجرد و نیروی غیبی و وسایل اجرای تدبیر پروردگار بر اوضاع جهان احاطه کامل دارند و چنانچه بت پرستان عروج نمایند و بالا روند و به پاره‌ای از اسرار آگاه شوند صحت دعوی رسالت رسول گرامی صلی الله علیه و آله را می‌فهمند.

لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ:

از نظر اینکه دل‌های آنان آمیخته به عناد است هرگز ایمان نخواهند آورد بلکه می‌گویند رسول بر دیدگان ما پرده افکنده و خطرات قلبی ما را این چنین نمایش داده و بهیئت صحنه خیالی و سحر بما ارائه نموده است و جمله «إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا» سکر و مستی و گیجی را نسبت به نیروی بینائی و بدیدگان داده شاهد آن است که سحر از خارج تأثیر می‌نماید یعنی آغاز بر نیروی بینائی غلبه می‌نماید و موجودی را بر خلاف حقیقت می‌بیند.

و سپس در اثر مغلوب شدن نیروی بینائی بر حس خیال اثر می‌گذارد و نیروی خیال هم مغلوب و محکوم نیروی بینائی شده بر خلاف حقیقت خیال می‌نماید یعنی نیروی خیال بر طبق نیروی بینائی موجود خارجی را بر خلاف حقیقت تصور می‌نماید و بر حسب آیه (سَيَحْرُوْا أَعْيُنَ النَّاسِ) ۷/ ۱۱۶ استفاده می‌شود که ساحر نیز نیروی خیال و بر نیروی بینائی حاضرین غلبه می‌یابد و بر خلاف حقیقت امر خارجی را بآنها ارائه می‌دهد.

ار درخشان، ج ۹، ص: ۳۴۹

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۱۶ تا ۲۵] ص: ۳۴۹

اشاره

وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ (۱۶) وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ (۱۷) إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شَهَابٌ مُّبِينٌ (۱۸) وَالْمَآرِضَ مَيِّدَاتِنَا وَالْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَابْتُنَّا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونَ (۱۹) وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ (۲۰)

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ (۲۱) وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ (۲۲) وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ (۲۳) وَلَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسِيْقِيَّةَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسِيْقِيَّةَ تَأْخِرِينَ (۲۴) وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۲۵)

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۵۰

(شرح) ص: ۳۵۰

وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ:

پس از اینکه بت پرستان از نظر انکار و مبارزه با دعوت رسول گرامی نزول فرشتگان را درخواست نموده که آنها را ببینند و با آنها گفتگو نمایند درخواست آنان هرگز پذیرفته نیست زیرا مشاهده فرشتگان برای بت پرستان هنگامی است که در آستانه مرگ در آیند و یا نیروی شهود بیابند که فرشتگان نیروی غیبی آنها را فرا گرفته‌اند و در این آیات پاره‌ای از آثار وحدانیت پروردگار را یادآوری نموده شاید سبب عبرت و پند آنان گردد.

از جمله در جو و فضای زیاد بر تصور پروردگار منازل و مدارهای مخصوصی برای هر یک از کرات و اجرام مقرر داشته که زینت بخش و دیده ناظران و فکر اهل خرد را جلب می‌نمایند.

وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ:

ساحت پروردگار مانع است از اینکه شیاطین بعالم بالا نزدیک شده با فرشتگان تماس بگیرند و پاره‌ای از اسرار و حوادث آینده جهان را که فرشتگان نسبت ماجرای آنها مأموریت دارند استفاده نمایند و از نظر توحید افعالی راندن شیاطین را نسبت پروردگار داده است. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۵۱

إِلَّا مَنْ اشْتَرَقَ السَّمْعَ:

جز آنچه را که شیاطین در اثر نزدیک شدن بعالم ملکوت و ارتباط با فرشتگان پاره‌ای از حوادث آینده جهان را بدست آورند و درک نمایند.

فَأَتْبَعُهُ شِهَابٌ مُبِينٌ:

شیاطین در اثر استراق سمع یعنی گوش فرا دادن بسخن نهانی بمنظور اینکه پاره‌ای از حوادث آینده جهان را از فرشتگان استفاده نمایند بدنبال آن فرشتگان تیره‌ای نورانی و آتشین بسوی شیاطین پرتاب می‌نمایند بمنظور اینکه آنها را از نزدیک شدن بعالم ملکوت برانند و دور نمایند و سری و حادثه‌ای از حوادث جهان را از فرشتگان نفهمند و چه بسا پاره‌ای از حوادث را بواسطه شهاب و اشعه نوری که بسوی شیاطین پرتاب نموده استفاده نمایند.

محتمل است از آیه استفاده شود که فرشتگان مأمور اجرای تدبیر بمثابة نقشه‌ای باشند که حوادث جهان را در بر دارند زیرا وجود آنان مقام جمعی حوادث صحنه جهانند بدین جهت شیاطین در اثر استراق سمع حوادثی را بفهمند و نیز مراد از آسمان که فرشتگان در آن سکونت دارند عالم ملکوت باشد که افق آن بالاتر از جهان طبع است.

هم‌چنانکه اجرام و کرات آسمان نسبت بزمین علو و برتری و تأثیر دارند و زمین و موجودات در آنها تحت تأثیر و تربیت قرار میدهند عالم ملکوت نیز نسبت بعالم طبع چنین است که همه شئون تحولات و حوادث این جهان صحنه‌ای است که از عالم ملکوت بوسیله فرشتگان اجراء می‌شود و استراق سمع بمعنای آنستکه شیاطین از آنچه فرشتگان از وظایف مأموریت خود بیکدیگر القاء می‌نمایند استفاده نموده در نتیجه پاره‌ای از حوادث آینده آگهی بیابند و نظر به این که شیاطین دارای تیره گی ذاتی و رانده و بی‌بهره از رحمت هستند فرشتگان شهاب نورانی و تیره‌ای آتشین بسوی شیاطین پرتاب می‌نمایند. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۵۲

و آنها را از نزدیک شدن بفرشتگان علوی دور می‌نمایند که نتوانند بمروز عالم ملکوت پی ببرند و از حوادث آینده جهان آگاه شوند و مراد از استراق سمع سرقت سخن و شنیدن گفتار نیست زیرا فرشتگان نسبت بیکدیگر سخن و گفتگو ندارند بلکه سخن و گفتار اختصاص به سلسله بشر دارد و فرشتگان از نظر تجرد و نیروی زیاد تصور آنان برای اعلام وظیفه بیکدیگر محتاج به سخن نیستند بلکه حد وجودی بر آنان همان معلومات و قدرت و احاطه آنها است بر این اساس شیاطین که نیروی مجرد و پلیدند در اثر

نزدیک شدن بفرشتگان و بعالم ملکوت استفاده خواهند نمود و بپاره‌ای از حوادث آینده که از جمله مأموریت فرشتگان است آشنا می‌شوند بدون اینکه سخن و گفتاری در میان پدید آید و یا شیاطین که فاقد نیروی شنوایی هستند سخن و یا گفتاری را بشنوند.

وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا:

از جمله آثار عظمت ساحت پروردگار آنستکه زمین را پهناور قرار داده بلحاظ اینکه در آن اقتضاء نامحدود نهاده که مراتب کمالات و تعالی را بپیماید و در کمون آن کشش و پذیرش زیاده بر تصور و بی‌نهایت نهاده و آنرا ماده و قابلیت محض برای هر کمال و فضیلت معرفی نموده است.

و از جمله (مددناها) کشش و پذیرش زمین و خاک را بساحت پروردگار نسبت داده استفاده می‌شود که هر گونه تحول و تبدل که پدید و هر گونه تکاملی که در عوالم هستی نهفته است اصل و ریشه آن استعداد و قابلیت است که پروردگار برای اظهار فاعلیت و مظاهر صفات جمال و جلال خود در کمون زمین نهاده است از قبیل معادن که در درون زمین در حرکت و تحول هستند و هم چنین نباتات و رستنیها و حیوانات و حشرات و خلقت این انواع و تمدید و سوق آنها بسوی کمال بطور مقدمی و طفیلی است و غرض از نظام خلقت یعنی اظهار نیروی کشش و استعدادی که در زمین نهفته است همانا خلقت سلسله بشر است و کمال بی‌نهایت و فضیلت و انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۵۳

وجودی که در عوالم امکان تصور می‌رود بطور اقتضاء و قابلیت در کمون بشر نهاده و او را یگانه خلیفه الله و مسطوره صفات ربوبی معرفی نموده است.

وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ:

پس از خلقت و آفرینش زمین که آنرا پهن و گسترده است کوه‌هایی در آن پدید آورده است و مفاد القاء افکندن است یعنی پس از گسترش زمین در اثر عواملی مانند زلزله و آتش فشانی از درون زمین موادی را منفجر نموده و در اثر فشار و سوختن ذوب شده بخارج پرتاب و روی قشر زمین قرار گرفته و بهیئت کوههای مرتفع درآمده است و سبب برقراری اطراف و جوانب زمین گردد و در حرکت و سیر آن در مدار مخصوص نیز تعدیل بوجود آید.

وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ:

از نظر اینکه موجودات جهان طبع از زمین و خاک سر چشمه گرفته و پدید آمده است و عناصر بسیاری تشکیل شده و در اثر اختلاف چگونگی و کمیت ترکیب عناصر مختلف انواع فلزات و اقسام موجودات بیشماری صورت گرفته هر یک از آنها را بطور متناسب و حساب شده‌ای قرار داده بمنظور اینکه آثاری مخصوص بر هر یک مترتب گردد.

زیرا زمین در اثر تحول بصورت عناصر مختلف در می‌آید و از چگونگی ترکیب بعض آنها هر یک از نباتات از مواد خواربار و میوه‌ها و غیره صورت میگیرد و عناصر در اثر ترکیب هرگز فناپذیر نخواهند بود و بلکه پس از پیمودن کمال متناسب بصورت خاک و عناصر خواهند بازگشت.

بعبارت دیگر کلمه (كُلُّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ) آنستکه تفاوت و اختلاف هر یک از انواع موجودات اعم از رستنی و یا معدنی در اثر چگونگی ترکیب از عناصر و مقدار آنست.

مثلا تفاوت گندم با نخود و جو و هم چنین اختلاف زر با سیم و با آهن و فولاد در انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۵۴

اثر اختلاف وزن و مقدار عناصر هر یک از آنها است.

وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَكُمْ لَهُ بَرَاقِينَ:

از جمله آثار عظمت پروردگار آنستکه در زمین وسائل معیشت و ادامه زندگی را برای بشر آماده فرموده و هم چنین برای کسانی که از شما خواستار رزق و نیاز هستند در حقیقت و بحکم فطرت درخواست روزی و اظهار حاجت از پروردگار می‌نمایند مانند برده

خدمتگزار و حیوانات اهلی و تعبیر بمن موصول نموده که بصاحبان خرد گفته می‌شود از نظر آنستکه بر حسب عقل و خرد باید از ساحت پروردگار درخواست حاجت نمود و غرض اثبات توحید افعالی و اشعار بآنستکه حیوانات اهلی و هر کس که بکمک هزینه دیگری زندگی می‌نمایند پروردگار آنها را رزق و روزی می‌دهد و پیوسته همه گونه نیازهای بیشمار آنها را برمی‌آورد و از جمله تأمین غذای آنها است.

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ:

جمله نافیه من حرف تأکید شیء صفت مشبیه بمعنای مفعول و خواسته است و اطلاق آن شامل آنچه در نظام هستی خواسته شده و چیزی از آن خارج نیست و مفاد (عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ) آنستکه همه موجودات صحنه هستی پرتو و نمونه‌ای از آثار و نظام ربوبی است. آیه بیان آنستکه آنچه در این نظام است مسطورهای از علم و اراده پروردگار است و آنچه از آثار و افعال که صحنه هستی را فرا گرفته مستند بساحت پروردگار است و باختلاف حقایق و انواع آنها همه مسطورهای از مقام احدیت است یعنی نظام جهان که بر اساس تدریج و حدوث و فناء نهاده شده از نظام ثابت و مستقر ربوبی سر چشمه میگیرد و هرگز در این صحنه پهناور هستی خود رو و مستقل و بی سابقه نخواهد بود.

بلکه از مقام ربوبی سر چشمه گرفته و همه آثار و افعال که صحنه جهان انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۵۵

پهناور را فرا گرفته مرتبه نازل و نمونه‌ای از خزائن و مسطورهای از نظام شریف پروردگار است و آئینه‌ای است که هر لحظه خزائن نظام ربوبی را ارائه میدهد با تفاوت اینکه آنچه در ساحت کبریائی است ثابت و مستقر و ازلی و ابدی است و آنچه در این نظام و صحنه هستی تحقق یافته مقرون بحد و جودی و محکوم بتحول و زوال است ولی انکار و انقلاب پذیر نیست. از نظر اینکه در اوراق و صحائف روزگار ضبط شده است.

برای توضیح و تنزل امر معقول بمحسوس که انسان آنرا درک کند و در درون خود بیابد آنستکه افعال اختیاری بشر نیز نمونه‌ای از نیروی تعقل و تفکر و نیروی قضاوت و داوری فاعل است و هرگز فعل اختیاری بدون ریشه روانی و ذاتی نخواهد بود و گر نه خلف فرض است و آنچه حادث و فناء پذیر است فعل اختیاری از سخن و یا حرکت جوارحی آنست که در این نظام پدید آمده و زوال پذیر است و آنچه در روان فاعل از نیروی تعقل و تفکر و سایر قوای باطنی و صفات است ثابت و مستقر خواهد بود و خزائن پروردگار عبارت از صفات کبریائی است که بر حسب ظرفیت صحنه امکان از هر یک از صفات پیوسته از طریق نیروها و اسباب و عوامل آثاری ظهور می‌نماید و اشعه‌ای باین صحنه می‌تابد.

وَمَا تُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ:

نزول بمعنای خلقت و آفرینش از طریق اسباب است که معنا و ماهیتی در خارج تحقق بیابد مثلاً وجود زید فرزند عمر و با شرایط و امکاناتی بوجود می‌آید قدر و سهمی از هستی برخوردار است و در اثر این خصوصیات امتیاز می‌یابد و از سایر افراد بشر جدا و شناخته می‌شود هم چنین هر موجودی چه از مقوله جوهر و جسم باشد و یا از مقوله عرض و فعل اختیاری دارای قدر و اندازه و حدی است که بآن تحقق می‌یابد و جمله (إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ) از نظر آنستکه هر موجودی فعل پروردگار و ظهوری از اراده او است لا محاله معلوم بالذات می‌باشد و در ساحت انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۵۶

پروردگار معلوم و مشخص است و هنگام تحقق در این نظام نیز قدر و اندازه‌ای دارد و در اثر بهره‌ای که وجود و از لوازم زمانی و مکانی دارد مشخص می‌شود و تا هنگامی که ماهیت و مفهوم حد و شخصیت نیابد بوجود نخواهد آمد و از فیض وجود و تابش نور هستی بهره‌مند نخواهد بود.

و مفاد آیه وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ:

آنستکه هر موجود و آفریده‌ای قبل از تنزل باین جهان در علم و احاطه پروردگار بوجود نوری ازلی و ابدی مشخص بوده همچنین

هنگام تنزل از مقام شامخ همان حد و قدر بر حسب نظام طبع برای آن مقرر می‌شود ناگزیر مشخص شده و از غیر آن امتیاز می‌یابد خلاصه صحنه پهناور جهان که از موجودات بیشمار مانند کرات بیکران و از ریز و کلان با حد وجودی و امتیاز ذاتی که از یکدیگر دارند صورت می‌گیرد و نظام آنها بر اساس تحول و حرکت نهاده شده همه پرتوی از موجودات نوری و از شئون علم ساحت کبریائی است صحنه پهناور جهان طبع نازلترین مراحل امکانی است و بر اساس تفرقه و تشتت و امتیاز نهاده شده و هر یک از موجودات آن از طریق اسباب مربوطه بهره و حد خاصی از وجود دارد که بخود آن اختصاص می‌یابد بدون اینکه مثل و مانند داشته باشد و هر موجودی که از هستی بهرمنند گردد ناگزیر قدر و حدی داشته و پیاره‌ای از لوازم و مشخصات زمانی و مکانی شناخته می‌شود.

از آیه می‌توان استفاده نمود که عوالم امکان محکوم دو نظام است یکی نظام ربوبی که هر موجودی با حد وجودی آن بوجود نوری و علمی در ساحت کبریائی ثابت بوده و خواهد بود و این مفاد جمله (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ) می‌باشد هر موجودی که در سلک نظام هستی درآمده خزائن و وجود نوری آنها در نظام شریف ربوبی ثابت است و تعبیر قیاس واجب تعالی با ممکن مانند نقشه علمی مهندس است که مسطوره عملیات او بطور کلی و اطلاق است با تفاوت اینکه پیاده انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۵۷ نمودن نقشه مهندس بطور ابهام است که از چه اجراء و مصانع صورت خواهد گرفت ولی فعل ساحت کبریائی منزله از هر ابهام خواهد بود.

و دیگر مفاد (و ما ننزله الا بقدر معلوم) است نظام دیگری که نمونه و محکوم نظام ربوبی است عبارت از تنزل تدریجی هر یک از موجودات است که از هستی بهرمنند شود با لوازم و مشخصاتی که آن را از سایر موجودات جدا کند.

یعنی مرحله دیگر از عوالم تنزل و تحقق موجودات در مرتبه نازل است که از طریق علل و اسباب هر یک سهمی از وجود دارد با لوازم و مشخصات مخصوص بخود آن که بر اساس تحول و تبدل نهاده شده و پیوسته محکوم وجودات نوری خواهند بود و فیوضات پروردگار بتدریج بوساطت وجودات نوری بهر یک از اینها نازل می‌شود و انواع موجودات صحنه پهناور هستی نمونه‌ای از این نظام است.

از جمله مثلاً نباتات امسال زمینه‌ای برای تأمین هسته‌های نباتات سال آینده است زیرا هیچ یک از موجودات طبیعی بجز از طریق علل و اسباب مربوطه بطور تدریج پدید نخواهد آمد.

و مفاد (و ما ننزله الا- بقدر معلوم) آنست که هر لحظه هر تغییری رخ دهد از نظر تحلیل در اثر تأثیر اسباب و تأثر و فعل و انفعال است که موجودی پدید بیاید یعنی در اثر نیروهای غیبی است که موجودات طبع را بسوی کمال سوق میدهد و بدین طریق برای هر یک قدر و اندازه‌ای تعیین می‌نماید.

نتیجه آنستکه هر موجود طبیعی از نظر اینکه فاقد ادراک و شعور است لا محاله حرکت آن یعنی فعل و انفعال و تأثیر و تأثر آن در اثر نیروی غیبی است که آنرا بسوی کمال سوق میدهد و بصورت دیگر درمی‌آورد و گر نه حرکت و رسیدن بکمال مخصوص بدون ادراک و بدون تأثیر نیروی غیبی مفهوم ندارد.

پس نیروهای بیشماری که هر یک از ذرات موجودات و ریز و کلان را بحرکت انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۵۸ درمی‌آوردند و بسوی کمال سوق میدهند و نظام جهان را استوار می‌نمایند عبارتند از نیروهای غیبی که از خزائن الهی بشمار می‌آیند و از آن قبیل است عناصر بسیطه که از اختلاف ترکیب آنها مواد غذایی و خواربار صورت می‌گیرند.

و نیز مانند نور و حرارت و روشنائی خورشید و قطرات باران و همه آنها وسائل تأثیر و تأثر و فعل و انفعال علل و اسباب و ظهور موجودات می‌شوند و نیز سبب قدر و اندازه و لوازم تشخیص برای هر یک از موجودات طبیعی خواهند بود.

وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ:

مبنی بر توحید افعالی پروردگار است که بادهای تند را از هر سو پدید می‌آورد بمنظور اینکه درختان و نباتات بهم برخوردند تلقیح شوند و گرده گل نر بگل ماده بیامیزد آنگاه درختان و نباتات و رستنیها بثمر نشینند و در علم کشاورزی ثابت شده است که بعضی درختان دارای هر دو گل و گرده ذکور و اناث هستند بعضی درختان و نباتات جدا از یکدیگرند مثلاً درخت خرما از همه درختان کاملتر است در اثر تلقیح طلع ذکور از درخت خرما بطلع درخت ماده آنگاه بثمر خواهد نشست و خرما نضج خواهد یافت و همین عمل و رفتار را بادهای تند در مورد همه انواع و اقسام درختان و نباتات و رستنیها اجراء خواهند نمود.

فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ:

از جمله توحید افعالی پروردگار آنستکه در اثر فرو باریدن قطرات باران زراعتها و کشتزارها و مراتع را سیراب می‌نماید و بوسیله ابرها که با سطح دریاها تماس می‌یابند از آب دریا بهمراه گرفته جذب نموده آنگاه بادهای تند ابرهای باردار و سنگین را باقطار جهان و سرزمین‌های دوردست سوق میدهند و در اثر وزش بادهای تند ابرهای سنگین باردار آن سرزمینها را از نعمت باران بهره‌ور می‌نمایند. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۵۹

وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ:

هرگز مردم نمی‌توانند آب را ذخیره کرده و از آن استفاده نمایند، بجز از طریق باران زراعتها و کشتزارها و مراتع را سیراب نمود.

وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ:

از جمله دلیل توحید افعالی پروردگار آنستکه زمام تدبیر بشر را در حیطه قدرت خود دارد بآنها روح میدمد و پس از پایان زندگی هر یک را میمیراند و هر یک آثار وجودی از سعی و کوشش خود در دنیا بجا خواهند گذارد.

ساحت پروردگار ازلی و ابدی است جهان را از کتم عدم پدید آورده و گسترده است و غرض از خلقت نیز سلسله بشر است که آنها از طریق تناسل آفریده و پس از پایان سلسله بشر نیز مالک حقیقی آفریدگار است آنگاه موجودی در صحنه هستی جز او نخواهد بود تا هنگام که نشئه قیامت و عالم رستاخیز بپا شود.

وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ:

از جمله آگهی پروردگار بر احواء و اماته مردم آنستکه بهر یک از افراد بشر کاملاً احاطه دارد که چه وقت زندگی می‌نمایند و بر همه طبقات بشر آگاه است و بر ساحت کبریائی هرگز لحظه‌ای پنهان نیست که چه زمان هر یک از افراد بشر بوجود آمده و چه لحظه فوت می‌نماید و کدام یک از آنها سبقت زمانی دارند و یا زمان زندگی آنان به دنبال است.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ:

آیه خطاب برسول گرامی صلی الله علیه و آله نموده به این که پروردگار همه مردم و بیگانگان را برای بررسی باعمال و رفتار آنان در صحنه قیامت احضار خواهد نمود چه بسا گفته شود آیه در باره فاعل حشر تأکید نموده و این در صورتی است که اصل حشر مورد قبول مخاطب و بیگانگان باشد و در این مورد آیه حشر مورد انکار بیگانگان انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۶۰

است در این صورت تأکید در باره فاعل حشر مورد ندارد.

پاسخ آنستکه آیه خطاب برسول اکرم صلی الله علیه و آله است بدین نظر در باره فاعل حشر بطور حصر تأکید شده و اصل حشر مسلم و مشهود است.

إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ:

استناد بدو صفت فعل پروردگار نموده که حشر سلسله بشر از اولین و آخرین در صحنه قیامت از نظر حکمت و احاطه بسرائر آنها است زیرا سیرت عقیده و اعمال نیکان در قیامت بظهور رسیده ناگزیر استحقاق نعمت یافته‌اند و بر حسب وعده‌ای که پروردگار بآنها داده.

همچنین فضل مقتضی است که هر یک از آنها را از نعمت و سعادت بطور خلود بهره‌مند فرماید همچنانکه سیرت کفر و اعمال بیگانگان نیز بظهور میرسد شایسته عقوبت هستند.

در تفسیر قمی است در مورد آیه «إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ» امام فرمود پیوسته شیاطین بسوی آسمان بالا رفته در مقام جستجوی و استراق سمع برمی آمدند تا هنگام که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بدنیا آمد.

در کتاب معانی بسندی از ابان از امام صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود پیوسته ابلیس به هفت آسمان بالا می رفت هنگام ولادت عیسی مسیح (ع) از سه آسمان رانده شد و فقط بچهار آسمان نزدیک می شد و هنگام ولادت رسول اکرم (ص) از آسمانهای هفت گانه محروم و رانده شد.

مفسر گوید: استفاده می شود قبل از ولادت عیسی (ع) شیاطین با همه طبقات عالی و دانی فرشتگان ارتباط داشته می توانستند استراق سمع نمایند و بپاره‌ای از حوادث آینده جهان آگهی بیابند و پس از ولادت عیسی (ع) از نزدیک شدن به طبقات عالی قدسیان و فرشتگان رانده شدند، همچنین پس از ولادت رسول اکرم (ص) بطور کلی از ارتباط و استراق سمع از فرشتگان بی بهره و رانده شده‌اند.

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۶۱

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۲۶ تا ۴۸] ص: ۳۶۱

اشاره

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۲۶) وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ (۲۷) وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۲۸) فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (۲۹) فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (۳۰)

إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يُكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ (۳۱) قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ (۳۲) قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۳۳) قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ (۳۴) وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (۳۵)

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ (۳۶) قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (۳۷) إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۳۸) قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۳۹) إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ (۴۰)

قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ (۴۱) إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ (۴۲) وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ (۴۳) لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ (۴۴) إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۴۵)

أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ (۴۶) وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ (۴۷) لَا- يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ (۴۸)

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۶۳

(شرح) ص: ۳۶۳

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ:

آیه بیان چگونگی خلقت انسان است. انسان از انس گرفته شده از نظر زندگی او بر اساس انس و معاشرت با افراد نهاده شده و نیازمند بزندی در اجتماع است و هرگز بشر از زیادی حاجت نمی تواند بزندی انفرادی خود لحظه‌ی ادامه دهد و نیز گفته شده

که انسان از نسیان گرفته شده.

اینکه جمع آن اناسی است بر طبق آیه (وَ اُنَاسٍ يَّ كُثِرًا ۲۶ / ۵۲) نسیان و فراموشی حالت روانی و از ضعف نیروی عاقله است و حوادث و پیش آمدهای زندگی را فراموش می‌نماید و این نیز کمالی است که فراغت بیابد و آماده درک حقایق و اسراری از آفرینش شود. و آیه مبنی بر اخبار از خلقت نوع بشر و پیدایش او در زمین است و بر حسب آیه (وَ يَدَّأ خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ۸ / ۳۲) آغاز خلقت بشر از خاک و گل است و سپس بقاء نوع او از طریق تناسل قرار داده شده زیرا نخستین بار خلقت بشر از خاک و گل باشد و بقاء نوع او از طریق تناسل صدق مینماید که نوع بشر از خاک و گل آفریده شده است. و جمله خلقناه، خلق و آفرینش را بهیئت متکلم مع الغیر ذکر نموده از نظر عظمت کبریائی که خواسته او بوساطت فرشتگان اجراء می‌شود. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۶۴

مِنْ حَمًا مَسْنُونٍ:

بیان حالات مختلفه است که بر خاک و گل گذشته مدت زمانی بحال خود بوده، تغییر یافته و سپس خشک شده است.

وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ:

کلمه جان و جن بیک معنا است. و جنه و جنین و جان از آن ماده است.

جنون بمعنای ناپیدا و پنهان، یعنی نیرو و موجود مجرد پدید است و آثاری از آن در این عالم طبع آشکار نیست و بمنطق آیه خلقت نوع جن را قبل از پیدایش بشر بیان نموده و از شعله آتش و هوای مسموم آن آفریده شده است.

و از نظر اینکه جن موجود مجرد و پدید است بطور تمثیل و تقریب بذهن گفته شده که از شعله مسموم آتش آفریده شده نه از شعله آتش که از سوختن چوب و مانند آن پدید می‌آید و محتمل است مراد آن باشد، همچنانکه انسان از خاک و گل آفریده شده جن نیز از آتش آفریده شده است و نیز شعله مسموم جسمیت ندارد.

تا اینکه از آن ماده‌ای گرفته شود بلکه شاید مراد آن باشد هم چنانکه روح انسانی از نظر شرافت ذاتی استناد بساحت پروردگار دارد بر حسب آیه (وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي) هم چنین نیروی پدید جن از نظر پستی و شقاوت از شعله مسموم آفریده شده است زیرا جن موجود پدید و دارای ادراک و شعور و اراده است و بطور مستقیم هیچگونه تأثیری در جهان ندارد.

شیطان و ابلیس نیز از همین قبیل است و هر گونه فساد و ستم که در جهان پدید آید بر اساس سنخیتی است که نیروی پدید او با خاطرات افراد فرومایه بشر دارد و در اثر ارتباطی است که زندگی و رفتار بشر با نیروی دعوت و ترغیب او دارد. آیه کریمه چگونگی خلقت این دو نوع را بیان نموده و بر حسب آیه (ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ۸ / ۲۵) خلقت آدم ابو البشر که آغاز آفرینش است از خاک و گل معرفی نموده و بقای نوع بشر نیز از طریق تناسل مقرر شده ولی انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۶۵

در باره نوع جن فقط خلقت آنها را قبل از زمان خلقت بشر بیان نموده که از شعله آتشین و هوای مسموم بوده و نسبت بقاء نوع جن یا قائم بهمه آنها بوده و هست و قبل از خلقت بشر همه آنها آفریده شده‌اند و تا پایان جهان زنده خواهند بود و یا بتدریج بر حسب حکمت آفریده شده‌اند، و نیز نوع جن از نظر اینکه نیروی مجرد و پدید است تا پایان جهان زنده هستند و حکم فوت در باره هر یک بخصوص فرمانروا نخواهد بود جز بانقراض عالم و یا اینکه برای زندگی هر یک بخصوص مدت مقرر شده که بتدریج می‌میرند و بر حسب حکمت نیز بتدریج پروردگار گروهی از آنها را می‌آفریند.

آیات کریمه پاسخ بهیچ یک از این سؤالات نداده و فقط از نظر اینکه نوع جن موجود مجرد و پدیدند و از شعله آتشین و هوای مسموم آفریده شده بطور حتم بقاء آنها از طریق تناسل نخواهد بود زیرا کثرت افراد و بقاء نوع از طریق تناسل اختصاص بحیوان دارد.

و در آیه (أَفَتَخَذُوا وَ ذُرِّيَّتَهُ اُولِيَاءَ) که برای شیطان ذریه مقرر شده ظاهر آنستکه مراد از ذریه اعوان و یاران او از طبقات جن و یا

از نوع بشر باشند که پیرو امر و دستور او بوده و در همه شئون مردم فرومایه تصرف می‌نمایند. از اظهار باطل بصورت و حق و تزئین قبیح بصورت نیکو.

نوع جن نظر به این که نیروی پلیدند هر گونه قدرت محدودی که داشته باشند بطور مستقیم نمی‌توانند در این جهان بکار ببرند مثلاً سیلی برخسار کسی بنوازند و اما عفریت از جن که از پیشگاه سلیمان پیامبر علیه السلام درخواست نمود که در اندک زمانی تخت سلطنت و عرش ملکه سباء را باورشلیم بیاورد از نظر نیروی تسخیر سلیمان (ع) بود که پروردگار بوی موهبت فرموده جن و انس و حیوانات و پرندگان را برای او مسخر نموده بود و نیز مانند هدهد که نیروی جاسوسی بآن داده که بکشور سباء پرواز نموده در اندک زمانی چگونگی و وضع کشور سباء را از لحاظ انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۶۶

اقتصاد و پهناوری و آئین آفتاب پرستی آنان را حضور سلیمان (ع) گزارش داده و جز بر اساس نیروی تسخیر سلیمان (ع) نبوده است. وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ:

عامل جمله اذکر در تقدیر گرفته شده و خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نموده که پروردگار امری را با فرشتگان در میان گذاشت و غرض اصلی از جهان خلقت را یادآوری فرمود و هرگز باین حقیقت فرشتگان پی نبرده درک نمی‌نمودند فرمود نوع بشر را از خاک و گل خواهم آفرید.

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي:

و چنانچه همه اعضاء و جوارح او را بطور متناسب آفریدم بر او روح خواهم دمید. و استفاده میشود که یک لحظه اعضاء و جوارح او صورت نگرفته بلکه بتدریج در زمان مقرر هر یک از اعضاء بحد خود رشد نموده آنگاه مجموع بدن او انتظام و اعتدال یافت و سپس روح بآن بدن و کالبد دمید، و استفاده میشود خاک که از آن خمیره آدم و سلسله بشر گرفته شده شرافت دارد بدلیل اینکه مورد موهبت روح قرار بگیرد و بمنظور تأکید و یادآوری فرشتگان است که از او تقدیر نمایند و برابر او سجده نمایند.

فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ:

خطاب بفرشتگان نموده که همه باید در برابر او بسجده درآیند و استفاده میشود که سجده برای بزرگداشت و عظمت بشر است که مثال و نمونه و نخستین فرد آن آدم ابو البشر (ع) است و مسطورهای از رسولان و پیامبران می‌باشد و شخصیت آدم علیه السلام نخستین فرد از بشر منظور از سجده و تعظیم نبوده است.

و از جمله. «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» استفاده میشود که روح از نظر شرافت ذاتی که دارد، پس از تسویه و پایان یافتن صورت و هیئت همه اعضاء و جوارح آدم (ع)، روح به او دمیده می‌شود زیرا روح موجود شریف و از عالم انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۶۷

امر و نیروی غیبی و مجرد است و مغایرت ذاتی با اعضا و جوارح بدن عنصری دارد و از سنخ ملکوت و فعل پروردگار است و از طریق علل و اسباب و تدریج نیست و محور سعادت و شرافت بدن نیز همان تعلق روح بآنست که بسمت احاطه و تدبیر آن معرفی می‌شود. و غرض اصلی از خلقت تعلق روح ببدن است که بمنزله قوای عامل و مرکب روح برای سیر و تکامل آنست زیرا بشر از طریق بکار بردن اعضاء و جوارح بمقصدی که برگزیده و بکمالی که در نظر گرفته نائل میشود.

روح نیروی غیبی و ناپیداست و دارای مراتب و درجات بیشمار و نازکترین آنها روح حیوانی است که اثر آن حیات و احساس و حرکت و اراده امور جزئی است.

و مرتبه دیگر روح انسانی است که آغاز قوه محض و قدرت و توانائی زیاده بر تصور در کمون آن نهاده شده و وجود آن تعلق است باید ببدن عنصری تعلق بیابد و آثار آن حیات و احساس و اراده و حرکت ظاهری و معنوی و تعقل و تفکر و دارای مراتب و درجات بیشمار بتعداد نفوس بشری است و پس از رفع حاجت و قطع علاقه: روح از بدن عنصری استقلال خواهد یافت و درجه

عالی آن ارواح قدسی رسولان که زیاده بر آثار حیات و احساس و اراده و تعقل و تفکر ارتباط مستقیم با الهامات و تعلیمات ربوبی دارند.

بر این اساس از خطاء و نسیان منزّه هستند و بآنها کلمات الله (نشانه‌ها و آثار پروردگار) گفته میشود از نظر اینکه مسطوره‌ای از صفات جمال و جلال پروردگار در همه عوالم هستند و روح عالی و مقدس رسول گرامی صلی الله علیه و آله و اوصیاء علیه السلام معارف و اسرار آیات قرآنی را بموهبت وجودی از ساحت پروردگار تلقی نموده بر حسب آیه (وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ ۶/۲۷).

روح انسانی بهمه مراتب و درجات بیشمار آن از عالم امر است یعنی قول و فعل پروردگار و قائم باو است و عبارت از کن ایجاد است و قوام آن در آغاز انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۶۸

متعلق ببدن عنصری است ولی با اعضاء و جوارح بدن مابینت و مغایرت ذاتی دارد، زیرا روح نیروی مجرد از عالم امر است و فعل پروردگار آنی و فوق زمان و مکان است، تدریج در آن مفهومی ندارد.

با توجه به این که ارواح بشر با ارواح قدسیه رسولان که از آغاز کامل و مکملند هم چه عیسی مسیح علیه السلام بغیر قیاس متفاوت هستند ولی اعضاء بدن عنصری تدریجی و از طریق اسباب و عوامل پدید می‌آید و منطبق با زمان و مکان و بر اساس تحول نهاده شده و روح به قیاس بدن و جوارح ملکوت انسانی است.

و نسبت عالم امر بعالم خلق است و از نظر اینکه روح دفعی و آنی است تعبیر به نفخه و دمیدن شده و ظهور اراده پروردگار و فعل او و پیوسته قایم باو است و از نظر تنزل و تمثل مانند نور خورشید است که چنانچه لحظه‌ای از افاضه و نور بخشی دریغ نماید نابود می‌شود و بر حسب منطق آیه انسان دارای دو نیرو است، نیروی غیبی و مجرد دفعی و هر لحظه قائم بافریدگار که ملکوت انسانی است و دیگر بدن عنصری که مادی و جسمانی و بر اساس عوامل و اسباب و تدریجی و زمانی است و از مقوله خلق است.

پس روح و روان انسان بهره‌ای از عالم امر و ظهور اراده پروردگار است و نیز بلحاظ بدن عنصری که مورد تعلق و تدبیر روح است بهره‌ای از عالم خلق دارد که در پرتو روح در سعی و حرکت خواهد بود.

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ:

همه فرشتگان بدون استثناء امر و دستور پروردگار را پذیرفتند و برابر آدم ابو البشر علیه السلام که مثالی از رسولان بود بسجده درآمدند.

امر بسجده متوجه فرشتگان و ابلیس بود با تفاوت اینکه امر متوجه بفرشتگان جنبه مأموریت ندارد بطوریکه مأمور مختار باشند اطاعت کند و یا تمرد نماید زیرا فرشتگان مجبور بطاعت هستند و در قرب و سعادت استقرار دارند تمرد و مخالفت انوار درخشان،

ج ۹، ص: ۳۶۹

در باره آنان مفهوم ندارد زیرا اراده‌ای جز اراده پروردگار ندارند و ظهوری از قدرت اویند.

إِلَّا إِبْلِيسَ أَبِي أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ:

جز شیطان که در صف فرشتگان قرار گرفته و باداء و وظائف خود مشغول بود از این امر و دستور کبریائی تمرد نمود و امتناع داشت از اینکه در زمره فرشتگان و در صف سجده کنندگان درآید. و از تعبیر بجمله ناقصه (ابی ان یكون مع الساجدین) استفاده می‌شود که ابا و امتناع او از سجده بر حسب تمرد ذاتی خود او بوده نه بطور عارضی و با فرشتگان قدس سنخیت نداشته و شایسته آن نبوده که در صف آنان قرار بگیرد بلکه مغایرت ذاتی با فرشتگان داشته فقط هنگام صدور امر بسجده مغایرت ذاتی او با فرشتگان آشکار شد.

زیرا فرشتگان اطاعت و انقیاد محض هستند ولی ابلیس از نظر اینکه از نوع جن است امر بسجده باو الزامی و قابل اطاعت و عصیان

است و از نظر اظهار عناد و خودستایی که با ساحت پروردگار نمود در مقام عصیان و تمرد برآمده از سجده برابر آدم امتناع ورزید. ابلیس از ماده ابلاس گرفته شده بمعنای محروم و رانده است و خطاب پروردگار باو بعنوان ابلیس مبنی بر توییح است و در آیات قرآنی هنگامی که غرض بکار بردن نیروی حيله و مکر در باره بشر باشد کلمه شیطان گفته می‌شود.

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ:

ساحت کبریائی در مقام بازپرسی از او برآمده که سیرت خود را که تا آن لحظه پنهان داشته زیاده بظهور برسد و آشکار نماید فرمود چه شد تو را که امتناع نمودی از اینکه در زمره فرشتگان بمانی و در مقام انقیاد و اطاعت بر آئی و برابر آدم بسجده در آئی.

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۷۰

قَالَ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ:

در پاسخ تثبیت نمود آنچه را که ساحت کبریائی از او بازپرسیده و توییح نموده گفت من هرگز در مقام انقیاد بر نمی‌آیم و بآدم سر تعظیم و تکریم فرود نمی‌آورم و نسبت باو انقیاد نخواهم نمود زیرا که او را از خاک و گل آفریده‌ای و بر حسب ذات پست و مردار است و فاقد هر شرافت و فضیلت است.

و نیز تصریح نمود که مرا از آتش آفریده‌ای که شرافت و فضیلت ذاتی بر بشر دارد و از تعبیر بکلمه بشر استفاده میشود که امتناع ابلیس از سجده بلحاظ جنبه بشریت آدم بوده و نظری بشخصیت او نداشته بلکه بلحاظ اینکه مسطورهای و فردی از بشر و نمونه‌ای از رسولان و پیامبران میباشد از سجده برابر او امتناع مینمود.

قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا:

خطاب از مقام کبریائی شرف صدور یافت و بابلیس فرمود از زمره فرشتگان نیستی و از صف قدسیان بیرون آی زیرا که تو از رحمت و مهر کبریائی رانده و بی‌بهره‌ای و امر صادر جنبه تکوین دارد و ابلیس بدین خطاب بطور ابد از صف فرشتگان رانده و نیز از رحمت پروردگار برای همیشه و ابد محروم گشت و این حکم به موقع اجراء گذارده شد.

فَإِنَّكَ رَجِيمٌ:

تفریح با تأکید که در بر دارد مبنی بر اینکه در اثر مبارزه با ساحت کبریائی و کفران نعمت و خودستایی خبث ذات خود را بصورت فعلیت درآورده و از قرب رحمت و مهر پروردگار خود را محروم نموده و شمول رحمت کبریائی را از خود سلب نموده است.

وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ:

جمله مبنی بر انشاء و بیان لازم حکم محرومیت و بعد از رحمت است لعن پروردگار عبارت از طرد از رحمت و راندن و لازم معصیت و از شئام آنست و پیوسته انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۷۱

رو بافزایش و ازدیاد خواهد بود و هر لحظه در اثر ادامه مبارزه او با ساحت پروردگار و نیز مخالفت هر یک از افراد بشر طرد و محرومیت ابلیس نیز افزوده می‌شود و خروج از صف قدسیان بر حسب امر تکوینی نخستین لحظه تحقق می‌یابد ولی بر طرد و بعد او از رحمت در اثر سلب قابلیت از او افزوده می‌شود بطوریکه هرگز رانحه رحمت و نسیم مغفرت پروردگار بر او نخواهد وزید و نظر به این که حکم بطور اطلاق از پروردگار در باره او صادر شده طرد او ابدی و ذاتی است و بطور حتم قابلیت رحمت از او سلب شده است جز رحمت وجود که در اثر مبارزه با مقام کبریائی آنرا بر خود نعمت و غضب قرار داده است زیرا از این طریق خود را آماده عقوبت ابدی نموده است.

إِلَى يَوْمِ الدِّينِ:

بیان پایان حکم طرد و راندن ابلیس است نظر به این که از هنگام تمرد ابلیس از سجده برابر آدم و مبارزه او با پروردگار بطور حتم

از او اقتضای آموزش و قابلیت رحمت سلب شد و محکوم بخروج از صف قدسیان گردید.

و از نظر رابطه معنوی و سخنی که نیروی پلید او با اندیشه شرک و معصیت هر یک از افراد بشر دارد سهم بسزائی در تحقق گناهان بشر دارد بر این اساس پیوسته بر لعن و طرد او افزوده می‌شود.

زیرا طرد و راندن امر تدریجی و لازم هر یک از گناهان است و تا هنگام که جهان تکلیف و آزمایش بشر برقرار باشد حکم لعن و راندن از رحمت نیز در باره ابلیس افزایش می‌یابد هنگام که نظام جهان گسیخته شود نظام زندگی و مخالفت سلسله بشر نیز گسیخته شده و حکم طرد شیطان نیز پایان یافته آنگاه بعد و محرومیت او بطور ثابت بوده و استقرار خواهد یافت.

زیرا جهان بر اساس نظام تکلیف و عمل است و شیطان نیز در اثر ادامه مبارزه او هر لحظه با پروردگار و نیز از نظر اینکه سهم بسزائی از مخالفت هر یک از افراد بشر دارد بر لعنت و طرد او از رحمت هر لحظه افزوده می‌شود ولی انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۷۲ هنگام که نظام تکلیف و عمل بشر پایان یابد تبعید و راندن او مفهوم ندارد بلکه نظام مؤاخذه و اجرای عقوبت در باره او آغاز خواهد شد.

لعن و طرد از رحمت صفت فعل پروردگار است و لعن رسولان و فرشتگان در باره ابلیس و دیگر بیگانگان بمعنای دعاء و درخواست منع و طرد از رحمت است که پروردگار آنان را از رحمت و مغفرت بی‌بهره فرماید و از اطلاق کلمه علیکم اللعنه استفاده می‌شود که در مقام تهدید ابلیس فرمود که درخواست لعن و طرد تو را از هر درخواست کننده‌ای خواهم پذیرفت.

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ:

ابلیس پس از محکومیت و طرد او از رحمت در اثر امتناع از سجده برابر آدم در مقام اظهار عناد بیشتری برآمده و سیرت پلید خود را آشکار نموده خواستار آن شد چنانچه مرا بواسطه خودداری از سجده برابر آدم و انکار فضیلت او و سایر رسولان مورد غضب کبریائی قرار داده‌ای برای اظهار عناد خود و انتقام از سلسله بشر مرا مهلت ده تا هنگام که صحنه قیامت گسترده شود تا بتوانم با تمام قدرتی که در اختیار دارم از هر یک از افراد بشر انتقام خود را بگیرم و آنان را هم کیش و هم آهنگ خود نمایم و در مقام مبارزه با مقام کبریائی برآیم و از صدور لعن از ساحت پروردگار بطور اطلاق تا روز قیامت شیطان استفاده نمود که امتناع از سجده برابر آدم و انکار فضیلت او و سایر رسولان و پیامبران بر خود سبب استحقاق او است که تا روز قیامت مطرود و رانده از رحمت پروردگار گشته است.

بدین جهت درخواست نمود که پروردگار او را مهلت دهد و تا آخر جهان زنده بماند در صورتی که شیطان مجرد و پلید است مانند فرشتگان و قدسیان تا آخر جهان زنده خواهند بود و هنگام نفخه صور همه آنها می‌میرند ولی ظاهر از درخواست مهلت آنستکه بتواند با افراد بشر تماس روانی بگیرد و با خاطرات و اندیشه‌های هر یک از آنها راه یابد و بتواند عناد خود را در باره هر یک بکار بندد انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۷۳

و آنها را بضاللت افکند و هم کیش خود نماید زیرا ابلیس از نوع جن است و فاقد هر گونه نیرو و قدرت و تصرف در این جهان است یعنی نمی‌تواند برخسار کسی سیلی بنوازد و فقط از نظر سنخیتی که با خاطرات شهوت انگیز و غضب فتنه انگیز بشر دارد از ساحت پروردگار خواست که او را مهلت دهد با نیروی که بتواند با خاطرات بشر تماس بگیرد و خاطرات و اندیشه‌های خطر انگیز آنان را تقویت کند و هم آهنگ خود نماید.

و از جمله الی یوم یبعثون استفاده می‌شود که ادامه ارتباط خود را با افراد بشر تا روز قیامت درخواست نمود یعنی پس از مرگ افراد بشر نیز در عالم برزخ بتواند با آنان تماس بگیرد و در مقام آزار آنان و القاء خاطرات وحشت انگیز با آنها برآید و از جمله عقوبتهای برزخی بشر باشد ولی این درخواست از او پذیرفته نشد.

قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ:

بیان قبول درخواست ابلیس است به این که پروردگار او را مهلت دهد تا وقت معین و مقرر زنده بماند و با افراد بشر تماس داشته و با تمام نیرو که در اختیار دارد بکار بندد برای اینکه مردم را بضالت و گمراهی افکند و هم کیش خود کند.

و محتمل است آیه مبنی بر اخبار باشد به این که تو نیز مانند فرشتگان قدس تا هنگامی که نظام جهان برپا است و یا وقت معلوم و مقرر زنده خواهی بود بر این تقدیر ظاهر است که ابلیس نمیدانست که نیروی مجرد و پلید محکوم بعوارض عالم طبع نخواهد بود و تا هنگامی که نظام جهان برقرار است او نیز مانند سایر جوهرات مجرد و قدسیان زنده خواهند بود.

در تفسیر برهان از ابن بابویه بسندی از امام صادق علیه السلام روایت نموده در باره آیه «فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» فرمود هنگامی که نفخه صور انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۷۴

دمیده شود ابلیس میان نفخه اول و نفخه دوم میمیرد.

إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ:

بیان پایان مدت زندگی ابلیس است که وقت دیگری معلوم و مقرر فرمود محتمل است مراد هنگام نفخه صور باشد که نظام جهان گسیخته می شود و قبل از گسترش صحنه قیامت خواهد بود و نیز محتمل است مراد از وقت معلوم هنگامی باشد که نظام تکلیف و آزمایش سلسله بشر برقرار باشد و ابلیس بتواند با آخرین افراد از سلسله بشر تماس بگیرد هم چنانکه در نتیجه اعلام وقت ابلیس گفت (وَلَأُعَوِّبَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ) همه افراد بشر جز گروه خالصان را بگمراهی و ضلالت خواهم افکند.

مفسر گوید: امکان دعوت ابلیس از لوازم تکلیف بشر است زیرا نظام تکلیف بر آنستکه هر فردی از بشر هر لحظه در سر دو راه اطاعت و عصیان قرار گیرد و تحت تاثیر دو نیروی غیبی موافق یعنی فرشتگان و دیگر نیروی مخالف یعنی دعوت شیطان خواهد بود بدین اساس مراد از (يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ) نیز پایان جهان بشریت است که نظام تکلیف نیز پایان خواهد یافت.

و گفته شده محتمل است مراد از کلمه (يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ) هنگامی باشد که سلسله بشر باقصی مرتبه کمال نایل شده و زندگی آنان بر اساس تعقل و صلاح باشد و شعار آنان عبودیت و انقیاد بوده و عمل قبیح و گناهی از فردی تحقق نیابد و مخالفت و عصیان صورت نگیرد هم چنانکه سوق نظام بشر بآنستکه جز نیروی خرد و شعار عبودیت در آن فرمانروا نباشد و در جهان اختیار جز ساحت کبریائی معبودی پرستش نشود زیرا در این غرض دعوت شیطانی را هرگز کسی نخواهد پذیرفت و وجود ابلیس لغو و بیهوده خواهد بود.

پاسخ آنستکه نظام آزمایش که اساس تکلیف است تا پایان جهان پایان پذیر نخواهد بود و آزمایش هر یک از افراد بشر از آن جمله نیکان و اهل تقوی نیز بر اساس دعوت دو نیروی مخالف یعنی دعوت شیطان نهاده شده که پیوسته هر فردی انوار درخشان،

ج ۹، ص: ۳۷۵

را به هر یک از دو راه دعوت نمایند تا اینکه اختیار هر یک از افراد بشر تحقق بیابد و معنای اختیار آنستکه عملی را بخواهد انجام دهد و یا ترک کند یعنی اختیار آنستکه صلاح و فساد عمل را با رعایت نیروی فکری و روانی خود در آن حال بسنجد و تصمیم بگیرد آنگاه قضاوت کند این معنا همان وجود دو نیروی مثبت فرشتگان و نیروی منفی یعنی دعوت شیطانی است در حالی که هر یک از این دو نیرو فاعل مختار را بخود جلب می نماید و آنرا اساس اختیار قرار می دهد.

بعبارت دیگر غرض و اساس تکلیف بر آزمایش است و آزمایش نیز بمعنای بکار بردن نیروی اختیار و برگزیدن یکی از فعل و ترک است که از کدام یک از دعوت فرشتگان و یا از دعوت شیطانی پیروی نماید پس وجود تکلیف بدون دعوت فرشته و دعوت شیطانی مفهوم ندارد.

قَالَ رَبِّ بِمَا أَعُوذْتَنِي لَأَزِيَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُعَوِّبَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ:

بیان درخواست شیطان از ساحت پروردگار است و حرف باء سببیه و جمله اغویتنی خطاب به پروردگار نموده و اغواء و گمراهی

خود را نسبت به پروردگار داده و مراد او از اغواء لعن و طرد او از رحمت پروردگار است در نتیجه امتناع شیطان از سجده بآدم علیه السلام مستحق آن شد که پروردگار او را از رحمت خود طرد فرمود.

بدین جهت شیطان که رانده از رحمت گشت در مقام انتقام از بشر برآمده و بر غوایت و ضلالت خود افزود گفت بار الها بمنظور انتقام از بشر پیوسته در مقام اضلال هر یک از افراد بشر خواهم برآمد و جمله اغویتنی گرچه در مقام اعتراض و مبارزه با پروردگار است ولی از نظر رعایت توحید افعالی صحیح است، زیرا طرد و راندن از رحمت نیز مانند رحمت مستند پروردگار است که در اثر غوایت و امتناع شیطان از سجده بآدم علیه السلام از شمول رحمت خاصه برای همیشه محروم و رانده شد و هر حکم و فرمانی چه اثباتی باشد و یا سلبی اختصاص انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۷۶

به پروردگار دارد و نظر به این که محرومیت او از رحمت پروردگار ذاتی او گشت ناگزیر با خاطرات هر فردی تماس میگیرد و لازم ذاتی او آنستکه آن شخص را بمخالفت پروردگار و تمرد از امر او دعوت می‌نماید و در صورت اقتضاء نیز تمام نیرو که در اختیار دارد بکار می‌برد تا اینکه او را پیرو و هم کیش خود کند.

و گفته شده مراد از جمله بما اغویتنی تمرد از امر پروردگار و امتناع از سجده بآدم علیه السلام است از نظر اینکه پروردگار شیطان را اغواء نمود و از سجده بآدم خود داری کرد شیطان در مقام مبارزه و گمراهی بیشتری برآمده گفت در مقام اغواء و ضلالت افراد بشر برمیآیم و همه را هم کیش خود خواهم نمود.

ولی این نظر بر خلاف حقیقت و بر خلاف ظاهر است زیرا تمرد شیطان از امر بسجده غوایت و عصیان ابتدائی است و مستند بحسادت و رشک ذاتی است که شیطان نسبت بآدم داشته و بکار برده است و سبب خروج او از صف فرشتگان گردید و تنها خودداری از سجده سبب غوایت بطور حتم و گمراهی شیطان گشته و مستحق لعن و طرد پروردگار گردید.

و چنانچه امتناع او از سجده مستند به پروردگار باشد که بدین جهت پروردگار او را اغواء نموده باشد جبر لازم می‌آید ناگزیر تمرد شیطان از سجده بآدم بطور مستقیم بخود او استناد دارد و پس از این غوایت و گمراهی که در اثر رشک بمقام آدم بوده و بسوء اختیار ابلیس استناد دارد آنگاه مستحق طرد و لعن گشته و از رحمت پروردگار برای همیشه مطرود و رانده شد و این لعن و طرد از رحمت اغوائی است که پروردگار در باره او اجراء فرمود و بر شقاوت او افزود و بصورت غوایت ذاتی درآمد و مسطوره غضب پروردگار گردید در این صورت به هر فردی از بشر تماس بگیرد و در خاطر و اندیشه او راه بیابد او را نیز دور از رحمت پروردگار خواهد نمود.

و از جمله «الَّذِينَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ» استفاده می‌شود که لعن و طرد پروردگار انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۷۷

سبب بعد و محرومیت ذاتی و ابدی شیطان گشته و در اثر بعد ذاتی قدرت و نیروی آنرا یافته که بر خاطرات و قلوب افراد بشر راه یابد و از نظر سنخیت نیروی شهوت و غضب آنان را تقویت کند و بر خلاف حقیقت زندگی در دنیا را در خاطر مردم زینت بخشد و آنها را فریفته نموده هم آئین خود نماید و موهبت جاذبه به ابلیس اغوائی است که استناد پروردگار دارد و در اثر مکابره با ساحت پروردگار و امتناع از سجده شایسته آن شد که پروردگار او را از سعه رحمت خود طرد فرماید و لازم محرومیت نیز موهبت نیروی اغواء و عبارت از جاذبه‌ای است که ابلیس می‌تواند با خاطرات و اندیشه‌های مردم تماس بیابد و پیروی خود دعوت کند.

و جمله «الَّذِينَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأَغْوَيْنَهُمْ» تزیین بمعنای احاطه بر فکر و خاطر بشر است که زندگی را زینت بخشد و بشر را مغرور کند و فریب دهد و از غرض خلقت غفلت ورزد و اغواء نیز عبارت از آنستکه بشر را از مسیر خرد بیرون کند و از پیمودن راه سعادت که غرض از خلقت است بازدارد بدیهی است محور شقاوت و اساس تیره‌بختی بشر همانا غفلت از غرض خلقت و از مسیر خود در زندگی است و ابلیس در مقام مکابره توحید افعالی پروردگار را انکار نموده و در هر دو جمله مغرور نمودن و اغواء بشر را بطور استقلال بخود نسبت داده و در باره شقاوت و اغواء افراد بشر دعوی استقلال و در اختیار خود خوانده است و بصراحت گفت

شیفتگی و تیره‌بختی بشر را بعهده خواهم گرفت.

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ:

ابلیس در ضمن مکابره با پروردگار بندگان شایسته مانند رسولان و پیامبران و اوصیاء آنها را استثناء نموده که پروردگار آنها را برگزیده و بخود اختصاص داده و مقام خلوص و عبودیت آنان را تصدیق فرموده و آنها را خلیفه خود در زمین و بر جامعه بشر معرفی خواهد نمود.

از آیه چند امر استفاده می‌شود. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۷۸

۱- در اثر اینکه ابلیس از سجده بآدم برای همیشه امتناع نمود پروردگار او را از رحمت خود برای همیشه طرد نمود و حکم محرومیت او را صادر فرمود.

۲- محرومیت ابلیس ذاتی و صورت حقیقی او گشت.

۳- در مقام مکابره برآمده اغواء سلسله بشر را بعهده گرفت.

۴- در این باره نیز دعوی استقلال نمود و توحید افعالی پروردگار را انکار نمود.

۵- اغواء بشر را از طریق مغرور نمودن و فریفتن آنان و علاقه بزندگی معرفی و پیش‌بینی کرد.

۶- زمام شقاوت و تیره‌بختی سلسله بشر را بعهده گرفت که با خاطرات و اندیشه‌های آنان تماس بیابد.

۷- نیروی جاذبه دعوت و اغواء خود را توسعه داد و اظهار قدرت نمود که با خاطرات هر که تماس بیابد او را از رحمت و سعادت بی‌بهره نماید.

۸- فقط رسولان و پیامبران و اوصیاء آنها را استثنا نمود.

۹- صحنه‌ای از دعوت و نیرنگ خواهد گسترانید که جز گروهی که پروردگار آنها را خلیفه خود در زمین و بر جامعه بشر معرفی خواهد نمود همه افراد را فریب داده و هم آئین خود می‌نماید.

۱۰- پیروان مکتب پیامبران را نیز مشمول دعوت و اغواء خود معرفی نمود قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ:

ابلیس در طی سخنان و مکابره خود اغواء افراد بشر را بخود نسبت داده و در این باره دعوی استقلال نمود و توحید افعالی پروردگار را انکار نمود.

ساحت پروردگار نیز گفتار او را رد و نقض فرمود که تدبیر در باره آزمایش سلسله بشر چنین مقتضی است.

زیرا تزیین و اغواء و هم چنین غوایت و قبول دعوت فعل وجودی و روانی انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۷۹

است و لا- محاله ظهوری از اراده پروردگار است به این که از نظر خبث سیرت و عناد شیطان مردم را بشرک و مخالفت دعوت و ترغیب نماید و بر حسب نیروی پذیرش و اختیار که در هر یک از افراد نهاده بمشیت پروردگار دعوت شیطان را بپذیرند و نیز ضلالت و غوایت صورت روانی ظهوری از خواسته پروردگار است که باقتضاء مورد پروردگار بآنها افاضه می‌فرماید و بر حسب نظام تدبیر و سوق بشر بسعادت دو نیروی متضاد در بشر نهاده نیروی خرد و دیگر نیروی شهوت و غضب و نیز بمنظور سوق هر یک از افراد بشر از طریق استفاده و تقویت هر یک از دو نیروی دیگر مقرر داشته.

۱- نیروی غیبی فرشتگان که مأمور کمک و رهبری بشر بسوی سعادت هستند و دیگر نیروی غیبی شیطانی که در اثر عناد و دشمنی که با بشر دارد پیوسته او را بسوی تمایلات و هوی و هوس ترغیب و بمخالفت پروردگار دعوت می‌نماید و از مسیر اصلی او را بازمی‌دارد و بضلالت و غوایت می‌افکند و چون غرض از خلقت بشر و نظام تکلیف همانا آزمایش است که بر این دو سنخ نیروی فرشتگان و شیطان استوار نموده است و هر یک از افراد بشر که طریقه سعادت و یا شقاوت را خواهند پذیرفت به یکی از دو نیروی غیبی استمداد می‌نمایند و مفاد صراط مستقیم ربوبیت یعنی تدبیر در باره سوق بشر بسوی مقصدی که برگزیند همین است.

نتیجه آنکه شیطان در گفتار خود اغواء هر یک از افراد بشر را بطور استقلال بخود نسبت داده و از توحید افعالی پروردگار غفلت ورزیده غافل از اینکه همه شئون وجودی و اضلال و ظهور خبث سیرت شیطانی را پروردگار بر حسب نظام تدبیر بطوری که متناسب با قدس کبریائی است مقرر فرموده و سوق شیطان بسوی غرض و خواسته‌ای که از پروردگار داشت و هم چنین سوق هر یک از افراد بشر بسوی مقصدی که خواهند برگزید همه مسطوره‌ای از نظام تدبیر است که متناسب با قدس ربوبی خواهد بود و نظام آزمایش چه در باره ابلیس و سوق او بسوی خواسته‌های خود انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۸۰

و همچنین در باره هر یک از افراد بشر این چنین مقتضی است و حکم و فرمان اثباتی و یا سلبی در باره هر یک از این موارد بطوریکه متناسب با قدس ربوبی باشد از شئون پروردگار است و هرگز تخلف پذیر نخواهد بود.

شیطان پس از مکابره با کبریائی بطور قاطع مرام خود را به پیشگاه پروردگار اعلام نمود به این که نیروی خود را برای همیشه صرف دعوت و اغواء سلسله بشر می‌نماید بدین وسیله بسوء اختیار خود را در قطب مخالف نیروی فرشتگان قرار داد هم چنانکه فرشتگان نیروی خود را صرف هدایت و رهبری بشر می‌نمایند و نظر به این که نیروی اختیار بشر دارای دو سو یعنی فعل و ترک است و نظام آزمایش بشر به این است که هر یک از فعل و یا ترک عملی بکمک و رهبری یکی از دو نیروی فرشتگان و یا نیروی شیطانی بظهور رسد و بدین وسیله شیطان بسوء اختیار رکنی از آزمایش بشر را بعهده گرفت و خود را مخالف فرشتگان معرفی نمود و همه این جریان زمینه ظهوری از تدبیر پروردگار است که نظام آزمایش بشر را بر آن استوار نموده است.

بدون اینکه شیطان در سرنوشت شقاوت و تیره‌بختی پیروان خود بطور مستقیم نقش مؤثری داشته باشد.

از آنچه گفته شد جمله (قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ) محتمل است ضمیر اشاره بگفتار شیطان و مبنی بر نقض آن باشد یعنی آنچه بخود نسبت می‌دهی که همه مردم را اغواء خواهی نمود جز بندگان خالص را صحیح نیست بلکه از شئون تدبیر پروردگار در باره نظام آزمایش است.

از نظر اینکه پروردگار شیطان و فرشتگان را امر فرمود که بآدم سجده نمایند همه فرشتگان اطاعت نموده و فضیلت و برتری او را بر خودشان تصدیق نموده جز ابلیس که از نظر حسد بآدم در مقام تمرد برآمد و از سجده امتناع نمود و اظهار فضیلت و برتری بآدم نمود و با ساحت پروردگار مکابره نمود و مورد لعن قرار گرفت و بدین جهت نیز در مقام مکابره بیشتری برآمد و سوگند یاد کرد که همه افراد بشر را اغواء خواهم نمود جز عباد خالص یعنی رسولان را در صورتی که انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۸۱

این طریقه آزمایش و نظام تکلیف است که پروردگار آنرا گسترده و بر اساس قدس کبریائی نهاده است.

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ:

بیان قاعده کلی در باره رابطه شیطان با افراد بشر و نیز چگونگی رابطه و شرائط آنست آیه مبنی بر ردّ و نقض گفتار ابلیس است که سلطه و نفوذ خود را بر عموم طبقات مردم معرفی نمود و فقط عباد خاص رسولان را استثنا نمود. زیرا همه افراد بشر عباد پروردگارند و هیچ یک خارج از عنوان عباد و مخلوق نیستند و مفاد «الا من الا من اتبعك» استثناء متصل است مبنی بر حکم به این که نفوذ و سلطه شیطان فقط در مورد گمراهان و اهل ضلالت است که بدعوت او پاسخ دهند و باخطرات او رهبری شوند.

از آیه چند امر استفاده می‌شود.

۱- پروردگار همه افراد بشر را از نظر آفرینش عباد خود خوانده است و مبنی بر تکذیب شیطان است که فقط رسولان را عباد پروردگار معرفی نمود.

۲- نفوذ و سلطه شیطان را از همه طبقات سلسله بشر نفی فرموده.

۳- جز گروهی که گمراه شده و از دعوت شیطان بسوء اختیار خود پیروی می‌نماید.

۴- عباد پروردگار عبارت از رسولان و نیز پیروان آنها دانشجویان مکتب توحید است.

- ۵- شیطان در گفتار خود نفوذ و سلطه خود را بر پیروان مکتب توحید تعمیم داد و آیه آنرا خارج از نفوذ و سلطه او معرفی نمود.
- ۶- مفاد جمله مستثنی عبارت از همه افراد از بیگانگان و تبهکاران است که کثرت عددی اجتماعات بشری را تشکیل می‌دهند.
- ۷- شیطان طی سخنان خود گفت (لَأَعُوذَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ) و نسبت اغواء مردم انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۸۲ را بطور استقلال بخود نسبت داده و مستند بقدرت خود خوانده و آیه آنرا تکذیب نموده که بر هیچ یک از افراد از نیکان و پیروان مکتب توحید نفوذ و سلطه ندارد جز بر گروهی که خودشان تمایل بشرک و گناه دارند و در اثر خبث باطنی و بسوء اختیار از دعوت شیطان پیروی می‌نمایند.
- ۸- بر مردم بیگانه نیز نفوذ و سلطه ندارد بلکه بیگانه نیز از نظر اینکه بسوء اختیار خود دعوت او را می‌پذیرند و دعوت او بمنزله اخطار است بدین جهت مردم مشرک و بیگانه و گناهکار مستحق عقوبت هستند.
- ۹- آیه نظام آزمایش سلسله بشر را بیان نموده که بر حسب تدبیر متقن پروردگار است و بر حسب نظام اختیار نیروی دیگری در عقیده و یا در عمل جوارحی بطور مستقیم شرکت ندارد بنابراین تأثیر دعوت شیطان طولی و از مبادی اختیار بشمار می‌آید.
- ۱۰- در جمله مستثنی برای پیروان شیطان دو قید اخذ شده- ۱- تبعیت و پذیرش دعوت- ۲- غوایت درونی و گمراهی که از مبادی قبول دعوت است.
- ۱۱- بیان توحید افعالی پروردگار است زیرا عقیده و فعل نیک و بد مردم بر اساس نیروی اختیار است که از درون فاعل سر چشمه گرفته و نتیجه قضاوت و داوری روان او است و نیروی دیگری بطور مستقیم در آن شرکت ندارد.
- ۱۲- دعوت شیطان نسبت به همه طبقات نیکان و بیگانگان یکسان است در دعوت او تفاوتی نیست و اختلاف بشماری که در طبقات مردم بچشم می‌خورد از نظر قبول دعوت و غوایت درونی افراد است بنابراین محور اختلاف مردم بر اساس قبول دعوت و مبادی درونی آنست.
- ۱۳- دعوت شیطان از لحاظ تاثیر نسبت به نیکان و پیروان مکتب توحید بمنزله اخطار است که هیچ گونه تأثیر ندارد و در باره بیگانگان بمنزله ترغیب و تشویق است و تفاوت اخطار و ترغیب نیز در اثر اقتضاء و نهاد مردم است. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۸۳
- ۱۴- آیه مبنی بر تکذیب و سلب قدرت و سلطه شیطان بر مردم است که او دعوی می‌نمود.
- ۱۵- در قیامت هنگامی که مورد اعتراض پیروان خود قرار می‌گیرد در پاسخ باستجاب و قبول پیروان خود استناد می‌نماید که اساس عقیده شرک و افعال اختیاری هر یک از شما قبول و پذیرش درونی خود شما بوده و دعوت من سبب شرکت در شرک و اعمال جوارحی شما نبوده است بلکه از علل انحطادی و بغیر مستقیم با آنها ارتباط داشته است.
- وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ:
- بیگانگان در اثر غوایت باطنی و نیز از دعوت شیطان پیروی نموده و بمرحله ظهور و فعلیت رسانیده‌اند در صف مخالف قرار گرفته وعده کیفر که بآنها خواهیم داد دوزخ و شعله‌های آتشین است.
- لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ:
- حرف لام برای اختصاص و کنایه از ذاتی است آیه بیان آنستکه دوزخ که مسطوره‌ای از غضب ساحت کبریائی است دارای هفت طریق و وسیله است که از هر طریق و وسیله‌ای بمرتبه‌ای از درکات دوزخ وارد می‌شوند نه آنستکه همه وسایل بیک درک و یک طبقه از دوزخ است بر این اساس دوزخ دارای طبقات و درکات چندی از شدت عذاب است که وسیله ورود و خلود در آن عمل قلبی و جوارحی مخصوص است مثلاً شرک و عناد با ساحت کبریائی و مبارزه با دعوت رسولان عموماً و با مقام رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بخصوص و اوصیاء علیه السلام سختترین وسیله شدت عقوبت و خلود در اقصی مرتبه شقاوت و درکات دوزخ است بهمین قیاس گناهان بزرگ مانند قتل مسلمان در اثر مبارزه با دین او و یا در اثر عداوت با او.

و نیز محتمل است مراد از عدد هفت کثرت درکات بیشمار آن باشد و یا کنایه از کثرت معنوی و شدت و سختی عذاب هر یک بطوریکه شدت عقوبت طبقه انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۸۴ و در کی قابل قیاس ببعض درکات دیگر نباشد.

خلاصه طبقات و درکات دوزخ فرع و هم چنین عقوبت آن تبعی است بلحاظ طبقات بیشمار اشیاء که سلسله بشر خواهد داشت و محتمل است مراد از هفت حد عددی باشد و دوزخ هفت طبقه داشته باشد و منافات ندارد که ساکنان هر یک از لحاظ حسرت و سوز و گداز روانی و عقوبتهای جسمانی دارای مراتب زیاده بر تصور بتعداد ساکنان آن طبقه باشد.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ:

نظر به این که پایان سیر و سلوک پیروان شیطان بدوزخ و شعله‌های آتشین است و آیه در باره پرهیزکاران نیز آنچه پروردگار وعده داده یادآوری می‌فرماید.

متقین جمع و مفرد آن متقی صفت فعل و مصدر آن تقوی از وقایت گرفته شده و عبارت از نیروی پرهیز از شرک در عقیده و در عمل است به این که ایمان باصول توحید آمیخته بشرک نباشد.

این تقوی در باره عقیده و ایمان است و تقوی در باره اداء وظایف دینی بآنستکه پیوسته بواجبات و اداء وظائف الهی قیام نماید و از گناهان پرهیزد بطوریکه نیروی تقوی و پرهیز صفت و ملکه باشد و سهولت بقاء وظایف قیام نماید زیرا اداء وظائف و پرهیز از گناهان قبل از حصول ملکه سبب تحقق ملکه می‌شود و پس از اینکه مدت زمانی بقاء وظائف دینی ملترزم شود آنگاه نیروی تقوی و استقامت در روان حاصل می‌شود.

بر این اساس متقی بمعنای اهل ایمان و پرهیز کاریست که نیروی تقوی و پرهیز او بصورت ملکه درآید یعنی روح و روان مالک نیروی پرهیز گردد و از ترک واجبات و فعل گناهان سهولت پرهیز نماید و چنانچه از پاره‌ای از گناهان پرهیز نماید و در پاره‌ای دیگر معاصی نیروی تقوی را از دست دهد متقی و پرهیز کار خوانده نمی‌شود. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۸۵

و در بسیاری از آیات قرآنی نام از ایمان برده شده نیروی تقوی نیز قید شده از نظر اینکه حقیقت کمال و ایمان همانا نیروی تقوی و پرهیز از شرک در عقیده و در عمل است و فصل اخیر ایمان همانا نیروی تقوی و استقامت در ایمان چه بر حسب اعتقاد و چه بر حسب عمل جوارحی است و چنانچه در اعتقاد خلل رخ دهد ایمان آمیخته شرک می‌شود و همچنین ارتکاب گناه تکذیب عملی ایمان و سبب تزلزل آنست.

از این بیان استفاده شد که آیه فقط در باره اهل ایمان که دارای ملکه تقوی و نیروی استقامت در ایمان هستند وعده فرموده و آنان را ساکنان بهشت جاودان و جوار رحمت معرفی نموده است.

ادْخُلُوها بِسَلَامٍ آمِنِينَ:

امر تکوین است که اهل ایمان و تقوی وارد بهشت جاودان شوند آمین حال است زیرا پرهیزکاران در نظام اختیار دارای قلب سلیم بوده روح و روان آنان صفاء یافته و نورانیت کسب نموده و از شائبه شرک و گناه خالص بوده در نظام جزاء سیرت این چنین قلب سلیم آنستکه سلامت و عافیت در جوار رحمت پروردگار سکونت گزینند و برای همیشه ایمن از هر ناگواری و نقص و زوال خواهند بود.

و محتمل است مراد از کلمه بسلام حرف با سببیه و اعلام شرف صدور تحیت و سلام از ساحت کبریائی است و اجازه ورود به بهشت می‌باشد و لازم آن خلود در سعادت و ایمن بودن از هر نقص و زوال و نیز اراده مطلقه است که هر چه را اراده کنند بدون قید و وابستگی باسباب بی‌درنگ پدید آورند.

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ:

از جمله لازم خلود در سعادت و جوار رحمت ایمن بودن از خاطرات تأثر انگیز و حسرت و رشک آمیز است که سبب نقار و کدورت خاطر از یکدیگر می‌شود انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۸۶

و پیوسته باصفاء و خلوص با هم معاشرت می‌نمایند.

إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ:

جمله حال و بیان چگونگی ساکنان جوار رحمت است همه برادر و برابرند مانند اینکه رابطه رحمت نزدیک با یکدیگر داشته و هنگام ملاقات با نهایت شوق یکدیگر را به آغوش گیرند و با مسرت برابر یکدیگر نشینند و از یکدیگر نقصی مشاهده نمی‌نمایند و هر چه از عادات و اخلاق و گفتار از یکدیگر مشاهده کنند مورد قبول همه بوده و بطور رفاقت و صداقت معاشرت کنند و هرگز کدورت و نقار و اختلافی میان آنان رخ ندهد.

لَا يَمْسُهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ:

از نظر قدرت و توانائی زیاده بر تصور آنان هر چه اراده نمایند بیدرنگ آماده می‌شود رنج و خستگی و ناگواری عارض آنان نمی‌شود و برای همیشه در بهشت جوار رحمت سکونت گزینند و از آن منازل عالی هرگز کوچ نخواهند کرد در کتاب کافی بسندی از محمد بن مسلم روایت نموده گفت سؤال نمودم از امام باقر اَبی جعفر علیه السَّلام از آنچه روایت میکنند که پروردگار آدم را بهمین صورت آفرید امام فرمود بهمان صورت او را آفرید و او را برگزید و بر سایر صورتها فضیلت داد و آن را از نظر شرافت بخود نسبت داد هم چنان که کعبه را خانه خود معرفی نمود و فرمود از روح خود در او دمیدم.

در تفسیر قمی است در باره آیه لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ گفته است هر یک از پیروان مذاهب از دربی بخصوص وارد دوزخ می‌شوند. در کتاب در منثور بسندی از معصوم علی علیه السَّلام روایت نموده فرمود آیا میدانید دربهای دوزخ چگونه است گفته شد مانند همین دربها است فرمود نه دست خود را بر دست دیگر نهاد و آنرا گشود.

در کتاب در منثور بسندی از ابی ذر روایت نمود گفت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۸۷

میفرمود برای دوزخ دربی است که از آن وارد نمی‌شوند جز گروهی که با اوصیاء من مکر و حيله نموده و پیمان آنها را بشکنند و پس از من در قتل آنان شرکت نمایند.

در تفسیر قمی است در مورد آیه «وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ» فرمود عداوت و دشمنی با یکدیگر است.

در تفسیر برهان بسندی از ابی هریره روایت نموده که علی علیه السلام میفرمود از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ سؤال نمودم آیا کدام یک محبوبتریم نزد شما من و یا فاطمه حضرت فرمود فاطمه محبوبتر است و تو عزیزتر هستی نزد من، مانند اینکه می‌بینم تو را که نزد حوض کوثر ایستاده‌ای و ظرفهایی بشماره ستارگان آسمان نزد حوض است و تو و حسن و حسین و حمزه و جعفر در بهشت هستند در حالی که بر سریرها برابر هم نشسته‌اند و تو و شیعیان تو با من خواهند بود و سپس رسول اکرم علیهما السلام آیه را قرائت فرمود (إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ) و نیز فرمود هیچ یک از شما به عقب دیگری نظاره نخواهید نمود.

مفسر گوید: محتمل است مراد آن باشد همه با یکدیگر بطور متقابل معاشرت مینمایند و کدورت و نقاری از یکدیگر ندارند.

و نیز در تفسیر برهان از مناقب و روایت را بزید بن ارقم نسبت میدهد گفت بر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وارد شدم فرمود من مواخات و برادری میان شما مسلمانان قرار میدهم چنانکه پروردگار میان فرشتگان مقرب قرار داد و سپس بعلی بن ابی طالب علیه السَّلام فرمود تو برادر من هستی و آیه (إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ) را خواند و فرمود دوستانی که برای پروردگار با یکدیگر دوستی دارند پیوسته بیکدیگر نظاره می‌نمایند.

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۸۸

اشاره

تَبَّيْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغُفُورُ الرَّحِيمُ (۴۹) وَ أَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ (۵۰) وَ نَبَّئُهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبرَاهِيمَ (۵۱) إِذِ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ (۵۲) قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ (۵۳)

قَالَ أُبَشِّرْتُ مُنُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمِمْ بُشِّرُونَ (۵۴) قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تُكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ (۵۵) قَالَ وَ مَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ (۵۶) قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ (۵۷) قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ (۵۸)

إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۹) إِلَّا أَمْرًا أَنَّهُ قَدَرْنَا لَهَا لِمَنِ الْغَابِرِينَ (۶۰) فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ (۶۱) قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ (۶۲) قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ (۶۳)

وَ أَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ (۶۴) فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَ اتَّبِعْ أذْبَارَهُمْ وَ لَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَ امْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ (۶۵) وَ قَضَيْنَا إِلَيْهِ ذِيكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هُوْلَاءِ مَقْطُوعٌ مُضْبِحِينَ (۶۶) وَ جَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبِشِرُونَ (۶۷) قَالَ إِنَّ هُوْلَاءِ ضَئِيفَىٰ فَلَا تَفْضَحُونِ (۶۸)

وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تُخْزَوْنَ (۶۹) قَالُوا أَوْ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ (۷۰) قَالَ هُوْلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (۷۱) لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ (۷۲) فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ مُشْرِقِينَ (۷۳)

فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِنَّ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ (۷۴) إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ (۷۵) وَ إِنَّا لَبَسِيلٌ مُّقِيمٌ (۷۶) إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ (۷۷) وَ إِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لظَالِمِينَ (۷۸)

فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَ إِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ (۷۹) وَ لَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ (۸۰) وَ آتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (۸۱) وَ كَانُوا يَنْجِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ (۸۲) فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ مُضْبِحِينَ (۸۳)

فَمَا أَعْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۸۴)

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۹۰

(شرح) ص: ۳۹۰

تَبَّيْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغُفُورُ الرَّحِيمُ:

آیه بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب نموده به این که بعموم اهل ایمان اعلام بنما و بهمه آنان مزده بده که آفریدگار گناهان همه را میآمرزد و عموم گروندگان را مشمول مغفرت و رحمت خود میفرماید.

أَنِّي أَنَا الْغُفُورُ الرَّحِيمُ:

جمله با تأکید چندی که در بر دارد بیان صفت مغفرت و رحمت است که در صورت قابلیت مورد برای مغفرت گناهان و رحمت پروردگار چیزی مانع از فیض آمرزش او هرگز نخواهد شد و هرگز نباید از رحمت پروردگار ناامید گشت.

زیرا مغفرت و رحمت پروردگار عمومی و همگانی است در باره اهل ایمان که شعار آنان عبودیت می باشد ولی وابسته بوسیله‌ای است که محل قابل باشد و آنچه در آیات کریمه و برهان مقتضی است که سبب مغفرت و آمرزش گناهان می شود.

۱- شفاعت و دیگر توبه و پشیمانی است و شفاعت شفیعان شامل اهل شرک و کفر و بیگانگان نخواهد شد زیرا بیگانه رابطه خود را از پروردگار گسسته است در این صورت سبب خارجی و شفاعت و وساطت شفیعان هرگز مورد ندارد هم چنانکه مفاد آیه (وَلَا يَسْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ ۳۰ / ۲۱) آنستکه پیامبران و شفیعان شفاعت نخواهند نمود جز در باره گروهی که دین آنان مورد رضایت

پروردگار انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۹۱

یعنی اهل ایمان باشند و بر حسب آیه تحقق صفت فعل پروردگار فقط در مورد توبه و پشیمانی است و مغفرت امر ثبوتی و بمعنای ستر و پنهان نمودن است با اینکه گناهان مانند سایر موجودات در این نظام ثابت و برقرار است و قابل انکار و یا انقلاب نخواهد بود. ولی مغفرت پروردگار سبب می‌شود که گناه نادیده گرفته شود و در اثر پشیمانی و حسرت خاطر و تیره گی که در نتیجه ارتکاب گناه عارض روان گناهکار شده زائل می‌شود و صفای از دست رفته را بازمی‌یابد و مشمول رحمت و فیوضات پروردگار می‌گردد صفت غفور و رحیم ساحت پروردگار اختصاص بسلسله بشر ندارد بلکه در همه عوالم و نشئات متناسب همان عالم ظهور و آثاری خواهد داشت و برکات این دو صفت و سایر صفات پروردگار در همه عوالم و صحنه امکان ظهوراتی خواهند داشت.

مثلاً مغفرت بمعنای ستر و زوال نقص است و رحمت نیز برآوردن حاجت و بهره هستی و سوق بسوی کمال است و آثار صفت مغفرت و رحمت اطلاق منبسط و منتشر در همه عوالم است در مرحله خلق و استمرار خلق و ایجاد و هم چنین در مرحله تدبیر در باره موجودات و اینکه در هر یک از انواع موجودات حد وجودی خاصی مقرر داشته در اثر ارتباط با موجودات نفعی از آنها بسایر موجودات میرسد و وسیله حرکت و تکامل آنها شده و بسوی کمال سوق داده می‌شوند و نقص هر یک رفع و رحمت اطلاق آنها را فرا میگیرد و در اثر تبدیل صورت بصورت دیگر بسوی کمال سوق داده و رهسپار می‌گردند.

مثلاً یک دانه گندم در اثر حد وجودی آن دارای نواقص است و بوسیله نور خورشید و آب و خاک و هوا و شیره مخصوص رو برشد و نمو می‌گذارد و هر یک از نور خورشید و هوا و آب و خاک و مانند آنها از جمله علل و اسباب طبیعی است و از جمله نعمتهائی هستند برای همه موجودات.

و از جمله گندم و مانند آن نیز نعمت حقیقی است برای سلسله بشر انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۹۲

که حاجت تکوینی او را رفع می‌نماید و بدل ما یتحلل انسان می‌گردد و هر لحظه مراحل را که هر موجودی می‌پیماید ظهوری از صفت غفور و رحیم کبریائی است.

وَ أَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ:

از نظر اینکه عذاب و عقوبت بیگانگان در آخرت ظهوری از غضب پروردگار است آتش حسرت و پشیمانی روانی و عقوبت جسمانی آن نیز زیاده بر تصور دردناک است.

وَبَبَّئْتُهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ:

پس از اینکه در آیات گذشته حال تیره‌بختان و سعادتمندان را بیان نموده در این آیه پیاره‌ای از سرگذشت رسولان توجه نموده که سبب ترغیب و بصیرت مسلمانان گردد و آیه برسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب نموده دایره این که جریان و سرگذشت فرشتگانی را بیان نما که بهیئت میهمان بر ابراهیم خلیل علیه السلام وارد شده بمنظور اینکه باو مژده فرزندی بدهند و نیز اعلام نمایند که بر حسب دستور پروردگار قوم لوط را خواهند هلاک نمود و در این باره از او استجازه نمایند.

إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ:

هنگامی که فرشتگان بهیئت میهمان وارد شده باو سلام و درود گفتند و نظر به این که ابراهیم (ع) سیره نیکو و عادت درخشان وی آن بود که پیوسته از مهمانان خود پذیرائی مینمود و بر حسب آیات کریمه گوساله بریان شده‌ای برای آنان در کمترین وقتی حاضر نمود و مهمانان از صرف غذا خودداری نمودند و دست بسوی غذا نبردند ابراهیم (ع) هراسان شد از اینکه میهمانان اظهار دوستی نمودند فرشتگان نیز خود را معرفی نمودند برای اینکه سبب تسکین خاطر ابراهیم (ع) گردد. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۹۳

قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ:

فرشتگان پس از تحیت و سلام بابراهیم (ع) گفتند هراسان مباش ما از جانب پروردگار مأمور هستیم بتو مژده دهیم که فرزندی

دانشمند نصیب تو خواهد فرمود که از تعلیمات ربوبی بهره وافر خواهد داشت و در آیه (وَبَشِّرُنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا ۱۱۲) تصریح بنام او شده است.

قَالَ أَ بَشَّرْتُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ:

ابراهیم (ع) از این بشارت در تعجب شده گفت مرا مژده می‌دهید بفرزندگی و حال آنکه ضعف پیری و فرسودگی مرا فرا گرفته و همسر من نیز نزا و فرسوده است بر حسب جریان طبیعی با اینکه قوه و نیروی خود را از دست داده‌ام این مژده شگفت آور است. فِيمَ تُبَشِّرُون:

گویا بشارت و مژده سخنی مبهم است واضحتر بگوئید.

قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ:

فرشتگان گفتند بشارت به این که پروردگار بتو فرزندی موهبت فرماید این امر حق و حقیقت و ثابت است ابهام و یا تردیدی در این مژده نیست تعجب منما مژده بطور حتم و صراحت است.

فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ:

فرشتگان گفتند هرگز در باره مژده پروردگار که بتو فرزندی موهبت فرماید پیری و فرسودگی طبیعی سبب یأس تو نگردد مشیت پروردگار نافذ است و شایسته نیست در باره مژده و یا مشیت پروردگار تزلزل نموده ناامید شوید.

قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ:

ابراهیم (ع) در پاسخ فرمود قنوط و یأس از فضل پروردگار شأن بیگانگان است و هر که در وعده و یا قدرت و نفوذ مشیت پروردگار تردید نماید رد زمره انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۹۴

بیگانگان خواهد بود و سؤال من از نظر یأس نیست بلکه از نظر ابهام سخن است.

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ:

نظر به این که در آیات دیگر ابتداء ورود فرشتگان بصورت بشر و بعنوان میهمان هلاک نمودن قوم لوط را طرح نمودند ابراهیم (ع) فرمود دیگر برای انجام چه فرمان مهمی مأموریت دارید.

قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ:

فرشتگان گفتند ما مأمور هستیم قوم لوط را هلاک نمائیم.

إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ:

همه افراد قوم لوط را بهلاکت خواهیم افکند جز دختران و خانواده او که همه را نجات خواهیم بخشید.

إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدْ ذَرَأْنَا لِهَا كَمِينًا:

جز همسر لوط که بر حسب فرمان او را نیز از هلاک شدگان قرار میدهیم فلما جاء آل لوط المرسلون قال إنكم قوم منكرون:

پس از اینکه فرشتگان از حضور ابراهیم (ع) خارج شدند بنزد لوط پیامبر آمده و هلاکت قوم او را بوی خبر دهند در حالی فرشتگان بصورت بسیار زیبا و بهیئت نیکو بودند لوط مانند آنها را ندیده بود آنان را نشناخت گفت که شما را نمی‌شناسیم خود را معرفی

نمائید پاسخ گفتند برای اجرای دستوری آمده‌ایم که هر چه این مردم را تهدید می‌نمودی تصدیق نمی‌کردند.

قَالُوا بَلْ جِنَّاتِكُمْ مَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ:

فرشتگان در پاسخ لوط پیامبر (ع) گفتند ما بمنظور اجرای دستور پروردگار آمده‌ایم آنچه که این مردم جنایتکار را تهدید می‌نمودی نمی‌پذیرفتند. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۹۵

وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ:

ما برای اجرای دستور بطور حتم پروردگار آمده و در باره آنان نیز عذاب و هلاکت را اجراء خواهیم نمود و راستگو و راست کردار هستیم.

فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أذْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ:

فرشتگان بلوط پیامبر (ع) دستور دادند نظر به این که عذاب پروردگار نازل می‌شود شبانه دختران و اعضاء خانواده خود را از این سرزمین بیرون ببر و خود بدنبال آنان روانه شو که ساعتی تخلف و تأخیر سزاوار نیست و آنها نیز بدنبال خودشان نظر نیفکنند و بفوریت بسوی مقصد و سرزمینی که معین می‌شود روانه شوند و فرشته‌ای نیز آنها را رهبری خواهد نمود.

وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هُوْلَاءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ:

و نیز بلوط پیامبر علیه السلام وحی نمودیم هنگام سپیده‌دم همه افراد قوم تو بدون استثناء و هم چنین فرزندان و اموال و ساختمانهای آنها و سرزمین آنها را در لحظه‌ای واژگون خواهیم نمود.

وَ جَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ:

ساکنان آن سرزمین بهیئت اجتماع بمنزل لوط هجوم آورده و اظهار بشاشت و سرور می‌نمودند از اینکه مهمانان چندی بر لوط وارد شده‌اند.

قَالَ إِنَّ هُوْلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ:

لوط پیامبر (ع) از هجوم آنان دفاع می‌نمود و میگفت مهمانان عزیز هستند بر من وارد شده فضاحت و رسوائی بار نیاورید و از عقوبت پروردگار بترسید و آنها را از این درخواست منع میکرد.

قَالُوا أَوْ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ:

قوم لوط که بمنزل او هجوم آورده بودند میگفتند مگر ما نگفتیم که بمنزل خود مهمان نیاور و ما تو را منع نمودیم از اینکه از آنها دفاع نمائی و نظر به این که لوط انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۹۶

ناامید گشت از اینکه تهدید او را بپذیرند و پراکنده شوند بآنها پیشنهاد کرد.

قَالَ هُوْلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ:

لوط پیامبر (ع) دختران خود را عرضه نمود که با آنها ازدواج نمایند و از هجوم بخانه لوط منصرف شوند و متعرض مهمانان او نشوند.

لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ:

خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و از نظر تشریف سوگند یاد فرموده که بعمر و زندگی تو قوم لوط در غفلت و بیخبری بسر می‌برند و بارتکاب عمل شنیع مداومت داشتند فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ:

پس ناگهان سپیده دم صدای مهیب و صاعقه‌ای آنها را فراگرفته و بهلاکت افکند.

فَجَعَلْنَا عَالِيهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ:

ناگهان فرشتگان سپیده‌دم سرزمین قوم لوط را در کمترین لحظه‌ای واژگون نمودند و در اثر سه عقوبت سخت ساکنان آنرا بهلاکت افکندند.

۱- صیحه و غرش آسمانی مهیب که حواس آنها را ربود.

۲- واژگون نمودن آن سرزمین:

۳- از سنگهای آتشین دوزخ بآنها پرتاب نمودند و گفته شده سجیل کلمه فارسی است در اصل سنگ گل بوده.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ:

هلاکت قوم لوط و واژگون نمودن سرزمین آنان نشانه عظمت و علامت سختی عقوبت مقام کبریائی است که راد مردان عبرت گیرند هم چنانکه در تفسیر قمی از امام صادق (ع) روایت نموده میفرمود ما اهل بیت متوسم هستیم و مردم را بفرست می‌شناسیم و طریقه ما رهبری بسوی سعادت و بهشت است. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۹۷

وَ إِنِّهَا لِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ:

سرزمین قوم لوط از چهار قریه تشکیل می‌شد آثار غضب و عقوبت پروردگار در آنها ظاهر و آشکار گشت زیرا طریق عمومی و جاده همگانی بسوی شام است که مردم هنگام مسافرت برای رفع حوائج خود پیوسته از آن سرزمین گذر می‌نمایند و نیز سبب عبرت اهل ایمان خواهد بود زیرا نظر آنان عمیق و سبب توجه بعلم و عوامل عقوبت ساکنان آن سرزمین می‌باشد.

وَ إِن كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لظَالِمِينَ:

این سومین قصه و سرگذشت است که درین آیات ذکر شده ان مخففه و تأکید است که بتحقیق قوم شعیب ساکنان قریه مدین در اثر تکذیب شعیب پیامبر (ع) پروردگار آنها را عقوبت فرمود و اصحاب الایکه نیز بمعنای پرستش کنندگان درخت مخصوصی است قوم دیگری هستند که شعیب (ع) بر هر دو قوم مبعوث بود.

فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مِّنِي:

و سپس هر دو قوم تبهکار قوم لوط و قوم شعیب را مورد نقتم و غضب قرار دادیم و زندگی و آسایش را از آنان سلب نمودیم و سرزمین آنان طریق و جاده عمومی بوده است که پیوسته مردم از آن گذر می‌نمایند و مشاهده آثار خرابه آنان سبب عبرت مردم رهگذر خواهد بود.

وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسِلِينَ:

چهارمین قصه که در این آیات ذکر شده سرگذشت قوم صالح پیامبر (ع) است که همه افراد قوم او را تکذیب نموده هم چنین سایر پیامبران را از نظر اینکه تکذیب هر پیامبری مستلزم تکذیب سایر پیامبران خواهد بود.

وَ آتَيْنَاهُمُ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ:

در حالی که آیات و معجزات بسیاری بقوم صالح ارائه دادیم و مراد شتر انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۹۸

و نوزاد آنست که خارق عادت بسیاری در بر داشت از لحاظ خلقت دفعی آن که از کوه پدید آمد و هم چنین نوزاد آن و هم چنین بزرگی جثه شتر و نیز همه آب رود را یک روز می‌آشامید و روز دیگر همه مردم را از شیر سیر می‌نمود و نیز هنگامی که آن را پی کردند شتر بچه آن ناله برآورد و بسوی کوه روانه و ناپدید گشت و سپس پروردگار همه افراد قوم را بوسیله صیحه و غرش آسمانی بهلاکت افکند.

وَ كَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ:

نظر به این که قوم صالح مردم نیرومند بودند در کوهها منازلی از سنگ برای سکونت خود می‌تراشیدند که از خرابی و ویرانی و حوادث گوناگون ایمن گردند.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ:

ناگهان هنگام سپیده دم صیحه وحشت‌زا و صدای آسمانی حواس آنها را ربود و همه را بهلاکت افکند.

فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ:

آنچه از وسایل دفاعی بکار برده بمنظور اینکه در آسایش و امان زندگی نمایند و ایمن از هر خطر باشند فائده‌ای نداشته و از عقوبت پروردگار آنها را رهائی نبخشید.

در منشور بسندی چند از ابی سعید خدری روایت نموده گفت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود از فراست و حسن انتقال مؤمن

پرهیزید زیرا که بنور خدا نظاره می‌کند و آیه (إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ) را خواند یعنی متفرسین مردم با فراست هستند. در کتاب اختصاص مفید بسندی از امام باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود بر پیشانی و میان دیدگان هر کس نوشته شده مؤمن است یا کافر ولی این امر بر شما پنهان است و از امامان اهل بیت علیهم السلام پنهان نیست هیچ کس بر امامان وارد نمی‌شود جز اینکه او را می‌شناسند که اهل ایمان است و یا کافر و آیه را قرائت فرمود «إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» و امامان متوسم و اهل فراست هستند.

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۳۹۹

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۸۵ تا ۹۹] ص: ۳۹۹

اشاره

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ (۸۵) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (۸۶) وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ (۸۷) لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَخَفَضْنَا حَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ (۸۸) وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ (۸۹) كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ (۹۰) الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ (۹۱) فَو رَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۹۲) عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۳) فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَاعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ (۹۴) إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ (۹۵) الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۹۶) وَلَقَدْ نَعَلْنَاكَ صِدْرًا بِمَا يَقُولُونَ (۹۷) فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ (۹۸) وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ (۹۹)

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۰۰

(شرح) ص: ۴۰۰

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا:

ذکر هلاکت اقوام گذشته در آیات گذشته بمنظور تسلیت خاطر رسول گرامی صلی الله علیه و آله است.

به این که دعوت جهان بشریت بدین اسلام و مبارزه با دنیای شرک و کفر جز بوسیله بکار بردن نیروی صبر و بردباری هرگز میسر نخواهد بود و غرض از خلقت همانا تأسیس مکتب قرآن و تعلیم و تربیت دانشجویان و پیروی از برنامه آنست و چنانچه مشرکان در مقام مبارزه با دعوت تو برآیند بطور حتم زمین را از فساد آنها پاک خواهیم نمود.

إِلَّا بِالْحَقِّ:

هرگز جهان خلقت را بیهوده نیافریده‌ایم بلکه بمنظور اینکه ثابت و برقرار و استوار بماند بدین طریق که مکتب عالی قرآن بنا گذارده شده و جهان بشریت بدان دعوت شود و برنامه آن بموقع اجراء گذارده دانشجویان آن مکتب و پیروان برنامه آن فضیلت یابند و بسعادت دو جهان نائل شوند و از جمله برنامه مکتب قرآن اعتقاد بقیامت است و اینکه زندگی بشر همیشگی است و چنانچه بشر بمردن نابدود گردد خلقت جهان بیهوده و پایان پذیر خواهد بود و خلقت آسمان و زمین بر اساس حق و ثابت و برقرار است از نظر آنستکه زندگی بشر همیشگی و غرض اصلی و ثابت است و غرض و محصول جهان خلقت نیز همانا عالم قیامت بطور انوار

درخشان، ج ۹، ص: ۴۰۱

تبعی است و غرض از گسترش صحنه قیامت برای همیشه نیز آنستکه کاملترین مسطوره صفات کبریائی دانشجویان مکتب ربوبی و

هم چنین پیروان مکتب عالی قرآن در جوار رحمت پروردگار برای همیشه سکونت گزینند آنگاه در صحنه هستی شائبه نقص و تیره گی نبوده جز صفاء و نورانیت نخواهد داشت.

وَ إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ:

منتها سیر و محصول جهان خلقت صحنه قیامت است که ثابت و برقرار و بطور حتم خواهد بود و تعبیر از آن باتیان و بآمدن شده بلحاظ تحولات این جهان است که باستانه صحنه بی پایان قیامت برسد صحنه‌ای که ثابت و برقرار است و هرگز محکوم بتحول و زوال نخواهد بود و غرض اصلی از آن نیز ظهور و رشد سرائر افراد بشر است که بزندگی خود ادامه دهند.

فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ:

خطاب برسول گرامی صلی الله علیه و آله و مبنی بر تسلیت خاطر او است که برنامه رسالت تو دعوت توانفرسای جهان بشریت بدین اسلام و بمکتب قرآن است و رکن آن اعتقاد بعالم قیامت است که هر کس بجزای عمل خود خواهد رسید و باداء رسالت قیام بنما و از عتاب و سرزنش مردمی که در مقام آزار و اذیت تو برمیآیند خود داری نما و از نظر کمال روح بسرخنان انکار آمیز آنان توجه منما و رفتار ناپسند آنان را نادیده بگیر.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ:

پروردگار بمصالح امور احاطه کامل دارد پاره‌ای از موارد بقتال بت پرستان امر می‌نماید و پاره‌ای از موارد امر بصفح می‌نماید که اذیت و آزار آنان را نادیده بگیرد.

وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي:

آیه مبنی بر منت و ذکر نعمت بزرگی است که برسول اکرم صلی الله علیه و آله اختصاص انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۰۲ داده شده (سبعاً) مفرد نکره و بر حسب روایات مراد سوره فاتحه که هفت آیه است من حرف بیان و تبعیض (المثانی) جمع مثنی بمعنای عطف و ارتباط با یکدیگر است آیه بیان آنستکه از جمله نعمتها که پروردگار برسول گرامی صلی الله علیه و آله موهبت فرموده سوره فاتحه است.

وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ:

عطف تفسیر کلمه سبعا می‌باشد سوره فاتحه با اینکه بعضی و جزئی از آیات قرآنی است از نظر عظمت آنرا مجموع قرآن معرفی نموده زیرا آیات هفتگانه آن صفات ذات و فعل و نیز حمد و تسبیح ساحت کبریائی را در بر دارد و نیز نعمت صراط مستقیم که برسولان موهبت فرموده و آنچه دانشجویان مکتب قرآن خواسته‌اند به این که در اداء وظایف عبودیت استقامت یابند و از گمراهی و ضلالت تبری نموده ملحق به رسولان گردند بالاخره سوره فاتحه خلاصه معارف الهی است.

لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ:

خطاب پندآمیز برسول گرامی صلی الله علیه و آله است از نظر کمال روح بانچه علاقه دارند از مال و منال و فرزند وصیت و شهرت که بانها ارزانی داشته و سرگرم هستند توجه منما و نظر تو را جلب نمایند و محتمل است کلمه ازواج مراد گروه پراکنده باشند که وحدت عقیده و مرام اساسی ندارند و فریفته لذتهای زود گذر و منظره صحنه سرابی زندگی شده‌اند.

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ:

و نیز از نظر بی‌اعتنائی بشأن آنها که دعوت تو را نمی‌زیرند و از فضیلت و سعادت خود را بی‌بهره مینمایند افسرده خاطر مباش.

وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ:

با پیروان خود اظهار مهر و رأفت بنما و همه را بگرد خود آور و پناه انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۰۳

و سرپرست آنان باش و از تواضع و فروتنی نسبت به آنها دریغ مدار.

وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ:

از جمله پند که بر رسول گرامی صلی الله علیه و آله فرموده آنستکه سمت خود را بمردم اعلام بنما که هیچ گونه تأثیری در نظام جهان ندارم و محکوم تدبیر پروردگار هستم و از اندیشه بیپایه که در باره رسولان پندارند بری هستم فقط سمت من آن است که پروردگار پیوسته مرا از تعلیمات غیبی بهرمنند فرموده و برسات اعزام نموده که مردم را از مخالفت و عقوبت پروردگار تهدید نمایم و چنانچه دعوت مرا نپذیرند عذاب الهی مردم را فرا خواهد گرفت.

كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ:

مقتسمین جمع و مفرد آن مقتسم از قسمت گرفته شده و عضین جمع عضو و از آنست اعضاء بمعنای اجزاء و از آن ماده است غضیت و اسم مصدر آن تعضیه بمعنای تفریق و جدا نمودن است.

آیه مبنی بر تهدید و خطاب به بت پرستان مکه است چنانچه دعوت رسول گرامی را بدین اسلام و بمکتب عالی قرآن نپذیرید و در مقام مبارزه برآئید عذاب بر شما نازل خواهد شد.

هم چنانکه گروهی از بت پرستان آغاز بعثت و نزول آیات قرآنی آیاتی را شنیده تجزیه و جزء جزء نموده بطور استهزاء و پراکنده دسترس مردم می گذاشتند پروردگار آنها را عقوبت فرمود بمذلت و خواری مردند.

تفسیر عیاشی از ابان بن عثمان احمر روایت نموده گروهی از اهل مکه آغاز بعثت و نزول آیات قرآنی در مقام استهزاء برآمده بعض آیات قرآنی را بطور تجزیه و تیکه تیکه برای مردم می خواندند آن گروه پنج نفر از بزرگان قریش بودند.

۱- ولید بن مغیره مخزومی. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۰۴

۲- عاص بن وائل سهمی.

۳- حارث بن حنظله.

۴- اسود بن عبد یغوث ابن وهب زهری.

۵- اسود بن مطلب بن اسد و چون آیه «كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْرِئِينَ» نازل شد رسول گرامی صلی الله علیه و آله اطمینان یافت که پروردگار شر آنها را دفع نموده بمذلت و خواری خواهند مرد.

و نیز از علی بن ابی طالب علیه السلام و از ابن عباس روایت شده که گروه مستهزئین نسبت بآیات قرآنی پنج نفر از قریش بودند. تفسیر مجمع از مقاتل نقل نموده مقتسمین گروه شانزده نفری بودند که ولید بن مغیره هنگام موسم حج آنها را می فرستاد بعقبات و بمسافری که بمکه می آمده می گفتند فریب افسانه و سخنان کسی که دعوی پیامبری می نماید نخورید پروردگار آنها را عقوبت فرمود و بمذلت و خواری همه آن افراد مردند.

فَوَرَّبُّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ:

خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مبنی بر تسلیت خاطر او است و از نظر تشریف سوگند یاد نموده که پروردگار از هر یک از افرادی که آیات قرآنی را استهزاء نموده مؤاخذه خواهد فرمود.

عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ:

از رفتار ناسزای هر کس که با دعوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مبارزه نموده و آیات قرآنی را مورد استهزاء قرار دهند مؤاخذه خواهد نمود.

فَأَصْدَعُ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضُ عَنِ الْمُشْرِكِينَ:

بر حسب آنچه در تاریخ ضبط شده رسول اکرم صلی الله علیه و آله در آغاز بعثت و رسالت خود سه یا چهار سال در اثر اذیت و مبارزه کفار قریش دعوت مردم را بدین اسلام از عموم پنهان میداشت جز بعض افرادی که امید داشت که دعوت او را می پذیرند

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۰۵

اقدام بدعت پنهانی او می‌نمود و نیز روایاتی در این باره از اهل بیت علیهم السلام و از طریق اهل سنت رسیده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در اوائل بعثت چند سال مردم را بدین اسلام بطور پنهانی دعوت می‌نمود تا اینکه آیه (فَاصْبِرْ مَا تَأْمُرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُسْرِكِينَ) نازل شد آنگاه بطور آشکارا قیام بدعت نمود و در کانون شرک و کفر حق و حقیقت را اظهار نمود و از افق مکه خورشید توحید طلوع نمود و با ندای «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» مردم جهان را بخداپرستی دعوت نمود وصیت آن فضای جهان را فرا گرفت و تا ابد طنین انداز است.

إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ:

مبنی بر وعد و ترغیب است ما گروهی را که در مقام استهزاء آیات قرآنی و مبارزه با تو برآمده با مذلت و خواری بهلاکت افکنیم و پیوسته این چنین خواهیم نمود.

الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ:

گروهی که در مقام استهزاء برمیایند در اثر آنستکه بوحدانیت آفریدگار ایمان نیاورده و خدایان خیالی خود را پرستش می‌نمایند ولی بطور حتم ضرر و زیان اندیشه‌های بیهوده گریبانگیر آنان خواهد شد.

وَلَقَدْ نَعَلْنَاكَ أَنْتَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ:

مبنی بر تسلیت خاطر رسول گرامی صلی الله علیه و آله است سخنان استهزاء آمیز بت پرستان و هم چنین افسردگی خاطر تو از سفاهت آنان بر ساحت پروردگار هرگز پوشیده نیست.

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ كُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ:

خطاب بر رسول گرامی است نظر به این که از استهزاء و سخنان انکار آمیز قوم خود افسرده خاطر هستی به تسبیح و حمد ساحت کبریائی قیام بنما و از نقص او را تنزیه بنما و در اثر صبر و التزام باداء فرائض یومیه و استقامت در عبودیت غم انوار درخشان، ج ۹،

ص: ۴۰۶

و اندوه تو زائل خواهد شد.

وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ:

خطاب بر رسول گرامی (ص) و مبنی بر ترغیب بآنستکه شعار خود را محض عبودیت قرار بده و با تمام نیرو و قدرت فرصت خود را صرف تقرب بساحت پروردگار بنما در نتیجه یگانه گوهر درخشان امکان گردی و بطور اطلاق بمقام محمود عبودیت نائل شوی و بسپاس نعمتهای بیشمار پروردگار قیام بنما و کلمه محض و صدق شناخته شوی تا هنگام که بآستانه عالم شهود درآیی و عالم غیب در باره تو بصورت شهود محض و عیان درآید و مراد از یقین عالم شهادت و فرا رسیدن مرگ است که بشر از عالم غیب بعالم شهادت و عیان انتقال می‌یابد و تعبیر باتیان شده از نظر اینکه عالم قیامت منتها سیر و سلوک بشر است و نیز حد و مرز زندگی است که بسوی بشر خواه ناخواه رو خواهد آورد.

گفته شده مراد از یقین صفت نفسانی بمعنای علم و معرفت پروردگار است زیرا غرض از عبادت تحصیل معرفت و فضیلت و تشبه بصفات پروردگار است و پس از تحقق یقین و شناخت کامل عبادت بیهوده خواهد بود این نظر بر خلاف حقیقت و نیز خلاف ظاهر است زیرا لازم معرفت کامل استقامت در عبودیت است و لازم ترک عبادت خودستائی و خودخواهی و کفران نعمت آفرینش است و لازم دیگر آن عدم رعایت حقوق مردم و اختلال نظام است و از نظر این که روح عبادت ایمان و یقین قلبی است چنانچه سقوط و یا ترک عبادت اثر یقین باشد لازم آن تناقض است با توجه به این که خطاب آیه بر رسول گرامی صلی الله علیه و آله است و یقین او موهوبی است و مقام او منزله از آنستکه عبادت از او ساقط شود.

در تفسیر مجمع از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده می‌فرمود صفح جمیل همان عفو و صرف نظر بدون ملامت و سرزنش است. در کتاب عیون بسندی از امام رضا علیه السلام روایت نموده در باره آیه فرمود صفح جمیل عفو بدون عتاب و سرزنش است. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۰۷

در کتاب تهذیب بسندی از محمد بن مسلم روایت نموده گفت سؤال نمودم از امام صادق علیه السلام از مفاد آیه (السبع المثانی وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ) آیا مراد فاتحه‌الکتاب است؟ فرمود بلی، عرض کردم آیه بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ نیز از سبع است فرمود بلی افضل از آنها است.

در کتاب در منثور بسندی از ابن عباس روایت نموده گفت شخصی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال نمود از آیه (کَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ) فرمود یهود و- نصاری هستند و نیز سؤال نمود از آیه (الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ) فرمود به بعض ایمان آوردند و بعض دیگر را انکار نمودند.

در تفسیر عیاشی از زراره و حران و محمد بن مسلم از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت نموده از مفاد آیه (الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ) فرمود آنها قریش بودند.

در کتاب معانی بسندی از عبد الله بن علی حلبی روایت نمود گفت شنیدم از امام صادق علیه السلام می‌فرمود رسول اکرم صلی الله علیه و آله پس از اینکه از جانب پروردگار وحی بر او نازل شد سیزده سال در مکه زیست نمود سه سال دعوت او بطور پنهان بود و علنا دعوت نمی‌فرمود تا اینکه پروردگار امر فرمود که بدعوت قیام نماید آنگاه بطور علن قیام بدعوت نمود.

در تفسیر عیاشی از محمد بن علی حلبی از امام صادق علیه السلام روایت نموده فرمود رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مکه مبعوث شد و سالها اظهار دعوت نینمود در حالیکه علی و خدیجه با او بوده و ایمان آورده بودند. سپس پروردگار امر فرمود که قیام بدعوت نماید آنگاه بطور علن بدعوت قیام نمود و با قبائل عرب تماس میگرفت هنگامی که نزد آنها میرفت میگفتند ای دروغگو از دعوت ما بگذر.

در کتاب در منثور بسندی از بخاری و ابن جریر از ام‌علاء روایت نموده انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۰۸

گفت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر عثمان بن مظعون وارد شد در حالی که فوت کرده بود گفتم ای ابا سائب رحمت پروردگار بر تو باد این شهادتی است که در باره تو- می‌گویم بتحقیق پروردگار تو را گرامی داشت حضرت فرمود به چه دلیل می‌گوئی پروردگار او را گرامی داشت عرض کردم مرگ او را فرا رسید و در باره او امید خیر دارم. و الحمد لله زنة عرشه

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۰۹

تفسیر سوره نحل ص: ۴۰۹

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

[سوره النحل (۱۶): آیات ۱ تا ۲۱] ص: ۴۰۹

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۱) يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ (۲) خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۳) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ (۴) وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دَفْعٌ وَمَنْفَعٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (۵) وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ (۶) وَتَحْمِلُ أَوْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بِالْغِيَةِ إِلَّا لِيُنْفِسَ إِلَيْنَا الْبَشِيرُ وَالنَّفْسُ الْبَاطِنَةُ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرؤُفٌ رَحِيمٌ (۷) وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸) وَعَلَىٰ اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِزٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ (۹)

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ (۱۰) يُنبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَٰلِكُمْ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۱۱) وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكُمْ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۱۲) وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَٰلِكُمْ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ (۱۳) وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَىٰ الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۴) وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لِعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵) وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ (۱۶) أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۱۷) وَإِنْ تَعَدَّوْا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا إِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۸) وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ (۱۹) وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ (۲۰) أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ (۲۱)

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۱۱

(شرح) ص: ۴۱۱

أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ:

آیه مبنی بر تهدید بت پرستان مکه است از نظر عناد و مبارزه‌ای که مشرکان با دعوت رسول گرامی صلی الله علیه و آله می نمودند و نیز وعده پروردگار مبنی بر اینکه دین اسلام را در جهان نشر خواهد داد و دعوت توحید اقطار جهان را فرا خواهد گرفت و معارضه بت پرستان و کفار ضرر و زیانی بدعوت رسول گرامی بدین اسلام نخواهد رسانید پروردگار مشرکین را کفار را خوار و منکوب می نماید شرک و کفر و آثار ننگین آن از دنیا رخت خواهد بریست و از نظر حتمی بودن وقوع آن تعبیر بهیئت ماضی شده است و دعوت بتوحید از افق مکه طنین اندازد و جهانیان را فرا میگیرد و عن قریب بسیاری از مردم این سرزمین بدعوت اسلام پاسخ می دهند.

فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ:

خطاب تهدید آمیز به بت پرستان نموده در باره آنچه پروردگار تهدید نموده از نظر استهزاء عجله و شتاب ننمائید و بطور حتم بت پرستان سرکوب خواهند شد و دعوت جامعه بشر بدین اسلام و بتوحید و قبول مردم جهان تدریجی است و بر شرک و کفر و بر بت پرستان غلبه خواهد نمود مردم دعوت رسول گرامی را می پذیرند و بت پرستان در اقلیت قرار خواهند گرفت خوار و سرکوب شده دستور قتل آنان نیز پس از اندک زمانی در جنگ بدر صادر خواهد شد. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۱۲

سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ:

ساحت کبریائی را تنزیه می نماید از آنچه بت پرستان پندارند و نسبت ناروا دهند و از نظر استهزاء درخواست نمایند آنچه را که پروردگار بسرکوبی و پراکندگی آنها را تهدید نموده بموقع اجزاء گذارد.

يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ:

نزول فرشتگان بمعنای اجراء ماموریت است و بلحاظ صعود بالا- رفتن و نزول آنان نیست زیرا فرشتگان موجودات مجرد و نیرومندهای زیاده بر تصورند در کمترین لحظه‌ای سرزمین لوط را واژگون می نمایند.

بر این اساس فرشتگان بمنظور اجرای مأموریت خود صعود و نزول ندارند زیرا صعود و رفتن بآسمان و یا فرود آمدن و انتقال مکانی از لوازم جسم و جسمانیت است بلکه فرشتگان از نظر احاطه وجودی که دارند بر حسب دستور بیدرنگ و بدون قید و شرطی مأموریت خود را انجام میدهند.

بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ:

محتمل است مراد از روح موهبت وجودی و مسطورهای از تعلیم ربوبی باشد که فرشتگان بمنظور اینکه آنرا برسولان برسانند بهمراهی روح که موهبت وجودی و تعلیمی پروردگار است بر رسولان نازل می‌شوند و مأموریت خود را انجام میدهند روح موجود مجرد و دارای مراتب بیشمار و نازلترین مرتبه آن عبارت از نیروی شعور و ادراک و اراده است و نظر به این که روح متعلق ببدن عنصری و وابسته بآنست بآن نفس ناطقه و نیروی عاقله گفته می‌شود و آغاز از صفر شروع بحرکت و ادراک و تصور و تصدیق می‌نماید و پیوسته مستکمل و بسوی کمال رهسپار خواهد بود و اختلاف مراتب روح نیز از نظر آن است که نیروی مجرد و تعلقی است.

یعنی قوام و حقیقت آن بمتعلق آنست که چه چیز را ادراک کند و بفهمد و بآن احاطه یابد و هر چه معلوم آن امر تعقل و بر اساس تفکر و مرموز باشد نیروی انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۱۳

روح بیشتر و ارجدارتر خواهد بود و اعلی درجه روح بشری روح قدسی است که با تعلیمات غیبی ارتباط دارد و پیوسته بآن از حقایق و معارف الهی افاضه می‌شود.

از جمله روح قدسی را فرشتگان از طریق وحی برسولان افاضه می‌نمایند با توجه به این که تعلیمات ربوبی و الهامات غیبی سنخ دیگر از تعلیم است و مانند تفهیم افراد بشر بیکدیگر نیست که مجرد اخطار و ادراک و تصور امری که مورد آموزش است باشد بلکه تعلیمات ربوبی همانا موهبت وجودی و مرتبه عالی از روح قدسی است که آن حقیقت را می‌یابد و در خود مشاهده می‌نماید و اقصی درجه قدس روح که پیوسته از تعلیمات ربوبی و حقایق قرآنی بوی افاضه می‌شود مقام خاتمیت است که نخستین نقطه امکانی و یگانه مسطوره صفات کبریائی است.

و آیه (وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ آیه ۶ نمل) بیان آنستکه معارف الهی و فضائل خلقی را که حقایق قرآنی است بوی موهبت و القاء فرموده و یگانه مسطوره حکمت و علم کبریائی معرفی نموده و نیز ارواح قدسیه اوصیاء علیهم السّلام که از نظر پاکیزگی از خباثت و طهارت و قدس ذاتی بهره وافر از تعلیمات ربوبی و افاضات غیبی و حقایق قرآنی دارند.

بر این اساس امتیاز ذاتی از سایر رسولان یافته و از آغاز خلقت کامل و مکمل هستند و از سایر ارواح بشری نیز امتیاز قابل ملاحظه‌ای دارند.

مِنْ أَمْرِهِ:

بیان حقیقت روح است که از عالم امر و فوق زمان و عالم طبع است شرف صدور یافته و از آن تعبیر بکن ایجاد می‌شود و تحقق آن وابسته بقید و شرطی نخواهد بود و ابدی و فناء ناپذیر است و همه درجات عالی و ذاتی ارواح بشری از عالم امر هستند و منافات ندارد که حقایق مختلف داشته و مقول بتشکیک باشند از نظر اینکه روح یگانه گوهر امکانی و سپرده الهی است که بر حسب صفاء و تیره‌گی ذاتی و اکتسابی آن دارای درجات بیشمار بتعداد افراد بشر خواهد بود همچنانکه ارواح انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۱۴

قدسیه پیامبران و رسولان بلحاظ کمال ذاتی و چه از نظر تکمیل سایر نفوس بشری و نیز بلحاظ صفاء ذاتی و قرب و تشبه بساحت کبریائی مصادیق و افراد بسیار خواهد داشت هم چنین از نظر بعد و محرومیت ارواح و نفوس بشری از رحمت که مسطور صفات جلال کبریائی هستند مصادیق بیشمار داشته باشد روح که بهمراهی فرشتگان بر رسولان نازل و بآنها موهبت وجودی می‌شود سبب حیات جدید و ارتقاء آن خواهد بود ولی سبب کثرت و تعدد روح نخواهد شد همچنانکه روح که از ساحت کبریائی شرف صدور

می‌یابد و دستور وحی آن بفرشته امین وحی داده می‌شود دارای درجات و حقایق بسیار است مثلاً روحی که بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله القاء می‌شود اعلی درجه معارف الهی و اسرار قرآنی است و سبب اقصی درجه ارتقاء و تعالی امکانی روح قدس خاتمیت خواهد بود.

و نیز ممکن است از نظر پاداش و تکمیل روح جدید باهل ایمان موهبت شود که سبب استقامت در ایمان و تعالی و ارتقاء آنان گردد بهر حال سبب کثرت عددی روح نخواهد شد.

عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ:

مقام رسالت از جانب پروردگار امری است بسیار دشوار و عالی‌ترین مقام عبودیت و بشریت است و عبارت از عهده داشتن دعوت جامعه بشر بتوحید و مبارزه با دنیای شرک و کفر است و هرگز عذری از رسول پذیرفته نخواهد شد بر این اساس شرایط و امکانات بیشماری در آن لازم است که باید رعایت شود و همه در کلمه عبودیت خلاصه می‌شود.

زیرا نیروی عبودیت است که اساس سعادت و قابلیت زیاده بر تصور بشر می‌شود و مفاد آیه آنستکه پروردگار روح را بهمراهی فرشتگان مقرب بر رسولان می‌فرستد و فقط وابسته بمشیت پروردگار خواهد بود.

زیرا سایر شرایط آن که سبب قابلیت و صلاحیت می‌شود در مفهوم کلمه انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۱۵

عباد گرفته شده در این صورت سبب تحقق نزول روح فقط مشیت پروردگار خواهد بود و ضمناً آیه مبنی بر یادآوری توحید افعالی پروردگار است که تنها مشیت و خواست پروردگار سبب نزول وحی بر رسولان می‌شود.

أَنْ أُنذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا:

جمله تفسیر مفاد روح است که بر رسولان نازل می‌شود و مبنی بر اعطاء و موهبت منصب رسالت و انذار جامعه بشر است به این که عموم مردم را بخداپرستی و پرهیزکاری دعوت نمایند و ضمناً مردم را از شرک و مخالفت پروردگار تهدید نمایند و عقوبت همیشگی را بآنان یادآوری کنند و رسولان نیز بشر را با کمک آنچه پروردگار در کمون آنان از خداشناسی نهاده آنها را بیرونی از مکتب توحید و خداشناسی دعوت نمایند و فطرت بشر را بدان متوجه سازند.

و گفته شده مفاد آیه آنستکه نزول فرشتگان بمنظور انذار و تهدید مردم از شرک و کفر و اعلام رسالت فقط وابسته بمشیت پروردگار است و بقید صلاحیت وابسته نخواهد بود.

زیرا منصب رسالت موهوبی و انتصابی است و بر اساس کسب و اکتساب نبوده و صلاحیت در آن شرط نیست پروردگار هر که را بخواهد و مشیت وی بدان شخص تعلق بیابد او را بمنصب رسالت منصوب می‌فرماید.

این گفتار بر خلاف برهان و صریح وجدان است زیرا سفارت و رسالت از جانب پروردگار سخت‌ترین و دشوارترین مقام و منصب است و هرگز بر اساس گراف تحقق نخواهد یافت و آیه نیز از نظر توحید افعالی یادآوری نموده گروهی که در مقام عبودیت خالص برآیند پروردگار نیز تصدیق فرماید و بدان سمت آنان را معرفی نماید آنگاه وظیفه رسالت را بعهده آنان می‌گذارد و روح جدید توسط فرشتگان بآنان موهبت می‌فرماید.

فَاتَّقُون:

جمله تفریح و بیان رکن دیگر قیام بدعوت جامعه بشر بدین توحید و اداء انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۱۶

وظائف توانفرسای رسالت است تقوی از وقایت گرفته شده مفاد آن عقد سلبی و بمعنای اجتناب از شرک در عمل و امر بآداب و وظایف دینی است زیرا اعتقاد بتوحید و ستایش پروردگار عبارت از عمل بوظایف و بکار بردن اعضاء و جوارح بسپاس از نعمت آفریدگار است و عمل ظهور عقیده و تحقق آنست در نظام خارج و غرض از اعزام رسولان آزمایش بشر است و قوام آن بایمان باصول توحید و عمل بوظائف الهی و سپاسگزاری است.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ:

آیه مبنی بر احتجاج با بت پرستان است بذکر پاره‌ای از نعمتهای پروردگار که زندگی سلسله بشر بر آنها استوار است از جمله خلقت کرات بیکران و زمین پهناور است پروردگار بمنظور اینکه پیوسته ثابت و برقرار بمانند آنها را آفریده است با اینکه بطور محسوس نظام جهان بر اساس تحول نهاده شده ولی تحول آن اساسی نیست و بمنظور رسیدن بمقصد اصلی و عالم دیگر است که از کمون این عالم بطور ثابت و برقرار و ابدی بظهور خواهد رسید و غرض احتجاج و اثبات توحید افعالی پروردگار است به این که جهان خلقت با اینکه بر اساس تحول نهاده شده ولی سیرت آن ثابت و برقرار خواهد بود و بدین وسیله توجه بشر را بعالم قیامت جلب می‌نماید به این که زندگی سلسله بشر فناء‌ناپذیر است و رکنی از اصول توحید و خدا-شناسی را اثبات می‌نماید.

تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ:

ساحت پروردگار را از شرک تنزیه می‌نماید از نظر اینکه خلقت کرات بیشمار و زمین پهناور پیوسته بیکدیگرند و بطور محسوس ارتباط و پیوستگی در آنها فرمانروا است.

هر یک کرات در اثر نیروی جاذبه و دافعه و گریز از مرکز که در آن نهاده شده دلیل آشکاریست بر وحدت تدبیر و بر وحدت مدبر آنها و اینکه نظام هر یک انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۱۷

وابسته بهمه کرات دیگر می‌باشد و نیز بطور محسوس نظام این جهان و همه پدیده‌ها و انواع بیشمار آنها از هر لحاظ وابسته بتأثیر کرات دیگر دلیل آشکاری است در باره اتصال تدبیر و ارتباط نظام آنها بیکدیگر و اینکه از یک مدبر سرچشمه گرفته‌اند خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ:

نظر به این که خلقت سلسله بشر محصول و غرض اصلی از جهان خلقت است چگونگی آنرا یادآوری نموده با تذکر اینکه سراسر جهان مبنی بر انقیاد ذاتی است و ذره‌ای بنای ناسازگاری با ساحت کبریائی ندارد جز بشر که چگونگی خلقت آن بلحاظ پستی و قذارت امتیاز قابل ملاحظه‌ای دارد زیرا از ماده تناسل مایع گندیده‌ای او را بوجود می‌آورد و پیدایش آن نیز با نهایت انقیاد برگزار می‌شود ناگهان که به نیرو و رشد میرسد بنای مخاصمه گذارده ستیز و ناسازگاری را در روان خود می‌پروراند و خود را مبارز با ساحت کبریائی در صحنه هستی معرفی می‌نماید.

وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دَفٌّ وَمَنَافِعٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ:

از جمله نعمتها که پروردگار دسترس بشر نهاده حیوانات بهره‌دار است که بسیاری از شئون و نیازهای بشر را تامین می‌نمایند پوست و پشم آنها از جمله موادیست که در بسیاری از صنایع بکار می‌رود و از نظر اینکه احساسات آنها ملایم و نیروی گزندگی و درندگی در آنها نیست استفاده از گوشت آنها رکن زندگی است و قسمت مهم مواد غذایی از ترکیب با آن صورت می‌گیرد.

وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ:

چه مناظر دلربا و لذت بخش است شامگاه که دامداران اغنام و احشام خود را از چراگاه دشت و از کوهسارها باز میگردانند و هم چنین صبح گاه آنها را برای چرا بصحرا و مراتع سوق میدهند.

وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ:

انواع دیگر چهارپایان پرفائده مانند شتر و اسب و استر با طبع رام و پذیرشی انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۱۸

که دارند قسمتی از آسایش زندگی بشر بوسیله بکار بردن آنها تامین می‌شود از نظر اینکه بارهای سنگین و کالای تجارتي و خواربار بر آنها حمل می‌نمائید و برای پیمودن راهها و مسافرتها بهترین مرکوبی است و چنانچه بشر باین نوع چهارپایان دسترسی نداشت از هر لحاظ زندگی آنان دچار مشقت و توانفرسا بود.

إِنَّ رَبَّكُمْ لَرؤُوفٌ رَحِيمٌ:

مبنی بر منت بر اهل ایمان است و ذکر دو صفت فعل پروردگار شاهد آن است که صفت رأفت و مهر و همچنین رفع نیاز حاجت‌مندان در همه عوالم و نشئات و در همه انواع موجودات متناسب هر یک از آنها ظهوراتی خواهد داشت همچنان که از نظر نظام خلقت نیازهای بسیاری در بشر نهاده در باره رفع آنها نیز پاسخ مثبت داده است.

وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَ زِينَةً:

از نظر اینکه مسافرت و سیر در اقطار جهان و تماس نزدیک با اجتماعات و اقوام مختلف رکنی از زندگی علمی و اقتصادی و تجاری و سیاسی همگان بر آن استوار است نظر مردم را باین فایده مهم چهارپایان جلب نموده و نیز می‌توان بمنظور تولید ثروت و کسب معیشت آنها را بکار انداخت و از خوردن گوشت و استفاده از شیر آنها نامی برده نشده شاهد آنست که بر حسب سازمان توافق با مزاج انسان ندارند و مطبوع نیستند.

وَ يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ:

مبنی بر منت است که رأفت و رحمت آفریدگار زیاده از تصور و افق فکر بشر است پدیده‌های حساب شده و آثار بیشماری جهان خلقت را فرا گرفته که بشر هرگز بآن موجودات و یا باآثار و چگونگی آنها آگاهی نخواهد داشت عوالم و نشئات صحنه پهناور امکان و موجودات آنها و آنچه از هستی بهره‌ای دارد ظهوری از صفت خلق و رابطه پروردگار با آنها فقط ایجاد است از جمله موجودات انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۱۹

طبع که از مجموع پدیده‌های بیشمار صورت می‌گیرند همچنین خاطرات و آنچه بشر تصور کند همه ظهوری از صفت فعل کبریائی است.

وَ عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ:

بیان لازم ربوبیت و سوق بشر بسوی سعادت است زیرا غرض اصلی از خلقت جهان آمادگی وسایل برای سیر و سلوک بشر بسوی غرضی است که در انتظار دارد و آیات گذشته بخلاصه‌ای از وسایل انتظام معیشت اشاره نموده که نیازهای جسمانی و طبیعی بشر برآورده و آماده می‌شود و همچنین وسیله هدایت و رهبری بشر بسوی مقصد معنوی و سعادت حقیقی است و سپاس از نعمتهای آفریدگار را از طریق اعزام پیامبران با کمک فطرت و ارشاد خرد تامین فرموده است.

بالاخره تهیه وسایل آزمایش و سوق بشر بسوی سعادت از هر لحاظ از شئون تدبیر و صفت ربوبیت کبریائی است به این که پاره‌ای از نیازهای او را از طریق نظام طبیعت تهیه و آماده نماید و از لحاظ رهبری بشر بسعادت حقیقی از طریق تشریح و اعزام پیامبران و تأسیس مکتب عالی توحید تهیه فرماید این نظام پهناور برای آمادگی و امکان سیر و سلوک بشر بسوی مقصدی است که برای او در نظر گرفته شده و وسیله داخلی برای آزمایش و سوق بشر بسوی سعادت همانا نیروی اختیاری است که پروردگار در نهاد او سپرده تا بتواند هر یک از طریقه اقتصاد یعنی اطاعت و یا تمرد را برگزیند.

وَ مِنْهَا جَائِرٌ:

چنانچه نیروی اختیار را در راه کفران نعمت و ناسپاسی صرف کند وسایل طبیعی و نیز وسایل رهبری را که پروردگار دسترس او نهاده وسیله جور و ستم و ناسپاسی قرار داده است. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۲۰

وَ لَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ:

بیان توحید افعالی پروردگار است حرف لو در مورد امر محال بکار میرود و چنانچه پروردگار بخواهد و مشیت او تعلق بیابد می‌تواند همه افراد بشر را هدایت فرماید و وسایل مرموز دیگری فراهم آورد که مردم باختیار خودشان طریقه سعادت را برگزینند ولی از نظر اینکه غرض از تهیه وسایل طبیعی و رهبری معنوی آزمایش محض افراد بشر است پروردگار همه را بحال خودشان و باختیار محض خودشان واگذارده تا اینکه هر لحظه طریق سعادت و یا شقاوت را که بخواهند برگزینند، هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ

مَاءَ لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ:

از جمله دلایل بر توحید افعالی پروردگار و نیز بر وحدت و ارتباط تدبیر در سراسر جهان آنستکه پروردگار از طریق عوامل طبیعی از جو و فضا قطرات باران فرو می‌بارد و نیازهای مردم را از لحاظ آشامیدن و نیز مراتع و چراگاهها را برای احشام و اغنام خرم و نیازهای آنها را تامین می‌نماید.

يُنَبِّئُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ:

در اثر فرو باریدن کشتزارها و بستانهای انجیر و خرما و تاک به ثمر می‌نشیند و محصول آنها بدست می‌آید و همچنین محصول خواربار ذخیره و تأمین می‌شود إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ:

آب که از آسمان فرو می‌بارد یک حقیقت و مرکب از عناصر خاصی است ولی در اثر اختلاف قابلیت درختان به صورت میوه‌های گوناگون ظهور مینماید.

وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ:

از جمله دلایل بر وحدت تدبیر در نظام جهان آنستکه پروردگار برای تامین زندگی بشر در اثر حرکت و سیر زمین در مدار خود شب و روز را بطور منتظم و خلل ناپذیر مقرر فرموده و قوام نباتات و حیوانات و زندگی بشر بر این دو حالت استوار است و همچنین نوربخشی خورشید و ماه را وسیله انتظام زندگی بشر و سایر طبقات انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۲۱

پدیده‌ها قرار داده است.

وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ:

سایر ستارگان و کهکشانها که شماره آنها برای بشر مجهول و مبهم است پروردگار آنها را آفریده و هر یک را در مدار مخصوص بخود آن در جو و فضای زیاده بر تصور در سیر و حرکت بطور منتظم و حساب شده درآورده است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ:

در باره آفرینش کرات بیکران و ستارگان و خورشیدهای درخشان آنها و همچنین در باره تدبیر و انتظام خلل ناپذیر آنها رموزی زیاده بر تصور بکار رفته و متخصصین فن بشماره و بتعداد آنها و همچنین بچگونگی وزن و نیروی جاذبه و دافعه هر یک و شماره خورشید آنها و به نسبت بزرگی و کوچکی آنها دست نیافته اهل فن با دیدهای مجهز و تلسکوپهای مدرن که از بعد هزاران سال نوری درخشندگی کرات را مشاهده نموده جز تئوری و قضایای فرضیه بهره‌ای بارمغان نیاورده‌اند.

وَمَا ذَرَأَا لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ:

از جمله دلیل بر نظام یکنواخت که شاهد بر وحدت مدبر و قائم باو است نظام نباتات و رستنیها است بر حسب تدبیر خاص رشد و نمو می‌نمایند و این اختلافات بیشمار راجع به عناصر گوناگون آنها است و سبب اصلی اختلاف انواع که سبب اختلاف شکل و آثار آنها نیز می‌شود سبب مرموزی است که ماده مشترک اصلی را و نیز صورتهای گوناگون آنها را پدید آورده و عبارت از نیروی شعور و اراده‌ای است که بطور منتظم و حساب شده آنها را بطور تغییرناپذیر آفریده است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ:

توحید افعالی پروردگار را یادآوری می‌نماید به این که اختلاف میان کلیه گیاهان و میوه‌ها و محصولات ناشی از اختلاف موجود میان دانه و هسته‌های آنها انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۲۲

است زیرا هر دانه و هسته‌ای با سازمان خاص بخود از ریشه و ساق فقط عناصر و مواد احتجاج خود را از خاک میگیرد و یگانه سبب که دانه و هسته‌ها را مختلف و گوناگون بوجود آورده، و بطور منتظم و تخلف‌ناپذیر برای هر یک صورتی و شکلی مقرر داشته عبارت از نیروی اراده و شعوری است که او این عمل مرموز را انجام میدهد و بدون شعور این کنترل تخلف‌ناپذیر هرگز میسر

نخواهد بود بعبارت دیگر هر دانه و هسته‌ای با کنترل خاصی که در ارگانسیم آن وجود دارد می‌تواند مواد مورد احتیاج خود را جذب نماید بجزب انتخابی و همچنین شکل و چگونگی و اندازه خاص بخود داشته باشد.

چنانکه هیچ‌گاه میوه و یا هسته و یا برگ و ساق درخت و گیاهی از اندازه خاص بخود نمی‌تواند بزرگتر و یا کوچکتر باشد. وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا:

انواع دیگر از نعمتها که پروردگار ارزانی داشته و بشر می‌تواند استفاده نماید از جمله دریا و اقیانوسها است که سه چهارم سطح زمین را فرا گرفته و در آبهای شور ماهیان لذیذ با طراوت و گواریا رشد می‌نمایند و در بعض دریاها گوهر گرانبها مانند لؤلؤ و مرجان از قعر دریا بوسیله فرو رفتن و غواصی میتوان بدست آورد و برای زینت مورد استفاده قرار میگیرد. وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرًا:

از جمله نعمتها آنستکه کشتی‌های بادی و بخاری در سطح دریا و اقیانوسهای ژگرف بسیر و حرکت درمی‌آیند آبهای دریا را از هر سو می‌شکافند و بسرعت در کمترین وقتی مسافتهای طولانی را می‌پیمایند بشر می‌تواند باقطار جهان مسافرت نماید و کالا و مال التجاره را توسط کشتی‌ها به اقصی نقاط جهان حمل نموده و بهترین وسیله‌ای است که ساکنان کشورها را بیکدیگر نزدیک می‌نماید و همه‌گونه نیاز و اقتصاد هر کشور بسهولت تامین می‌شود باشد که اهل ایمان بسپاس این نعمت انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۲۳

مبتذل قیام نمایند و شکرگزاری کنند.

وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ:

از جمله نعمتها که پروردگار بر بشر ارزانی فرموده آنستکه در سطح زمین کوهها قرار داده که سبب استقرار و توازن آن گردد و در حرکت کره زمین در محور خود تعدیل بوجود آید و بطور منتظم و خلل‌ناپذیر حرکت وضعی و انتقالی و سایر حرکات دیگر آن انجام یابد و آثاری که بر هر یک مترتب می‌شود بطور منظم صورت گیرد. وَ أَنهَارًا:

و نیز از جویها و نهرهای بزرگ و کوچک آب جاری است تا بتوانید بسهولت زراعت و کشتزارها را آبیاری کنید. وَ سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ:

و نیز در سطح زمین و بیابانها و جلگه‌ها و کوهها راه‌هایی قرار داده که وسیله‌ای برای مسافتهای طولانی به شهرها و کشورهای دور دست می‌شود با اینکه راه‌ها بوسیله عبور مردم آثاری بجا می‌گذارند و مستند بسیر و مسافرت مردم است ولی از نظر قابلیت که در سطح زمین نهاده شده و در اثر عبور آثاری بجا گذارده می‌شود بر حسب توحید افعالی مستند پیروردگار است باشد که دانشجویان مکتب قرآن به این گونه نعمتهای مرموز توجه نمایند و بهمین قیاس از نعمت که سراسر جهان را فرا گرفته غفلت ننمایند و چنانچه بهر یک از نعمتها توجه نمایند ناسپاسی و کفران خواهد بود.

وَ عَلامَاتٍ وَ بِاللَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ:

از جمله علامت و نشانه‌هایی است که برای امور نادیدنی و غائب است از حس قرار داده شده مانند ستارگان که از چگونگی نقش آنها ساعات و اوقات انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۲۴

شب و ایام ماهها و سال شناخته می‌شود و انتظام امور بر آن استوار است.

هم چنین مسافری در بیابانها به نشانه ستارگان مقصد خود را می‌توانند بیابند و مانند علائم که در جاده‌ها و خیابانها نصب می‌شود دوری و فاصله مناطق و اماکن از یکدیگر فهمیده می‌شود.

و نیز الفاظ و لغت هر یک از اقوام و اجتماعات بشری در اثر رابطه وضعی با معانی و از نظر آثاری که دارند نعمتهایی هستند که

پروردگار دسترس بشر نهاده و دلالت بر نظام یکنواخت جهان دارد در این آیات بطور صراحت قید شده که غرض اصلی از خلقت و تسخیر این آیات بمنظور آسایش بشر است.

أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ:

روی سخن و احتجاج با بت پرستان است زیرا بیداهت پروردگار را خالق جهان و جهانیان می‌دانند و صفت خلق و آفرینش اختصاص با او دارد و فقط در باره تدبیر و پرورش چنین پندارند که آفریدگار در ارباب انواع و بتها نیروئی نهاده که تدبیر و پرورش بعض امور را بعهدہ دارند.

بر این اساس آیه در مقام احتجاج آنست که آیا خردمندی خالق را مانند مخلوق می‌پندارند و پدیده‌ای را که آغاز آفریدگار آنرا می‌آفریند تصور می‌رود باز فیض وجود بآن پدیده بمنظور پرورش آن از مخلوقی صادر و افاضه شود.

زیرا تدبیر و پرورش عبارت از استمرار خلق و دوام فیض وجود است که مخلوق و پدیده را بسوی غرضی که از خلقت آنست سوق دهد.

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ:

مبنی بر توییح است بدیهی است پیوسته تغییر و تحول جهان حکایت از تکرار فیض وجود هر لحظه می‌نماید مثلاً تابش اشعه خورشید هر لحظه غیر از تابش لحظه گذشته است ولی از نظر ارتباط و استمرار شعاعها و تابش پی در پی آنها واحد مستمر بنظر می‌رسد بهمین قیاس فیض وجود هر لحظه بطور تجدد انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۲۵

امثال است ولی وجود دائم بنظر می‌رسد.

وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا:

بیان آنستکه آنچه در نظام جهان بهره‌ای از هستی دارد نعمت و خیر است چه بلحاظ خود و همچنین از نظر اینکه در نظام عالم دخالت دارد لا محاله نعمت و خیر خواهد بود.

إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ:

هر دو صفت فعل پروردگارند مغفرت بمعنای ستر نقص است و رحمت نیز بمعنای رفع حاجت نیازمند است صفت مغفرت و رحمت تکوینی پروردگار موجودات جهان را فرا گرفته و در همه عوالم آثاری دارد و تبدیل و تحول که در سراسر جهان جاری است ظهوری از دو صفت است هم چنین رفع نقص بواسطه تأثیر و تأثر و فعل و انفعال موجودات نسبت بیکدیگر از نظر ارتباط و وابستگی که میان آنها است ظهوری از آن دو صفت است.

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ:

بیان آن است که آفریدگار احاطه علمی دارد بآنچه انسان در روان خود از اندیشه و خاطرات و عقیده پنهان نماید زیرا همه آنها پدیده روان و روح هستند که ربط محض است و در اندیشه و خاطرات خود هرگز استقلال نخواهد داشت و نیز پروردگار بر آنچه بشر بطور علنی از اعمال جوارحی بجا آورند بر همه آنها یکسان احاطه شهودی دارد سنخ دیگر از علم بشر است.

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلَقُونَ:

بیان آنستکه بت پرستان آنچه را که از بتها و خدایان ساختگی خود درخواست می‌نمایند بگمان اینکه تدبیر پاره‌ای از امور را در اختیار دارند بیهوده و بی‌اساس است زیرا که آنها مخلوق و محکوم تدبیر پروردگار هستند و هرگز قدرت تدبیر در باره خود ندارند تا چه رسد به این که حاجت دیگران را برآورند آیه از بتها انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۲۶

و خدایان خیالی بکلمه (الذین) ضمیر صاحب عقل تعبیر نموده از نظر گمان بت پرستان است که آنها را صاحب ادراک و شعور می‌پندارند.

أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ:

بتها خدایان خیالی اجسامی بی‌خبر از خود هستند بهره‌ای از حیات و حرکت و ادراک و شعور ندارند و از آن قبیل است ستارگان و جن که مورد پرستش هستند و از نظر قصور ذاتی تعبیر به عدم شعور شده که هرگز درک نمی‌نمایند چه هنگام قیامت برپا خواهد شد و آنها برانگیخته می‌شوند تنها معبود حقیقی و شایسته پرستش آفریدگاری است که حیات و علم و قدرت او ذاتی و بطور استقلال و ازلی است به عبادت و درخواست نیازمندان آگهی دارد و می‌تواند خواسته آنان را برآورد و قوام عبادت و ستایش وابسته بدو طرف است که عمل نیک بمنظور ستایش باشد و معبود نیز از قصد روانی و عمل او آگهی داشته و باو پاداش دهد بر این اساس عبادت جز به پیشگاه آفریدگار تحقق نخواهد یافت.

تفسیر قمی در تفسیر آیه «فَإِذَا هُوَ خَصَّ بِهِنَّ مِيقَاتٍ» امام علیه السلام فرمود پروردگار بشر را از ماده تناسل آب گندیده آفرید آنگاه دشمن ناسپاس و ناسزاگوی او گردید.

و نیز در تفسیر قمی در تفسیر آیه «حِينَ تُرِيحُونَ وَ حِينَ تَسْرِحُونَ» روایت نموده امام علیه السلام فرمود هنگام بازگشت اغنام و احشام از چراگاه است و نیز هنگام صبح گاه که روانه بیابان و چراگاه می‌شوند.

تفسی...عیاشی از زراره از امام باقر و یا از امام صادق علیهما السلام روایت نموده راوی گفت سؤال نمودم از حکم بول اسب و استر و الاغ فرمود آنها مکروه میدانیم راوی سؤال نمود مگر خوردن گوشت آنها حلال و جایز نیست فرمود آیه فرمود (وَ الْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَ مَنَافِعٌ وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ) و در باره اسب و استر و الاغ فرمود (لترکیبها و زینة) و آیه حیوانات بهره‌دار را برای خوردن گوشت آنها انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۲۷

قرار داده و برای باربری و حمل و سواری اسب و استر و الاغ را قرار داده و خوردن گوشت آنها نیز جایز است ولی مردم از آنها نمی‌خورند.

در تفسیر قمی و نیز کافی بسندی از داود جصاص روایت نموده گفت شنیدم از امام صادق علیه السلام می‌فرمود مراد از آیه (وَ عِلْمَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ) مراد از نجم رسول اکرم صلی الله علیه و آله و علامات امامان اهل بیت علیه السلام هستند. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۲۸

[سوره النحل (۱۶): آیات ۲۲ تا ۴۰] ... ص: ۴۲۸

اشاره

إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (۲۲) لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ (۲۳) وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۲۴) لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ (۲۵) قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَآتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَحَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ أَتَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (۲۶)

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِبُهُمْ وَ يَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَسْأَلُونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَ الشُّوَاءَ عَلَى الْكَافِرِينَ (۲۷) الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۸) فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ (۲۹) وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَ لَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ (۳۰) جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ

(۳۱)

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۳۲) هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۳۳) فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۳۴) وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا وَعَدْنَاهُ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَ لَا آبَاؤُنَا وَ لَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۳۵) وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ (۳۶)

إِنْ تَحَرَّضَ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۳۷) وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَ عَدَاً عَلَيْهِ حَقًّا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۸) لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَازِبِينَ (۳۹) إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۴۰)

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۳۰

(شرح) ص: ۴۳۰

إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ:

بیان آنستکه بشر بمنظور سپاس از نعمت آفرینش باید آفریدگار یکتا و بی‌همتا را پرستش نماید که جهان هستی را پدید آورده و بر آن احاطه شهودی دارد.

فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ:

بیان آنستکه رکن ایمان بتوحید آنستکه زندگی بشر همیشگی است و بمرگ نبود نمیشود، زیرا بشر غرض از خلقت جهان است، چنانچه بمرگ نبود شود، خلقت جهان موقت و بیهوده خواهد بود و دلیل بر نقص و عجز خالق است بر این اساس زندگی سلسله بشر همیشگی است، هنگام مرگ به عالم دیگر انتقال می‌یابد و زندگی بشر در دنیا مقدمه برای زندگی همیشگی او در عالم آخرت است بر این اساس آنان که معتقد بعالم قیامت نیستند، وحدانیت آفریدگار و اصول توحید را انکار می‌نمایند و نظر به این که عالم قیامت محصول دنیا و سایر عوالم است و اعتقاد بقیامت نیز ملازم با اعتقاد بآنستکه پروردگار بمنظور تعلیم و تربیت سلسله بشر، پیامبرانی اعزام داشته و نیز بمنظور تأسیس مکتب عالی توحید آیات قرآنی را برسول گرامی صلی الله علیه و آله نازل و برنامه اعتقادی و عملی سلسله بشر قرار داده است و به دانشجویان و پیروان مکتب عالی قرآن مژده نعمتهای جاودان داده انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۳۱

بر این اساس ایمان بروز قیامت محور سعادت و فصل اخیر ایمان بتوحید معرفی شده است.

وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ:

جمله حال است، انکار قیامت اثر عناد و مبارزه با ساحت کبریائی است و بر حسب تحلیل عبارت از انکار صفت ربوبیت پروردگار است در عوالم دیگر نیز بسیرت انکار و جهل محشور خواهد شد.

لَا جَزْمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ:

آیه مبنی بر احتجاج و تهدید بت پرستان است، لازمه وحدانیت پروردگار و اختصاص صفت خالقیت به او توحید افعال و آثار او است و بر خاطرات و منویات بشر احاطه دارد، همچنین بر اعمال جوارحی و آنچه از سرائر خود بظهور میرساند احاطه کامل دارد و چنانچه بشر عالم قیامت را انکار نماید، مسئولیت خود را انکار نموده و بمبارزه با ساحت کبریائی برخاسته اظهار غرور و خودستائی نموده است.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ:

اساطیر جمع اسطوره و از آنست سطر بمعنای سخنان و عباراتی است بی‌اساس و مرفوع از نظر اینکه خبر برای جمله ماذا مییاشد و مبنی بر تکذیب اینکه از جانب پروردگار است.

بیان لجاج و استهزاء بت پرستان است، چنانچه از آنها پرسش شود، آنچه پروردگار از آیات برسول گرامی خود نازل نموده و میفرستد از چه مقوله است، پاسخ از نظر استهزاء، گویند افسانه‌هایی است از سرگذشت پیشینیان و ملت‌های گذشته و از جانب پروردگار نازل نشده است.

لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ:

نتیجه این سخن ناسزا که آیات قرآنی مبنی بر حکایت و سرگذشت و افسانه انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۳۲

سرائی است مبنی بر دعوت سائل و شنونده به کفر و تکذیب آیات قرآنی می‌باشد در این صورت گوینده این سخن دو گناه مرتکب شده، یکی کفر قلبی و تکذیب آیات قرآنی و دیگر دعوت شنونده به تکذیب و به کفر و چنانچه سائل و شنونده دعوت به تکذیب را قبول کند، آنگاه گوینده سخن دو گناه بزرگ مرتکب شده، یکی کفر قلبی و تکذیب آیات قرآنی و دیگر دعوت مردم به کفر و تکذیب آیات قرآنی و شنونده یک گناه مرتکب شده به این که سخن گوینده را قبول نموده است، روز قیامت سیرت این سخن یعنی اعلام کفر قلبی بطور کامل در روان گوینده آشکار می‌شود و خود را بی‌بهره از رحمت پروردگار می‌یابد.

وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ:

من حرف تبعیص یعنی گوینده این سخن که آیات قرآنی اساطیر و افسانه سرائی است، پاره‌ای از گناهان شنونده و پیرو خود را بعهدده خواهد داشت و عبارت از جنبه تعلیم و دعوت شنونده بکفر و تکذیب آیات قرآنی است.

بِغَيْرِ عِلْمٍ:

بیان آنستکه چنانچه سائل و شنونده بدون بصیرت دعوت، مسئول را، بپذیرد و در کفر از او پیروی نماید، عقیده کفر و عمل تابع و شنونده مولود دعوت پاسخ دهنده خواهد بود، یعنی عقیده کفر سائل و یا گناه او در اثر تسیب و ترغیب پاسخ دهنده پدید آمده است و بطور طولی استناد به دو نفر دارد، یکی بداعی بکفر و بگناه و دیگر به شخص تابع که دعوت او را پذیرفته است پس پاسخ دهنده که شنونده را دعوت به کفر می‌نماید، دو گناه مرتکب شده و حامل عذاب دو گناه می‌باشد.

۱- کفر قلبی ۲- دعوت دیگری بکفر که شنونده آنرا پذیرفته است و شنونده که از دعوت پاسخ دهنده پیروی نموده و بضالالت افتاده به عقوبت کفر و گناه خود گرفتار خواهد شد. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۳۳

از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده است، هر که مردم را به هدایت و به حق دعوت کند و دعوت او پذیرفته شود، برای دعوت کننده نیز اجر است، همانند اجر و ثواب کسانی که دعوت او را پذیرفته‌اند، بدون اینکه از اجر و ثواب پیروان او کسر و کاسته شود و هر که مردم را باطل و گمراهی دعوت کند و از او پذیرفته شود، وزر و گناه کسانی که از دعوت او پیروی نموده‌اند، بعهدده او خواهد بود، بدون اینکه از گناه و عقوبت پیروان او کسر و کاسته شود.

و نیز حدیث نبوی از طریق امامیه و اهل سنت رسیده است، هر که سنت و سیره پسندیده‌ای در میان مردم گذارد، برای او خواهد بود، اجر و ثواب هر که به آن سنت رفتار کند، بدون اینکه از اجر تابع کسر و کاسته شود و نیز هر که سنت ناسزائی در میان مردم گذارد، برای او خواهد بود، مانند وزر و گناه هر که از او پیروی کند.

أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ:

مبنی بر توییح و تهدید است، کسانی که گویند، آیات قرآنی اساطیر و افسانه سرائی بیش نیست و مردم را بمرام کفر و عناد دعوت کنند به عقوبت‌های زیاده بر تصور محکوم خواهند بود، چه بلحاظ کفر قلبی و چه از نظر دعوت و ترغیب مردم بکفر.

و از آیه و روایت نبوی استفاده می‌شود که نسبت دادن اساطیر و کفر بهر یک از آیات قرآنی و یا به هر یک از اصول و احکام

ضروری دین اسلام سبب کفر خواهد بود.

قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهَ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَحَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ:

پیشینیان از مشرکان و بت پرستان نیز بر خلاف فطرت و بدلیل بیهوده تدبیر پروردگار را انکار می نمودند و او را شایسته پرستش نمی دانستند، پروردگار انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۳۴

نیز زندگی آنان را بر هم زد و حیات آنان را متزلزل نمود و از راهها که انتظار نداشتند آنها را عقوبت فرمود.

پروردگار مکر و نیرنگ آنانرا باطل نمود، مانند کسی که مراقب دفاع از دشمن است که از جلو به او رو نیاورد، ناگهان دشمن از پشت سر باو برسد، کنایه از اینکه عقوبت دنیوی آنان را فرا گرفت، از طریقی که انتظار نداشتند.

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِبُهُمْ وَيَقُولُ أَأَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقِقُونَ فِيهِمْ:

حرف ثم بمعنای تراخی است و سپس در صحنه قیامت که بشر از اولین و آخرین گرد آمده اند از آنان پرسش می شود که خدایان ساختگی که پرستش می نمودند و سبب گمراهی و پراکندگی اجتماعات بشر بودند و با اهل ایمان محاجه می نمودند و آنها را شریک آفریدگار می پنداشتند، چه شدند.

قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ:

گروهی که بهره وافر از علم و تعلیمات ربوبی دارند و بحقایق و اسرار آگاه بوده از نظر اعلام و ارائه خواهند گفت که مذلت و خواری از آن کافرین باد که بمبارزه با ساحت کبریائی برخاسته اند و قول و گفتار گروهی که بهره وافر از حقایق دارند از چه مقوله است و از سنج سخن و گفتار بشر در دنیا نخواهد بود، بلکه اعلام و ارائه حقیقت و سیرت است.

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ:

تفسیر کافرین است و از جمله گفتار آفریدگار آنستکه، گروهی که فرشتگان ارواح پلید آنها را قبض می نمایند، هنگامی است که از سپاس نعمت آفریدگار دریغ نموده و بمبارزه با ساحت کبریائی برخاسته از نعمت و فضیلت خود را محروم نموده اند.

توفی بمعنای قبض و اخذ بطور همیشگی است که تحت نظر و احاطه قابض باشد، بر این اساس ارواح بشر از اولین و آخرین از هنگام قبض تا روز قیامت انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۳۵

تحت نظر و احاطه ملک الموت و اعوان او خواهد بود.

فَأَلْقُوا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ:

هنگامی که در آستانه مرگ در می آیند و همچنین در عوالم دیگر با کمال مذلت و خواری اظهار خواهند نمود که ما شرک به آفریدگار ننموده و عمل ناسزائی را بجا نیاورده ایم و گفتار دروغ آنان از نظر بیم و هراسی است که آنها را فرا گرفته ناگزیر از شرک تبری می نمایند.

بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ:

مبنی بر تکذیب و رد گفتار بت پرستان است به این که آفریدگار باندیشه های به شرک آمیخته و باعمال ناسزا و رذیله خودستائی شما کاملاً آگاه است و بر او هرگز چیزی پنهان نخواهد بود.

فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا:

نتیجه رد و تکذیب در گفتار کافران آنستکه بهر یک خطاب شده و بموقع اجراء گذارده می شود، به این که وارد دوزخ شوند، در حالیکه بطور خلود و برای همیشه در آن سکونت خواهید داشت.

فَلَيْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ:

چه بسیار سخت و دشوار است، جایگاه آنانکه از نظر خودستائی با ساحت کبریائی بمبارزه برخاسته اند و استفاده می شود که خلود و

زیست در دوزخ صفت و ظهور سیرت عناد با آفریدگار است و نیز عقوبت بطور خلود، سنخ مخصوصی از عقوبت است که اختصاص به اهل شرک دارد.

وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلْنَا رَبُّكُمْ، قَالُوا خَيْرًا:

چنانچه از اهل ایمان و تقوی پرسش شود که آیات قرآنی که بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده، از چه مقوله است پاسخ گویند، آیاتی است که بر اساس خیر و صلاح جامعه بشر و عبارت از بیان معارف و فضائل اخلاقی انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۳۶

و وظایف دینی و اعمال صالحه که سبب تأمین سعادت بشر در دنیا و آخرت می‌باشد و خیرا منصوب و مفعول جمله انزل مبنی بر تصدیق نزول آیات قرآنی از جانب پروردگار است و خیر صفت مشبهه و بطور اطلاق عبارت از آنچه در نظام اختیار از عقیده قلبی و اعمال جوارحی محور صلاح و نظام زندگی و شعار عبودیت بر آن استوار است و در آن شائبه فساد و شر و اختلال نظم زندگی بشر نباشد.

لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ:

در صورتی آیات قرآنی خیر محض و اساس زندگی اجتماعات بشری را بر صلاح پایه گذاری می‌نماید که عموم مردم از برنامه آن پیروی نمایند و به همه دستورات اخلاقی و عملی آن رفتار نموده و ملتزم شوند.

در این صورت مردم جامعه‌ای را تشکیل خواهند داد که صالح و شایسته باشد، عدل و انصاف در آن جامعه فرمانروا گردد، بدون اینکه بعضی طبقات مردم زیر دست گردند و یا اختلاف طبقاتی در آن جامعه صورت گیرد.

زیرا صلاح و فساد و خیر و شر جامعه محصول رفتار اکثریت افراد است و با التزام افراد جامعه به پیروی از برنامه مکتب قرآن زندگی در آن اجتماع صالح و گوارا خواهد بود.

وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ:

مبنی بر تاکید است که زندگی آنان در عالم دیگر خیر محض و سعادت خالص و همیشگی خواهد بود و هرگز ناگواری بر آنان رخ نخواهد داد، زیرا در جوار رحمت بطور خلود سکونت گزیده‌اند.

وَلِنِعْمِ دَارُ الْمُتَّقِينَ:

تقوی و نیروی پرهیز از گناهان اساس سعادت حقیقی است و در آخرت بصورت اراده مطلقه ظهور می‌نماید که ظهوری از اراده قاهره پروردگار می‌باشد. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۳۷

جَنَّاتٍ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ:

محل سکونت پرهیزکاران جوار رحمت پروردگار است بصورت بهشت و بستانهای است در آن وارد می‌شوند و در آن خروج و بازگشت نخواهد بود و آنها از هر سو در آن جاری و روانست.

لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ:

لام حرف اختصاص و زوال‌ناپذیر است آنچه مشیت و خواسته آنان باشد بیدرنگ آماده خواهد شد و اراده آنان نافذ و ظهوری از اراده قاهره پروردگار است که ارجدارترین موهبت و اقصی مرتبه تعالی و ارتقاء بشری است.

كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ:

از نظر اینکه نیروی تقوی بالاترین شعار عبودیت و انقیاد و دارای مراتب بشمار است، محور سعادت و فضیلت معرفی شده و بدین اساس پرهیزکار مسطوره‌ای از صفات کمال و جلال پروردگار خواهد بود.

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ:

بعضی از صفات اهل ایمان و تقوی را یادآوری نموده ملک الموت علیه السلام و اعوان او که مأمور قبض ارواح آنان می‌شوند، هنگامی است که از قدارت اندیشه شرک پاک بوده و از خباثت گناهان و آلودگی خود را پاکیزه نموده عاری از خودستائی بوده و با نیروی پرهیز و خویشتن داری نورانیت و صفا یافته‌اند، توفی بمعنای قبض و اخذ است، ملک الموت و اعوان او، ارواح طیب و پاکیزه اهل ایمان و تقوی را تا هنگام قیامت در تحت نظر خواهند داشت.

يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْنَكُمْ:

فرشتگان هنگام قبض ارواح اهل ایمان بآنان درود می‌فرستند و لازمه آن اجرای امان و مژده سلامت همیشگی را در بر دارد، همچنانکه از هر ناگواری و از زوال نعمت مصون خواهند بود. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۳۸

ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ:

اهل ایمان از آستانه مرگ وارد عالم برزخ می‌شوند و از آن لحظه بنعمتهای متناسب عالم برزخ و سرور روانی متنعم خواهند بود و بهر یک از عوالم آینده که وارد شوند متناسب همان عالم متنعم و مسرور خواهند بود و جمله:

بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ:

بیان سبب ورود در بهشت است که از آستانه مرگ بدان مکان در می‌آیند از نظر اینکه ایمان عمل قلبی است و عمل صالح و پرهیز از گناهان عمل جوارحی است یعنی تمثیل ایمان قلبی و تحقق آن در خارج است و فقط در اثر اطاعت و اداء وظایف نیروی ایمان تصدیق و تثبیت می‌شود و بصورت حقیقت در می‌آید و از هنگامی که اهل ایمان از آستانه مرگ بعالم برزخ وارد شوند، سیرت و نورانیت اعمال آنان شروع بظهور و رشد می‌نماید و سیرت حقیقی آنان تا روز قیامت به نهایت ظهور و رشد خواهد نمود بر این اساس از هنگامی که ارواح نیکان وارد عالم برزخ و دیگر عوالم شوند متنعم به نعمتهائی متناسب همان عالم خواهند بود لِئَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ

:به رسول اکرم خطاب نموده که این گروه بت پرست نباید انتظاری داشته باشند، جز اینکه فرشتگان در اثر ضربه‌هائی آنها را از پای درآورند و به عقوبتها و خطرها گرفتار نمایند و یا اینکه امر و فرمان پروردگار در باره قیام به قسط و انتقام از کافران شرف صدور بیابد و قیامت برپا شود و به عقوبت همیشگی گرفتار گردند.

لِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

:همچنانکه شنیده‌اند که نیاکان آنها در اثر مبارزه با دعوت پیامبران مورد عقوبت قرار گرفته به هلاکت افتادند. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۳۹

مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

:مبنی بر تنزیه ساحت کبریائی از ستم است، زیرا عقوبت دنیوی که بوسیله فرشتگان و نیروهای غیبی بر آنان وارد شده در اثر مبارزه آنان با دعوت پیامبران بوده که از هدایت و رحمت خود را بی‌بهره نموده و در مقام کفران نعمت و ناسپاسی برآمده و به تهدید و اندرز پیامبران توجه ننموده مستحق عقوبت گردیدند فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ:

بیان آنستکه عقوبتهای دنیوی لازمه قهری شرک و تبعات کفران نعمت پروردگار و سیرت ناسپاسی و اصرار به گناهان است زیرا التزام به معاصی و رفتار ناسزا سبب اختلال نظم زندگی فرد و اجتماع میگردد، مثلاً- تکذیب پیامبران و مبارزه با دعوت آنان جلوگیری از اصلاح اجتماع است و اصرار بگناهان لازمه آن ستم بدیگران و تضییع حقوق افراد نسبت بیکدیگر است، زیرا مرام و هدف دعوت پیامبران سپاس از نعمت آفرینش و رعایت حقوق مردم که اساس انتظام زندگی جامعه را پی ریزی می‌نماید و بآنچه پیامبران مردم را تهدید می‌نمودند، در اثر تکذیب دچار شدند.

وَ قَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ:

بمنظور اینکه گروهی از بت پرستان رسالت رسول گرامی صلی الله علیه و آله را تکذیب نمایند باین دلیل بی اساس استناد نموده‌اند چنانچه پروردگار میخواست که ما خدایان خیالی خود را پرستش نمائیم هر آینه نمی توانستیم آنها را عبادت و پرستش نمائیم و نظر به این که ما باختیار خدایان خود را پرستش می نمائیم، شاهد آنستکه پروردگار در باره مرام شرک و عقیده مردم تصمیم اتخاذ نموده است، بر این اساس گفتار رسول دائر بمنع از پرستش خدایان و نهی از تحریم حلال چندی از خوردن گوشت قسمی از شتران مورد ندارد، زیرا رسول حامل اراده پروردگار است و اراده و مشیت آفریدگار نیز قاهر و تخلف ناپذیر است و منع و نهی رسول نیز که ظهور و اجرای انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۴۰

منع پروردگار است تکوینی و تخلف ناپذیر خواهد بود، زیرا رسالت پیامبر و رسول از جانب پروردگار عبارت از ظهور اراده غیبی بر خلاف نظام جهان است، ناگزیر قدرت و اختیار را از افراد بشر سلب خواهد نمود.

و گفته شده که جمله (لو شاء الله ما عبدنا من دونه من شیء) شرطیه است و متعلق مشیت پروردگار عدم عبادت و ترک پرستش خدایان خیالی آنها است، یعنی مشیت پروردگار به ترک پرستش خدایان خیالی تعلق نیافته است در صورتی که مشیت فقط به فعل و به امر وجودی تعلق می یابد نه بامر عدمی زیرا عدم فعل نیاز به مشیت ندارد، یعنی خواسته باید امر وجودی باشد و عدم فعل هرگز اراده نمیخواهد.

بدین نظر متعلق مشیت پروردگار در جمله لَوْ شَاءَ اللَّهُ پرستش پروردگار یگانه می باشد، مفاد جمله لَوْ شَاءَ اللَّهُ چنین می شود، چنانچه مشیت پروردگار تعلق یافته بود که ما او را بیگانگی عبادت نمائیم، هر آینه ما خدایان خیالی را پرستش نمی نمودیم.

ولی این معنا با مرام بت پرستان سازش ندارد، زیرا معتقدند که تدبیر امور جهان بعهد خدایان نهاده شده از جمله پروردگار در افعال اختیاری بشر هیچ گونه تدبیر و تاثیری ندارد بلکه با نیروی اختیار هر گونه فعل اختیاری بخود بشر واگذار شده.

در این صورت مشیت پروردگار بعبادت و اقرار به یگانگی او مورد مشیت و اراده پروردگار نخواهد بود. فقط پروردگار می تواند بطور کلی از تدبیر و حرکت هر موجودی جلوگیری کند بر این اساس مفاد جمله (لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ) آنستکه چنانچه پروردگار نمیخواست که ما خدایان ساختگی خود را پرستش نمائیم هرگز نمی توانستیم آنها را پرستش نمائیم. بالاخره در باره عبادت مردم نسبت به خدایان ساختگی پروردگار تصمیم نگرفته و بخود بشر واگذارده است و چنانچه تصمیم گرفته بود که پرستش نمایند کسی نمی توانست خدایان را پرستش انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۴۱

کند و از طرفی بطور بدهت بشر می تواند بت و خدایان خیالی را پرستش کند، شاهد قطعی است که پروردگار رسولی نفرستاده و از شرک و بت پرستی مردم را منع نموده زیرا رسول حامل قدرت و اجرای مشیت پروردگار است چنانچه پروردگار مردم را از شرک منع می نمود و از تغییر احکام الهی و تحریم حلال نهی می نمود، مردم مجبور بودند و نمی توانستند، بت و خدایان خیالی خود را پرستش کنند و یا حکم الهی را تغییر دهند.

نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ:

مرام و عقیده بت پرستان آنستکه ایجاد و آفرینش فقط از شئون ذاتی آفریدگار است و اختصاص به او دارد، و از نظر اینکه پروردگار تدبیر و تأثیر پاره‌ای از موجودات را بخدایان که آفریده اویند واگذارده بدین جهت فقط خدایان شایسته عبادت و پرستش و معبود هستند، پس برای بت پرستان خدایان بسیاری است، یکی آفریدگار جهان که آفرینش اختصاص باو دارد و دیگر خدایان خیالی با اینکه آفریده‌اند تدبیر قسمتی از جهان را عهده دارند و فقط آنها قابل پرستش و سپاس هستند، زیرا عبودیت و سپاسگزاری بشر بمنظور جلب نفع و دفع ضرر است و فقط در باره خدایان که زمام تدبیر را عهده دارند تصور می رود ولی آفریدگار نیز از نظر قدرت قاهره خود می تواند از بت پرستی و شرک مردم جلوگیری کند، پس پروردگار نسبت به فعل وجودی و حرکات آنان تدبیر ندارد بلکه تدبیر طبیعی آنان را بخدایان واگذارده و نسبت به افعال جوارحی آنان را باختیار خودشان واگذارده و برای

آنان حریت و آزادی قرار داده و خود تصمیمی ندارد، هر قوم و طائفه‌ای از بت پرستان خدایان چندی از فرشتگان و یا غیر آنها از بت‌های مخصوص بخود را پرستش می‌نمایند و این را سنت و وحدت قومیت خود میدانند و برای تکذیب و مبارزه با رسالت پیامبران باین دلیل بی‌پایه استناد نموده که آیه شریفه حکایت نموده (لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ) نظر به این که اراده پروردگار قاهر و تخلف ناپذیر است. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۴۲

چنانچه در باره عدم شرک و ترک پرستش خدایان تصمیم اتخاذ نموده بود، هر آینه ما نمی‌توانستیم آنها را پرستش نمائیم و چون بطور بداهت ما آنها را پرستش می‌نمائیم شاهد آنستکه در این باره تصمیم و اراده‌ای ندارد و نیز شاهد آنستکه رسولی نفرستاده که اراده و خواسته او را بموقع اجراء گذارد زیرا اراده پروردگار بطور تکوین و بطور حتم تحقق پذیر و تخلف ناپذیر است و نظر به این که این دلیل و همچنین سخنان بت پرستان بی‌پایه است و اساس ندارد، لازم است به چند امر اشاره شود.

۱- بر حسب برهان و از جمله معارف اسلامی است جمله (ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن) و استفاده می‌شود آنچه بهره‌ای از هستی دارد، مورد مشیت و خواسته پروردگار است و نیاز بسبب دارد و هر چه عدم و بهره‌ای از وجود ندارد، سبب نمیخواهد و محال است، مشیت پروردگار به آن مفهوم تحقق بیابد.

۲- تدبیر در باره هر آفریده‌ای عبارت از ادامه فیض وجود است، بمنظور اینکه آنرا بسوی کمال و غرضی که از خلقت آنست سوق دهد، بنابراین تدبیر جز خلق و آفرینش پی در پی چیز دیگری نیست و ناگزیر تدبیر در باره جهان امکانی بطور کلی اختصاص بافریدگار دارد.

۳- رسولان که فرستاده از جانب پروردگارند فقط بمنظور دعوت مردم بخداپرستی و تعلیم و اعلام احکام الهی است. بدون اینکه الزام و اجباری در میان باشد.

۴- اراده پروردگار دو قسم است، اراده نسبت به ایجاد و آفرینش که بطور حتم و بدون قید و شرط است و اراده دیگر در باره هدایت و رهبری و سوق بشر بسوی کمال حقیقی و روانی است که بآن تشریح گفته می‌شود، بدون اینکه الزام و اجباری در میان باشد و بر اساس خواسته و اختیار بشر نهاده شده است.

كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ:

پیشینیان و نیاکان از بت پرستان نیز باین دلیل بی‌اساس استناد نموده انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۴۳

و بمبارزه با دعوت پیامبران برآمده و سخنان آنان بر اساس لجاج است، زیرا بطور بداهت رسولان حامل پیام از جانب پروردگارند بمنظور دعوت مردم بخداپرستی و تعلیم معارف الهی و انتظام زندگی بشر که با خود مختاری دعوت بتوحید را پاسخ مثبت دهند و در مقام پذیرش برآیند.

فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ:

رسولان پیام‌آور از جانب پروردگارند و بمنظور تعلیم و تربیت سلسله بشر مکتب توحید را در جهان بنا نهاده و مردم را بدان دعوت می‌نمودند و در اداء این وظیفه کمال جدیت و کوشش را مبذول داشته و از هیچ خطر و تهدیدی گریزان نبوده و عذری نیز از آنان هرگز پذیرفته نخواهد بود و پیام‌آور هرگز حامل نیروی اراده تکوین و آفرینش نخواهد بود زیرا منافی با دعوت بتوحید خالص است که مرام و شعار آنها بر آن استوار است.

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ:

بیان سیره و روش تعلیم و تربیت سلسله بشر و سوق آنان بسوی فضیلت و مقام انسانیت است و برای اجرای این منظور پروردگار پیامبرانی بسوی اقوام و اجتماعات بشری اعزام فرموده و وظیفه آنان آنستکه مردم را باقرار بتوحید و بیگانگی آفریدگار و باطاعت او دعوت نمایند و از پرستش طاغوت و داعیان به ضلالت و گمراهی تبری جویند و نیل به مقام انسانیت و فضیلت بشری بر پذیرش

دعوت پیامبران و پیروی از برنامه مکتب توحید استوار خواهد بود.

فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ.

از نظر اینکه نیل بمقام انسانیت و درک فضیلت بر مبنای اختیار هر یک از افراد نهاده شده که با قید خود مختاری می‌توانند بدعوت پیامبران پاسخ دهند و یا در مقام مبارزه برآیند.

بدین جهت گروهی که به دعوت پیامبران پاسخ داده و از برنامه مکتب توحید انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۴۴

پیروی نموده‌اند، هدایت یافته و به مقامی از انسانیت و فضیلت نائل آمده‌اند و گروهی دیگر که بمبارزه برخاسته و نعمت پروردگار را ناسپاسی نموده و بآن مداومت داشته لا محاله خود را بسوء اختیار از دانش و شناخت حقایق و بهره‌های انسانی و امتیازات بشری بی‌بهره و محروم نموده‌اند:

و غرض آیه اثبات آنستکه دعوت پیامبران بر اساس اختیار مردم است از نظر اینکه جامعه بشر در برابر دعوت پیامبران دو صف تشکیل داده یک صف موافق و صف دیگر مخالف و چنانچه دعوت پیامبران مقرون به الزام و اجبار و یا اکراه بوده دو صف صورت نمی‌گرفت.

و نیز در باره آنان که به دعوت پاسخ مثبت داده نه هدایت صادق بود و نه نسبت به گروهی که تمرد نموده ضلالت و گمراهی صادق می‌نمود، زیرا هدایت و کسب مقام انسانیت بر اساس اختیار و سعی و کوشش استوار است، همچنین ضلالت و گمراهی بر مبارزه با دعوت پیامبران و استقامت در آن نهاده شده است.

آیه هدایت را به پروردگار نسبت داده و ضلالت را به شایستگی خود مردم از نظر آنستکه پروردگار هدایت فطری و خدانشناسی را در کمون هر فردی نهاده و نیز بوسیله اعزام پیامبران و تأسیس مکتب قرآن که دعوت آن جهان را فرا گرفته، هر لحظه اهل ایمان را بسوی کمال و پیروی از برنامه مکتب قرآن دعوت نموده، نور هدایت آنان را فرا می‌گیرد و هر لحظه زندگی خود را در سیر و سلوک طریقه هدایت بسر می‌برند.

ولی ضلالت و گمراهی و تمرد از حکم فطرت و اعراض از پذیرش دعوت مکتب قرآن و عدمی است، یعنی تیره‌گی است که بر قلب شخص رخ می‌دهد و چنانچه لحظاتی چند آنرا ادامه دهد، بر تیره‌گی و بعد او افزوده و شایسته ضلالت شده، تیره‌گی کفر صورت روانی و اندیشه او خواهد شد، فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ:

خطاب به بت پرستان نموده چنانچه بتاریخ و سرگذشت پیشینیان توجه کنید انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۴۵

و نیز از نزدیک سرزمین و محو آثار آنها را مشاهده نمائید که به عقوبت‌های ناگهانی به هلاکت افتاده از نظر اینکه دعوت پیامبران را پذیرفته و به اندیشه‌های بی‌اساس احتجاج می‌نمودند.

از قبیل اینکه چنانچه پروردگار می‌خواست ما را بازمی‌داشت از شرک و تکذیب گفتار رسول و چون باز نداشته و ما مختار هستیم، کشف می‌شود رسول که وسیله اجرای اراده و منع پروردگار باشد، بسوی ما فرستاده نشده است با اینکه بت پرستان بطور بدهت می‌بینند که مرام پیامبران بر اساس دعوت و تعلیم اصول خدا شناسی است بدون اینکه اجبار و یا اکراه به همراه داشته باشد و یا نظام جهان را نقض نمایند و لازم است از این امر بیدهی پی ببرند که سخنان پیامبر گرامی از امر و نهی بیان احکام و تعلیمات الهی است و بمنظور تشریح و رهبری جامعه بشر بسوی فضیلت و نیل به مقام انسانیت است و بحکم فطرت باید دعوت او را بپذیرند.

إِنْ تَحَرَّصَ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ:

خطاب به رسول اکرم (ص) نموده و مبنی بر تعلیم توحید افعالی پروردگار است که هر چه در باره پذیرش دعوت تو آنها را ترغیب نمائی سودی ندارد، و ضلالت نهائی آنها از شئون پروردگار است.

از نظر اینکه گروهی که از دعوت تو سرباز زده و در مقام انکار برآمده ناگزیر تجدید نظر می‌نمایند و چنانچه این اندیشه را تثبیت

و ابرام نمودند همین ظهور فعل پروردگار است که صورت روانی و اعتقاد آنان را کفر و انکار قرار داده و بطور تجدد امثال اندیشه کفر را در روان آنان تثبیت می‌نماید.

وَمَا لَهُمْ مِنْ ناصِرِينَ:

پروردگار بمنظور رهبری و تعلیم سلسله بشر پیامبرانی اعزام فرموده که در انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۴۶

اثر دعوت بخداپرستی و آموزش آنان را کمک نموده و در باره سوق آنان به سعادت و فضیلت همراهی نمایند، چنانچه مردم نیز دعوت آنان را بپذیرند و با- کمک و همراهی آنان راه فضیلت را بیمایند، در عوالم دیگر نیز پیامبران نسبت به پیروان خود و دانشجویان مکتب توحید لا محاله کمک و یاری خواهند نمود و ایمان و پیروی آنان را گواهی داده و در مورد لزوم از آنها شفاعت خواهند نمود بدیهی است گروهی که با دعوت پیامبران به مبارزه برخاسته، رابطه اعتقادی خود را با آفریدگار و با پیامبران گسسته‌اند، دیگر وسیله‌ای برای هدایت آنان نخواهد بود در قیامت نیز هیچ گونه رابطه‌ای با پیامبران نخواهند داشت، خلاصه سمت پیامبران در دنیا دعوت بحق و تعلیم و رهبری جامعه بشر است و در عوالم دیگر سمت آنان تعریف و شهادت و شفاعت خواهد بود. و أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ:

بیان اندیشه بیگانگان که از کوتاه نظری با کمال جرئت سوگند یاد کنند که آفریدگار هرگز بشر را که می‌میرد، زنده نخواهد کرد، زیرا مرگ فناء محض است و بقاء انسان پس از مرگ محال است، از این رو بازگشت نخواهد داشت. بَلَى وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا:

سوگند آنان از بیخردی است، زیرا سلسله بشر محصول جهان خلقت است و چنانچه فناءپذیر باشد، خلقت جهان بیهوده و شاهد قطعی بر عجز آفریدگار جهان است و بمنظور ادامه فیض رحمت وعده فرموده که زندگی و حیات بشر را ابدی قرار دهد، وعده پروردگار تخلف پذیر نخواهد بود.

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ:

مردم بیگانه از معارف الهی بی‌بهره‌اند و نمیدانند که جهان خلقت و صنع آفریدگار بطور کلی رشته مرتبط و تحت نظام واحدی است که بسوی جهان کاملتری انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۴۷

در حرکت است، با توجه به امتیازات بسیاری که بشر از سایر موجودات دارد از جمله روح و نیروی تفکر و تعقل او است که به غیر قیاس سبب فضیلت و برتری او است و پرتوی از عالم قدس و تجرد است که بر حسب ذات ابدی و فناءناپذیر می‌باشد و مرگ برای آن تصور نمی‌رود، لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ:

حرف لام بمعنای غرض است و آیه مبنی بر تأکید در باره تحقق و وقوع عالم قیامت است، هنگامی که صحنه قیامت گسترده می‌شود، پروردگار آنرا ارائه می‌دهد و عالمی را تحقق می‌بخشد که در آن اختلاف داشته و مورد انکار بیگانگان بوده و خودشان را بطور شهود در آن عالم ببینند و همچنین اختلاف در باره سایر چگونگی حشر افراد بشر در قیامت و ظهور سیرت عقیده و اعمال نیک و بد آنان که اهل ایمان از طریق استدلال یقین دارند ولی در صحنه قیامت همه مردم از اولین و آخرین بطور شهود اسرار و حقایق را مشاهده می‌نمایند که مورد تکذیب بیگانگان بوده است.

خلاصه عالم قیامت، عالم شهود است از نظر اینکه محصول همه عوالم گذشته است و بطور تفصیل همه حقایق و اسرار نهفته همه عوالم گذشته در آن عالم به سر حد ظهور و شهود میرسد و در آیات قرآنی اسامی بسیاری نامبرده شده از جمله یوم تبلی السرائر است که همه اسرار و نهانی‌ها پس از سیر به سر حد کمال و ظهور می‌رسد.

إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا:

بیان چگونگی آفرینش است به این که پروردگار در باره ایجاد و آفرینش آنچه را بخواهد او اراده فرماید محتاج بصفت اراده و یا

وجود شرط و یا فقد مانع نیست که او را کمک انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۴۸

دهد بلکه در آفرینش ذات کبریائی است و موجود خارجی هم‌چنانکه بشر از نقص وجودی چنانچه بخواهد عملی را انجام دهد محتاج بشرایط و امکانات بسیاری است از جمله تحقق اراده نفسانی که وجود آن عمل را بخواهد و جمله (إِنَّمَا قَوْلُنَا) بیان شأن ایجاد و چگونگی آفرینش نه آنستکه محتاج بسخن و تلفظ باشد و یا بخرق هوا و نوسان نیازمند باشد بلکه قول پروردگار قاهریت او است لِشَيْءٍ:

صفت مشبیه بمعنای مفعول و خواسته است و مصدر آن مشیت و بآنچه در نظام جهان باشد شیء گفته می‌شود که آنچه را پروردگار بخواهد و مشیت قاهر او بدان تعلق بیاید آنرا ایجاد می‌نماید و نیازمند بهیچ شرطی نیست زیرا ذات کبریائی واجب است و فاعلیت او نیز تام و فوق تمام است.

إِذَا أَرَدْنَا:

بیان هنگام ایجاد است که اراده پروردگار بآن تعلق بیابد و این قید زمانی نیست بلکه از نظر تقریب بذهن است زیرا اراده پروردگار عبارت از همان موجود خارجی است و عقل آنرا از تحقق موجود خارجی می‌فهمد.

أَنْ نَقُولَ لَهُ:

خبر برای جمله قولنا و بیان چگونگی خلق و آفرینش است مانند سخن بوده باش به این که بآن خواسته خطاب تکوینی بنماید که بوده باش و در آن میان نه سخن وجود دارد و نه مخاطب که بوی خطاب فرماید زیرا تسلسل و خلف لازم می‌آید از نظر اینکه چنانچه سخن را ایجاد کند آن سخن نیز وابسته بسخن دیگر خواهد بود و نیز مخاطب وجود ندارد زیرا خلف فرض است و جمله.

كُنْ:

انشاء و بیان چگونگی افاضه و ایجاد در تعریف می‌نماید که جز آفریدگار و آن موجود خارجی است و ثالثی در میان نیست و سبب برای آفرینش فقط ذات یگانه انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۴۹ است و صدور صفت اراده در پروردگار محال است.

۱- موجود وابسته بصفت اراده بوده و از ذات کبریائی پروردگار بی‌نیاز خواهد بود.

۲- پروردگار محل عوارض و حدوث صفت اراده قرار می‌گیرد.

۳- شاهد بر نقص است که برای ایجاد نیازمند بآنستکه صفت اراده در او بنصاب برسد آنگاه فاعلیت او تام گردد و خواسته خود را بوجود آورد بلکه عقل از موجود خارجی صفات فعل را می‌فهمند مانند اراده و تدبیر و حکمت و صلاح که بر فعل پروردگار مترتب می‌شود.

۴- و نیز چیزی و فعلی از پروردگار منفصل و جدا نمی‌شود که ایجاد باشد و بخواسته پیوست شود آن موجود گردد بلکه ذات واجب پروردگار است و موجود و مفاد جمله کن انشاء و ایجاد و آفرینش است که بلحاظ صدور از پروردگار ایجاد گفته می‌شود زیرا فعل و قائم باو است و بلحاظ خارج و خواسته موجود گفته میشود همچنین خلق و اراده نسبت به پروردگار گفته می‌شود و مخلوق و مراد بلحاظ خارج و خواسته گفته می‌شود.

فَيَكُونُ:

بیان نتیجه قاهریت و انشاء پروردگار و اخبار بتحقق خواسته است و بلحاظ خارج بآن خواسته موجود و مراد و مخلوق و آفریده گفته می‌شود.

۵- آنچه از پروردگار افاضه می‌شود دفعی و آنی و غیر قابل تحول است و آنچه از تدریج و تحول و تراخی دیده می‌شود در جهت موجود و مخلوق است زیرا فعل صادر از ساحت ربوبی بطور اطلاق و از عالم بالا- و امر و انشاء و فوق زمان است و هر قید و

محدودیت مشاهده می‌شود از ناحیه تعلق و تنزل آن بعالم طبع است مانند صفاء و نورانیت که در اثر تماس محدودیت می‌یابد.

۶- به فعل صادر از پروردگار ملکوت گفته می‌شود بلحاظ اینکه در حیطه انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۵۰

قدرت و قبضه قهر او است و حق ثابت و تخلف ناپذیر است و غرض از ذکر نفوذ قول و مشیت قاهره در آیه آنستکه ملکوت سراسر موجودات و آفریدها در حیطه قدرت او است و تزیه ربوبی است از سخنان کوتاه نظران که گویند چگونه بشر پس از مرگ و پذیرش فناء زنده می‌شود و زندگی او نیز ابدی خواهد بود.

در تفسیر قمی در باره آیه (قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) امام علیه السلام فرمود مراد امامان هستند که بدشمنان خود گویند کجایند شریکان و کسانی که در دنیا از آنها پیروی می‌نمودید.

در منشور بسندی از سدی روایت نموده گفت گروهی از کفار قریش گردهم آمده گفتند نظر به این که محمد صلی الله علیه و آله بسیار شیرین زبان است هر که با او صحبت کند عقل او را میرباید بدین جهت گروهی از جوانان قریش که آنها را می‌شناسیم بگماریم و در سر راه که مردم از اطراف بمکه می‌آیند و از حال محمد صلی الله علیه و آله پرسش می‌نمایند آنها را برگردانند وارد مکه نشوند و گروهی را در سر راه مکه گماردند و هر که از خارج وارد می‌شد برای تجسس از دعوت محمد این گروه می‌گفتند ما از اشراف مکه هستیم و بشما خبر میدهم به این که محمد شخص کاذب و دروغگوئی است و کسی از او پیروی ننموده جز گروهی سفیه و بینوا و بزرگان قریش از او دوری می‌نمایند این است مفاد آیه (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ): بعض دیگر از کسانی که پروردگار آنها را توفیق داده که به طریقه اسلام آشنا شده آن را بپذیرند همین سؤال را می‌نمودند و به جوانان قریش میگفتند ما از راه دور آمده‌ایم برای تفتیش از حال محمد و از دعوت او و تا هنگام که او را ملاقات ننمائیم بسرزمین خود باز نخواهیم گشت وارد مکه می‌شدند و از مسلمانان سؤال می‌کردند از حال محمد و از دعوت او پاسخ بآنها می‌گفتند سخنان محمد بسیار شیوا و نیکو است برای گروهی که در دنیا رفتار نیک می‌نمایند و در قیامت بهشت جاودان است. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۵۱

در کتاب کافی بسندی از صفوان بن یحیی روایت نموده گفت سؤال نمودم از امام ابو الحسن علیه السلام مرا خبر دهید از اراده پروردگار و اراده مردم امام فرمود اراده مردم عبارت از آنچه در خاطر آنان خلجان کند و عملی را نیز انجام میدهند و اراده پروردگار همان احداث و ایجاد است زیرا ساحت او تامل و اهتمام و تفکر نمی‌نماید و از اینگونه صفات و حالات نقص پروردگار منزیه است و آنها صفات خلق است و اراده پروردگار فعل خارجی است که بفرماید بوده باش پدید آید بدون اینکه لفظ و یا سخنی بگوید و بدان همت گمارد و یا تفکر کند و چگونگی برای آفرینش او نیست همچنانکه پروردگار منزیه از چگونگی است.

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۵۲

[سوره النحل (۱۶): آیات ۴۱ تا ۶۴] ... ص: ۴۵۲

اشاره

وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَتَبُوُنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسِبَتْهُ وَ لَأَجْرُ الْأَخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۴۱) الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۴۲) وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسَيَلُّوْا أَهْلَ الذُّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۴۳) بِالْبَيِّنَاتِ وَ الزُّبُرِ وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذُّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۴۴) أَمْ مِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (۴۵)

أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ (۴۶) أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ (۴۷) أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ

شَيْءٍ يَنْفَعُوا ظِلَالَهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَالِ سُجِدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ (۴۸) وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةَ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (۴۹) يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (۵۰)

وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ فَإِنِّي آتِي فَارْهَبُونِ (۵۱) وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَعَيِّرُ اللَّهُ تَتَّقُونَ (۵۲) وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ (۵۳) ثُمَّ إِذَا كَسَفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۵۴) لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۵۵)

وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتَسْتَلْنَ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ (۵۶) وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ (۵۷) وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ (۵۸) يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۵۹) لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۶۰)

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (۶۱) وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ (۶۲) تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَرِيقٌ لَّهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهَوُا وِلِيِّهِمُ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۶۳) وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۶۴)

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۵۴

(شرح) ص: ۴۵۴

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا:

آیه بیان مژده و وعده ظفر و نجاح بمسلمانان صدر اسلام است که از مکه بسوی مدینه هجرت نموده‌اند پس از اینکه اذیت و آزارها که از کفار قریش و بت پرستان مکه بآنها رسیده بود بمنظور پیروی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و همراهی با او از مکه و نواحی آن جلاء وطن نموده بسوی مدینه هجرت نمودند و قید کلمه (فی الله) بمنظور اختصاص است که فقط بمنظور هجرت و فرار از وطن خودشان مکه و اجتماع و گردهم آئی در مدینه بوده که بر حسب دستور رسول اکرم صلی الله علیه و آله انجام داده‌اند بدون اینکه غرض دیگری از هجرت داشته باشند و هم چنین قید جمله من بعد ما ظلموا بیان آنستکه پس از آزار و شکنجه و سختی‌ها که از کفار قریش و بت پرستان در اثر قبول دین اسلام بآنها میرسیده، و قید توضیحی است تأثیری در هجرت ندارد و منظور آنستکه هیچ یک از افراد مهاجر نبوده که دچار ستم و اذیت کفار نشده باشد.

لَتَبُوَنَّهِنَّ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً:

سوگند یاد نموده که در اثر اقدام به جلاء از وطن و گردآئی در مدینه و همراهی با رسول (ص) در بناگذاری جامعه توحید پروردگار مسکن و سرزمینی مناسب برای آنان آماده نموده و از آن افراد مجتمع اسلامی تشکیل داده و کانون توحید انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۵۵

و تبلیغات بنا خواهد گذارد که دعوت مردم جهان بتوحید خالص و بمکتب قرآن از آن کانون آغاز شود و باقطار جهان گسترش یابد و برای همیشه جهانیان را پیروی از برنامه مکتب قرآن دعوت و ترغیب نمایند.

وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ:

بدیهی است تذکر ثواب و نعمتهای زیاده بر تصور در جهان دیگر برای مسلمانانی که اقدام بجلاء از وطن و گردآئی در مدینه و همراهی و هم آهنگی با رسول گرامی نموده بمنظور سپاس و اعلام آنستکه چه تأثیراتی در تشکیل دین اسلام و پی ریزی مکتب قرآن خواهد داشت.

الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ:

مبنی بر فلاح و سپاس گروهی از مسلمانان صدر اسلام است که هنگام توقف آنان در مکه از گردهم آئی و از حضور رسول گرامی صلی الله علیه و آله بهره بسزائی داشته و در همه گونه اذیتها و آزارها که کفار بر رسول گرامی روا میداشتند شرکت داشته و بهمراهی او بسیاری از اوقات و ماهها در بیابانها متواری و یا در غارها مانند شعب اُبی طالب بسر میبردند و بگرسنگی و تشنگی آن روزگار تیره و تاریک را با شکیبائی گذراندند و پیوسته در انتظار دستور فرار از آن سرزمین و هجرت بمدینه بودند آنگاه که دستور در آن باره از ساحت پروردگار شرف صدور یافت آغاز شبگاه رسول گرامی از بی‌راهه بسوی مدینه رهسپار گردید و مسلمانان نیز بطور پنهان و بی‌راهه از مکه میگریختند و در مدینه بحضور رسول گرامی گرد آمده نخستین اجتماع اسلامی را تشکیل دادند و پس از ورود بمدینه و تأسیس مکتب قرآن و تنظیم برنامه آن و سرلوحه آن دستور جهاد و مبارزه با دنیای شرک بود که اختصاص بصادع اسلام رسول اکرم صلی الله علیه و آله داشت ناگزیر مسلمانان با اعتماد بآفریدگار در اجرای این دستور با صمیم قلب شرکت نمودند و در همه جنگها و نبردها به‌مراه رسول گرامی بوده صحنه‌های خونین می‌گسترند و یا مشاهده می‌نمودند و بت پرستان انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۵۶

را بخاک و خون می‌کشیدند و بتها و نشانه‌های شرک را از فراز کعبه فرو ریختند و اساس شرک و آثار آنرا در هم کوبیدند و در اندک زمانی صیت دعوت و ندای صادع اسلام بسیاری از اقطار جهان را فرا گرفت.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ:

بیان دلیل نقضی و حلی در باره اینکه رسولان از نوع بشر و از جنس مردان بوده‌اند با قید اینکه با تعلیمات ربوبی و الهامات غیبی ارتباط داشته‌اند آیه مبنی بر پاسخ و رد دعوی بت پرستان است که رسول از جانب پروردگار باید فرشته و غیر از نوع بشر باشد و محال است بشر بمنصب رسالت نائل شود زیرا بشر نمی‌تواند با تعلیمات الهی ارتباط بیابد و نیز از نظر اینکه سبب ظهور اراده قاهره پروردگار خواهد بود و لازم آن آنستکه نظام اختیار بشر را نقض نماید زیرا رسالت و اعزام رسول ظهور اراده تکوینی پروردگار است و هر چه را منع کند مردم نمی‌توانند آنرا بجا آورند.

پاسخ آنستکه وظیفه رسول از جانب پروردگار فقط دعوت جامعه بشر بتوحید و تعلیم معارف الهی و بیان احکام و وظایف عملی در امور دین و دنیاست بدون اینکه رسالت او بر مبنای اجبار و نقض نظام اختیار بشر باشد هم چنانکه رسولان و پیامبران بسیاری در اجتماعات بشری فرستاده شده‌اند مانند ابراهیم خلیل علیه السلام و موسی کلیم علیه السلام و عیسی مسیح علیه السلام راد مردانی بودند بسوی جامعه بشر اعزام شده و وظیفه آنان دعوت بتوحید و تعلیم احکام الهی بوده بدون اینکه از مردم اختیار را سلب نمایند و یا نظام افعال بشر را نقض نمایند.

و بر حسب آیه (وَآتَيْنَاهُ الْكُتُبَ صَبِيًّا) که در باره رسالت یحیی بن زکریا علیهما السلام در دوره صباوت و کودکی برسالت منصوب شده این آیه تفسیری است برای جمله الا-رجالا-مبنی بر اینکه رسولان از جنس مرد بوده‌اند گرچه کودک باشد و بانوان از این موهبت و منصب الهی بی‌بهره‌اند. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۵۷

نُوْحِي إِلَيْهِمْ:

پاسخ حلی بدعوی بت پرستان است یگانه امتیاز رسولان از سایر مردم آنستکه پیامبران پیوسته از تعلیمات ربوبی استفاده می‌نمایند و بآنان وحی و الهام می‌شود و این موهبت و کرامتی است که اختصاص براد مردان دارد و مانند سایر صفات ذاتی و یا اکتسابی است که در همه افراد تحقق نمی‌یابد بدیهی است الهامات غیبی و تعلیمات ربوبی بمنظور آنستکه رسولان شایسته تعلیم و تربیت جامعه بشر گردند و رسول گرامی صلی الله علیه و آله نیز رهبری و دعوت مردم جهان را بپیروی از برنامه مکتب قرآن عهده‌دار شود.

فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ:

بیان قاعده کلی و ارشاد بحکم خرد است که جاهل نسبت بهر موضوعی که مورد نیاز و احتیاج او باشد ناگزیر برای تشخیص و تعیین راه حل بدانشمند همان امر رجوع نموده و بنظر او اعتماد کند و این اصل عقلانی در هر مورد قابل انطباق است و اختصاص بقومی ندارد.

از جمله موارد انطباق آیه آنستکه مراد از اهل ذکر مسلمانان و دانشجویان مکتب قرآن باشد از نظر اینکه ذکر بطور اطلاق و دائم و بدون قید قرآن کریم است و سایر کتابهای آسمانی از نظر اینکه تحریف و اسقاط شده از حریم و عنوان ذکر و تعلیمات آسمانی خارج شده است و در صورتی که مراد از ذکر قرآن کریم باشد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اوصیاء علیهم السلام بحقیقت اهل ذکر بوده و مسلمانان نیز دانشجویان مکتب قرآن خواهند بود هم چنانکه بر حسب روایت جابر و محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود ما اهل ذکر هستیم و نیز آیه (قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ ۱۱ / ۶۵) از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله تعبیر بذکر نموده از نظر اینکه دعوت کننده بحق و بمکتب قرآن است و پیوسته ندا و دعوت او اقطار جهان را فرا می گیرد و به جهان بشریت آفریدگار را یادآوری می نماید انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۵۸

و سؤالات نیز بمنظور رفع جهل ممکن است در باره معارف الهی و یا از اصول و یا از احکام و یا سایر احتیاجات بشری باشد سؤال را نیز باید با آن قبیل اهل ذکر اختصاص داد که توان پاسخ داشته باشند این بیان بر تقدیر آنستکه جمله (فَشِئِلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ) از هر لحاظ اطلاق داشته باشد چه از لحاظ سائل و چه بلحاظ مسئول و یا مورد سؤال که سائل نسبت بمعارف اسلامی و یا احکام و وظائف دینی باید از اهل ذکر سؤال کند و ظاهر نیز همین است و بر تقدیر اینکه جمله (فَشِئِلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ) مربوط بجمله متصله و مبنی بر پاسخ از اعتراض بت پرستان مکه باشد که بشر از نظر اینکه با الهامات غیبی ارتباط ندارد چگونه از جانب پروردگار می تواند بسمت رسالت بسوی بشر اعزام شود در این صورت ظاهر آنستکه مراد از اهل ذکر پیروان توریه و انجیل خواهند بود که قبل از نزول آیات قرآنی مراد از ذکر توریه و انجیل آسمانی بوده است.

بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ:

قید راجح بچگونگی ارسال رسولان از جانب پروردگار بسوی جامعه بشر است زیرا دعوی رسالت از جانب پروردگار و سمت تعلیم و تربیت بشر محتاج بدلیل آشکار و معجزه است که بتوان بآن استناد نمود و حجت را بر مردم تمام کرد و سبب عجز مردم در برابر آن گردد و از کسی عذری پذیرفته نباشد.

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ:

آیه بیان غرض از نزول آیات کریمه قرآنی است که کلمات آیات را و هم چنین مفاهیم و معانی آنها را برای جامعه بشر بیان نمائی و شرح دهی نزول آیات قرآنی نسبت بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله بجمله (انزلنا) تعبیر شده از نظر آنستکه نزول آیات و هم چنین درک معانی و تلقی وجودی آیات نسبت بر رسول گرامی دفعی است گرچه آیات بطور بداهت بتدریج نازل شده ولی نظر به این که حقایق آیات بطور دفعی بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر حسب آیه (وَإِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ أَنْوَارِ دَرَخْشَانِ، ج ۹، ص: ۴۵۹

حَكِيمٍ عَلِيمٍ ۸ / ۲۷)

القاء شده از این جهت بهیئت انزال تعبیر شده و منظور از انزال آیات قرآنی بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله موهبت حقایق و القاء وجودی با او است و خطاب الیک بمنظور امتنان است که نزول آیات کریمه از مقام شامخ ربوبی اختصاص بر رسول گرامی دارد و سمت تعلیم و تربیت جهان بشریت یگانه منصب او است.

لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ:

بیان غرض از نزول آیات قرآنی تعلیم و تربیت جامعه بشر و فهمانیدن معانی و تفاسیر آیات است و نزول آیات بر رسول گرامی

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بطور تدریج و حدود بیست و سه سال بطول انجامید و نیز بتدریج برای مردم آیات را قرائت نمائی و بخوانی و هم چنین معانی و تفاسیر آیات را بتدریج بر حسب ظرفیت مردم بآنها بفهمانی و آنها نیز بیاموزند و بر طبق آن رفتار نمایند. وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ:

جمله عطف و بیان غرض دیگر از نزول آیات است باشد که مردم از شنیدن آیات و فهمیدن معانی و تفاسیر آنها بحقایق آشنا شوند و در باره آنها تفکر و تدبر کنند و باسراری پی ببرند و بیابند.

بدیهی است قوام تعلیم و تربیت وابسته بتعلم و فهم و پذیرش است و منظور از نزول آیات بناگذاری مکتب قرآن در جهان بشریت است و نیز شرح و بسط برنامه آن و دیگر دعوت جامعه بشر و دانشجویان پیروی از برنامه اعتقادی و عملی است و چنانچه مکتب قرآن در جهان بشریت تأسیس نشده بود محصولی برای جهان خلقت نبود و گفته شده که مراد از تفکر تدبر در باره نزول آیات قرآنی بر رسول گرامی است که سبب امتیاز وی از همه رسولان است و موهبت بی نظیری است از پروردگار بوی زیرا از آغاز زندگی یتیم بوده و از تعلم و آموزش خانواده و محیط بهره‌ای نداشته و نیز فاقد مربی صالح و در محیط شرک رشد نموده و در میان اقوامی هم چه ابو لهب و ابو جهل بسر برده و این وسایل سبب بود که انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۶۰

فاقد هر گونه علم و تربیت و دانش باشد و از حقایق و معارف بی بهره و نسیمی از رحمت و فضیلت بوی نوزد جز فضل بی نهایت پروردگار که او را فرا گرفت و حقایقی را از آیات قرآنی بوی موهبت فرموده و شایسته است مردم در این باره تفکر کنند که معجزه آسا است.

أَفَامِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ:

آیه تفریع و مبنی بر تهدیدت پرستان است پس از اینکه بحکم خرد و بطور بدهت فهمیدند که سر تا سر جهان خلقت علائم و نشانه تدبیر پروردگارند و دلالت دارند به این که آفریدگار جهان را پدید آورده و همواره آنها را تدبیر می نماید و نیز برای دعوت جامعه بشر بخداپرستی رسولانی پی در پی اعزام فرموده و وظیفه آنان دعوت بتوحید بوده بدون اینکه از مردم اختیار را سلب نمایند و نیز پروردگار پیوسته پیامبران را از تعلیمات غیبی بهرمنند می نماید چگونه گروهی از حکم خود سر باز زده و از خیالات بیهوده پیروی می نمایند و زمام تدبیر و نظام خلقت را بمخلوقی مانند خود پندارند و نیازهای خود را از مخلوقی که محکوم نظام جهان است درخواست می نمایند این کوتاه نظران هرگز ایمن نباشند از اینکه آفریدگار سرزمین آنها را واژگون کند و بکام آن فرو روند و یا عقوبت ناگهانی آنها را فرا بگیرد در حالی آگاه نباشند.

أَوْ يَأْخُذُهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ:

و چگونه بت پرستان ایمن هستند از اینکه هنگام که بکارهای روزانه خود سرگرم هستند ناگهان عقوبت پروردگار آنها را فرا بگیرد و نتوانند آن را از خود دفع کنند.

أَوْ يَأْخُذُهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ:

و نیز ممکن است پروردگار آنها را بدین طریق عقوبت فرماید و آسایش انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۶۱

خاطر را از آنان سلب فرماید و پیوسته در بیم و هراس باشند از اینکه چگونه عقوبتی بطور ناگهان آنها را فرا گیرد.

فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَوُفٌ رَحِيمٌ:

مبنی بر امتنان است که رأفت پروردگار چه بسا بیگانگان را شامل شود و با- آنها به رأفت و مهر رفتار نماید و بکمترین عقوبت آنها را کیفر نماید و اکتفاء بتزلزل خاطر و بیم و هراس آنان نماید.

أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَتَّوْنَ ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ آيَةٌ مبنی بر استفهام توییح است جمله (یتفتئوا) صفت برای شیء است فیء سایه بعد از ظهر را گویند که تا هنگام غروب خورشید سایه رو بافزایش است و ظل مطلق سایه است و آیه اجسام

بزرگ سایه‌دار و هر جسم عمودی مانند کوه و ساختمان و درختان را در نظر گرفته که از زوال ظهر سایه آنها از سمت راست رو بافزایش می‌گذارد و بسمت عقب متمایل میشود و پیوسته سایه تا غروب آفتاب امتداد می‌یابد.

بهمین نظر آیه جهان خلقت را هم چه سایه بعد از ظهر ارائه داده که رو به-افزایش است نه سایه قبل از ظهر که پیوسته رو بنقصان و زوال است و غرض آیه از مثال اثبات امر معنوی و نظری است بصورت مثال و بامر محسوس آنرا ارائه می‌دهد.

باین بیان همچنانکه جهان خلقت با نظر دقت ربط محض و بمنزله سایه نسبت بساحت پروردگار است مثال محسوس این حقیقت مرموز سایه اجسام بزرگ است که معرض روشنائی و نور خورشید قرار میگیرند مانند همه اجسام بزرگ دارای سایه قابل ملا-حظه‌ای هستند و این حقیقت و امر معنوی را بطور محسوس ارائه و مجسم میسازد و ارائه حقیقت و امر معنوی از طریق محسوس

آشکارترین دلیل است و آیه بت پرستان و بیگانه را هدایت و رهبری می‌نماید به این که اجسام انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۶۲
سایه‌دار با اینکه سایه فقدان و تیره گی ولی از شتون وجودی موجود خاصی که سایه قائم بآنست حکایت مینماید. و نیز سایه صورت نمیگیرد جز در اثر حرکت متحرک روشنائی بخش مانند خورشید و هرگز متحرک بخودی خود حرکت نمیکند جز در اثر تحریک موجود ثابت و مستقر مثلاً-سایه درخت بطور محسوس از چگونگی درخت و ارتفاع و چگونگی برگ و ساق و میوه‌های آن حکایت می‌نماید و بطور بداهت جهان پهناور خلقت نیز بطور محسوس از خالق و صانع آن که جهان را از نیستی پدید آورده و بطور غیر قابل انکاری از علم و قدرت و احاطه و حسن تدبیر و ابدیت او حکایت می‌نماید.

عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَالِ:

متعلق بجملة (یتفیوا) میباشد نخستین لحظه زوال خورشید از وسط النهار که که ظهر شرعی میباشد هنگامی است که بآن فیء گفته می‌شود به این که سایه شاخص و هر جسم عمودی رو بافزایش میگذارد و بسمت عقب و چپ متمایل می‌شود باین مناسبت یمین بکلمه مفرد گفته شده ولی شمائل که هنگام توجه سایه از عقب بسمت چپ بتدریج تا غروب آفتاب صورت میگیرد بهیئت جمع شمائل ذکر شده است سُجْدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ:

در همه لحظات سایه بعد از زوال ظهر که در افزایش بوده و با دید و توجه خرد بسجده درآمده و بآن امتداد میدهند پروانه‌وار در محور خود در حرکت و نمونه و نشانه‌ای از خضوع و مذلت وجودی هر پدیده و آفریده‌ای را نسبت بخالق و جهان‌آفرین ارائه میدهند از بت پرستان و بیگانگان که تدبیر و احاطه آفریدگار را بر صحنه جهان انکار می‌نمایند توییح نموده باین بیان چگونه بصحنه جهان از دیدگاه خرد نظر نمیافکنند تا اینکه بیابید هم چنانکه هر لحظه سایه اجسام عمودی که فقدان و تیره گی بیش نیست در حرکت و افزایش و در طاعت و انقیاد است و از چگونگی آن جسم که قائم و وابسته بآنند خواه ناخواه حکایت می‌کنند. انوار

درخشان، ج ۹، ص: ۴۶۳

بهمین قیاس سراسر موجودات بشمار جهان هستی هر لحظه محکوم تدبیر آفریدگارند و قائم و وابسته بفیض هستی اویند و از وجود و صفات کمال و حسن تدبیر او حکایت می‌نمایند و نظام یکنواخت و پیوستگی همه ذرات جهان بیکدیگر از یگانگی و یکتائی و بیهمتائی ساحت او دم میزنند طنین این توییح بصورت پند اهل توحید و دانشجویان مکتب قرآن را گوشزد می‌کند که به توحید خالص افعالی پروردگار چگونه توجه ندارند و درک نمی‌نمایند بدین لحاظ شرک خفی و نهانی مراتب بشمار دارد.

سایه جسم عمودی مانند درخت که در اثر وزش باد تند مثلاً باطراف بحرکت در میاید شاهد انقیاد آنست و سایه آن نیز که نقش بر زمین و خواه ناخواه در حرکت است شاهد انقیاد و خواری آن برابر آفریدگار است و مثالی محسوس و نمونه‌ای از درخت و سایر موجودات است که آنچه از هستی دارند همان خواری و پذیرش نسبت بآفریدگارند و همه موجودات به وجودات خودشان آفریدگار را تسبیح و تنزیه می‌نمایند.

زیرا آنچه دارند پذیرش از پروردگار و انقیاد از او است یعنی بهره هستی که از او یافته‌اند کمال عاریتی است و مقرون بنقص

میباشد ولی آفریدگار بطور حتم واجد همان کمال است و بطور وجوب و عاری از نقص و امکان می‌باشد این دلالت ذاتی و عقلی است نه دلالت که بر اساس وضع و اعتبار نهاده شده است.

بعبارت دیگر همه موجودات از نظر بهره هستی گسترده‌ای که از پروردگار برخوردارند شاهد انقیاد و پذیرش آنها از نظر خرد و بدلالت عقلی و ذاتی است و بعض موجودات نیز از طریق حس بینائی و یا حس شنوائی این حقیقت عقلی و ذاتی را ارائه میدهند و بآن رهبری می‌نمایند مانند سایه درخت متحرک که نقش بر زمین خواه و ناخواه در حرکت است انسان را از طریق حس بمذلت و پذیرش همه موجودات برابر ساحت پروردگار رهبری مینماید.

هم چنین صدای مهیب و وحشت‌زای صاعقه و یا آتش که از آن پدید می‌آید انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۶۴ و نیروی شنوائی را تسخیر و انسان را رهبری بانقیاد و پذیرش برابر ساحت پروردگار می‌نماید و نظر به این که انسان ایف احساسات خود می‌باشد یعنی با نیروهای احساسی خود بیشتر انس و علاقه دارد.

بدین نظر آیه بمذلت و خواری موجود محسوس اشاره نموده که وسیله تفکر و ارشاد بحقیقت مرموز گردد و مثال و الگویی از این حقیقت مرموز در عالم حس ظهور نموده و انسان را بآن حقیقت رهبری می‌نماید و بطور محسوس این حقیقت تجلی می‌کند و سجده ذاتی و پذیرش هستی اسارت را در برابر ساحت کبریائی ارائه و مجسم می‌سازد و هر حرکت و متحرک از موجود ثابت و مستقر سر چشمه میگیرد.

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ:

لام حرف اختصاص و جمله (یسجد) بهیئت مضارع ذکر شده دلالت بر دوام و استمرار دارد و آیه بیان لازم ذاتی آفرینش است و آنچه از موجودات از کرات بیکران و ذرات بیشمار آنها و آنچه در زمین پهناور از حیوانات و جنبنده گان که در حرکت هستند به پیشگاه پروردگار انقیاد و جودی دارند و آنچه از بهره هستی برخوردارند عین اطاعت و پذیرش است و این لازم ذاتی از آنها هرگز زوال پذیر نخواهد بود.

وَالْمَلَائِكَةُ:

هم چنین فرشتگان و قدسیان بانقیاد ذاتی و اطاعت و جودی موصوف هستند.

پروردگار عبودیت و خلوص آنان را تصدیق فرموده و هم چنین سجده ذاتی و انقیاد و جودی آنان را گواهی داده و صدور معصیت از آنان امکان ناپذیر است.

وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ:

جمله حال و لازم ذاتی و اطاعت و جودی آنان را بجمله نافیه تأکید می‌نماید و هرگز لحظه‌ای اظهار استقلال و جودی نمی‌نمایند و لازم آن نیز انقیاد عملی است که بهره مأموریت دارند و بآنان محول است تخلف نخواهند نمود. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۶۵

يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ قَوْلِهِمْ:

بیان لازم انقیاد ذاتی فرشتگان و خوف و جودی آنان از پروردگار است خوف بمعنای بیم و هراس از توجه ضرر و حالت روانی است از خطر و ضرری که بر انسان رخ میدهد مانند خطر و خوف بشر از عقوبت پروردگار در اثر گناه و تقصیری که از او سرزده و قوام حالت خوف روانی بتوجه و یاد خطر و عقوبت است و هنگام نسیان و فراموشی و یا غفلت و یا عدم توجه حالت خوف روانی بصورت آرامش خاطر در می‌آید و خوف بشر از عقوبت پروردگار نباید حالت استقرار داشته باشد زیرا مستلزم حالت یأس از فضل پروردگار می‌شود و یأس و ناامیدی از رحمت پروردگار گناهی است نابخشودنی بر این اساس خوف بشر از عقوبت پروردگار باید مقرون بحالت رجاء و امید باشد که از نظر تمرد و گناه خود را مستحق عقوبت دانسته خائف و هراسان باشد و از هر سو رحمت و فضل نامتناهی پروردگار چنانچه خود را شایسته فضل نماید مشمول عفو قرار خواهد گرفت ولی خوف فرشتگان سنخ دیگر و از

حالات روانی نیست که باید مقرون بر جاء و امید عفو باشد بلکه خوف آنان لازم ذاتی و نتیجه معرفت و انقیاد وجودی آنها است و هرگز بر آنان حالت غفلت و نسیان رخ نمیدهد به این که خوف وجودی آنان بصورت ایمنی و استقلال در آید و خوف بشر از عقوبت در اثر تمرد و گناه است نه از قصور ذاتی و معرفت پروردگار و خوف قدسیان از قصور ذاتی و معرفت مقام کبریائی است زیرا فرشتگان موجودات شریف و نزد آفریدگار گرامی هستند و از جنبه مادیت و لوازم آن بری و متزه‌اند و وسائط اجرای تدبیر در جهانند و هرگز حادثه‌ای کوچک و یا بزرگ رخ نمیدهد جز اینکه فرشتگان عهده‌دار اجراء آنها هستند و از اراده و دستور پروردگار تخلف نمی‌نمایند زیرا شخصیت در برابر آفریدگار ندارند و امری را خواستار نیستند غیر آنچه را پروردگار از آنها بخواهد و استقلال در اراده و عمل ندارند بدین جهت تمرد در باره آنان مفهوم ندارد و از نظر قدرت زیاد بر تصور آنان آنستکه چنانچه حکمت اقتضاء کند بطور مثل خود را به بشر ارائه دهند و در انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۶۶

ظرف ادراک و مشاهده قلبی وی بصورت انسان در آیند و بر حسب حقیقت تغییر و یا انقلابی بر آنان رخ نداده باشد.

هم چنانکه جبرئیل علیه السلام بر روح و شهود قلبی مریم صدیقه علیها السلام تصرف نمود خود را بصورت بشر بوی ارائه داد و با او سخن گفت و بوی مزده داد.

وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ:

لازم خوف فرشتگان از مقام پروردگار و بیم و هراس از عظمت کبریائی آنستکه در مقام اداء و وظایفی که بهر یک محول شده انقیاد داشته باشند و عصیان و تمرد در باره آنان مفهوم ندارد زیرا در برابر ساحت کبریائی اراده و استقلال ندارند و آنچه را که اراده فرماید آنها نیز همان را خواسته و اجراء می‌نمایند.

و گفته شده که از جمله (وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ) استفاده می‌شود که فرشتگان مقرب نیز مورد تکلیف قرار گرفته و آیه حکایت از انقیاد آنان می‌نماید و از جمله (يَخَافُونَ رَبَّهُمْ) نیز استفاده می‌شود که از عقوبت پروردگار در اثر تمرد خائف هستند.

پاسخ آنستکه فرشتگان موجودات شریف و گرامی هستند و نیروهای غیبی و وسائط اجرای تدبیر پروردگار در جهانند و از نیروی شهوت و غضب بری و متزه‌اند بدین جهت عصیان و تمرد از آنان امکان ناپذیر است و خوف از عقوبت در باره آنها مفهوم ندارد بلکه مراد خوف و مذلت آنان در اثر معرفت عظمت پروردگار است و جمله بهیئت مضارع ذکر شده شاهد دوام ذاتی و استمرار خوف آنها است.

و لا- محاله خوف آنان ذاتی است از نظر احاطه‌ای که پروردگار بر آنها دارد هم چنانکه از کلمه من فوقهم استفاده می‌شود و لحظه‌ای از احاطه و از عظمت و ساحت کبریائی غفلت نمی‌ورزند و بر آنان لحظه‌ای فراموشی عارض نمی‌شود. انوار درخشان، ج ۹،

ص: ۴۶۷

وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ:

جمله عطف و نظر به این که سیاق آیات کریمه مبنی بر توییخ بیگانگان است و با ذکر مثالی هویت و حقیقت صحنه هستی را بیان نموده و باجسام عمودی سایه‌دار اشاره نموده و این آیه دعوت خرد و فطرت را و هم چنین دعوت پیامبران را بیکتائی و بیهمتائی پروردگار یادآوری نموده که پیوسته جامعه بشر را بخداشناسی میخوانند و بنظام یکنواخت که همه اجزاء و ذرات بشمار جهان را بهم پیوسته است اشاره می‌نماید.

و آیه از نظر تأکید بعقد سلبی آن تصریح نموده که چگونه مدبر جهان را به جز آفریدگار می‌پندارند در صورتی که تدبیر و ربوبیت عبارت از همان آفرینش و ادامه آنست که هر آفریده‌ای را بسوی غرضی از خلقت آنست سوق دهد بشر نیز در اثر نعمت آفرینش و پی در پی تجدد آن باید آفریدگار را پرستش کند و بیکتائی و بیهمتائی او معتقد باشد.

إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ:

بیان توحید خالص است که جهان آفرین تنها شایسته پرستش و سپاسگزاری است و لازم آن نیز از مخالفت او باید در حذر بود.
وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ:

بیان توحید افعالی پروردگار است آنچه در کرات آسمان و زمین پهناور از اجزاء و ذرات بشمار است همه آفریده اویند و هر لحظه که نظام جهان بر پا است و اجزاء و ذرات بشمار آنها پابنده باشند بر اساس تجدد خلقت و تکرار آفرینش خواهد بود و از نظر اتصال تدبیر بصورت بقاء وجود و اتصال و استمرار هستی ظهور نموده و بنظر میرسند.

و بدین طریق تدبیر موجودات جهان هر لحظه و سوق آنها بسوی کمال که غرض از خلقت آنها است صورت میگیرد و با اینکه موجودات جهان همه آفریده انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۶۸

پروردگار و قایم و وابسته باویند و این رابطه آفرینش ناگسستنی است در این صورت چگونه تصور می رود که آفریدگار از تدبیر و سوق آفریده‌ها بسوی کمال کناره گیری نموده مخلوق و آفریده‌ای تدبیر موجودات مانند خود را بعهدہ بگیرد و با ساحت کبریایی مبارزه نماید.

وَلَهُ الدِّينُ وَاصْبَاءُ:

لام حرف اختصاص و دین بمعنای تشریح و تعیین وظایف الهی است که بشر را بسوی کمال و سعادت سوق دهد و هم چنانکه نظام خلقت و آفرینش در حیطه قدرت و از شئون کبریائی است هم چنین آثار آن از جمله نظام تشریح و هدایت است که سلسله بشر را بسوی سعادت که غرض از آفرینش است هدایت و رهبری فرماید.

و از جمله اعزام رسولان عموماً و ارسال رسول گرامی صلی الله علیه و آله بسوی جهان بشریت و تأسیس مکتب قرآن همه از شئون کبریائی و ضعف ربوبیت و حسن تدبیر در باره سوق سلسله بشر بسعادت در دو جهان است.
أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ:

مبنی بر توییخ و تهدید است چگونه از خدایان خیالی بیمناک هستید و در مقام اطاعت و جلب نظر آنان برمیآئید در صورتی که همه مخلوق و آفریده آفریدگار و در حیطه تدبیر اویند و بحکم خرد و دعوت رسول گرامی بشر باید از شرک بساحت کبریائی و از خودستائی بپرهیزد و از تمرد و مبارزه با رسول صلی الله علیه و آله در حذر باشد و مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ:

آیه مبنی بر اظهار منت است نعمت عبارت از هر چه از هستی بهره دارد و در مسیر زندگی و پیمودن راه سعادت بشر از آن استفاده نماید و سر آمد هر نعمت ایمان و صحت بدن و عافیت و ایمن بودن از خطر است آیه بیان آنستکه بشر در مسیر زندگی از هر چه استفاده کند نعمتی است که پروردگار بوی ارزانی انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۶۹

فرموده و باید آن نعمت را مستند بآفریدگار بدانند و در مقام سپاس آن برآید و چنانچه نعمت را نادیده بگیرد و بسپاس آن قیام ننماید و در غیر مورد شایسته صرف کند سلب شایستگی از خود نموده در باره او نقت می شود.

ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ:

شاهد اینکه همه نعمتها که بشر را فرا گرفته از آفریدگار جهان است اینکه چنانچه ضرر و یا خطری متوجه او شود و یا مصیبت و حادثه ناگواری بر انسان رو آورد که از طریق اسباب عادی از رهائی از آن خطر ناامید گردد در آن حال یأس و ناامیدی که او را فرا گرفته خرد و فطرت او متوجه پناهی می شود و بطور شهود خواه ناخواه بدان سو توجه نموده بحال اضطرار با تضرع و زاری خواهان رهائی و نجات خود از خطر می شود.

این همان فطرت بشری است که بمقام کبریائی تعلق دارد و علاقه ذاتی و رابطه‌ای است که هر فردی از بشر را با آفریدگار می پیوندد زیرا در حالیکه راه نجات و رهائی از خطر از هر جهت بر او بسته شده و خود را معرض خطر حتمی می بیند و از همه چیز چشم پوشیده و از زندگی ناامید گشته ناگهان روزنه‌ای از عالم غیب بروی او گشوده شده.

این همان نیروی غیبی است که روح تازه باو می‌دمد و از هر خطر و اضطراب او را ایمن میدارد و او را امید و اطمینان خاطر می‌بخشد این رابطه ذاتی است که هر آفریده‌ای را با جذبه تدبیر پروردگار می‌پیوندد و فطرت او را بسوی آفریدگار متوجه می‌سازد.

و نیز از نظر روزنه روشنائی و نیروی رجا و امیدی که هنگام هلاکت حتمی بروی او گشوده می‌شود قلب و دل او را محکم و استوار می‌نماید شاهد قطعی است که در کمون قلب او پناهگاهی بوده که باو تکیه زده گرچه در سایر اوقات و احوال بدان توجه نداشته و از نور و نیروی درونی خود غفلت ورزیده، انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۷۰

ولی در اثر رو برو شدن با خطر ناگهانی نیروی رجا و امید که خواه و ناخواه پدید می‌آید تراوش همان نیروی است که در کمون داشته است و با وجود نیروی رجا و امید نمی‌توان وجود نیروی موجود درونی و پناهگاه را انکار کرد.

ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرَّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ:

آیه مبنی بر توییح و سرزنش است با اینکه پروردگار بر از دل و تضرع آنان آگاهی دارد درخواست رهائی آنها را از خطر و هلاکت پذیرفته و آنان را بمشیت خود نجات و رهائی بخشیده لازم است این را ظهوری از توحید افعالی پروردگار بدانند و بوحدانیت و بیهمتائی پروردگار اعتراف نمایند ولی گروهی از آنان از نظر کفران نعمت که بدان خو گرفته رهائی خودشان را از هلاکت مستند بحوادث اتفاقی و پیش آمدهای ناگهانی می‌پندارند در صورتی که همان اسباب اتفاقی عواملی هستند که پروردگار آنها را پیش آورده و برای رهائی آنان از خطر بکار برده.

زیرا مشیت و خواست پروردگار پیوسته از طریق علل و اسباب بظهور میرسد و هرگز خواست او بغیر از طریق اسباب اجراء نخواهد شد.

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ:

غرض این گروه از شرک بساحت پروردگار کفران و انکار نعمت است و اینکه علل و اسبابی که بطور اتفاق پیش آمده و انسان را از خطر هلاکت رهائی بخشیده تأثیر تام داشته و مؤثر حقیقی بوده و هیچ ارتباطی با مشیت پروردگار و قبول درخواست و تضرع او نبوده است در صورتی که بطور عیان تضرع و زاری و رجوع فطری و قلبی پروردگار سبب شد که پروردگار وسائلی پیش آورد که از خطر رهائی یابد.

فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ:

با روح پلید و عناد با ساحت کبریائی دوره زندگی و آزمایشی خود را بگذرانید آنگاه که در آستانه مرگ درآیید بطور شهود خواهید فهمید که همه علل و اسباب جهان تأثیر بسزائی داشته و ظهوری از اراده قاهر پروردگارند. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۷۱

وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيْبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ:

جمله عطف و مبنی بر توییح است.

گروهی که از نظر عناد تدبیر پروردگار را در حوادث جهان انکار مینمایند چنانچه خطری ناگهان آنان را فرا بگیرد و زندگی آنان را بطور حتم تهدید نماید آنگاه در اضطراب خاطر با توجه فطری و با تضرع و زاری و سوز و گداز از پروردگار درخواست رهائی خود را از خطر حتمی نمایند پروردگار نیز از نظر فضل تضرع و زاری و درخواست آنان را پذیرفته کشتی شکسته آنان را در اقیانوس خروشان در اثر وزیدن اتفاقی بادهای موافق آنان را بسلامت بساحل رسانیده و از خطر هلاکت و غرق ایمن فرموده، لازم است پیوسته فضل پروردگار را بیاد داشته و بسپاس آن قیام نمایند ولی این گروه از نظر عناد با ساحت کبریائی اضطراب خاطر از توجه خطر و تضرع و زاری خود را فراموش نموده که از پروردگار نجات و رهائی خود را از هلاکت و غرق درخواست نموده‌اند.

همچنین پذیرش و فضل پروردگار را نادیده گرفته‌اند بلکه نجات خود را از غرق مستند به پیش آمدهای اتفاقی پندارند بدون اینکه

رهائی آنان از خطر بمشیت پروردگار ارتباط داشته باشد این کفران نعمت و اظهار لجاج با ساحت کبریائی است.
 تَاللَّهِ كُتِبْنَا لَهُ مَقَدِّرًا سَعْدًا وَمَا لَهُ آفَاقٌ تُعْتَدُ: تَفْتَرُونَ:

مبنی بر توییح و تهدید است سوگند یاد نموده که به هر یک از اندیشه‌های بیبایه و سخنان بیهوده که از نظر عناد و اسائه ادب بساحت پروردگار نسبت داده‌اند بطور حتم مورد مؤاخذه و عقوبت خواهند قرار گرفت.
 وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ:

جمله عطف و مبنی بر توییح است از جمله پنداشت خرافی و شرک آنان آنست انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۷۲
 که در باره ساحت کبریائی اسائه ادب نموده فرشتگان را دختران او پنداشته و بساحت او اختصاص داده در حالیکه فرزندان پسر بخود مردم اختصاص دارد از نظر اینکه مردم از دختر خوش ندارند و سبب خواری و مذلت بوده و آزار می‌کشیدند و از داشتن پسر لذت میبردند از نظر اینکه نایب و مثل و بدیلی است بخود اختصاص می‌دهند.
 وَ لَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ:

آنچه که خوش دارند آنستکه فرزندان پسر بآنان نسبت داشته و کمک و سبب بقاء نام آنها خواهد بود.
 وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ: چنانچه بهر یک از مردم بت پرست مژده دختری داده می‌شد رخسار او تیره گشته غم و اندوه خود را پنهان می‌نمود و از مذلت و خواری این مژده که لازم داشتن فرزند دختر است بیدرنگ از مجلس بیرون آمده خود را از آنان دور و پنهان می‌نمود و در اندیشه آن بود که در آن باره چه پیش گیرد دختر را با خواری و ننگ نگهدارد و یا او را در خاک پنهان نموده زنده بگورش کند.
 أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ:

چه اندیشه ننگ آور است تصمیم بی‌رحمانه که در باره دختران پاره تن خود اتخاذ می‌نمودند گفته شده در زمان جاهلیت چنانچه کسی آثار زایش و وضع حمل در همسر خود احساس می‌کرد از خویشان و دوستان خود پنهان می‌شد تا هنگامی که همسر او وضع حمل کند چنانچه فرزند نوزاد پسر بود از مژده خوشوقت و مسرور می‌شد و در صورتی که نوزاد دختر بود رخسار او تیره و غمگین می‌گشت و روایت شده که قیس بن عاصم عرض کرد یا رسول الله در زمان جاهلیت من هشت دختر خود را در خاک پنهان نموده‌ام حضرت فرمود بکیفر هر یک برده‌ای انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۷۳
 آزاد کن.

و نیز فرمود خطا و گناهان در زمان جاهلیت در اثر گرویدن بدین اسلام محو و نابود می‌شود و مورد عفو قرار می‌گیرند و خطا و گناهان در زمان گرویدن بدین اسلام تنها از طریق استغفار و طلب آمرزش مورد عفو قرار خواهد گرفت.
 لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ:

لام ملک و اختصاص و جمله خبر مقدم است و مثل و السوء مبتدای مؤخر و مبنی بر حصر است آیه بیان آنستکه انکار روز قیامت ریشه و اساس کفر و خودستائی و اخلاق رذیله و ستم و جنایتها و گناهان است زیرا کسی که می‌پندارد هر عقیده اتخاذ نماید و هر رذیله و جنایتی مرتکب شود مورد بررسی و مؤاخذه و عقوبت قرار نمی‌گیرد هرگز رادع و مانعی برای خود از اندیشه کفر و یا هر ستم و جنایتی نمی‌بیند در این صورت هر قدرت و توانائی دارد صرف خودستائی و ستم بزیردستان و کامیابی و کامرائی تمایلات خود می‌نماید.

بر این اساس برای جلوگیری از شرک و کفران نعمت آفرینش و از هر رذیله خلقی و جنایت همانا ایمان بروز قیامت و محاسبه و بررسی باعمال و گناهان به پیشگاه پروردگار است و مفاد کلمه (مَثَلُ السَّوْءِ) صفات رذیله شرک و کفران نعمت آفرینش که ریشه و اساس هر جنایت است شامل می‌شود.

و از جمله لازم آن رذائل خلقی و ارتکاب گناهان و ظلم و ستم است و از نظر تقابل اساس کمال انسانی و انتظام زندگی سلسله بشر بر ایمان بروز جزاء و بررسی باعمال قلبی و باعمال جوارحی استوار است و هیچیک از مواد و اصول توحید صفات و توحید افعالی پروردگار مانند ایمان بروز قیامت در سعادت و انتظام زندگی سلسله بشر نقش مؤثری نخواهد داشت.

و از نظر اینکه ایمان بروز جزاء که اساس انسانیت و مسؤولیت و محور فضیلت و سعادت است دارای درجات بیشمار می‌باشد درجه نازل آن که مشوب انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۷۴

به نسیان روز جزاء و غفلت از بررسی باعمال جوارحی در پیشگاه کبریائی است سبب جرئت و ارتکاب گناهان کبیره و پاره‌ای از رذائل خلقی خواهد بود و هر یک از اهل ایمان بقدر تذکر و یاد روز جزاء و بررسی باعمال قلبی و جوارحی آنان در پیشگاه پروردگار دارای صفات فاضله و نیروی تقوی خواهند بود.

و در آیات کریمه مانند (أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ۷/ ۱۷۹) و آیه (إِنَّ الَّذِينَ يَصِلُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ ۲۷/ ۳۸) تنها نسیان و غفلت از روز جزاء را اساس شرک و رذائل خلقی و جنایت معرفی نموده از نظر آنستکه بشر بحکم خرد و فطرت زندگی خود را بر اساس تعقل و معلومات تصدیقی می‌بیند و نتیجه آن مسؤولیت در برابر اندیشه و عمل قلبی و جوارحی خود خواهد بود و این نیروی عاقله که از قضایای تصدیقیه و معلومات بیشمار بدست آورده و صورت روانی خود قرار داده هرگز بمرگ فناء‌پذیر نیست و نابود نخواهد شد و بطور بداهت مرگ را انتقال از این جهان بعالم دیگر می‌بیند.

بنابراین مراد از نسیان و غفلت همان انکار و لجاج در باره مسؤولیت خود و در باره روز جزاء است که در فطرت وی نهاده و با حکم خرد آمیخته و قابل تکذیب نخواهد بود.

وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى:

لام حرف ملک و اختصاص و آیه مبنی بر حصر است المثل بدو فتحه بمعنای صفت و نشانه است که هر موجودی شأنی و صفتی خواهد داشت و صفت عالی شاهد بر علو و ارجمندی موصوف می‌باشد.

و عبارت از صفت وجودی است که بر اساس اختیار و سبب کمال و فضیلت باشد مانند علم و احاطه و توانائی و حیات و اینها صفات وجودی و نشانه علو و ارجمندی است و دارای مراتب و درجات بیشمار و بطور عاریتی و از غیر افاضه می‌شود مثلاً حیات و زندگانی بشر و هم چنین قدرت و توانائی و علم و احاطه روانی او بطور انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۷۵

عاریتی و مقرون بنقص است و ساحت پروردگار منزله از نقص و امکان است. بر این اساس هر صفت کمال وجودی بحقیقت آن که عین موصوف بوده و مشوب بنقص نباشد از شئون و مظاهر کبریائی است مانند حیات و علم و قدرت و سایر کمالات وجودی که بطور حقیقت و ذاتی و غیر محدود و نامتناهی است بر ساحت پروردگار صادق خواهد بود و در باره آنها تعبیر باعلی می‌شود بلحاظ آنستکه از افق امکان بالاتر و مصون از نقص و زوال است.

وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ:

هر دو صفت فعل پروردگار و مبنی بر حصر است همه صفات کامله و اسماء حسنی و مثل علیا اختصاص بساحت پروردگار دارد زیرا هر یک از صفات کمال که زیاده بر افق امکان باشد و مقرون بنقص و فقدان نباشد شایسته کبریائی است و بعبارت دیگر هر صفت کمال وجودی که برای پروردگار اثبات می‌شود باقید عزت وجودی یعنی نفی نقص و امکان است.

و از جمله نقص آنستکه موجودی فاقد عزت و محدود بوده و بنهایت گراید زیرا هیچ موجودی خود را محدود نمی‌نماید بلکه آفریدگار باید آنرا محدود نماید و از جمله مفاد صفت عزیز آنستکه همه صفات کامله او عین ذات اویند و زائد بر ذات او نبوده و گر نه عاریت و محدود خواهد بود.

و چنانچه صفت علم او غیر از قدرت و حیات او باشد لا محاله مرکب از حد و محدود و متناهی بوده ترکیب و فقر و حاجت لازم لا ینفک او خواهد بود خلاصه صفت عزیز از جمله صفات ثبوتی است که سلب هر گونه مذلت و خواری و حاجت و نقص را از ساحت پروردگار می‌نماید و همه صفات کامله را مثل اعلی و اسماء حسنی معرفی می‌نماید هم چنین صفت حکیم همه آثار و افعال او را بر اساس اتفاق و نظام یکنواخت و خالی از نقص و تبدل معرفی می‌نماید. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۷۶

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَّ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ:

آیه بیان آنستکه چنانچه پروردگار هر یک از افراد بشر را چه از نظر گناهان انفرادی و مباشری مانند شرک و جنایات و چه از نظر گناهان اجتماعی و همگانی مورد مؤاخذه و پیگیر قرار دهد هر آینه نظام زندگی بشر مختل خواهد شد و سلسله بشر بسوء اختیار خود بهلاکت محکوم خواهند گشت و کلمه ناس افراد و اجتماع را شامل می‌شود و چنانچه افراد در اثر شرک و کفران نعمت مورد عقوبت و مؤاخذه قرار گیرند و این جریان ادامه بیابد اندک زمانی نسل بشر منقرض خواهد شد و نقص غرض از نظام خلقت و آزمایش سلسله بشر از اولین و آخرین است.

ما تَرَكَّ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ:

نظر به این که صحت قضیه شرطیه بر اساس رابطه شرط یا جزاء است گرچه تحقق شرط محال باشد و بتبع آن جزاء نیز امکان ناپذیر خواهد بود آیه مبنی بر منت و تفضل است که چنانچه فضل پروردگار در باره سلسله بشر نبود و مقرر می‌شد که افراد بشر در اثر کفران نعمت و گناهان بدون تأخیر مورد مؤاخذه و عقوبت قرار بگیرند مانند زلزله و بیماریهای همگانی مانند طاعون و مجازاتها که حکمت اقتضاء میکرد هر آینه نظام آزمایش و مهلت مختل می‌گشت و سلسله بشر منقرض می‌شد و چون غرض اصلی از خلقت بشر و بناگذاری مکتب عالی قرآن همانا مهلت آزمایش است که تحقق بیابد و ظهوری از صفت رحمت و مغفرت پروردگار معرفی شود پس بقاء نسل بشر و اجرای غرض اصلی و آزمایش همه افراد بر اساس تفضل است و در باره اهل ایمان فضل حقیقی است که نسل بشر از اولین و آخرین بدنیا بیایند و در اثر بکار بردن نیروی اختیار مورد آزمایش قرار بگیرند گروه بسیاری در اثر انقیاد و اطاعت بمقاماتی از سعادت و انسانیت نائل شوند در باره اینان فضل حقیقی است و در مورد بیگانگان که از نسل آینده بوجود بیایند و مورد آزمایش قرار بگیرند آغاز فضل است ولی در اثر شرک و ارتکاب گناهان فضل پروردگار را انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۷۷ بسوء اختیار خودشان بصورت نعمت و عقوبت درمی‌آورند و کلمه دابه هر جاننداری که نیروی خود را بکار بندد شامل می‌شود و از نظر اینکه حیوانات اهلی بهره‌دار چنانچه خللی در زندگی بشر رخ دهد سبب اختلال زندگی آنها خواهد شد زیرا حیوانات بهره‌دار بکمک بشر می‌توانند بزندگی خود ادامه دهند و حیوانات درنده وجود آنها طفیلی است بطبع منقرض خواهند شد.

وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ:

از نظر نظام کامل و اجرای آزمایش و سوق افراد بشر بسوی آنچه خود برگزینند که ظهوری از فضل پروردگار است ناگزیر باید مدتی بهر یک از افراد مهلت داده شود تا بتواند با نیروی اختیار هر هدف و مقصدی را که میخواهد با سعی و کوشش بدان سو رهسپار گردد ناگزیر برای هر فردی و یا جامعه‌ای مدت مشخص و اجل معین مقرر خواهد فرمود بدیهی است اجل و مدتی را که پروردگار بر حسب نظام عمومی جهان برای فرد و یا اجتماعی مقرر فرماید هرگز لحظه‌ای تخلف پذیر نخواهد بود.

وَيَجْعَلُونَ لِّهِ مَا يُكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكُذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ:

از جمله شاهد بر عناد این گروه خرافی پرست آنستکه دختران را نسبت بی‌پروردگار میدهند از نظر اینکه مورد کراهت آنان بوده و سبب مذلت و خواری است و فرزندان پسر را بخودشان نسبت میدهند زیرا سبب خوشنامی و قدرت و بقاء آنان می‌باشد و از نظر هتک و نسبت ناسزا بساحت پروردگار گویند ما بامر خیر و شایسته‌ای پیش‌دستی و سبقت نموده نام نیک را برگزیده‌ایم و آنچه سبب خواری و مذلت است برای آفریدگار قرار داده‌ایم ناگزیر سیرت این عمل و رفتار هتک بساحت پروردگار است که در قیامت

بصورت شعله‌های آتشین ظهور خواهد نمود و در انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۷۸

اظهار عناد با پروردگار چه بسیار افراط نموده‌اند.

تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَوَيْهَهُمُ الْيَوْمَ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ:

آیه خطاب بر رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سوگند یاد نموده محققا رسولان بسیاری بسوی امتهای گذشته اعزام نمودیم در مقام انکار و مبارزه با دعوت پیامبران برآمده شیطان نیز رفتار انکارآمیز آنان را زینت بخشیده و بنظر آنان خوش آمده هم کیش و هم آهنگ خود نموده بدین جهت در عوالم و نشئات دیگر نیز شیطان سرپرست و انیس آنان خواهد بود و برای آنان پیوسته عذاب دردناک و عقوبتهای زیاده بر تصور آماده شده است.

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ:

و نیز خطاب بر رسول گرامی صلی الله علیه و آله نموده با اختلاف و مبارزه مردم بت پرست در باره توحید افعالی پروردگار غرض از نزول آیات قرآنی شرح و بیان حقایق و معارف الهی است که برای آنان بطور واضح و آشکار بیان نمائی و حجت بر آنان تمام شود و عذری از آنان پذیرفته نباشد و در باره اهل ایمان و دانشجویان مکتب عالی قرآن سبب هدایت و رحمت و سعادت در دو جهان خواهد بود.

در کتاب کافی بسندی از عبد الرحمن بن کثیر روایت نموده گفت سؤال نمودم از امام صادق علیه السلام از آیه (فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) امام فرمود ذکر محمد صلی الله علیه و آله است و ما اهل ذکر هستیم که مردم از ما باید سؤال نمایند.

در تفسیر برهان بسندی از امام صادق علیه السلام روایت نموده در باره آیه شریفه (فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) امام فرمود کتاب ذکر است و اهل آن آل محمد علیهم السلام است پروردگار مردم را امر فرمود که از آنان سؤال کنند و هرگز امر نفرموده که از مردم جاهل و نادان پرسش نمایند پروردگار قرآن کریم را ذکر انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۷۹

نامید و فرمود: (وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) و نیز فرمود: (وَ إِنَّهُ لَمَذْكُرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ).

تفسیر عیاشی از محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت نموده گفت سؤال نمودم از امام گروهی از ما چنین پندارند که مراد از آیه (فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) یهود و نصاری هستند امام فرمود در این صورت مردم را بدین خودشان دعوت می نمایند و اشاره بخود نموده فرمود ما اهل ذکر هستیم که مردم از ما باید سؤال کنند و نیز فرمود مراد از ذکر قرآن کریم است.

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۸۰

[سوره النحل (۱۶): آیات ۶۵ تا ۷۷] ص: ۴۸۰

اشاره

وَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعِيدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَشْكُرُونَ (۶۵) وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُّشْفِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ يَدَيْنِ فَوَيْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ (۶۶) وَ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سِكْرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۶۷) وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا يَعْرِشُونَ (۶۸) ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۶۹) وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكُنِيَ لَا يَعْلَمُ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ (۷۰) وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادَىٰ رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَلَيْسَ اللَّهُ بِجَحِيْدُونَ (۷۱) وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ

أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَيْنَ وَ حَفَدَةً وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَلَيْسَ بِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ (۷۲) وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ شَيْئًا وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ (۷۳) فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۷۴)

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَ مَنْ رَزَقْنَاهُ مِنْ رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۷۵) وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَ هُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّهُهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۷۶) وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا أَمْرُ السَّاعِيَةِ إِلَّا كَلِمَحٍ الْبَصِيرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۷۷)

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۸۲

(شرح) ص: ۴۸۲

وَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا:

بیان توحید افعالی پروردگار است پس از اینکه در فصل زمستان زمین نیروی حیات خود را از دست داده و مانند حشرات زمستان خواب مرده است هنگام بهار در اثر ریزش باران پروردگار حیات تازه بزمین میدمد و هسته و نیروها که درون زمین پنهانند و مانند حشرات زمستان خواب مرده‌اند ناگهان رو برشد و نمو خواهند گذارد.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ:

غرض از ذکر این امر محسوس آنستکه چنانچه بشر بندای فطرت گوش فرادهد در فصل بهار از هر سو می‌شنود و می‌یابد که بواسطه ریزش باران پروردگار بزمین و به هسته‌های که درون زمین پنهانند نیروی حیات تازه می‌بخشد و هر یک زندگی مجدد خود را آغاز می‌نمایند همچنین خرد از این نظام می‌فهمد که پروردگار نیز قادر است در قیامت بدنهای هر یک از افراد بشر را که در اعماق زمین و یا در اقطار جهان پراکنده‌اند مجددا روح بدمد و بشر بار دیگر زندگی خود را از سر بگیرد.

وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَوْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ:

از جمله دلائل آشکار بر توحید افعالی پروردگار آنستکه چنانچه بشر در باره انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۸۳

حیوانات بهره‌دار احشام و اغنام بنگرد و بیندیشد درسها از عبرت گرفته و بطور شهود توحید افعالی پروردگار را می‌فهمد و می‌یابد چگونه از درون این حیوانات که مملو از تفاله‌های هضم شده گندیده و از خون پلید است و از مشاهده آنها انسان نفرت دارد پروردگار با حسن تدبیر غذای گوارا شیر سفید مطبوع و خوشبو می‌فشرد و استخراج می‌نماید و دسرس بشر می‌گذارد.

وَ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا:

از جمله نعمتها در نوع رستنی درخت خرما و انگور است و بمنظور تأمین مواد غذایی و خواربار برای بشر پروردگار آنها را آفریده و در نظر گرفته شده که از آنها خرمای خشک و مویز و کشمش اتخاذ و بهره گرفته می‌شود و شربت مست کننده نیز از آنها بدست می‌آید.

و از نظر اینکه در آیه محصول خرما و مویز و کشمش را رزق حسن و غذای گوارا نامیده و فشرده و شراب آنرا مست کننده معرفی نموده شاهد بر قذارت و حرمت آنست زیرا بر حسب منطق عقل و خرد آشامیدن مایع مست کننده زیان آور است و نیروی ادراک و شعور و تعقل را از انسان بطور موقت زائل می‌نماید و مداومت بآن زیاده بر آثار و خلل که در اعضاء رئیسه مانند قلب و کبد بجا می‌گذارد خطرها نیز در ماده تناسل پدید می‌آورد و در نسل نیز بودیعت می‌سپارد.

و از جمله اشتقاق خرما و انگور از نظر فواید بسیاری که دارند و نمی‌توان آنها را نادیده گرفت اتخاذ سرکه و اسید است.

گفته شده نظر به این که آیه در مقام منت گذاری است که محصول درخت خرما و تاک از جمله مواد خواربار و مواد غذایی لذیذ است و آیه آنها را رزق حسن و غذای گوارا معرفی نموده و از جمله محصول آنها شراب مست کننده است و از آن استفاده جواز آشامیدن شراب می شود و از نظر اینکه فقط مقدار زیاد آن مست کننده و سبب زوال عقل می شود و از امتنان آیه استفاده می شود که فقط مقدار کم انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۸۴ که مست کننده نباشد آشامیدن آن جایز است.

این نظر بر خلاف ظاهر آیه و بر خلاف حکم فطرت است زیرا اگرچه آیه بر مبنای امتنان بلحاظ محصول خرما و مویز و سرکه رزق گوارا معرفی شده نه از نظر مسؤل دیگر آن که شراب مست کننده باشد و بر تقدیر صحت اینکه آیه از هر جهت بر اساس امتنان است.

اطلاق کلمه سکرا کم یا زیاد آنرا شامل می شود و این بر خلاف حکم عقل و خرد است و نیز آیه قابل نسخ و رفع نخواهد بود و آیه (إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ) آنرا نسخ نخواهد نمود زیرا نسخ در باره حکمی است که مصلحت موقت و یا مفسده موقت و محدود داشته باشد و بفرارسیدن آن وقت قابل نسخ باشد ولی حکمی که بر اساس امتنان باشد هرگز قابل رفع و نسخ نخواهد بود.

نتیجه آنکه از آیه نمی توان استفاده امتنان کرد زیرا بطور حتم حکم آشامیدن شراب در اسلام و همچنین بحکم خرد و فطرت حرام است چه کم و یا زیاد آن و در هیچ یک از دیانت‌های آسمانی آشامیدن شراب جایز نبوده است زیرا منافی با تعلیم و تربیت بلکه سوق بشر به همحیت خواهد بود.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ:

ذکر این نعمتها سبب جلب توجه خردمندان بتوحید افعالی پروردگار میشود که بسپاس آن قیام نمایند و بیندیشند که بدست آمدن محصولات مانند خرما و سایر مواد خواربار با گذشت فصولی چند از سال وابسته بهمه عوامل طبیعت و عوامل جوی و نظام جهانی است که هر یک در مورد خود تأثیر نمایند و دوره‌های چندی بر گلها و شکوفه‌ها و میوه‌ها بگذرد تا هنگام حصاد و بدست آمدن محصول فرا رسد و قدرت لا-یزالی و توحید افعالی پروردگار را در صحنه جهانی بهر عاقلی و خردمندی ارائه می دهد. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۸۵

وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ:

وحی به معنای الهام بخاطر و ادراک امری است از طریق مرموز و اختصاص به مورد خاص داشته و دیگری آنرا ادراک ننماید و نفهمد و این حقیقت مصادیق و موارد بسیار دارد و چنانچه امر الهام شده امر معنوی و باطنی باشد مانند الهام حقایق و سروش غیبی به پیامبران.

این مرتبه‌ای از موهبت وجودی و علمی است که به قلب و روان پیامبران القاء و الهام می شود و نازلترین مرتبه وحی ادراک حیوانات و حشرات به نیاز خود به این که به امور و به معانی انتقال بیابند که هر لحظه نیازهای خود را تأمین کنند و حاجت زندگی خود را بر آورند و غرضی که از خلقت آنها است، خواه ناخواه بر آنها مترتب می شود.

و بر حسب منطق آیه (إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ أَنْ اقْبِضِي فِي الثَّابُوتِ فَاقْبِضِي فِي الْيَمِّ ۗ ۲۰ / ۴۰) اخطار به مادر موسی کلیم علیه السلام نموده به این که نوزاد خود را در جعبه تخته‌ای نهاده و در رود نیل آنرا رها کند و اخطار به قلب وحی معرفی شده.

بر اساس توکل و اعتماد به ساحت کبریائی و نیز از نظر توحید افعالی است و نیز به منطق آیه (أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا) ادراک حشره زنبور عسل به نیاز خود که لانه و آشیانه‌ای در کوه و یا به درختان کهنسال برگزیند و درون آن پناه ببرد و نیز برای رفع نیاز خود از گلها و شکوفه‌ها استفاده کند.

وَمِمَّا يَعْرِشُونَ:

و نیز اخطار معنا و درک نیاز دیگری نموده به این که بطور طبقه بندی از موم و به شکل مسدس سوراخهائی روی هم قرار داده، به منزله ظرفهائی برای گذاردن عسل آماده نمایند. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۸۶
ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ:

الهام دیگری به زنبور عسل نموده و آن ادراک گرسنگی است و رفع آنرا نیز از این طریق درک کند که از هر گونه اقسام گلها و شکوفه‌ها و ازهار گرد آنها را بمکد و به درون خود فرو ببرد.
فَأَسْأَلُكَ سُبُلَ رَبِّكَ ذُلًّا:

جمله تفریع بیان غرض از وحی و ادراک نامبرده آنستکه خواه ناخواه با نهایت انقیاد غرضی که از خلقت آنست بیدرنگ به آشیانه خود باز گردد و از گرد شکوفه‌ها و گلها آنچه مکیده و فرو برده بطور نضح شده به صورت عسل آنرا در ظرفهای مسدس و شش گوشه ساخته شده از موم ذخیره نماید و بدین وسیله غذای خود را در زمستان که بخواب بسر میبرد آماده کند.
يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ:

الهام دیگر به زنبور عسل آنستکه پس از بازگشت به آشیانه خود از درون و شکم خود صافی مایه را بیرون می‌آورد به رنگهای گوناگون به نام عسل که شفاءبخش بسیاری از بیماریها است.
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ:

چگونگی زندگی حشره زنبور عسل از جمله دلائل بر توحید افعالی پروردگار است و در آن باره دانشمندان بسیاری کتابها نوشته‌اند و پاره‌ای از اسرار زندگی اجتماعی و انتظام داخلی و اقتصادی این نوع حشره حساس و زیرک را نوشته و پس از سالها پیگیری و کنجکاوی آنچه فهمیده، ضبط نموده‌اند، باقرار به این که اسراری مرموزتر در بر دارند که از ادراک و احاطه بشر خارج است. و محتمل است، غرض آیه از تفکر بشر در باره حشره زنبور عسل این باشد با اینکه کتابها نوشته شده و نوشته خواهد شد. با تفکر بشر اسراری را فهمیده و تصدیق نموده‌اند باز برای بشر در باره این حشره مجهولات غیر قابل حل خواهد بود که پیوسته نیاز به تفکر دارد. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۸۷

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ:

بیان آنستکه پروردگار سلسله بشر را از طریق تناسل ایجاد فرمود و پس از پایان دوره زندگی روح هر یک از افراد بشر را قبض خواهد فرمود.

(توفی) بمعنای قبض و گرفتن و نگهداشتن با کمال قدرت است و به هیئت مضارع ذکر شده، دلالت بر دوام و استمرار دارد که پس از قبض روح پیوسته در حیطه قدرت پروردگار خواهد بود و بر حسب آیه (قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ) بواسطه ملک الموت و اعوان و یاوران او پروردگار ارواح بشر را قبض می‌نماید و از جمله (و کل بکم) استفاده می‌شود، که برای همیشه نیز ارواح بشر تحت حیطه و نظارت ملک الموت بوده و خواهد بود.

و نیز استفاده می‌شود که حقیقت انسان همان روح است که مورد قبض و توفی قرار می‌گیرد و بدن عنصری پس از جدا شدن روح از بدن همچنان محکوم نظام طبع خواهد بود.

وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ:

پروردگار به بعضی افراد عمر و زندگی طولانی می‌دهد بطوریکه در اثر پیری قوای بدنی را کم کم از دست می‌دهد و زندگی بر او سخت و دشوار می‌شود و نیازهای خود را نمی‌تواند برآورد و موقعیت اجتماعی وی نادیده گرفته می‌شود نقصان و انحطاط در اعضا و جوارح او آشکار شده، همچنین بر قوای فکری و نیروی عاقله او فراموشی و ضعف مستولی می‌گردد.

لَكِي لَا يَعْلَمُ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا:

پس از اینکه بشر در دوره زندگی بر معلومات و بر قضایای تصویری و تصدیقی بسیاری احاطه یافته و بطور ثابت صورت روانی او بوده، در اثر ضعف قوای جسمانی بر قوای فکری و نیروی عاقله او نیز ضعف و فراموشی استیلا خواهد یافت، شاهد آنستکه حیات و زندگی بشر و همچنین جوانی و رشد و انحطاط قوای جسمانی انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۸۸ و روانی او خارج از حریم اختیار است.

چنانچه اینگونه تحولات در شعاع قدرت بشر باشد، هرگز حالات نادانی و فقدان و فراموشی را انتخاب نخواهد نمود و از نظر اینکه علوم تصدیقی و استدلالی بشر اکتسابی و بطور عاریتی است زوال و تزلزل پذیر می‌باشد و نیز نظر به این که روح و نیروی عاقله تعلق است و به آن نفس گفته می‌شود و قوام آن وابسته بتعلق ببدن و بر اساس ارتباط با قوا و نیروی بدنی است.

چنانچه به نیروی اعضاء و جوارح ضعف و انحطاط رخ دهد ناگزیر بنیروی روانی تفکر و اندیشه سرایت خواهد نمود و در صورتی که در اواخر عمر که قوای بدنی و همچنین نیروی تفکر معرض خطر و خلل قرار گیرد چنانچه در آستانه مرگ در آید در باره او نظام طبع بصورت نظام شهود در خواهد آمد و علم و احاطه او بر اساس فکر و استدلال و تصور نخواهد بود، بلکه بر اساس نظام شهود است که قابل تزلزل و تردید نخواهد بود و آیه (يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا ۱۳ / ۳۰) بیان نموده قیامت عالم شهودی است که سیرت عقیده و اعمال اختیاری بشر حضور می‌یابد و آنچه پنهان بوده آشکار می‌شود و انسان بدرون خود نظاره می‌نماید و عقیده و اعمالی را که انباشته به منزله ملکات و صفات درونی و روانی است که انسان بطور شهود واجد آنها بوده، در خود، آنها را می‌یابد و بطور عاریتی نیست که زوال و یا تزلزل پذیر باشد همچنانکه در نظام طبع انسان هرگز از ذات و ذاتیات خود غفلت نخواهد نمود.

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ:

هر دو صفت فعل است علم صفت ذاتی، همچنانکه علم و احاطه پروردگار به موجودات مانند قدرت صفت فعل است. نظام آزمایش و سوق بشر بسوی کمالی که برگزیند اینچنین اقتضاء دارد که به بشر اعلام شود که زندگی و حیات و تحولاتی که بر او پیوسته رخ میدهد ظهوری از مشیت و خواسته پروردگار انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۸۹ است و بر حسب توحید افعالی پروردگار نیز آن را تصدیق نموده بیابد.

وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ:

بیان حال دیگر از احوال و تحولات انسان است و نظام اجتماعات بشری بر اساس برتری و فضیلت بعضی بر بعضی دیگر استوار است، به این که موهبت بهره هستی نسبت به افراد متفاوت باشد، از نظر اینکه احتیاجات بشری بشمار است و همه گونه نیازهایی را باید به کمک افراد تأمین کرد در این صورت تفاوت طبقات از لحاظ فضیلت ذاتی و یا اکتسابی و یا فقدان فضیلت سبب می‌شود که همه گونه احتیاجات همگانی تأمین شود.

همچنانکه نظام امکان بر تفاوت فیض بر موجودات استوار است موجودی اقصی مرتبه فضیلت و ارتباط با ساحت کبریائی را دارد مانند یگانه گوهر هستی مقام خاتمیت و نیز بطور تسلسل تا نازلترین مرتبه که بهره و شأنی ناچیز از وجود دارد و اختلاف موجودات بر تفاوت قابلیتات و استعدادها استوار است.

رزق عبارت از هر گونه بهره هستی و مزیتی است که سبب فضیلت و برتری گردد چه بر اساس اعتبار و عاریت باشد مانند علاقه مال و منال و یا بطور صفت ذاتی و تکوینی و یا صفت اکتسابی مانند ذکاوت و سخنوری و شجاعت و حسن تدبیر و هر یک بهره هستی و وجودی است که سبب فضیلت و برتری می‌شود و نمی‌توان آن را از خود سلب کرد و به دیگری واگذارد و هر گونه فقدان و نقص بهره وجودی مفضولیت بشمار می‌آید مانند برده که فاقد فضیلت استقلال ارادی است و از جمله رزق علاقه مالی و منالی

است مانند حیوانات بهره‌دار اغنام و احشام.

نظام اجتماع مانند نظام موجود واحد است همچنانکه هر فردی از انسان انتظام وجودی و بهره هستی او به آنستکه همه اعضاء و جوارح او بطور مرتبط و متناسب و در بهره یکسان باشد مثلاً دیدگان موقعیت و فضیلت بر سایر اعضاء دارد و هر یک از اعضاء و جوارح موقعیتی از اثر دارد که سایر اعضاء فاقد موقعیت آن اثر انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۹۰ و فضیلت است.

همچنین نظام اجتماع از طبقات متناسب صورت می‌گیرد و در چگونگی زندگی و اساس نیز باید همه یکسان بهره‌مند شوند و گر نه سبب اختلال و انقراض اجتماع خواهد شد فَمَا الَّذِيْنَ فَضَّلُوا بِرَادَى رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ: جمله نافیه فضیلت و بهره‌ای که می‌توان از آن استفاده نمود چه بسیار که نمی‌توان آنرا بدیگری واگذار تا در نتیجه همه در یک سطح زندگی نمایند و بر حسب نظام آفرینش این نعمت و فضیلت اختصاص بهمان شخص دارد. أَفَيَنْعَمُهُ اللَّهُ يَجْحَدُونَ:

مبنی بر توبیخ است نعمت فضیلت و بهره وجودی بعضی افراد بر بسیاری از افراد دیگر محور صلاح و اساس انتظام اجتماع است هرگز این نعمت را نباید انکار نمود زیرا نظام امکان بر تفاوت قابلیت استوار است. و نیز گفته شده محتمل است مفاد آیه آن باشد که پروردگار به کسانی که مال و منال و علاقه ملکی بیشتری داده که بر سایرین برتری یافته‌اند آنچه نیاز دیگران را تامین کنند واسطه بوده و هرگز به سایرین رزق و روزی نمی‌دهند بلکه آفریدگار رازق و روزی دهنده به آنهاست و همه مردم از نعمتهای پروردگار بواسطه استفاده می‌نمایند: وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا:

از جمله نعمتهای پروردگار آنستکه توالد و تناسل سلسله بشر را این چنین مقرر فرموده، آغاز حوا را آفرید و در اثر ازدواج با آدم ابو البشر علیه السلام فرزندان پسر و دختر از آن دو بوجود آمد و در هر مرتبه از توالد فرزندان پسر و دختر می‌آفریند و با یکدیگر ازدواج نموده انس گیرند و ایتلاف یابند و بدین اساس نسل بشر در جهان باقی بماند، فرزندان پسر نواده و فرزندان دختر حفیده و نواده دختری انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۹۱

نماید می‌شوند، این بزرگترین نعمتی است که آفریدگار ارزانی فرموده و چنانچه بشر از آن اعراض نمایند و رابطه سببی و ازدواج را نادیده بگیرند، نسل بشر قطع می‌شود.

وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ:

از جمله نعمتهای پروردگار آنستکه از محصول و میوه‌ها و مواد خواربار غذاهای لذیذ و گوارا دسترس مردم می‌گذارد. أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ:

مبنی بر توبیخ و تهدید است، چگونه بیخردان به سخنان بی‌پایه و خیالات واهی اعتماد نموده، تصدیق می‌کنند.

از جمله اینکه دختران رابطه و نسبت با آفریدگار دارند همچنین سایر احکام و آئین که پیشوایان ضلالت به آن ملتزم هستند.

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ:

از جمله ایمان به باطل و کفران نعمت آفرینش آنستکه خدایان خیالی را پرستش می‌نمایند، بگمان اینکه توجه آنها را جلب نمایند، در صورتی که در هیچ یک از کرات بالا و زمین پهناور اثری و سودی بر آنها مترتب نمی‌شود و هرگز قدرت و توانائی ندارد که ضرر و زیانی از مردم دفع نمایند.

فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ:

عقد سلبی و تفریع است، از جمله آثار توحید صفات و افعال پروردگار و تبری از شرک نیز به ساحت او از اوصاف و مثالهایی است

که مستلزم نقص و امکان باشد و یا مثل و مانند برای او تصور نموده و یا به مخلوقی تشبیه و قیاس شود. و تبری از سخنانی مانند اینکه فرشتگان و دختران رابطه و نسبت با آفریدگار دارند و اسماء حسنی و امثال علیا که بر اساس توحید ذات و صفات و افعال است، اختصاص به انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۹۲

آفریدگار دارد.

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ:

علم بذات و به صفات کبریائی علم ذاتی و عین ذاتست و سنخ دیگر غیر از علم بشری است، زیرا علم و احاطه بشر عبارت از صورت حاصله است که بر اساس تصور و تصدیق استوار است و از هر مفهوم استفاده می‌نماید بدون اینکه حقیقت مفهومی را بطور شهود بیابد تا چه رسد به صفات کبریائی که از حدود امکان و از افق فکر بشری به غیر قیاس بالاتر است.

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ:

آیه بیان قیاس دو فرد از بشر است بیکدیگر، فردی که در جنگ مسلمانان در صف لشکر کفر مبارزه می‌نمود، بدست مسلمانان اسیر و دستگیر گشته از قتل او صرف نظر شده و مورد استرقاق قرار گرفته و به منظور تعلیم و تربیت آداب اسلامی به عنوان رق و برده استخدام و به مسلمانی سپرده شده، تحت ولایت او قرار گرفته و مملوک او است و نیز تهیدست که مال و منالی ندارد و عملی را جز به اذن مالک خود نمی‌تواند انجام دهد و از او نافذ نیست و ازدواج و اختیار همسری نیز محروم و بی‌بهره است، جز به اذن مالک خود، و فرد دیگر جنگجوی مسلمان که مالک است و اموال بسیار در اختیار دارد.

چنانچه بخواهد در اموال خود هر گونه تصرف کند می‌تواند از جمله به زیر دستان انفاق کند. کم یا زیاد بطور آشکارا و یا نهان نیاز مردم را برآورد.

در باره قیاس این دو، آیا می‌توان گفت که هر دو در شئون وجودی و اختیار یکسانند.

هَلْ يَسْتَوُونَ:

استفهام انکار است، هرگز نمی‌توان فاقد را ردیف واجد و قاصر را مانند مختار شمرد، که یکی در شئون وجودی فاقد و هر عمل او توأم با قصور است و فرد دیگر در شئون وجودی مختار است، تا چه رسد به اموال خود، هر گونه تصرف نماید انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۹۳

نافذ است.

غرض از قیاس کسی که مملوک است با شخص مختار جلب نظر به این معنا است که بطور بداهت تصدیق کند و بطور شهود بیابد که ساحت کبریائی در اثر آفرینش مالک حقیقی بطور اطلاق است و افراد بشر نیز مملوک حقیقی به تمام معنا بدون حق هستند، پس چگونه بیگانگان مخلوق و آفریده‌ای را که مملوک جهان آفرین است، مدبر پنداشته و در نظام جهان مؤثر دانسته و با ساحت کبریائی به مبارزه برخاسته‌اند.

الْحَمْدُ لِلَّهِ:

الف و لام جنس و حمد بمعنای مدح و ستایش بر فعل شایسته و صفت نیک است که بطور اختیار صادر شود و اطلاق حمد شامل همه گونه اقسام و مراتب آن می‌شود چه بر حسب گفتار و یا ستایش وجودی مانند مدح و ستایش اثر از کمال وجودی مؤثر خود که بهترین ستایش و مدح است و در صدق حمد شرط است که فعل نیک و صفت شایسته و بطور اختیار باشد و یگانه صفت فعل که از ساحت پروردگار صادر می‌شود و عوالم امکان را زینت می‌بخشد، تنها موهبت وجود و گسترش هستی است و هر چه بهره‌ای از وجود دارد، مخلوق و آفریده پروردگار است.

پس یگانه حسن و زینت همانا وجود و هستی است که هر چه موجود و آفریده‌ای از آن برخوردار است و یگانه رابطه‌ای که

آفریدگار با عوالم امکان دارد ایجاد و آفرینش است پس تنها اثر نیک اهداء وجود و گسترش هستی است و آن فعل و اثر کبریائی است که سراسر عوالم امکان را فرا گرفته و فناء ناپذیر است بر این اساس همه موجودات امکانی هر یک به حد و بهره وجودی خود ظهور حقیقت حمد و تحقق ستایش و عین ربط و تعلق به آفریدگارند و ذکر حمد بیان نتیجه قیاس است که هر گونه ثناء تکوینی و مدح و نعمت اثر وجود و فعل پروردگار است زیرا یگانه رابطه آفریدگار با موجودات رابطه خلق و آفرینش است که بصورت انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۹۴

نیاز یعنی رزق و رحمت و رفع حاجت و مغفرت و احسان در می‌آید.
بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ:

بسیاری از بیگانگان پندارند که خدایان خیالی آنها دارای نیروی تدبیر و آثار وجودی هستند و در نظام وجود مؤثر و آثاری از آنها بظهور میرسد. بدین جهت بمنظور جلب نفع و دفع ضرر آنها قابل ستایش هستند و گروهی از بیگانگان بر حقیقت آگاهند ولی از نظر مبارزه نعمت آفرینش را انکار می‌نمایند و آنرا بنام تدبیر و سوق بکمال بخدایان خیالی نسبت میدهند در صورتی که همه مخلوق و محکوم نظام جهانند چگونه میتوانند بر نظام عالم حکومت نموده بر آن فرمانروا باشند و با ساحت کبریائی مبارزه کنند.
وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ:

آیه بیان مثال دیگر و قیاس دو فرد بیکدیگر است یکی کسی که از نیروی شنوائی بی‌بهره باشد سبب می‌شود که از نیروی تعقل و تفکر حقایق بیشمار بی‌بهره گردد در حقیقت از نظر قصور ادراک و تعقل حقایق و معانی گنگ و لال است و نیز از نظر اینکه رابطه الفاظ را با معانی نمیداند. از این دو نقص لال است نمی‌تواند سخن بگوید.
وَ هُوَ كُلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوجِّهُهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ:

جمله حال و بیان صفت قصور فکری او است که سایر نیروهای خیالی و تصویری و تصدیقی او نیز ساقط خواهد بود و در اثر این نواقص وجودی مالک وی باید امور او را کاملاً تدبیر نماید و در شئون وجودی و لوازم حیاتی از هر لحاظ دیگری باید نواقص او را متمیم نماید. از نظر اینکه هیچ راه و روزنه‌ای بدرک کلیات و تعقل آنها ندارد همچنین راهی به افکار و اندیشه مردم و دانشمندان ندارد. بر این اساس حس بینائی و چشائی و سایر حواس دیگر او نیز بطور ابهام خواهد بود و غرض از مثال انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۹۵

بیان آنستکه همه موجودات عالم طبع شعاع و پرتوی از جهان آفرینند و در برابر ساحت کبریائی سراب خیالی بیش نیستند چگونه تصور می‌رود که چنین پدیده‌ای در حد وجودی و تأثیر وجودی استقلال داشته تدبیر موجوداتی را نیز به عهده بگیرد و با جهان آفرین بمبارزه برخیزد.
هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ:

آیه سؤال از امر بدیهی است که آیا کسی که فاقد بسیاری از نیروهای ظاهری و روانی است در ارزش و سعه وجودی در اجتماع مانند شخص با ایمان است که به فضائل خلقی و صلاح عملی معروف بوده و شناخته شده بلکه جنبه تعلیم و تربیت و ارشاد او نیز نسبت به مسلمانان مورد گواهی و تصدیق همگانی باشد.

پاسخ منفی است که هرگز فاقد فضیلت و جاهل قاصر را نمی‌توان قیاس به دانشمند با فضیلت نمود و زیاده بر اینکه به فضائل صفات آراسته است در مقام تعلیم و تربیت افراد اجتماع نیز برمی‌آید و همگان نیز نسبت به او خاضع هستند و نظر به این که آیه صفت بارز او را امر به عدل بیان نموده در باره شرح آن بطور اجمال گفته می‌شود.

نظر به این که امتیاز بشر از سایر موجودات جهان همانا روح و نیروی عاقله و تفکر او است و در آن نیروی شهوت و غضب و تفکر نهاده شده، بر این اساس همه افعال اختیاری بشر که ظهور و رشد او است از این سه نیروی روانی سر چشمه می‌گیرد.

زیرا افعال و حرکات اختیاری انسان یا از مقوله جلب نفع و تأمین آسایش است و یا به منظور دفع ضرر و گریز از خطر و دفاع از مال و جان و عرض است و یا از مقوله بکار بردن نیروی ادراک و تعقل و اقامه دلیل است، چنانچه هر یک از این سه نیرو در مورد مناسب بدون افراط و یا تفریط بکار برده شود حد عدل و اعتدال آنست و عبارت از عفت و شجاعت و حکمت است حد وسط نیروی شهوت میان افراط که شره باشد و یا حد تفریط که خمود باشد به آن عفت گفته می‌شود و حد وسط انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۹۶

نیروی غضب شجاعت است و افراط آن تهور و تفریط آن جبن است و حد عدل و وسط قوه فکر حکمت است و افراط آن جربزه و تفریط آن بلاد است.

و جمله یا امر بالعدل به هیئت مضارع ذکر شده مفاد آن صفت تعلیم معارف و تربیت کمالات انسانی است.

بدیهی است سمت تعلیم و تربیت در موردیست که خود به صفات و به فضائل اخلاقی آراسته باشد تا اینکه در انظار مردم بدین صفت ارجمند شناخته شده معرفی شود.

وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ:

جمله نیز حال و تفسیر جمله متصله و صفت دیگری است برای کسی که مورد قیاس است و عبارت از طریقه انسانیت و هدفی است که در نهاد بشر و فطرت او است و می‌توان از آن به شعار عبودیت تعبیر کرد و دارای مراتب و درجات بیشمار و غرض از خلقت و بناگذاری مکتب عالی توحید است و بشر به ندای فطرت گوش فراداده و بدان سو رهسپار گردد. از آیه چند امر استفاده می‌شود.

۱- کسی که مورد قیاس با ابکم است، خود بر حسب عقیده و خلق و عمل بوظایف ملتزم به عدل بوده و رفتار و اعتدالی و میان روی باشد.

۲- پیوسته در مقام تعلیم و ارشاد جاهل برآید، زیرا بر حسب فطرت و خرد آنچه را که برای خود کمال میداند، دیگران را نیز بدان ترغیب کند.

۳- تحقق امر و ارشاد و تصدی تعلیم معارف از کسی شایسته است که همگان از او بپذیرند و او را شایسته و صالح برای سمت تعلیم بدانند.

۴- غرض از قیاس جلب نظر خردمندان است، به این نکته که آفریدگار نظام خلقت را پیوسته بر اساس عدل و اعتدال استوار نموده و بهر مورد آنچه موهبت فرموده، بطور صالح و شایسته است و بر این روش متقن و اعتدال استقامت دارد انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۹۷

و تخلف ناپذیر است، قیاس شود به موجودی که ابکم است، یعنی محکوم نظام تدبیر جهان می‌باشد مانند ارباب انواع و خدایان خیالی، آیا می‌تواند تدبیر موجودی مانند خود را بعهدہ بگیرد و آنرا تدبیر کند و به آن وجود افاضه نماید و بسوی غرض و کمال آنرا سوق دهد.

و محتمل است مراد از جمله موصول (وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ) کنایه از رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم باشد زیرا مرام او دعوت بحق و طریقه او عبودیت و شعار او انقیاد بوده.

بدیهی است که نمی‌توان هرگز شخص فاقد نیروی تعقل صحیح را در تأثیر و سعه وجودی مانند کسی دانست که بدعوت جهانیان بحق و حقیقت قیام می‌نماید و عدالت را در جهان پیوسته می‌گستراند.

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ:

لام حرف اختصاص حقیقی از نظر آفرینش است زیرا همه موجودات و پدیده‌های جهان هستی آفریده پروردگارند، غیب صفت

مشبهه، ضد شهادت امر نسبی است و بمناسبت قصور فهم و ادراک بشر غیب گفته می‌شود.

آیه بیان آنستکه کرات بیکران آسمان و زمین پهناور و انواع موجودات بیشمار آنها بر اساس تحول و تبدل نهاده شده و دو لحظه پدیده‌ای ثبات و استقرار ندارند و پیوسته در حرکت و تبدلند و همه مراحل و تحولات و وجودات تدریجی آنها نسبت به بشر بطور شهادت و غیب صورت می‌گیرد و در باره ساحت کبریائی همه مراحل وجودی آنها یکسان حضور دارند و غیب مفهوم ندارد.

مثلا یک دانه گندم که مرحله شهادت آنست در آینده و سالهای متمادی که با کمک عوامل طبیعت بصورت میلیاردها من گندم درمی‌آیند و با توجه به این که در آینده خوراک کدام حیوان می‌شود و بصورت دیگر درمی‌آید.

این تحولاتی است که بر حسب نظام طبع مقرر شده و سراسر موجودات انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۹۸

محکوم این نظام هستند و همه مراحل تدریجی آنها یکسان به پیشگاه کبریائی حاضرند و مجموع کرات آسمان و زمین پهناور و همه موجودات آنها پیوسته از صورتی بصورت دیگر تبدل می‌یابند و بسوی مقصد و هدفی که برای هر یک گرفته در نظر شده رهسپارند.

از جمله موجودات جهان افعال اختیاری بشر است که مرحله شهادت و ظهور آنهاست و غیب و سیرت هر یک از آنها در عوالم دیگر بظهور می‌رسد و مفاد ارض نیز انواع موجودات و اقسام بیشمار و پی در پی آنها بطور عموم است و بخصوص سلسله بشر از نظر اینکه غرض اصیل و محصول آنست و سایر انواع موجودات از قبیل حیوانات و نباتات و جمادات و معادن همه و همه به تبع و طفیل و بمنظور زندگی و آسایش بشر است پس مرتبه‌ای از مرحله شهادت نیروهای جاذبه و درخشندگی کرات بالا و ظهور پذیرش زمین از خاک و آب و هوا همانا زندگی بشر است و محصول زندگی و مرحله شهادت و فعلیت بشر نیز حرکات و اعمال قلبی و جوارحی و کمالات نفسانی و آثار وجودی او است و همه شئون وجودی انسان چه بلحاظ عقیده ایمان و یا کفر و اعمال جوارحی صالح و یا طالح او نیز شهادت آنها همان است که در نظام آزمایش و نظام تکلیف بتدریج بظهور می‌رسد و نظر به این که عالم طبع ظرفیت و شایستگی آنرا ندارد که زیاده بر این اسرار و مکامن بشر را ارائه دهد و به عرصه ظهور درآورد، ناگزیر باید انباشته و ذخیره شود، بدین جهت بآنها غیب گفته می‌شود و هنگامی که دوره آزمایش بشر پایان یابد و به آستانه مرگ درآید، قدم به صحنه عالم برزخ می‌گذارد، آنگاه شهود و شهادت او آغاز می‌شود به این که سیرت و مکنون و غائب خود را مشاهده نموده و خود را می‌یابد و ظهور حقیقی و بروز سیرت او اختصاص به صحنه بی‌پایان قیامت دارد و نیز می‌توان استفاده نمود که ذخائر زمین و آنچه در کمون آن نهاده شده بر حسب آیه (وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا) وجود انسان می‌باشد که غرض انوار درخشان، ج ۹، ص: ۴۹۹ اصلی از خلقت جهان است و حرکت و سیر و سلوک بشر و اعمال قلبی ایمان و کفر و اعمال جوارحی نیک و بد بشر مرحله شهادت و آزمایش انسان و ظهور فاعل مختار است و غیب آنها که سیرت و مکنون انسان باشد، در عالم برزخ و قیامت بظهور خواهد رسید.

وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ:

کلمه امر کنایه از آفرینش است و ساعت از ماده وسعت و سعه گرفته شده بلحاظ سعه وجودی و مکانی بطور اطلاق آنست و عبارت از صحنه قیامت که آخرین و کاملترین صحنه‌های نظام امکانی و ابدی است و در آیات قرآنی هر مورد کلمه الساعه بکار رفته مراد صحنه پهناور و بی‌پایان قیامت است.

بشر در اثر شایستگی و پذیرش روح، نفخه ربوبی بوی دمیده شده و امتیاز و فضیلت ذاتی یافته و به زیور نیروی خود مختاری آراسته و مسؤولیت سیر و سلوک خود را پذیرفته و به عهده گرفته است، پس از پیمودن نظام آزمایش که بر اساس اختیار نهاده شده از صحنه جهان گذر نموده به پایان زندگی می‌رسد، آنگاه به عالم دیگر انتقال می‌یابد و به صحنه بی‌نهایت آن دیده می‌گشاید.

صحنه‌ای که بطور طفیلی است و منظور زندگی ابدی بشر در آنست و هر یک از موجودات طبع در اثر اینکه وجود آنها بر اساس

تحول و تبدل است همه شئون و تحولات هر موجودی از حدود وجودی همان مخلوق است پس خلق و ایجاد کرات آسمان و زمین پهناور خلق و ایجاد همه شئون وجودی آنها است که آغاز پنهان بوده و غیب آنها بشمار می‌آیند و بتدریج بظهور می‌رسند هم چنین افعال اختیاری بشر لازم و تبعه دارد، بنام باطن و غیب مثلاً قتل نفس و جنایت فعل مباشری است و از نظر اینکه قاتل حق حیات مقتول را سلب نموده مستلزم آنستکه قاتل نیز از حیات بی‌بهره گردد پس قصاص، لازمه جنایت و از شئون وجودی و غیب آنست، همچنین عقوبت در دوزخ نیز از لوازم قتل نفس و جنایت است، انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۰۰ در قیامت بظهور می‌رسد.

خلاصه مفاد (لِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) آنستکه موجودات جهان طبع مانند کرات آسمان و زمین که هر لحظه به تابش اشعه وجود و هستی پاینده‌اند، گرچه لحظه شهادت آنها اختصاص به همان لحظه تابش فیض وجود دارد و لحظه دیگر این شهادت پشت پرده غیبت رفته ملحق به غیب می‌شود و شهادت دیگری به صحنه نمایش در می‌آید.

ولی بر حسب ظاهر همه موجودات عالم طبع که بر اساس ماده و جسمانیت است سراسر آنرا عالم شهادت گویند و غیب که نقیض و ضد شهادت است، عبارت از سیرت و تحولی است که بر طبق نظام محیط بآنها رخ میدهد و تابع نظام آن عالم و محکوم آن هستند از جمله موجودات عالم طبع افعال اختیاری و حرکات جوارحی بشر است که بر حسب نظام طبع بر اساس تحول و حرکت نهاده شده و هرگز دو جزء از حرکت و فعل در یک زمان تحقق نخواهد یافت، بلکه جزئی که پایان پذیرد، جزء دیگر از حرکت و فعل پدید می‌آید و در اثر تحول بطور تناوب بنظر حرکت واحد و مستمر به نظر می‌رسد و این اقتضاء فعل اختیاری بشر بر حسب نظام محیط عالم طبع است در آن نیز محفوظ و ضبط شده به شاهد اینکه انکارپذیر نخواهد بود و هنگامیکه تحولات عالم طبع به پایان رسد بصورت عالم قیامت در می‌آید، با همه اجزاء و لوازم وجودی از کرات بالا و پائین و سراسر موجودات و غرض اصلی آنها سلسله بشر از اولین و آخرین است.

همچنین آثار وجودی و افعال اختیار که از شئون وجودی فاعل مختار است همه و همه به تناسب محیط محکوم به همان نظام خواهند شد و در نتیجه عالم غیب بصورت عالم شهود و به مرحله شهادت در خواهد آمد.

اعمال قلبی و خاطرات و هم چنین اعمال جوارحی بهیئت فرق و تفصیل که در دنیا بطور تدریج تحقق یافته همه آنها بوجداتها در عالم آخرت حاضر انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۰۱

هستند و از شئون ذاتی و مقامات روح بشمار می‌آیند و افعال اختیاری بشر حرکت ذاتی و بمنظور استکمال است و حضور اعمال جوارحی با لوازم تشخیص زمانی و مکانی و سایر امکانات هر یک در نفس و روح حاضر خواهند بود و همه موجودات این عالم از نفسیات و طبایع آنها در حرکت استکمالی بسوی اغراض و هدفها متوجه‌اند و همه در قبضه ساحت کبریائی است.

بدیهی است بالاتر و محصول این عالم نشئه آخرت ابدی است و از حرکت بصورت ثبات و استقرار و از بی‌خودی و بی‌خبری بعالم ادراک و شعور و از نفس تعلقی بصورت عقل و از انفصال و تبدل بصورت وحدت و اتحاد و از بسط بصورت قبض و از موت بحیات ابدی و از جهل به صورت علم و از شر بظهور و انکشاف ارتقاء می‌یابند.

مفاد (وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصِيرِ) آنستکه سوق این جهان بسوی عالم قیامت و آفرینش پروردگار آن صحنه را از نظر سهولت مانند آنستکه بشر دیدگان خود را بگشاید و عملی از آن برای بشر آسانتر تصور نمی‌رود و آیه آفرینش عالم قیامت و آفرینش پروردگار آن صحنه را از نظر سهولت مانند آنستکه بشر دیدگان خود را بگشاید و عملی از آن برای بشر آسانتر تصور نمی‌رود و آیه آفرینش عالم قیامت را از نظر تنزل به امر محسوس و به گشودن دیدگان مثال زده است.

در صورتی که در باره ساحت کبریائی سهولت و صعوبت مفهوم ندارد زیرا اراده و قدرت کبریائی بر حسب توحید ذات اراده واحد و فوق زمان است و متعلق آن مجموع نظام امکانی است که هر موجودی با حدود و مشخصاتی در زمان و مکان خاصی از طریق

اسباب مخصوصی به وجود خواهد آمد و این تدریج بلحاظ مراد و خواسته شده است نه بلحاظ اراده و قدرت کبریائی که فوق زمان است.

همچنانکه اراده و قدرت بشر از نظر ضعف وجودی در باره هر عملی منحل به اراده‌های بسیاری می‌شود که هر لحظه اراده‌ای در روان انسان پدید می‌آید و هر انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۰۲

عملی معلول اراده‌های بسیاری خواهد بود و پس از توالی خاطرات و اراده‌های پی در پی عمل خارجی تحقق می‌یابد، مثلا چنانچه برای رسیدن به مقصد گامهای چندی برداشته که به آن مقصد برسد هر لحظه و هر گامی که برمی‌دارد با اراده مخصوص به همان گام است تا اینکه به مقصد نائل شود.

آیه مبنی بر تشبیه از نظر سهولت و اینکه کمترین لحظه‌ای جهان پهناور هستی عالم طبع بصورت عالم قیامت درمی‌آید همچنانکه چشم و دیده بسته گشوده می‌شود و نیز از نظر آنستکه مجموع نظام جهان بر حسب توحید افعالی پروردگار متعلق اراده و قدرت پروردگار قرار گرفته و همه شرائط و امکانات از شئون موجودات نظام طبع است و قدرت و اراده بطور اطلاق سبب تام نظام خلقت خواهد بود زیرا شرائط و امکانات از لوازم تشخیص موجودات و متمم قابلیت آنها هستند و ارتباطی به تمامیت فاعل ندارند و اراده و قدرت و فاعلیت آفریدگار تام و فوق تمام است مثلا- وجود زید فرزند عمرو فاطمه در قرن و سال مخصوص دارای خصوصیات و لوازم تشخیص بیشماری است همه آنها رکن تحقق وجود زید فرزند عمرو هستند و هیچگونه ارتباطی با اراده و مشیت پروردگار ندارند بر این تقدیر اراده و قدرت قاهره متعلق بوجود زید فرزند عمرو با همه لوازم تشخیص او که مجموع نظام جهان است خواهد بود و چنانچه اراده و قدرت کبریائی در باره خصوص زید فرزند عمر فرض شود آنگاه اراده قاهره نبوده و در صف سایر خصوصیات و لوازم تشخیص قرار گرفته و جزء سبب خواهد بود بهمین قیاس انقراض این جهان و پراکندگی همه اجزاء آن از کرات آسمان و زمین و فناء همه موجودات آنها همه شرط قابلیت و انقراض عالم طبع است که ساحت کبریائی آنرا بصورت عالم دیگر و نظام کاملتری درآورد، بنام عالم قیامت، بدیهی است که هیچ یک از این امکانات شرط تمامیت اراده و قدرت قاهره پروردگار نخواهند بود. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۰۳

أَوْ هُوَ أَقْرَبُ:

جهان پهناور که مدتها زیاده بر تصور در حرکت منتظم بوده و خللی به آن رخ نداده به اراده قاهره نزدیکترین لحظه آنرا پراکنده نموده و بصورت جهان دائم و مستقر در می‌آورد و سیرت نفوس بشری از اولین و آخرین را آشکار می‌نماید و حقایق آنها را بظهور می‌رساند.

بشر که در این جهان حرکت در صف متحرکات قرار می‌گیرد ناگزیر هر یک از افعال اختیاری نیک و بد او حرکت بسوی غرض و وصول بمقام عالی وجودی است که خود برگزیده و بطور حرکت طولی بدان برسد و نقص خود را رفع نموده بکمال مقصود نائل گردد و هر فعل اختیاری استکمال وجودی و حرکت ذاتی است که با کمک نیروی اعضا و جوارح بعرضه ظهور و فعلیت در می‌آید و از روان ظهور نموده سبب کمال آن خواهد شد و بآن نیز باز خواهد گشت و نظر به این که صراط مستقیم ربوبیت بآنستکه حرکت طولی و تعالی در همه شئون نظام جهان اجراء گردد بر این اساس پروردگار عالم آزمایش و استکمال بشری را بنظام عالیت درمی‌آورد که بهتر و اشرف از این جهان تکلیف و آزمایش است هم چنین نفوس بشری را که در این جهان نیروی ایجابی تقید و شرط است بنفوس مستکفی و کافی ارتقاء خواهند داد.

و نیز همه اجزاء جهان از کرات بیکران و زمین پهناور را در مسیر حرکت درآورده بسوی عالم آخرت سوق می‌دهد و سیرت اعمال صالح و طالح بشر را نیز که مقام ذاتی او است بصورت کاملتری از نعمت و عقوبت همیشگی که زیاده بر تصور است خواهد درآورد.

إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ:

بیان سعه و اطلاق قدرت پروردگار است و شیء صفت مشبیه بمعنای خواسته به این که در نظام جهان وجود آن خواسته شده است و قدیر صفت فعل پروردگار است انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۰۴

بدین معنی که عقل و خرد از موجود خارجی قدرت و اراده پروردگار را احراز می‌نماید نه آنستکه قدرت و اراده صفت فعل باشد که ناگزیر پس از حدوث اراده برای ساحت او آن موجود را ایجاد نماید زیرا لازم این نظر عجز است که پروردگار با قید عروض صفت اراده قدرت آفرینش را بیابد و با این صفت اراده فاعلیت او تام و تمام شود ساحت پروردگار منزله از عروض صفت و عجز و امکان است و صفت قدرت مانند سایر صفات واجبه عین ذات و از شئون پروردگار است لا محاله سبب تام و علت تامه برای موجودات بطور مجموع خواهد بود و لازم آنستکه وجود هر یک از موجودات وابسته بسایر موجودات و بمجموع نظام باشد پس شرایط و امکانات لوازم بشخص هر یک از موجودات است و قید و یا شرط تحقق اراده و قدرت پروردگار نخواهد بود.

و بعبارت دیگر نقص و وابستگی بعقل و امکانات از شئون موجودات طبیعی و لوازم تشخیص هر یک از آنها است و اراده و قدرت ظهور فعل و از شئون واجب تعالی و بطور اطلاق و فوق زمان و زمانیات است بر این اساس هر چه را ایجاد فرماید واسطه نداشته بلکه ذات کبریائی است از هر سو و موجود امکانی است از سوی دیگر و هیچیک از صفات مانند اراده و قدرت و حکمت و صلاح در ایجاد وساطت نخواهند داشت و تعلق صفت قدرت کبریائی با ایجاد عالم قیامت نیز از نظر آنستکه مجموع نظام جهان که از کرات آسمان و زمین پهناور و انواع و اقسام موجودات بی‌شمار صورت گرفته و می‌گیرد بطور مجموع متعلق اراده و قدرت پروردگار قرار گرفته و اراده و قدرت صفت فعل و فوق زمان است و ظهور آن وجود مجموع نظام جهان است که دارای مراحل و اجزاء و عوالم و صحنه‌هایی است از جمله خلقت سلسله بشر که غرض اصلی است و نظر به این که مجموع عوالم فعل پروردگار و باید ابدی و فناء ناپذیر باشد و گر نه خلقت جهان بیهوده خواهد بود و نیز نظر به این که سلسله بشر در اثر امتیاز ذاتی و امانتی که بوی سپرده شده باید ابدی و همیشگی باشد پس عالم قیامت نیز بطور طفیلی منتها سیر انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۰۵

نظام جهان خواهد بود و پس از پایان حرکت و پراکندگی این نظام عالم دیگری که کاملترین عوالم است گسترده خواهد شد و همه ظهور همان اراده و قدرت قاهره است که بمجموع نظام امکان تعلق یافته که تدریجی است و قدرت و اراده قاهره از شئون ذات و فوق زمان است.

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۰۶

[سوره النحل (۱۶): آیات ۷۸ تا ۸۹] ص: ۵۰۶

اشاره

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۷۸) أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۷۹) وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَانًا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ (۸۰) وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سِرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسِرَابِيلَ تَقِيكُمُ بَأْسَكُمْ كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ (۸۱) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۸۲)

يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ (۸۳) وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۸۴) وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۸۵) وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ

شُرَكَائِنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلَقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ (۸۶) وَ أَلْقُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلْمَ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۸۷)

الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ (۸۸) وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (۸۹)

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۰۸

(شرح) ص: ۵۰۸

وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا:

از جمله نعمتهای پروردگار بر بشر آنستکه آنها را از طریق تناسل و رشد در ارحام مادران آنها را بیرون می‌آورد و پس از اینکه در درون مادران وجود ضمنی داشته از ورود بدنیا استقلال می‌یابند و در آن هنگام فاقد حس بوده چیزی را ادراک نمی‌نمایند و ظاهر جمله (لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا) علم حصولی و صورت انشاء در خاطر می‌باشد چه آنکه صفحات خاطر و نفوس نوزادگان خالی از معلومات و صورت و نقش است.

زیرا مبدء صورت علمی انسان حواس پنجگانه است و نوزاد آنها را هنوز بکار نبرده و ذهن و خاطر او فاقد همه گونه صورت اشیاء می‌باشد و ظاهر از کلمه شیئا نقش و صورت خارجی است نه معرفت و شناخت خود بدین جهت شامل علم حضوری نمی‌باشد زیرا نوزاد واجد خود و شناخت خود بوده و بمنظور جلب نفع در مقام آشامیدن شیر برمی‌آید و از طریق گریه گرسنگی خود را اظهار می‌کند.

وَ جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ:

و نیز از جمله نعمتها آنستکه نیروی شنوائی و بینائی و هم چنین نیروی تعقل و تفکر بهر یک از افراد بشر موهبت می‌نماید پس از آنکه هیچ یک از حواس انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۰۹

پنجگانه آغاز نیروی احساس نداشته و سپس بتدریج نیروها که فاقد ادراک و احساس بوده از صفر شروع نموده بکار می‌افتند و بطور ابهام درک می‌نمایند و کودک از دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها بیدیهیات پی برده و سپس پیاره‌ای از نظریات و بامور فکری راه می‌یابد.

وَ الْأَفْئِدَةَ:

جمع فؤاد عبارت از نیروی عاقله و روح تفکر و تعقل است که از طریق نیروی شنوائی و بینائی بمرحله تصور و تصدیق ارتقاء می‌یابد و آیات کریمه هر مورد از حواس ظاهر انسانی نامی برده نیروی شنوائی را بر نیروی بینائی مقدم داشته است.

از نظر اینکه نیروی شنوائی با افکار مردم و با سخنان و تعلیمات دانشمندان سنخیت دارد و بالاخره نیروی شنوائی یگانه روزنه‌ای است بعالم حقایق و بصحنه اسرار خلقت بر این اساس کسی که فاقد نیروی شنوائی باشد نیروی تفکر و تعقل او بکار نخواهد افتاد و بهره‌افر و فائده‌بسنائی نیز از نیروی دیدنی و بصیرت خود نخواهد یافت.

لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ:

با این نعمت بیمانند که به سلسله بشر اختصاص داده شده و سبب فضیلت و امتیاز او از سایر موجودات گردیده و اساس سعادت و پایه زندگی همیشگی بشر نیز بر نیروی تفکر و تعقل نهاده شده لازم است بشر از این نعمت که پایه و اساس نعمتهای ابدی است سپاسگزاری کند و این نیروها را در معرفت صفات پروردگار و اصول توحید بکار ببرد، أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ:

از جمله دلایل توحید افعالی پروردگار جلب توجه مردم به پرواز و طیران پرندگان در هوا است و بسیاری از انواع پرندگان با وزن زیاد و سنگین خود در انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۱۰

حال پرواز در هوا از سقوط بزمین خود را نگه میدارند با اینکه نیروی جاذبه زمین هر جسمی را جذب می‌کند و هر چه وزن آن زیادتر باشد بیشتر مورد تأثیر و کشش جاذبه زمین قرار می‌گیرد بر حسب ساختمان بدن پرندگان در بالها و سایر اعضاء آنها نیروی نهاده شده که می‌تواند با آن نیروی هنگام پرواز بدن سنگین خود را تا مدت زمانی در هوا نگهدارد و در برابر جاذبه زمین استقامت نموده آنرا خنثی کند و طی پرواز خود را از سقوط ایمن بدارد.

آیه از نظر توحید افعالی پروردگار همه این وسائل و نیروها را که در بالها و سایر اعضاء پرندگان نهاده شده نادیده گرفته ادامه پرواز و ایمن بودن آنها را از سقوط بساحت پروردگار نسبت میدهد و آیه نیز بطور کلی توجه خردمندان را باختلاف زندگی حیوانات جلب می‌نماید که شگفت‌آور است مثلاً ماهیان و انواع بیشمار حیوانات دریائی پروردگار در ساختمان بدن هر یک از انواع وسائلی نهاده و آنها را مجهز نموده که در اعماق دریاها زندگی می‌نمایند و آب را تجزیه و تحلیل نموده از هوا استفاده نموده بزندگی خود ادامه می‌دهند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ:

بیان توحید افعالی پروردگار است به این که ساختمان بدنی هر یک از انواع حیوانات و پرندگان و حشرات را طوری متناسب آفریده و نیروای در آنها نهاده و آنچنان مجهز نموده که بتوانند همه گونه نیازهای خود را تأمین کنند و از ضرر و خطر ایمن بدارند. وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا:

آیه مبنی بر توحید افعالی و یادآوری بشر است که ساختمان از سنگ و چوب و آهن و مصانع دیگر ترتیب داده‌اید برای سکونت همیشگی خود و این منازل مستقر بوده نمی‌توان آنها را بجای دیگر انتقال داد. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۱۱ وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ:

و نیز از پوست حیوانات اهلی بهره‌دار می‌توان خیمه‌ها ترتیب داد و هنگام مسافرت بتوان آنها را بهمراه خودتان برای سکونت موقت ببرید هم چنانکه دامداران برای نگهداری احشام و اغنام خود در تابستان در بیابانها و چراگاهها و کوهها از خیمه استفاده می‌نمایند. وَمِنْ أَصْوَافِهَا وَأُوبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ:

همچنین از پشم گوسفندان و کودک شتران و از موهای بزها فرشهای گرانبها و اقسام لباس پشمین و سایر اثاثیه زینت برای منازل خود تهیه می‌نمایند و در کارگاهها و چرخهای ریسندگی مواد اولیه آنها را فراهم می‌آورید بدین طریق وسایل زندگی موقت و محدود خود را آماده می‌نمایند.

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا:

از جمله دلائل توحید افعالی پروردگار آنستکه از اجسام بزرگ مانند ساختمانها و درختان و کوهها سایه پدید آورده با اینکه سایه امر عدمی و بی‌بهره بودن از تابش نور خورشید است از جمله نعمتها است که پروردگار به سلسله بشر ارزانی فرموده هم چنانکه از نور و روشنایی برای همه شئون زندگی بشر و حیوانات و نباتات مورد استفاده است بهمین قیاس سایه اجسام و بی‌بهره بودن از تابش نور خورشید نیز مورد استفاده قرار داده است و چنانچه پروردگار ظل و سایه‌ای برای اجسام قرار نمیداد که موقع حاجت بآن پناه برند و از آن استفاده نمایند نه بشر و نه حیوانات می‌توانستند بزندگی خود ادامه دهند و چنانچه تیرگی و تاریکی شب نبود از حرارت و تابش خورشید حیوانات و نباتات می‌سوختند.

وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا:

از جمله نعمتهای پروردگار بر بشر آنستکه در کوهها غار و فرو رفتگی و پناهگاه قرار داده که بشر بتواند در آنها پنهان شود و یا

احشام و اغنام خود را در آنها انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۱۲

جای دهد و یا اشیائی را در آنها پنهان نماید.

وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرَائِلَ تَقِيكُمْ الْحَرْزَ:

و زیاده بر اینکه پشم و پنبه را آفریده و حد وجودی آنها را آنچنان قرار داده که بتوان از ریستن آنها پیراهن و هر گونه لباس تهیه نمایند که از حرارت و سردی و تغییرات جوئی خود را ایمن بدارند.

وَ سَرَائِلَ تَقِيكُمْ بِأَسْكُمْ:

و نیز از آهن پیراهن و لباس تهیه نمایند که در جنگ و ستیز با دشمن خود را از خطر جراحات شمشیر و نیزه نگهدارد کَذَلِكَ يُبَيِّنُ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ:

آیه مبنی بر منت است زیاده بر اینکه پروردگار در جهان انواع و اقسام موجودات بیشماری را آفریده و غرض اصلی امکان استفاده بشر و رفع نیاز و تأمین آسایش وی میباشد شایسته است که در مقام انقیاد برآید و همه آنها را نعمت شمرد و بسپاس آنها قیام نماید. فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ:

خطاب بر رسول گرامی صلی الله علیه و آله نموده پس از احتجاج با مردم بت پرست در باره اصول توحید و بیان ارکان خداشناسی چون غرض تعلیم معارف و بیان فضائل انسانی است و بر اساس دعوت جامعه بشر سعادت است بدون اینکه توأم با اجبار و یا اکراه باشد چنانچه نپذیرند و در مقام انکار برآیند وظیفه رسالت خود را بطور آشکارا انجام داده‌ای.

يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ:

آیه در مقام توییح مردم بت پرست است با اینکه بحکم خرد تصدیق دارند که همه اشیاء را پروردگار آفریده و بمنظور استفاده دسترس بشر نهاده ولی بر حسب نتیجه آنها را در تحت تدبیر و تأثیر و پرورش خدایان خیالی خود پندارند انوار درخشان، ج ۹، ص:

۵۱۳

بر این اساس خدایان را شایسته ستایش پنداشته و از آنها احتیاجات خود را مسئلت مینمایند و بسیاری از آنها نیز در مقام کفران نعمتهای پروردگار برمیآیند و محتمل است ظاهر آیه معرفت صحت دعوت رسول گرامی صلی الله علیه و آله باشد بقرینه اینکه نعمت حقیقی و بطور اطلاق ایمان و تصدیق دعوت رسول گرامی است به این که بت پرستان با توجه بدلائل آشکار و بحکم خرد در قلب خود دعوی رسول گرامی را تصدیق دارند ولی از اظهار آن خودداری می نمایند و بسیاری از آنان نیز از نظر لججاج بصراحت دعوی رسول گرامی را انکار می نمایند.

و يَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا:

بیان چگونگی و سرگذشت روز قیامت است به این که پروردگار از هر گروهی از مردم و امتهای گذشته که در دنیا شهید و شاهدی از رسول و پیامبری بر آنها گمارده بوده بمنظور اینکه بر سرائر عقیده ایمان و کفر و اعمال صالحه و ناسزا و نیک و بد آن مردم شهادت و گواهی داشته و احاطه بیابند در روز قیامت در پیشگاه کبریائی هر گروهی از مردم که برای رسیدگی باعمال آنان احضار می شوند.

پیامبری که شاهد و گواه بر آنها بوده نیز احضار خواهد شد در آیات کریمه مفاد شهید ذکر شده است شهادت عبارت از موهبت نیروی احاطه معنوی و تصرف باطنی و آگاهی بر سرائر اعمال قلبی و جوارحی مردم است و هرگز تحقق نخواهد یافت جز بموهبت پروردگار که لازم وساطت در فیوضات تکوینی و منصب تعلیم و تربیت و تبلیغ احکام الهی است و در اثر موهبت نیروی احاطه باطنی و تصرف معنوی به پیامبر بدین وسیله بر سرایر اهل زمان خود آگاه و گواه خواهد بود و آنچه از اعمال قلبی و منویات هر یک از آنها مشاهده نموده و آگاهی یافته در قیامت به پیشگاه کبریائی شهادت خواهد داد و شهادت آنان در باره اهل زمان خود از

مؤمن و کافر- صالح و طالح نافذ خواهد بود و کریمه بیان نظام شهادت رسولان در باره هر یک از گروه و هر یک از افراد از اجتماعات بشری است انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۱۴

که همزمان با رسول باشند و اختصاص بزمان اسلام ندارد بلکه در ادوار گذشته نیز چنین بوده است.
 ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ:

پس از اداء شهادت رسولان در باره شرک بیگانگان اهل زمان خود نمیتوانند کفار در مقام تکذیب و یا عذرخواهی برآیند زیرا نظام آخرت در باره بیگانگان حرمان محض و محدودیت است از نظر اینکه در دنیا نیروی اختیار و قدرت خود را در خودستایی بکار برده‌اند.

همچنانکه آیه (يَوْمَ لَا يُنظَفُونَ وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَرِدُونَ) بیان آنستکه از لوازم روز قیامت محدودیت بیگانگان معرفی شده که نمی‌توانند سخن بگویند و در مقام عذرخواهی از کفر و گناهان خود برآیند و نیز درخواست بازگشت بدنیا از آنان پذیرفته نیست بمنظور اینکه ایمان آورند و باعمال صالحه و باء وظایف قیام نمایند زیرا نظام دنیا بر اساس اختیار و اداء وظایف بوده و پس از سپری شدن آن محال است بشر که از عالم دنیا گذشته و آنرا پشت سر نهاده و محکوم نظام دیگری شده بار دیگر بدنیا بازگردد بلکه بشر پس از ورود بصحنه قیامت بطور مخلوق محکوم آن نظام خواهد بود و حکم در باره بیگانگان و ستمگران محدودیت و محکومیت بطور ابد خواهد بود.

وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ:

آیه بیان آنستکه در صحنه قیامت که بیگانگان و ستمگران سیرت شقاوت بار و ننگین خود را مشاهده کنید از هر سو شعله‌های آتشین آنان را فرا خواهد گرفت و اجرای عقوبت بآنان نه تخفیف پذیر است و نه تأخیر پذیر.

عالم آخرت نشئه اعداد و استعداد از خارج نیست مانند عالم دنیا که هر استعدادی از طریق شرایط خارجی بسوی فعلیت و کمال سوق داده می‌شود بلکه عالم قیامت نشئه استکفاء و خودکفاء است یعنی روح انسانی بذات خود و آنچه انوار درخشان، ج ۹، ص:

۵۱۵

کسب نموده کافی و کمال ذاتی اکتسابی او تغییرپذیر نیست و ممکن است نواقص و یا تیرگی که بر آینه روح وی عارض شد مانند تیرگی خوی ناپسند و یا گناهان بر طرف و زائل شود ولی زوال تیرگی و بازیافت صفاء و نورانیت روح بوسیله خارج نیست بلکه در اثر رشد نیروی داخلی و روحی است مانند نور ایمان و اعتقاد بارکان توحید که تیرگی و ظلمت گناهان را بر طرف می‌نماید گرچه بوسیله شفاعت اولیاء و شفیعان باشد که در کمون و سیرت اهل ایمان نهفته بوده و بصورت فضل ساحت پروردگار ظهور می‌نماید و گروهی که صورت روان آنان عناد و ظلمت محض بوده و در قطب مخالف در سیر و سلوک بوده‌اند و علاقه بزندگی در دنیا عالم تضاد و تراحم روان آنان را فرا گرفته و تیرگی محرومیت و حرمان صورت روان آنان را فرا گرفته در عالم برزخ و قیامت بطور اقتضاء ذاتی که خود کسب نموده بطور دائم و تجدد امثال محکوم بعقوبت جسمانی و آتش حسرت روانی خواهند بود.

بعبارت دیگر نظر به این که سبب عقوبت سیرت ذاتی کافر است که خود باختر کسب نموده و هر لحظه آن را ابرام و تثبیت نموده تا هنگام که دوره آزمایش او پایان یافته و باستانه مرگ در آمده صورت انکار و عناد او ثبات و استقرار خواهد یافت و در اثر آن عقوبت از او رفع نخواهد شد و روان تیره او هرگز صفاء و نورانیت نخواهد یافت و چنانچه موجود و متحرک مستکفی بذات خود و بمبدء خود باشد و مانع نیز در ذات خود نداشته و ذات او منشاء عقوبت و محرومیت باشد از این حد وجودی خارج نمی‌شود و بطور دائم صورت ذاتی او است و بطور اتصال و تجدد امثال عقوبت ذاتی همه شئون وجودی او را فرا خواهد گرفت.

وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شَرَّكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلَقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ:

در صحنه قیامت به پیشگاه کبرئیتی که بیگانگان احضار شوند و شرکاء و خدایان خیالی خود را مشاهده کنند به پیشگاه پروردگار

حقیقت را خواه ناخواه اظهار انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۱۶

می‌نمایند که ما در دنیا اینها را پرستش می‌نمودیم و از آنها حاجت خود را مسئلت می‌نمودیم آنگاه شرکاء در مقام تکذیب برآیند گویند اینها ما را پرستش نمی‌نمودند و از ما حاجت مسئلت ننموده بلکه خودشان این چنین می‌پنداشتند.

زیرا پرستش و هم چنین درخواست حاجت در صورتی است که مسئول بفهمد و بپذیرد و در مقام شرکت و تدبیر امور سائل برآید و ما هرگز آنان را پرستش خود دعوت ننموده و دعوی شرکت در تدبیر امور آنان نداشته و با ساحت کبریائی بمعارضه برنخاسته بلکه اینها از ضلالت و گمراهی خود این چنین پنداشته و افتراء و نسبت ناروا بما داده‌اند.

از آیه استفاده می‌شود که شرکاء و خدایان خیالی بتها و اصنام که اجسامی بی‌خبر از خود بوده و در دنیا مورد پرستش بت پرستان بوده در پیشگاه پروردگار حقیقت را بطور شهود فهمیده با اینکه در دنیا بتها اجسامی بی‌خبر از خود بوده چگونه مردمی را به پرستش خود دعوت نموده‌اند باین دلیل بحقیقت از خود دفاع می‌نمایند و مورد قبول قرار می‌گیرد.

وَأَلْقُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ:

بیان آنستکه در صحنه قیامت از نظر شهود و اینکه حقایق بر بیگانگان کاملاً آشکارا و مشهود می‌شود خواه ناخواه بطور اضطرار در مقام انقیاد و تسلیم برمی‌آیند و بتقصیر و ضلالت خود اقرار می‌نمایند و اینکه در همه عوالم زمام تدبیر در حیطه قدرت و مشیت پروردگار است و آنچه بیگانگان بطور افتراء و ناروا می‌پنداشتند که زمام تدبیر امور در حیطه قدرت خدایان خیالی بوده و بآنها واگذار شده اندیشه بی‌اساس بوده است.

وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتُرُونَ.

ضلالت و گمراهی آنان آشکار می‌شود که بر اساس خودستائی و اعراض از حکم خود بوده بدین جهت در آن عالم شهود خواه ناخواه در مقام تسلیم و انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۱۷

انقیاد برمی‌آیند و نظر به این که تسلیم و انقیاد آنان بر اساس اضطرار و فرار از عقوبت است نه بر مبنای اختیار و شعار عبودیت هیچ گونه تأثیری در باره بیگانگان نخواهد داشت و زمینه افزایش آتش حسرت و سوز و گداز روانی و عقوبت روحی آنان خواهد بود و محور سعادت بشر ایمان بارکان توحید و تسلیم و نیز بطور اختیار باشد که بر اساس شعار عبودیت است.

و چنانچه اعتقاد بتوحید و تسلیم فاقد شعار عبودیت بوده و بطور اضطرار باشد جز افزایش عقوبت و آتش حسرت اثری نخواهد داشت ایمان بیگانگی پروردگار و بصفات کامله و تسلیم نسبت بمقام کبریائی لازم ذاتی و شعار عبودیت بشر است گروهی اهل خرد در این جهان بدین شعار عبودیت متوجه شده پذیرفته‌اند و بسعادت نائل آمده‌اند بیگانگان در اثر خودستائی بحکم خود گوش فرا نداده از یافتن حقایق بی‌بهره مانده ناگزیر در عوالم دیگر بطور اضطرار در مقام تسلیم و ایمان خواهند برآمد و اساس خلود در شقاوت نیز همین است.

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ:

بیان سیرت شقاوت و عقوبت گروهی است زیاده بر اینکه اندیشه آنان کفر و عناد با ساحت کبریائی است سایر افراد را نیز بضلالت و گمراهی دعوت می‌نمایند و مانع شوند از اینکه افرادی بر طبق حکم خرد طریقه خداشناسی را بیابند و بدلائل توحید و بدین اسلام توجه نموده و از آن پیروی نمایند و در حقیقت این گروه دو جنایت جبران ناپذیر مرتکب شده و استحقاق دو عذاب خواهند داشت و زیاده بر شقاوت ذاتی و انکار دلایل توحید افرادی را نیز دعوت نموده و باجماعات کفر افزوده و پیوسته‌اند.

وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ:

بیان حوادثی است که از شئون روز قیامت و بررسی باعمال بشر معرفی میشود ۱- هر یک از اجتماعات بشری که در قیامت برای بررسی باعمال آنان به انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۱۸

پیشگاه کبریائی احضار می‌شوند رسول و یا پیامبری که در دنیا پروردگار او را بسمت شهادت بر گروهی و یا اقوامی از اجتماعات بشری گمارده او را نیز احضار خواهد فرمود که آن رسول و یا وصی او حاضر شده در باره هر یک از افراد امت زمان خود و مردم آن عصر گواهی دهد و در باره ایمان و کفر و اعمال نیک و بد هر یک از آنها شهادت خود را اداء نماید در حقیقت بررسی ساحت پروردگار در باره هر یک از افراد بشر توأم با شهادت رسول یا وصی او خواهد بود و بدون اداء شهادت رسول و یا وصی او بررسی باعمال هر یک از افراد بشر انجام نخواهد یافت.

۲- شهادت و گواهی بر عقاید و اعمال هر یک از اجتماعات بشری اختصاص بهمان رسول و یا وصی او دارد که در آن عصر می‌زیسته و با مردم و آن جامعه هم زمان بوده و متصدی تعلیم و تبلیغ احکام الهی بآنها بوده است.

۳- شاهد و شهید فقط در حال حیات متصدی شهادت و گواهی و معاینه حضوری اعمال آن مردم است از نظر احاطه معنوی و تصرف باطنی که بر سرائر افراد آن اجتماع دارد و پس از رحلت وی وظیفه احاطه و شهود بر رسول دیگر محول می‌شود پس در هر عصر و زمان بر اجتماعات بشری یک رسول و یا وصی بطور تناوب عهده دار معاینه و شهادت و آگاهی بر اعمال مردم است.

۴- همانطور که تبلیغ احکام اختصاص بزمان حیات رسول و یا پیامبر دارد هم چنین تصدی شهادت و معاینه و احاطه بر عقیده و بر اعمال نیک و بد مردم اختصاص به زمان حیات او دارد.

۵- شهادت و گواهی بر عقاید و اعمال اینک و بد مردم به پیشگاه کبریائی عبارت از اداء شهادت است و این در صورتی است که شاهد در دنیا نیروی تصرف معنوی بوی موهبت شده باشد تا بتواند بر عقاید و بر اعمال جوارحی هر یک از افراد احاطه بیابد و از طریق حواس نمی‌توان بر سرائر قلبی دیگران آگاهی یافت یعنی بر خاطرات قلبی و کتاب نفسانی یکفرد نمی‌توان احاطه یافت تا چه رسد بر کلیه نفوس بشری اهل زمان خود و از طرفی میزان ارزش اعمال و ریشه کردار انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۱۹

نیک و بد مردم منویات و ملکات و ایمان و کفر آنها است.

۶- در باره صحائف اوراق عمر بشر آیه (ما لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا ۱۸ / ۴۹) این چنین تعریف نموده که از ضبط کوچکترین عمل و خطوط قلبی بشر در دوره زندگی فردی دریغ نخواهد نمود و همه لحظات و خاطرات هر فردی را جداگانه بطور جمعی ضبط نموده و آشکار می‌سازد.

۷- شهادت بر عقیده و اعمال مردم اهل عصر و زمان از جمله مناصبی است که لازم و نتیجه مقام رسالت و نبوت یعنی دعوت بحق و تعلیم معارف و تبلیغ احکام الهی است که بعهد رسولان و پیامبران و هم چنین بعهد اوصیاء آنها نهاده شده است زیرا شهادت و اداء آن عبارت از تعریف به پیشگاه پروردگار است به این که ایمان و کفر و اعمال قلبی و جوارحی پیروان مکتب خود را معرفی نماید و هم چنین در باره همه افراد اهل زمان خود هر یک از کفار را معرفی نماید.

۸- اداء شهادت به پیشگاه کبریائی لازم و متمم منصب دعوت بحق است که وظیفه هر رسول و پیامبر و اوصیاء آنها می‌باشد و در اثر نیروی باطنی و تأثیر معنوی بر ایمان و کفر و بر اعمال نیک و بد مردم زمان خود احاطه و آگاهی کامل دارند بدین جهت در قیامت به پیشگاه کبریائی باداء شهادت قیام خواهند نمود.

۹- بر طبق آیه (كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ - ۱۱۷) از عیسی مسیح (ع) حکایت نموده که در نشئه رستاخیز عرضه میدارد بار الها تا هنگامی که با مردم در دنیا می‌زیستم بر سرائر قلوب و اعمال و سجایای مردم زمان خود آگاه و گواه بودم و پس از آنکه مرا بسوی خود بازخواندی خودت مراقب و شاهد آنان بوده‌ای استفاده می‌شود که هر رسول و پیامبری فقط هنگام حیات و زندگی خود که بدعوت بحق قیام می‌نماید دارای نیروی احاطه باطنی و تصرف معنوی بر عقاید و معاینه اعمال قلبی و جوارحی همه مردم زمان خود می‌باشد و چنانچه رحلت کند سمت نظارت و آگاهی او بر عقاید و اعمال جوارحی مردم آن زمان پایان می‌یابد و بر رسول و داعی بحق دیگری محول می‌شود. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۲۰

وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلَى هَؤُلَاءِ:

آیه خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و بیان چگونگی و افق مقام شهادت او است که سطح بالاتر از مقام شهادت رسولان و پیامبران است هم چنانکه روایاتی از اهل بیت طهارت علیهم السّلام رسیده است که در پیشگاه کبریائی برای اثبات اداء وظیفه رسالت رسولان بشهادت و شفاعت رسول اکرم صلی الله علیه و آله استناد می‌شود که هر یک وظیفه رسالت و پیام خود را بمردم انجام داده‌اند و سایر افراد از اجتماعات بشری از اهل ایمان و یا اهل کفر مورد شهادت رسول گرامی نخواهند بود.

بر حسب آیه (وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً).

شهادت هر یک از اوصیاء رسول گرامی اسلام اختصاص باهل عصر خود آن وصی دارد و شهادت رسول صلی الله علیه و آله افق بالاتر و بر مقام عملی و دعوت بحق هر یک از اوصیاء علیه السّلام خواهد بود.

موهبت روح قدسی برسولان و پیامبران سبب شایستگی آنها است که وسط در فیوضات تکوینی پروردگار بر جهان می‌باشند و نیز سبب اعطاء منصب تعلیم و تربیت و دعوت بحق می‌شود و لازم دعوت بحق رسانیدن دانشجویان مکتب خود بمقصد و بقرب پروردگار است و لازم آن موهبت نیروی تصرف باطنی و آگاهی بر اعمال قلبی و جوارحی مردم اهل زمان خود می‌باشد و لازم اینگونه احاطه معنوی و آگاهی بر اعمال مردم زمان خود آنستکه در پیشگاه پروردگار هر یک از افراد دانشجوی مکتب خود را معرفی نماید و از آن تعبیر بشفاعت نیز می‌شود و در باره بیگانگان قیام به شهادت بکفر آنان می‌نماید.

آیه (وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً ۲ ر ۱۴۲) خطاب جمله لتکونوا بامت وسط است و بر حسب تفسیر آیه مراد اوصیاء طاهرین علیهم السّلام هستند و مقام شهادت رسول اکرم صلی الله علیه و آله افق انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۲۱

بالاتر از مقام شهادت اوصیاء می‌باشد یعنی شهادت و احاطه معنوی اوصیاء بر اعمال قلبی و اعتقادی و جوارحی عموم مردم زمان هر یک از آنها است و شهادت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به پیشگاه پروردگار مبنی بر انجام وظایف دعوت بحق و بدین اسلام هر یک از اوصیاء خود می‌باشد و در باره ایمان و کفر و اعمال نیک و بد سایر افراد از اجتماعات بشری بشهادت رسول گرامی صلی الله علیه و آله استناد نمی‌شود و خطاب در آیه (وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلَى هَؤُلَاءِ) بیان نفوذ شهادت رسول اکرم در پیشگاه کبریائی روز قیامت است و ضمیر هؤلاء راجع بهممه رسولان و پیامبران و اوصیاء آنها می‌باشد که دارای منصب دعوت بحق و تعلیم جامعه بشر بودند و در پیشگاه پروردگار در باره انجام رسالت هر یک از رسولان مانند نوح علیه السّلام و ابراهیم خلیل علیه السّلام و موسی کلیم علیه السّلام و عیسی مسیح علیه السّلام و سایر رسولان به شهادت رسول اکرم صلی الله علیه و آله استناد میشود مبنی بر اینکه هر یک بدعوت بحق قیام نموده‌اند.

وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبَيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ:

جمله حال و عطف بجمله (وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيداً) است تنزیل کتاب و آیات قرآنی بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله مجرد نزول تدریجی آیات کریمه نیست بلکه نزول قرآن در باره رسول صلی الله علیه و آله بر حسب آیه (وَ إِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ ۵ / ۲۷) آنستکه بطور موهبت و جودی حقایق و اسرار آیات قرآنی بر رسول گرامی القاء و موهبت شده است بر این اساس مصداق و تحقق معارف قرآنی همانا وجود رسول گرامی و سمت تعلیم و مقام خاتمیت او است و مراتب نازل از آیات و حقایق قرآن که بصورت مفهوم و معنا و مرتبه دیگر آنها که بقالب الفاظ و بهیئت جمله‌های به لغت عربی درآمده است مرتبه نازل و برنامه عمومی و بمنظور تعلیم و تربیت سلسله بشر است بر این اساس متحمل است مفاد آیه آن باشد رسول اکرم (ص) که مقام شهادت او افق بالاتر از مقام شهادت همه رسولان است از این نظر باشد که واجد حقایق و معارف انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۲۲

قرآنی است و سایر رسولان این مقام را واجد نیستند بلکه واجد حقایق و جودی توریه و انجیل هستند و لازم مقام خاتمیت وساطت

در باره همه گونه فیوضات تکوینی است یعنی نخستین نقطه ارتباط مستقیم امکان با ساحت کبریائی است که عالم امکان را وابسته و مرتبط پروردگار می‌نماید.

و لازم این مقام ارجمند از سعه وجودی احاطه بر شئون وجودی موجودات است که بر ملکوت هر یک احاطه کامل و آگهی می‌یابد و این مقام عالی از تحقق معارف آیات قرآنی تبیان همه موجودات علوی و سفلی و برهان حل و امتیاز هر یک از آنها است. وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ:

بیان آثار آیات قرآنی است و مرتبه نازل آنها برنامه مکتب عالی قرآن مبنی بر رهبری جامعه بشر است بآنچه در نظام زندگی و نیل بمقام انسانیت بدان نیازمند هستند از اصول اعتقادی توحید و بیهمتائی کبریائی و اینکه زندگی سلسله بشر بر اساس ابدیت نهاده شده و فناء ناپذیر است و بیان وظائف عملی و دستورات اخلاقی که بوسیله پیامبران عموماً و توسط رسول گرامی صلی الله علیه و آله دسترس بشر نهاده شده اعلام شده و نیز دائر بمژده بدنشجویان و پیروان برنامه مکتب عالی قرآن است که در مقام تسلیم و انقیاد برآیند و بوظایف دینی رفتار نمایند که نهایت سیر و سلوک آنان خلود در سعادت است و ذکر این صفات شاهد اتصاف رسول گرامی صلی الله علیه و آله و اوصیاء علیهم السلام بصفت هادی و داعی بحق است و تعلیم دانشجویان مکتب عالی قرآن بعهدہ آنان نهاده شده است.

در تفسیر عیاشی بسندی از امام موسی بن جعفر علیهما السلام روایت نموده که از حضرت سؤال شد از آیه (يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا) فرمود نعمت پروردگار را شناختند و سپس او را انکار نمودند.

در تفسیر برهان از ابن شهر آشوب از امام باقر علیه السلام در باره آیه (يَعْرِفُونَ انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۲۳ نِعْمَتَ اللَّهِ)

روایت نموده که امام فرمود پروردگار بمردم شناسانید ولایت علی علیه السلام را و امر فرمود که ولایت او را بپذیرند و سپس بعد از فوت او ولایت او را انکار نمودند در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت نموده فرمود که سوگند بآفریدگار که ما اهل بیت رسول نعمتی هستیم که پروردگار بر مردم ارزانی فرمود و بوسیله ما هر که رستگار گردید.

در تفسیر قمی در مورد آیه (وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً) از امام صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود در هر زمان برای هر امت و اجتماعی شهید و شاهدی است که هر قوم و جامعه‌ای در قیامت با امام و شاهد خودشان محشور و برانگیخته می‌شوند.

در کتاب کافی بسندی از عبد الاعلی بن اعین روایت نموده که می‌گفت شنیدم از امام صادق علیه السلام می‌فرمود من فرزند رسول گرامی علیه السلام و عالم بقرآن هستم و در آن آغاز خلقت است و آنچه از حوادث که پدید می‌آید تا روز قیامت و در آن خبر آسمان و خبر زمین و خبر بهشت و دوزخ و خبر آنچه از حوادث واقع شده و آنچه واقع خواهد شد همه آنها را میدانم چنانکه بدست خود نظر افکنم در آیه فرمود (فیه تبیان کل شیء).

در تفسیر عیاشی بسندی از امام صادق علیه السلام روایت نمود که امام می‌فرمود آنچه در آسمان و زمین است بر آنها آگهی داریم هم چنین آنچه در بهشت و دوزخ و در میان آنها است بر آنها احاطه داریم راوی گفت چون حیرت مرا فرا گرفته باو نظر می‌نمودم فرمود ای حماد همه اینها در قرآن کریم است و آیه را قرائت نمود (وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلَى هَؤُلَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ) این مطالب از قرآن که تبیان هر موجودی است فهمیده می‌شود.

در کتاب کافی از عده و گروهی از اصحاب روایت نموده گفتند شنیدیم از امام صادق علیه السلام می‌فرمود بآنچه در آسمانها و در زمین است و آنچه در بهشت انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۲۴

و دوزخ است و از حوادث جهان آنچه واقع شده و واقع خواهد شد بر همه آنها آگهی دارم پس اندک توقف نموده نظر به این که

بر شنوندگان دشوار و مبهم بود فرمود همه اینها را از قرآن کریم استفاده نمودم زیرا می‌فرماید (فیه تبیان کل شیء) در تفسیر عیاشی از عبد الله بن ولید روایت نموده که امام صادق علیه السلام می‌فرمود:

آیه به موسی کلیم علیه السلام فرمود: (وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ) استفاده نمودیم که به موسی علیه السلام همه امور را تعلیم نفرموده است و در باره عیسی علیه السلام فرمود (وَ لَأُبَيِّنَنَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ) و در باره رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود (وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ).

مفسر گوید، بدیهی است از طریق دلالت لفظی و درک مفاهیم آیات قرآنی هرگز نمی‌توان باین حقایق و اسرار پی برد و به اقطار جهان و یا بحوادث آن از گذشته و آینده آگهی یافت، ناگزیر به طریق کشف رموز آیات خواهد بود که وحی رموز نیز مانند وحی و نزول آیات کریمه اختصاص به رسول اکرم و اوصیاء علیهم السلام دارد و بر این اساس قرآن کریم تبیان بطور اطلاق معرفی شده است و توجه بر رموز آیات و راه یافتن به علوم مکنونه الهی جز بوسیله موهبت وجودی و القاء حقایق هرگز میسر نخواهد بود.

به عبارت دیگر اشاره و تعلیم رموز آیات قرآنی از شئون و لوازم وحی و تعلیم آیات است و نظر به این که وحی عبارت از تعلیم اسرار و موهبت وجودی است، اختصاص بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اوصیاء علیهم السلام دارد.

همچنین اشاره به رموز و اسرار آیات قرآنی نیز اختصاص به آنان دارد بر این اساس قرآن کریم فقط برای اهل وحی تبیان بطور اطلاق معرفی می‌شود.

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۲۵

[سوره النحل (۱۶): آیات ۹۰ تا ۱۰۵] ... ص: ۵۲۵

اشاره

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۹۰) وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْفُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَعْمَلُونَ (۹۱) وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهُمْ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمْ اللَّهُ بِهِ وَ لَيْسِنَّ لَكُمْ فِي الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۹۲) وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ لَتَسْتَلْتُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۳) وَ لَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَرَلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَ تَذُوقُوا الشَّوَاءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۹۴)

وَ لَا تَسْتُرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ تَمَنَّا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۹۵) مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۶) مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۷) فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۹۸) إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۹۹)

إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ (۱۰۰) وَ إِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنْزِلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۰۱) قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هُدًى وَ بُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ (۱۰۲) وَ لَقَدْ نَعَلْنَا أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ (۱۰۳) إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۰۴)

إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ (۱۰۵)

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۲۷

(شرح) ص: ۵۲۷

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ:

آیه مبنی بر ارشاد به عدل و عدالت و میانه‌روی در همه امور است و نیز پایه نظام اجتماع و صلاح فرد بر آن استوار می‌باشد، ذکر لفظ جلاله و تعبیر به امر مبنی بر تأکید است، که ساحت کبریائی شعار جامعه اسلام و برنامه زندگی آنان را بر پایه عدل و عدالت نهاده است و در هیچ مورد افراط و تفریط را تجویز ننموده که ستم و تجاوز از حد خواهد بود.

عدل و اجرای عدالت و رفتار عادلانه امریست به حکم خرد و فطرت لازم و نظام اجتماع و وابستگی افراد با یکدیگر بر آن استوار است. بالاخره بر حسب عقیده و عمل و همچنین رفتار و سلوک عموم مردم با یکدیگر و در گفتار و سخن، عدالت و میانه‌روی را باید رعایت نمایند و عدل در اعتقاد عبارت از ایمان به اصول توحید است، همچنین عدل در خلق اتصاف به فضائل و خوی پسندیده است و عدل در عمل اداء وظایف دینی و پرهیز از گناهان است.

وَالْإِحْسَانِ:

رسانیدن خیر و نفع به دیگران بخصوص بذل مال به زیر دستان و رفع احتیاجات آنان امریست پسندیده بینوایان را توان و نیرو میدمد و از خطر رهائی می‌بخشد، احسان کننده را مورد نظر و محور اجتماع قرار میدهد و یگانه وسیله‌ای انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۲۸ که همه طبقات را گرد هم آورده، و وابسته به یکدیگر کند و رابطه آنان را فشرده‌تر نماید، همانا عدالت خواهی و رسانیدن نفع به مردم است.

وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ:

تأکید در باره احسان به خویشاوندان است، که بذل مال به زیر دستان آنها بیشتر سبب تحکیم روابط اجتماع می‌شود، زیرا اساس تشکیل قوم و اجتماع رابطه قرابت و خویشاوندی است و چنانچه به هم پیوندند، جامعه تحقق می‌یابد و از ارتباط و وابستگی اقوام و جماعات امت و ملت بزرگ صورت می‌گیرد و امر به اجرای این سه امر در حقیقت تشکیل جامعه اسلامی و از اعضاء و افرادی است که همه متناسب یکدیگر باشند و طبقات از یکدیگر، رفتار پسندیده مشاهده نمایند، بخصوص خوشرفتاری با زیر دستان زیاد سبب سهولت و آسایش زندگی خواهد بود.

وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ:

فحشاء اسم مصدر، بمعنای عمل نکبت‌بار و سخن ناسزا و هتک آمیز است و منکر عملی است که مورد انکار و نفرت عموم باشد. و بغی بمعنای زنا و رابطه نامشروع و نیز ستم و تجاوز بر حقوق دیگران است، آیه بیان عقد سلبی است و اینکه افراد اجتماعات اسلامی باید از رفتار جنایتکارانه که قبح ذاتی و فطری دارد و مستلزم تفرقه و پراکندگی افراد و اجتماع می‌گردد، پرهیز نمایند، زیرا وحدت و اتحاد و همبستگی افراد به آنستکه اعمال و رفتار و گفتار آنان متناسب باشد.

نفرت و انزجار از یکدیگر را فراهم نیاورند و چنانچه گروهی اعمال جنایتکارانه مرتکب شوند التیام و وابستگی افراد را سلب می‌نمایند و اجتماع محکوم به تفرقه خواهد شد و آیه مبنی بر پند و اندرز است که ناگزیر اجتماعات اسلامی به اعمالی عدالت خواهانه ملتزم شوند که رحمت و ایثار را در آنان استقرار بخشد و سبب انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۲۹

نیل به سعادت اجتماعات اسلامی گردد و نیز از اعمالی جنایتکارانه پرهیزند که از تفرقه و پراکندگی ایمن گردند.

وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ:

آیه بیان نفوذ عهد و پیمانی است که با پروردگار منعقد نموده باید به آن وفادار بود و شکستن عهد با پروردگار جایز نیست و عملی که مورد عهد و پیمان است باید راجح باشد و در صورت عدم رجحان عهد نافذ نخواهد بود و صیغه عهد جمله (لله علی

کذا) است، یعنی با پروردگار عهد نموده و پیمان بسته‌ام که برای رضایت او فلان عمل را انجام دهم، رجحان عمل که مورد عهد و پیمان است.

آیا هنگام عهد و بستن پیمان باید رجحان داشته باشد و یا باید حال عمل راجح باشد بحث فقهی است.
وَلَا تَنْفُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا:

آیه بیان آنستکه سوگند بنام پروردگار در باره انجام عملی و یا ترک عملی نیز نافذ است و از نظر احترام نام کبریائی باید بدان رفتار نمود، گرچه رجحان نداشته و مباح باشد و حث و تخلف از آن جایز نیست و مستلزم کفاره است و قید جمله بعد توکیدها توضیحی است و باید ذکر سوگند بر اساس پیمان و تصمیم باشد نه مجرد ذکر نام و از نظر قاطعیت احترام نام پروردگار چنانچه مدعی و یا مدعی علیه در امور مالی هر یک با شرائطی برای اثبات دعوی خود و یا رد و تکذیب دعوی طرف سوگند یاد کند، بر حسب ظاهر نافذ بوده و ترافع خاتمه یافته باید اجراء شود.

وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا:

ذکر سوگند بنام کبریائی بر حسب تحلیل وثیقه‌ای است که به دیگری سپرده که سبب اعتماد و اطمینان او گردد و چنانچه حث کند و پیمان شکنی نماید رعایت احترام ذکر نام پروردگار و کفالت ساحت او را ننموده، مستحق عقوبت گشته و نیز باید انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۳۰ کفاره بدهد.

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ:

مبنی بر تهدید است عهد و پیمان را نباید نقض کرد زیرا پروردگار بر آنچه رفتار نمائید، دانا و آگاه است.
وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا:

بمنظور تأکید در باره قبح فطری پیمان شکنی و نیز تقیح پیمان شکن که رفتاری بس هتک آمیز نسبت بساحت کبریائی است ناکث و پیمان شکن را تشبیه نموده و مانند پیرزن فرسوده‌ای معرفی نموده که پشمهای خود را با دست به سختی تائیده و ریخته و سپس تاب همه آنها را بگشاید و باز نماید، این چه عمل سفهی و از خرد بدور است.

تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ:

ایمان جمع یمین بمعنای سوگند در باره التزام و پیمان به امری است و دخل به دو فتحه و از آنست دخول کنایه از اینکه بمنظور حيله و نیرنگ نام کبریائی داخل پیمان و اساس آن قرار داده شده است و اربی افعال تفضیل و از آنست ربا بمعنای زیادی و سود نامشروع است.

غرض از سوگند بنام کبریائی آنستکه آنرا وسیله نیرنگ و پذیرش طرف قرار داده، او را فریب دهند تا بتواند به نفع و به سودی از این طریق دست یابد.

إِنَّمَا يَتْلُوَكُمْ اللَّهُ بِهِ:

با تأکیدی که در بر دارد مبنی بر تهدید و اعلام خطری است که اینگونه سخنان هتک آمیز شبکه‌های شیطانی است که سر راه سود جویان می گستراند تا این مردم را با ذکر نام کبریائی بمعرض آزمایش درآورد و هم کیش خود کند و در اثر اینکه نیرنگ بکار برده دو گناه و دو رفتار ناسزا آورده یکی پیمان شکنی که شاهد بر عدم استقامت در ایمان و تزلزل در اراده و جز خودستائی نظر و مرامی انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۳۱

ندارد و دیگر آنکه بنام کبریائی استناد نموده که دیگران را فریب دهد، بدیهی است ثبات و استقامت انسان بر آنچه التزام داده و سوگند یاد نموده و به وفاء آن همت گمارد، از فضائل انسانی است و اساس دین بر التزام به وفاء بعهد و استقامت بآن نهاده شده

است و نیز خودداری از ذکر نام کبریائی جز در مورد دعاوی بمنظور پایان دادن به اختلافات و رعایت قاطعیت و احترام مقام کبریائی به آنستکه به ختم دعاوی اختصاص یابد.

لَيَبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ:

این گروه مردم حيله گر که در معاشرت و سخنان خود بنام پروردگار استناد نموده، ضامن و کفیل صحت گفتار خود معرفی می نمایند و غرض آنان فریب دادن مردم و سودجویی و پیمان شکنی است، در صحنه قیامت سیرت کدر و تیره آنان بظهور خواهد رسید.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً:

حرف لو در مورد امر محال بکار می رود، آیه بیان نفوذ مشیت قاهره پروردگار است که چنانچه مشیت او تعلق بیابد. همه مردم و افراد بشر را بطریقه هدایت قائل و رهبری می نماید و در نتیجه همه مردم سعادت مند می شدند ولی اختلاف افراد از لحاظ هدایت و یا شقاوت بر وفق نظام آزمایش است که غرض از نظام خلقت نیز همین است.

وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ:

اساس سعادت و شقاوت هر یک از افراد بعهد خود آنان نهاده شده پروردگار همه گونه وسائل بی شمار سیر و سلوک هر یک از افراد را آماده نموده و به همه مردم با کمک حکم خرد و فطرت ارکان توحید را آموخته و تعلیم نموده و بوظائف دینی و به ملکات فاضله هر یک را آشنا و رهبری نموده است و نیز به هر یک نیروی اختیار موهبت نموده که هر لحظه دوران زندگی هر یک از دو راه اطاعت و یا مخالفت انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۳۲

را بخواهد ببیند و آیه از نظر توحید افعالی پروردگار هدایت و اضلال هر یک از افراد را بساحت پروردگار نسبت داده است، زیرا در فطرت و کمون هر یک سعادت ذاتی و قابلیت تعالی را نهاده است، چنانچه بخواست خود بر وفق فطرت و از حکم خرد پیروی نماید، پروردگار او را بسوی سعادت سوق می دهد و چنانچه به اراده خود از تمایلات و هوی پیروی نماید و طریقه مخالفت را برگزیند، پروردگار نیز او را به همان طریق که خود خواهان آنست او را سوق میدهد و در نتیجه اعتقاد قلبی ایمان و کفر و هدایت و ضلالت هر یک از افراد بشر عبارت از صورت روانی است که بر حسب اقتضاء به هر یک موهبت فرموده است.

وَلَتَسْتَلْنَ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ:

هدایت و اضلال از نظر توحید افعالی پروردگار بر حسب خواسته و اراده هر یک از افراد بشر است که هر یک از طریقه اطاعت و یا مخالفت را که بخواهد برگزیند چه بر حسب عقیده و چه بر حسب اداء وظایف الهی پروردگار او را به همان طریقه که خواسته او است کمک می نماید چه آنکه همه گونه وسائل طبیعی را برای او آماده نموده و اختیار و مبادی آنرا نیز به وی موهبت فرموده و هر یک از اطاعت و یا مخالفت که بر اساس اختیار او باشد، بدان سو او را رهبری نموده، سوق میدهد. بعبارت دیگر از نظر اینکه محور سیر و سلوک و تشخیص هدف هر فردی بر اساس خواسته و اختیار او است، مسئولیت عقیده و اعمال خود را بعهد گرفته است و سیرت آنها نیز در عالم قیامت بظهور رسیده مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَرِلَّ أقدامُ بَعْدَ ثبوتها:

آیه مبنی بر تهدید و تأکید در باره نهی از اینکه در صورتی که بنا ندارد به پیمان و عهد خود وفا کند، چنانچه بمنظور حيله و نیرنگ آنرا توأم با سوگند بنام ساحت پروردگار بنماید به عمل هتک آمیزی اقدام نموده و سبب جرأت و تزلزل وی در انوار

درخشان، ج ۹، ص: ۵۳۳

سایر اعمال و التزامات دینی او نیز خواهد شد.

وَتَذَوُقُوا الشُّوَاءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ:

این عمل نیرنگ و هتک آمیز ضرر و زیانهای دینی و اخلاقی و اجتماعی در بر خواهد داشت و زیاده بر خلل در معنویات اخلاقی شخص را در انظار مردم بی‌بند و بار و غیر مسئول معرفی می‌نماید و سایر التزامات دینی و اجتماعی او را نیز بی‌اساس ارائه داده و بدان قیاس خواهد نمود و در صورتی که این رذیله در جامعه‌ای گسترش بیابد اعتماد بیکدیگر از همه سلب می‌شود و اساس وحدت و اتحاد جامعه متزلزل گشته و آن سرزمین را فساد فرا گرفته و بطور حتم زمینه انقراض و سقوط آن جامعه گسترده خواهد شد.

وَ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ:

چه بسا اینگونه سخنان هتک آمیز سبب تزلزل ایمان و خروج از حریم اسلام گردد آنگاه سیرت نکبت بار آن در قیامت بظهور رسد و عقوبتهای زیاده بر تصور برای آنان آماده شده است.

گفته شده شأن نزول آیه در باره مسلمانان صدر اسلام است که با رسول گرامی صلی الله علیه و آله بیعت نموده که در جنگها و نهضت علیه دنیای شرک حضور داشته شرکت نمایند، چنانچه از پیمان خود تخلف نموده و یا مردم را ترغیب به پیمان شکنی کنند از حریم اسلام خارج خواهند شد.

بدیهی است خصوصیت مورد نزول آیه منافات با اطلاق و عموم آیه ندارد.

وَ لَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ:

آیه مبنی بر تهدید است که در اثر استفاده مالی اقدام به پیمان شکنی ننمائید و عهد و پیمان خود را که با پروردگار منعقد نموده با گرفتن عوض مالی نقض ننمائید زیرا ایمان به ارکان توحید نیز عهد و پیمان با ساحت کبریائی است چنانچه در موارد انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۳۴

دیگر عهد با پروردگار را نقض کند به منزله ارتداد و خروج از حریم اسلام خواهد بود ایمان و اسلام ودیعه و امانت و سپرده‌ای است از اهل ایمان نزد پروردگار که خیر محض است بدل و جایگزین آن چیزی نخواهد شد.

و گفته شد مراد از جمله (ما عِنْدَ اللَّهِ) نعمتهای جاودان باشد که برای اهل ایمان در عالم قیامت آماده شده است.

ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ:

آنچه از نعمتهای بیشمار که پروردگار به رایگان دسترس بشر نهاده همه آنها محکوم به تبدیل بوده زوال پذیرند و آنچه اهل ایمان نزد پروردگار دارند مانند ایمان و اعتقاد قلبی و معارف الهی و اعمال صالحه همه آنها امانت و سپرده باقی نزد پروردگار و غیر قابل تحول و زوالند و از جمله نعمتهای جاودان که سیرت اعمال صالحه است در عالم قیامت باقی و دائم خواهند بود و از نظر شرافت و اهتمام بآنها اضافه به لفظ جلاله شده است.

وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ:

اعمال جوارحی محصول و ثمره اراده و خواسته روانی است و عمل در صورتی صالح و شایسته و سبب استحقاق اجر و ثواب می‌شود که از ایمان سر چشمه گرفته و عمل دارای جنبه عبودیت و برای خشنودی پروردگار باشد و هر چه ایمان ثابتتر و کاملتر باشد عمل عبادی نیز کاملتر و استحقاق اجر و ثواب آن زیاده خواهد بود، صبر و بردباری از حالات روانی و کمالات نفسانی است، نیروی صبر سبب می‌شود که عمل عبادی که از اهل ایمان صابر صادر می‌شود، اجر و ثواب بهتر و بیشتری داشته باشد صبر و نیروی بردباری ممکن است در باره انجام عمل عبادی باشد و با صبر در باره ترک گناه و خویشن داری از آن و یا صبر در برابر حادثه ناگوار و مصیبت که بر شخص وارد شده و هر مورد که صبر ناگوارتر و دوام آن بیشتر و طولانی باشد، سبب استحقاق اجر و ثواب بیشتری برای اعمال عبادی انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۳۵

اهل ایمان صابر خواهد شد.

آیه بیان آنستکه صبر و سایر حالات پسندیده و کمالات روانی مانند نیروی تقوی و پرهیز از گناهان و یا فقاقت و علم به احکام دینی سبب ازدیاد ثواب و اجر عمل عبادی شخص متقی و یا فقیه می‌شود مثلاً اداء فرایض یومیه از شخص فقیه با تقوی ثواب و اجر آن بیشتر از نماز شخصی است که جاهل به احکام دینی باشد و یا نیروی تقوی نداشته باشد، همچنین اداء فریضه شخص صابر در برابر مصیبت و حادثه ناگوار استحقاق اجر و ثواب بیشتری خواهد داشت بقیاس خود او و یا کسی که صابر نباشد و هر یک از کمالات نفسانی مانند معرفت به صفات پروردگار و فقاقت و نیروی تقوی و مجاهدت و سعی در راه نشر دین اسلام و دعوت و تبلیغ احکام به مردم سبب می‌شود که محصول آن یعنی اعمال عبادی آنان کاملتر و استحقاق اجر و ثواب بیشتری داشته باشند خلاصه اعمال عبادی اهل ایمان و تقوی هر چه کمالات نفسانی و ملکات فاضله و خلوص آنان در عبودیت زیاده و بیشتر باشد اجر و ثواب اعمال عبادی آنان به همان قیاس زیاده خواهد بود.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً:

آیه مبنی بر اعلام قاعده کلی است و نقض آنچه در اجتماعات بشری دائر بوده مبنی بر سلب حریت از زن و سقوط او از مقام انسانیت و آیه بیان آنستکه اشتراک نوع مردان با بانوان در اصول موهبت‌های وجودی مانند فکر و اراده که اساس اختیار و خود مختاری است مقتضی تساوی آنها در حریت فکر و اراده و حریت اختیار و استقلال در تصرف در همه شئون حیاتی و زندگی فردی و اجتماعی خود آنها است و در این موهبت‌ها بانوان مانند مردان مستقل در اراده و در عمل و اختیار خواهند بود و بر خود ولایت کامل دارند.

بر این اساس عمل صالح که از نیروی ایمان و تقوی صادر شود ظهور حیات معنوی و روانی است و زندگی طیب و پاکیزه‌ای است یعنی بینش حقیقت و معرفت انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۳۶

پروردگار و اعتقاد به ارکان توحید و نیز قیام به اداء وظائف دینی است و ظهور ایمان در خارج می‌باشد و آیه تصریح نموده هر گونه عمل صالح و شایسته از مرد یا زن اهل ایمان صادر شود بی‌نتیجه و بیهوده نخواهد بود زیرا هر یک مستقل در اراده و اختیارند و عمل هر یک مورد تقدیر پروردگار و حیات روانی آنها است و کرامت برای مرد و زن همانا ایمان و تقوی و اخلاق فاضله و علم نافع و عقل و صبر است.

فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً:

ایمان به ارکان توحید و معرفت صفات پروردگار صورت علمی و اعتقادی و حیات روانی است که به وی افزایده می‌شود و این حیات معنوی غیر از حیات مادی و جسمانی است که از لوازم حیوانی است و کافر از نظر اینکه فاقد صورت علمی ایمان است بحقیقت مرده و فاقد حیات انسانی است و از نظر توحید افعالی پروردگار صورت علمی و علاقه قلبی و حیات روانی را بساحت پروردگار نسبت داده که پیوسته به اهل ایمان افزایده می‌شود.

حیات طیب و پاکیزه یعنی حیات معنوی از نظر آنستکه در اثر معرفت به صفات واجبه پروردگار حقایق را یافته و بدان اعتقاد نموده و پیوسته در مقام انقیاد برمی‌آید و از مخالفت می‌پرهیزد و لازم ایمان و علم به صفات پروردگار اعتقاد بقدرت و احاطه او است و خود را در محیط امن می‌بیند و به پشتیبانی پروردگار اعتماد دارد و با این اعتقاد ثابت هرگز در زندگی از حوادث و خطرات ناگوار قلب او متزلزل نمی‌شود و پیوسته قلب او استقرار دارد.

و همین معنای زندگی طیب و پاکیزه و اطمینان خاطر است که لازمه حیات انسانی و روانی است و پروردگار هر لحظه به وی افزایده می‌فرماید و از بیان گذشته استفاده شد، ایمان و نیروی تقوی بر حسب تحلیل صورت روانی و فعلیت همان حیات انسانی است که سبب فضیلت و کمال روح انسان است. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۳۷

انسان دارای حیات احساسی است، به آنچه حواس باطنه درک نماید و مشاعر بر آنها احاطه بیابد و عبارت از تمایل بدیدنی‌ها و

شنیدنیها و سایر احساسات که بر اساس تحول و تبدل بوده و فناء پذیر است.

این حد و صورت حیات احساسی است و اکثر افراد بشر بر حسب طبع حد وجودی آنها همان حیات احساسی است که به لذتهای زود گذر و بدیدنیها و شنیدنیها علاقه دارند و زیاده بر آنها را نمی‌فهمند و ادراک نمی‌نمایند و حد احساس و درک آنان علاقه به زندگی و به زینتهای آنست و آمال و آرزوهای دامنه‌دار قلوب آنان را فرا گرفته است و مرتبه بالاتر حیات تعقلی است و بر پایه همان حیات احساسی نهاده شده و حقایقی بر انسان آشکار می‌شود و علاقه قلبی به معرفت پروردگار و به صفات واجبه و حقایق اشیاء را درک می‌نماید.

و بطور شهود فناء امور دنیوی را می‌بیند و می‌یابد و حق را از باطل و عمل قبیح را از شایسته و نیک را از بد امتیاز می‌دهد و دنیا و زخارف و زینتهای آنرا بی اساس و متزلزل می‌بیند و هرگز شیفته و فریفته آمال و آرزوها و نیرنگهای شیطانی نمی‌شود و آنچه بر حسب تخیل و تمایل مورد علاقه قلبی باشد، آنها را بیهوده و زائل می‌بیند و حیات تعقلی عبارت از علاقه قلبی و ادراک حقایقی است که ثابت و زوال ناپذیر است و بطور شهود حیات و زندگی خود را بر اساس دائم می‌بیند این حیات ظاهر و پاکیزه خالی از شوائب و اوهام است.

بدیهی است اینگونه حیات تعقلی صورت فعلیت روح و روان احساس است، پس اهل ایمان دارای حیات احساسی و دیگر حیات تعقلی است و حیات احساسی بطور قوه است و صورت روح و فعلیت روان آنان حیات تعقل است و عبارت از علاقه قلبی و صورت علمی و اعتقادی بحقایق و معارف الهی است.

بدیهی است حیات تعقل و درک حقایق و صورت اعتقادی معارف که بصورت و فعلیت روح انسانی است هرگز با حیات احساسی مغایرت نخواهد داشت، بلکه هر دو متحدند و روح تعقل و حیات روانی از آن دو صورت می‌گیرد زیرا نیروی انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۳۸

احساس آنچه را بیابد بصورت تعقل ارتقاء می‌یابد.

بالاخره ایمان و تقوی و فضائل خلقی سبب تعدد روح و روان اهل ایمان نمی‌شود، همچنانکه ارواح قدسیه رسولان عبارت از ارتقاء و تعالی ارواح آنها است و سبب تعدد روح و کثرت روان آنان نخواهد بود.

ایمان حیات روان و ارتباط علمی آن با فریدگار است که در آیه بطور صفت معرفی شده و بقاء زندگی بطور ابد و استحقاق اجر و پاداش که ایمان و روح را تحکیم بخشد و ثمره دهد و برشد و کمال رساند و نفوس بشری را بسوی سعادت سوق دهد همان سعی و عمل صالح که ظهور ایمان در خارج است که از آن تعبیر بتقوی می‌شود هم‌چنانکه حیات طبیعی اصل و تحقق آن بروح احساسی حیوانی است و بقاء آن محتاج بکار بردن قوا و اعضاء آنست که بکار افتند و گر نه بتدریج در اثر بکار نبردن قوا نیروی روح حیوانی از میان خواهد رفت.

بعبارت دیگر ایمان ماده طیب حیات و پاکیزه گی زندگی معنوی و صورت روان است و ظهور و تحکیم آن در اثر عمل صالح خواهد بود بدین جهت آغاز جمله (فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً) را ذکر نموده و از نظر توحید افعالی آنرا بساحت پروردگار نسبت داده شاهد آنستکه حیات روانی همانا حیات انسانی و صورت علمی است و سپس در جمله (وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ) وعده فرموده که اجر و پاداش که ظهور و رشد ایمان و بقاء آنست ذکر نموده که بر اساس تصدیق عملی ایمان است پس قوام ایمان بعمل صالح و تقوی است.

وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ:

بیان فضل و مژده است پروردگار برای هر یک از اعمال صالحه اهل ایمان اجر و ثوابی مقرر فرموده و آنرا غایت و غرض از عمل صالح معرفی نموده زیرا هر عمل اختیاری حرکت ذاتی و استکمالی روان است که با اعداد و کمک حرکات فکری و جوارحی صورت می‌گیرد و از درون و از روح ظهور نموده و سبب کمال انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۳۹

و نورانیت روح شده و بآن نیز باز خواهد گشت و از مقامات ذاتی او معرفی می‌شود و برای اجر و ثواب نیز عالم دیگری مقرر داشته که بهتر و اشرف از جهان عمل و تکلیف است و از جمله پاداش آن بصورت نعمت همیشگی است.

آیه مبنی بر تأکید است که پروردگار از همه اهل ایمان که اعمال صالحه و بوظایف دینی رفتار می‌نمایند چه مرد باشند و یا زن بفضل خود ایمان و اعمال آنان را می‌پذیرد، اجر و ثواب برای آنان آماده فرموده است، زیرا تقوی و نیروی پرهیز از گناهان بهترین صفات نفسانی است و سبب کمال اعمال عبادی خواهد شد و عمل عبادی و اداء وظیفه الهی ثمره و محصول ایمان و اعتقاد است هر چه ایمان ثابت‌تر و کاملتر باشد محصول آن نیز بهتر و کاملتر و نیرومندتر خواهد بود.

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ:

آیه از نظر تشریف خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله نموده و بطور عموم مبنی بر چگونگی خواندن آیات قرآنی است که با تذکر و تدبیر در معانی آنها از پروردگار درخواست پناه و تبری از اوهام و وسوسه‌های شیطانی را بنماید و جمله اعوذ بالله من الشیطان را که مبنی بر انشاء است بگوید، یعنی خاطر خود را از القاء شیطانی دور بدارد و به معانی آیات قرآنی توجه کامل بنماید، زیرا خطورات بیهوده و خاطرات شیطانی سبب تیرگی و محرومیت قلب می‌شود، از اینکه تعلیمات آیات قرآنی را بفهمد و بپذیرد.

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا:

بیان سبب استعاذه و دوری از نیرنگ شیطانی است زیرا شیطان نیروی مجرد و پلیدیست و از نظر سنخیت آن با خطرات و تمایلات بشر می‌تواند بر افکار آنان راه بیابد و بر آنها چیره شده فرمانروا گردد و در حقیقت سلطه و نفوذ نیرنگ شیطانی در اثر قبول و پذیرش افراد فرومایه است، نه از نظر قوه نیروی جاذبه و وسوسه او است بلکه شیطان نیروی جاذبه و نیرنگ خود را در باره همه افراد بشر یکسان انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۴۰

بکار میبرد، اهل ایمان و تقوی نیرنگ او را نمی‌پذیرند.

از نظر اینکه به آفریدگار ایمان و عقیده دارند و از نظر اعتماد به قدرت او امور خود را بساحت او واگذار می‌نمایند و سلطه و نفوذ نیرنگ شیطانی در باره قلوب بشر در صورتی است که به آفریدگار ایمان نداشته و بقدرت و احاطه او معتقد نبوده ناگزیر از نظر ضعف و خودستائی مورد تأثیر نیروی جاذبه نیرنگهای شیطانی قرار خواهند گرفت.

وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ:

توکل حالت روانی و صفت نفسانی از لوازم ایمان است و عبارت از اعتماد قلبی و ارتباط و وابستگی بسبب قاهری است که هیچ نیرو و قوه‌ای نمی‌تواند بر آن غلبه بیابد و زیاده سبب ثبات و استقامت شخص متوکل در انجام عمل و بکار بردن نیروی خود می‌شود و قوام صفت توکل به آنستکه خاطره و نیرنگ شیطانی را بخود راه ندهد با آماده نمودن اسباب و عوامل مربوط به آنها اعتماد نماید و مؤثر حقیقی و کافی را ساحت پروردگار بداند و تنها بساحت او اکتفاء و اعتماد نماید.

إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ:

بیان آنستکه شیطان از ضعف خرد و نیروی خودستائی افراد بشر استفاده می‌نماید و سلطه و فرمانروائی او در اثر پذیرش بشر است و گونه دعوت و ترغیب او نسبت به همه افراد بشر یکسان است و آنچه از نیرو در اختیار دارد، پیوسته بکار می‌برد اهل ایمان و تقوی از نظر نیروی ایمان و پرهیز از گناهان به دعوت و ترغیب شیطان توجه ننموده و چه بسا بخاطر خود نیز دعوت او را نپذیرند، ولی کافر بی‌پناه و افراد فرومایه که هدف و مرامی در زندگی جز خودستائی ندارند، دعوت و ترغیب شیطان را ناگزیر می‌پذیرند،

استفاده و استمداد نیز می‌نمایند. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۴۱

وَ إِذَا بَدَلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزَّلُ قَالُوا إِنَّمَا آنتَ مُفْتَرٍ:

بر حسب نقل از ابن عباس شأن نزول آیه آنستکه چنانچه آیه‌ای در باره امری نازل می‌شد که مبنی بر شدت بود و سپس آیه دیگری

چنانچه مبنی بر ملایمت و سهولت و نقض دستور سابق بود مثلاً آیه‌ای مبنی بر دستور صلح بود، پس از اندک زمانی آیه دیگر در باره جنگ نازل شده از این رو آیات متضاد بنظر میرسند.

کفار قریش می‌گفتند: محمد اصحاب و پیروان خود را به مسخره و استهزاء گرفته و هر روز از خود طوری دستور میدهد و بر خلاف واقع آیات را به پروردگار نسبت میدهد و سخنان بت پرستان از این نظر بود که از یهود شنیده بودند که نسخ در مورد احکام الهی محال است، زیرا نسخ شاهد آنستکه حکم سابق دارای نقض بوده و پس از توجه به نقض آن حکم نسخ شده و حکم دیگری که آنرا نقض می‌نماید بجای آن وضع شود، بدین جهت بت پرستان در مقام تکذیب رسول گرامی و انکار آیات قرآنی برآمده از نظر بهانه‌جوئی گویند: محمد حکم و دستور سابق خود را نسخ می‌نماید و بصورت آیه آنرا به پروردگار نسبت میدهد، در صورتی که نسخ حکم از پروردگار محال است و آیه مبنی بر تکذیب سخنان ناروای بت پرستان است که چنانچه ما آیه‌ای را تبدیل نمائیم به آیه دیگری از نظر آنستکه پروردگار عالم به مصالح بشر است و احکام و دستورات الهی به منظور تأمین مصالح و انتظام امور زندگی و کسب سعادت بشر است و تحولات که در جامعه پدید می‌آید چه بسیار که مصلحت حکم سابق پایان بیابد، در این صورت باید آن حکم نسخ شود و حکم دیگری در آن ظرف که واجد مصلحت است بجای آن تشریح شود.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ:

با اینکه بعض آیات مبنی بر نسخ است، بت پرستان از نظر عناد مبالغه نموده و نسبت ناروا میدهند، گویند محمد رسول گرامی مفتری است و همه آیات را که خود انشاء نموده و با یکدیگر تضاد دارند آنها را به پروردگار نسبت میدهد. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۴۲

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ:

بسیاری از بت پرستان میدانند که احکام الهی به منظور تعلیم و تربیت بشر است و پاره‌ای از احکام بر حسب طبع مصلحت آنها ممکن است تغییر بیابد نظیر دستور جنگ و صلح و نیز مانند حکم وراثت که در صدر اسلام بمنظور تحکیم وحدت افراد مسلمان وراثت بر اساس پیمان و مواخات بوده و پس از نشر توحید و گسترش دین اسلام در خانواده‌ها آن حکم نسخ و برای همیشه حکم وراثت بر اساس رابطه نژادی و رحمت مقرر شد و بعض بت پرستان ممکن است بدانند که پاره‌ای از احکام در اثر تغییر مصلحت نسخ پذیر است ولی از نظر عناد از اظهار آن خودداری می‌نمایند.

قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ:

خطاب بر رسول اکرم (ص) نموده که بمردم، بگو آیات قرآنی را جبرئیل امین (ع) که روح قدس و توانای زیاده بر تصور است و از عوارض مادی منزّه و از غفلت و خیانت و خطاء و اشتباه بری است، بتدریج نازل نموده و بطور ثابت و دائم است. شأنی از شئون آیات قرآنی زوال پذیر نخواهد بود.

و کلمه من ربک خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نموده یا اینکه از جمله سخنان او است محتمل است غرض اخبار باشد به این که جبرئیل امین آیات را از جانب پروردگار نازل نموده و نیز ممکن است اضافه رب به ضمیر خطاب از نظر تشریف و منت بر رسول اکرم باشد.

لَيَسَّبَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا:

بیان سبب نزول آیات قرآنی بطور تدریج است از نظر اینکه بر اساس تعلیم معارف الهی و بیان فضائل خلقی و احکام عملی است، ناگزیر بطور تدریج نازل میشود و برای دانشجویان بمنزله درس و تعلیمات و برنامه آموزش روزانه باشد و هر هفته و هر ماه چند آیه در مورد خاصی نازل و مسئله‌ای مطرح می‌شود انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۴۳

و دانشجویان آیات را هر یک پس از دیگری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌شنوند و شأن نزول و تفسیر و تأویل و بیان و

شرح آیات را استفاده می‌نمایند و آیات را بخاطر سپرده، حفظ نمایند.

و همچنین حوادثی که بر حسب اقتضاء اوقات پیش می‌آید، حکم آنها را در آیات بیان و مطرح نموده و نیز سؤالاتی که دانشجویان از رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌نمودند آیات پاسخ آنها را مطرح نموده است، خلاصه نزول آیات قرآنی بر اساس تدریج است که جبرئیل (ع) روح امین از ساحت کبریائی نازل نموده و به قلب رسول اکرم القاء نموده و خوانده است.

رسول گرامی (ص) نیز هر یک از آیات را بیدرنگ پس از نزول برای دانشجویان خوانده و بمنظور تعلیم و تثبیت در اذهان آنان تفسیر و شرح آنرا حضوراً مطرح نموده است و از نظر اینکه آیات قرآنی حق و ثابت است و مکتب عالی آن دائم و جهانی است در همه ادوار بشریت سبب تثبیت در قلوب اهل ایمان با اختلاف افق افکار آنان خواهد بود و نتیجه تثبیت مفاد آیات قرآنی در قلوب همان استقامت در ایمان و فضائل اخلاقی است.

و هُدًى وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ:

آیات قرآنی در باره سایر مسلمانان برنامه اعتقادی و اخلاقی و بیان وظائف عملی است و نیز مبنی بر مژده به گروهی که از برنامه پیروی می‌نمایند، اجر و ثواب و نعمتهای جاودان برای آنان آماده نموده است.

نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ:

آیه از شبهه و سخنان ناروای دیگری پاسخ میدهد به این که کفار و بت پرستان سخن ناروای دیگری گویند که آیات قرآن را شخصی از مردم به رسول گرامی تعلیم نموده و آموخته است و در باره آن شخص گفته‌اند که بلقام نام رومی ساکن مکه است و لغت و زبان او رومی بوده و غیر فصیح است و نیز گفته شده که سلمان فارسی است. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۴۴ و نیز گفته شده است که عبد الله سلام است.

و غیر از او نیز گفته شده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله پاره‌ای از اوقات آن شخص را ملاقات می‌نمود اخبار و اطلاعاتی که آن شخص از کتابهای آسمانی و دیانتها داشته می‌گفته و دسترس محمد رسول گرامی صلی الله علیه و آله می‌گذاشته است.

لِسَانَ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ:

آیه با بت پرستان احتجاج نموده به این که لغت و زبان کسیکه تعلیمات آیات و معارف الهی را به او نسبت میدهد. اعجمی و غیر فصیح است، چگونه کسی که مانند محمد رسول که دارای اقصی مرتبه معلومات عالی و معارف الهی و فصاحت و بلاغت است، از کسی علوم بیاموزد که فاقد معلومات عالی و زبان و سخنان او غیر فصیح است.

و چنانچه مراد از جمله (يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ) تعلیم و تلقین آیات به همان الفاظ و کلمات باشد، پاسخ این شبهه آنستکه اعجمی است، یعنی زبان و لغت معلم ناصحیح و غیر فصیح است، هرگز احتمال نمیرود، آیات قرآنی از تلقین و سخنان معلم باشد که به رسول گرامی گفته و دسترس او نهاده است و چنانچه مراد از جمله (يعلمه بشر) تعلیم معانی و مفاهیم عالی آیات قرآنی باشد که معلم همان معانی و حقایق را به رسول گرامی تعلیم نموده و از نظر قدرت بیان و نیروی سخنوری و بلاغت که رسول اکرم در اختیار دارد، همان معانی و مفاهیم را به قالب الفاظ و کلمات عربی فصیح و بلیغ بصورت آیات در آورده و آنها را بر خلاف واقع و بطور افتراء بساحت پروردگار نسبت داده است.

وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ:

پاسخ این شبهه آنستکه بطور بداهت معانی عالی و مفاهیم آیات قرآنی عبارت از معارف حقه و حقایق ثابت و فضائل اخلاقی و پایه و اساس نظام اجتماعی است و بطور حتم بالاتر از افق افکار بشر است و در این حقیقت هرگز خردمندی انوار درخشان، ج ۹، ص:

باین سخنان نمی‌تواند مبادرت کند و بگوید شخص گمنام و مجهول الهویه‌ای چنین معانی عالی و مفاهیم راقیه‌ای را که حد و حصر

ندارد، به رسول اکرم تعلیم نموده است، بلکه بطور حتم آفریدگار از طریق وحی آیات قرآنی معجزه آسا را به رسول گرامی تعلیم فرموده و آموخته است، هم چنانکه رسول گرامی نیز آیات قرآنی را تصدیق نموده که از جانب پروردگار به وی نازل شده است.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ:

آیه مبنی بر تهدید و تکذیب سخنان بت پرستان است که از نظر عناد و لجاج آیات قرآنی معجزه آسا را از جانب پروردگار انکار نموده میگویند که محمد رسول آیات را خود انشاء نموده و نسبت آنها را بطور افتراء و بر خلاف حقیقت به پروردگار میدهد. وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ:

این گروه در اثر انکار این نعمت بزرگ که نزول آیات قرآنی را از ساحت پروردگار انکار می نمایند، به مبارزه برخاسته و در عالم قیامت به عذاب همیشگی و دردناک عقوبت خواهند شد.

إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ:

آیه مبنی بر حصر است بت پرستان آیات قرآنی را که بزرگترین نعمت و محصول جهان و یگانه وسیله تعلیم و تربیت بشری است، از جانب پروردگار تکذیب می نمایند، آنها مفتری هستند و نسبت ناروا به ساحت پروردگار و به رسول او میدهند، رسول گرامی صلی الله علیه و آله که شعار او دعوت بحق و جهانیان را به پیروی از برنامه مکتب عالی قرآن دعوت می نماید، او هرگز مفتری نبوده و سخنی ناروا نسبت بساحت پروردگار اداء نخواهد نمود.

در تفسیر مجمع روایت نموده از عثمان بن مظعون گفت در اثر اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله بمن زیاد ترغیب میفرمود و بدین اسلام مرا دعوت می نمود از نظر حیاء انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۴۶

دعوت او را پذیرفتم ولی در قلب من آن نورانیت را پدید نمیآورد تا هنگامی که روزی در حضور او بودم ناگهان دیده خود را بسوی بالا و آسمان گشود مانند اینکه مطلبی با وحی شد از او سؤال نمودم فرمود آن وقت که با تو گفتگو می نمودم جبرئیل امین (ع) این آیه را برای من خواند إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ آیه را تا آخر رسول گرامی برای من خواند آنگاه در قلب من دین اسلام استقرار یافت و سپس نزد عموی او ابو طالب رفته او را خبر دادم فرمود ای قبیله قریش از محمد پیروی کنید رستگار خواهید شد زیرا که او مردم را جز باخلاق فاضله و خوی پسندیده دعوت نمی نماید و نیز نزد ولید بن مغیره رفتم و برای او همین آیه را خواندم گفت چنانچه محمد این کلام را فرموده بسیار خوب گفته است و چنانچه پروردگار این آیه را بر او نازل فرموده چه خوبست و نیز گفت آیه فرمود «أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى وَأَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى» تا آخر حدیث.

و نیز در تفسیر مجمع است عکرمه گفته است رسول اکرم صلی الله علیه و آله این آیه را برای ولید بن مغیره قرائت فرمود عکرمه گفت برادر زاده بار دیگر آیه را بخوان سپس گفت برای این آیه حلاوت و طراوتی است اول آن بسیار مفید و آخر آن بسیار گوارا و هرگز سخن بشر نخواهد بود.

در تفسیر برهان از ابن بابویه بسندی از عمرو بن عثمان روایت نموده گفت علی امیر مؤمنان علیه السلام بر گروهی از اصحاب خود وارد شد هنگامی که گفتگو می کردند در باره مروت امام فرمود چرا در باره آیات قرآنی گفتگو نمی کنید عرض کردند در باره کدام آیه فرمود در مورد آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» مراد از عدل انصاف است و مراد از احسان تفضل است.

مفسر گوید: حقیقت عدل و اعتدال خداشناسی و اقرار بشهادتین است زیرا رابطه بشر با آفریدگار رابطه افاضه و آفرینش است باید این حقیقت را بر حسب عقیده تصدیق کند و گواهی دهد هم چنین شهادت برسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله که وسط در فیوضات تکوینی بوده و صادع اسلام و سمت او تعلیم و تربیت و دعوت بشر به انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۴۷

پیروی از مکتب عالی قرآن است بشر باید دعوت او را بپذیرد و گواهی عملی بدهد هم چنانکه مراد از تحریم نقض عهد و نهی از پیمان شکنی از جمله وجوب استقامت و اعتقاد بولایت اوصیاء علیهم السلام است.

در کتاب کافی بسندی از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام روایت نموده در باره آیه (فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ) فرمود یا محمد بخدا سوگند پروردگار مؤمن را دچار مرض و بیماری بدنی می‌نماید ولی بر دین او چیزی را مسلط نخواهد فرمود پروردگار مسلط فرمود بر ایوب پیامبر علیه السلام اعضاء و بدن او بیمار شد ولی بر دین او چیزی را مسلط نفرمود گاهی می‌شود که بر اعضاء مؤمن بیماری عارض می‌شود ولی پروردگار هرگز بر دین آنان چیزی را مسلط نخواهد نمود.

در کتاب در منثور بسندی از ابن عباس روایت نموده که در باره آیه (إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ) گفته است بت پرستان می‌گفتند که عبده بن الحضرمی کتابهایی داشته او محمد را تعلیم می‌دهد و می‌آموزد و آیه فرمود «لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۴۹

[سوره النحل (۱۶): آیات ۱۰۶ تا ۱۱۱] ص: ۵۴۹

اشاره

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَيْدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰۶) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۱۰۷) أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (۱۰۸) لَا جْرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۰۹) ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَ صَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۰) يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۱۱)

(شرح) ص: ۵۴۹

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا:

آیه بیان تهدید مردم از کفر ارتدادی است به این که پس از ایمان بارکان دین اسلام عقیده او تزلزل بیابد و بکفر باز گردد و مرتد شود و نیز آیه بیان حکم کسی است که او را اجبار نمایند که اظهار کفر و ارتداد بنماید و حکم استثنائی به این که کسی او را اجبار نماید که اظهار کفر بنماید سبب ارتداد او نمی‌شود زیرا عقیده قلبی قابل اجبار نیست فقط اکراه و اجبار به تظاهر بکفر میسر است آن نیز ضروری ندارد و سبب ارتداد و خروج از حریم اسلام نخواهد شد ولی کفر ارتدادی که پس از ایمان در اعماق قلب جایگیرد سخت‌ترین اقسام کفر و ارتداد و شقاوت است.

ترکیب جمله‌های آیه چنین است من کفر بالله من اسم موصول مفاد آن اطلاق دارد کفر بالله صله آن و جمله شرط است من بعد ایمانه قید و متعلق بجمله موصول است الا- حرف استثناء من اسم موصول اگره بهیئت مجهول صله و جمله و قلبه مطمئن بالایمان اسمیه و حال برای موصول و صله و قید توضیحی است زیرا کفر صورت علمی و اکراه‌پذیر نخواهد بود.

و لکن من شرح بالكفر صدرا جمله استدراک از جمله الا من اگره و بیان و قید جمله من کفر بالله می‌باشد می‌توان این چنین تعبیر نمود من کفر بالله من بعد ایمانه و شرح بالكفر صدرا و مجموع شرط است و جزاء آن فعلیهم غضب من الله می‌باشد انوار درخشان،

ج ۹، ص: ۵۵۰

انکار اصول دین اسلام که بطور ارتداد و عناد باشد سخت‌ترین اقسام کفر و سبب غضب کبریائی شده و پیوسته رانده از رحمت و مأیوس از آمرزش برای همیشه خواهد بود و محتمل است جمله جزاء و مفاد آن انشاء مبنی بر نفرین باشد که پیوسته غضب ساحت پروردگار آنها را فرا بگیرد.

وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ:

حرف لام برای اختصاص و بیان لازم ذاتی و تخلف ناپذیر و مبنی بر تهدید است بطور حتم سیرت عناد آنان با ساحت کبریائی بصورت محرومیت ابد و آتش حسرت و عقوبت‌های زیاد بر تصور ظهور نموده پیوسته در افزایش خواهد بود ذَلِكْ بِأَنَّهُمْ اسْتَجَبُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ:

اشاره به سبب انحطاط و تیره‌بختی و شقاوت است از نظر اینکه علاقه قلبی بزندگی دنیا و بتمایلات زود گذر را بر سعادت و بر نعمت‌های همیشگی ترجیح میدهند و این حد از غضب پروردگار که نمونه‌ای از آن عقوبت زیاده بر تصور است اختصاص بگروهی دارد که سعادت ابدی را برای تأمین آسایش دنیا از دست خواهند داد.

وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ:

گروهی که در مقام مبارزه با ساحت پروردگار برآمده جز بزندگان دنیا اظهار علاقه ننموده و سعادت و نعمت‌های عالم قیامت را بی‌ارزش پنداشته پروردگار آنان را بخودشان وامی‌گذارد و ضلالت و خلود در شقاوت همین است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ:

اقصى مرتبه شقاوت و محرومیت آنستکه پروردگار از نظر مجازات بر دلها و قلوب آنان و هم چنین بر نیروی شنوائی و بینائی آنان مهر شقاوت بزند و هرگز زوال و امید بازگشت نداشته و کنایه از سلب سعادت بوده بلکه شقاوت ذاتی و صورت روانی آنان خواهد بود و طبع بر قلوب و بر نیروی شنوائی و بینائی انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۵۱

کنایه از صورت اکتسابی است که در اثر ثبات علاقه قلبی بزندگی در دنیا و غفلت و عدم توجه بمسیر خود بصورت شقاوت ذاتی درآمده که تغییرپذیر نخواهد بود.

وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ:

با تأکیدی که در بر دارد بیان آنستکه علاقه قلبی بزندگی در دنیا آنچنان قلوب آنان را فرا گرفته و باعماق دل‌های آنها رسوخ نموده که هرگز بخود و به مسیر خود توجه نخواهند نمود و پیوسته بحالت غفلت دوره زندگی خود را سپری خواهند نمود رسوخ حالت غفلت سبب آنستکه پروردگار بر دل‌های آنان طبع و مهر باطل زده تغیر و سعادت‌پذیر نخواهند بود هم چنین نیروی بینائی و شنوائی آنان را باطل نموده که از حادثه ناگواری عبرت نگیرند و به پند و اندرزی گوش فرا ندهند.

لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ:

بیان محرومیت ابدی و شقاوت ذاتی است چنانچه در دنیا و نظام عمل و آزمایش به غفلت و بی‌خبری از خود و از مسیر خود بسر ببرند ناگزیر در نظام قیامت که هنگام بهره‌برداری از اندیشه و عمل است بی‌بهره و تهی دست خواهند بود.

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا قُتِلُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَ صَبَرُوا:

آیه مبنی بر مژده رحمت و نعمت‌های ابدی بمسلمانانی است که در مکه در اثر گرویدن بدین اسلام مورد آزار و شکنجه کفار قریش قرار گرفته و پس از هجرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از نظر پیروی از او گروهی از مکه فرار نموده و مورد تعقیب و شکنجه و آزار قرار گرفته بودند و بعضی آنها جان خود را از دست داده بشهادت رسیده مانند یاسر و سمیه پدر و مادر عمار و بعضی دیگر مانند عمار در اثر تظاهر بکفر از شکنجه کفار رهائی یافته با نهایت سختی و دشواری خود را بمدینه رسانیدند و نیز در جنگ‌های اسلام در صف مسلمانان با کفار و بت‌پرستان می‌جنگیدند و با رسول اکرم که بت‌پرستان و کفار را بدین اسلام دعوت می‌نمود همراهی نموده و در قتل و سرکوبی بت‌پرستان شرکت داشته‌اند ذکر جمله ما فتنوا قید توضیحی و قدردانی انوار درخشان، ج ۹، ص:

۵۵۲

و یادآوری است از نظر اینکه همه مسلمانان مهاجر که از مکه بسوی مدینه هجرت نموده مورد آزار و شکنجه بت‌پرستان قرار گرفته

بودند نه قید احترازی است چنانچه بفرض فردی از مسلمان از مکه و اقطار بسوی مدینه هجرت نموده و مورد شکنجه و آزار قرار نگرفته باشد مشمول وعده و مژده آیه نباشد.

إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَعَفُورٌ رَحِيمٌ:

با تأکیدی که در بر دارد مبنی بر مژده رحمت و آمرزش به مسلمانان مهاجر است که تا آخرین لحظات زندگی صبر و شکیبائی را پیشه نموده بمقامی از سعادت نائل گشتند بدیهی است پیروی از رسول گرامی صلی الله علیه و آله و پذیرش دعوت و ندای او و هجرت بسوی مدینه و حضور در جنگها و شرکت در قتال و سرکوبی کفار و بت پرستان بطور جمعی سبب رحمت و مغفرت ساحت کبریائی خواهد بود ولی مشروط بآنستکه تا آخرین لحظات زندگی از این مسیر بکنار نروند و طریقه مخالفت را نپیمایند هم چنانکه آیه (۲۶/۸) «وَأَتَقُوا فِتْنَتَهُ لَا تُصَيِّبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً» خطاب بطور عموم است ولی صدور آن خطاب تهدید آمیز بمهاجر و انصار بوده و شرح آن گذشت.

يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا:

بیان لوازم روز قیامت و صحنه بررسی باندیشه و باعمال بشر است قیامت هنگامی است که هر فردی از بشر در مقام دفاع از تقصیر و گناهان خود برمیآید و نظر به این که کلمه یوم ظرف و متعلق به صفت غفور و رحیم است که در آیه متصله ذکر شده استفاده می شود منظور عذرخواهی اهل ایمان از نواقص وجودی و کدورت‌های روانی است که در نتیجه عذرخواهی مورد مغفرت و رحمت قرار بگیرند.

زیرا بر حسب آیه (هذا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ ۷۷/۳۵ وَلَا يُؤْدُنُ لَهُمْ فَيْعَنْدِرُونَ ۷۷/۳۶) کفار و بت پرستان نمی توانند در مقام عذرخواهی و یا دفاع از خود برآیند زیرا کفر و شرک و محرومیت صورت روانی و ذاتی آنها است و فاقد همه گونه نیروی انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۵۳

دفاعی و عذرخواهی از خود می باشند و نیز از لوازم عالم قیامت آنستکه صحنه وحشت زائی است که هر فردی علاقه قلبی و خاطرات که در دنیا قلب او را فرا گرفته بود بکنار نهاده و از اضطراب خاطر همه چیز را فراموش می نماید جزء بخودش بآفریدگار توجه نخواهد داشت.

زیرا آنچه در دنیا به اموری علاقه داشته و خاطر خود را بآنها مشغول می نمود و از خود و مسیر و آینده خود منصرف بوده سیرت این عدم توجه و غفلت از خود و از مسیر و از آینده خود آنستکه در قیامت همه آنها را فراموش نموده و فقط بخود توجه می نماید و بطور اضطراب در مقام دفاع از خود برمیآید.

و تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ:

عمل اختیاری ظهور سیرت و خاطر انسانی و فعلیت او است هر لحظه جزئی از آن پدید میآید زائل شده جزء دیگر بوقوع می پیوندد و در روان ذخیره و انباشته می شود و انقلاب پذیر نخواهد بود بلکه در نظام وجود ثابت و انکار ناپذیر است و بر حسب عوالم و نشئات آینده هر عمل صالح و یا طالح بلحاظ پاداش و عقوبت ظهور خاصی خواهند داشت ظهور عمل در عالم قیامت ظهور سیرت آنست نه نفس عمل و حرکات جوارحی زیرا تحقق عمل جوارحی در نظام قیامت محال است هم چنانکه ظهور سیرت و ثمره عمل در این جهان محال است خلاصه عمل اختیاری بشر که ظهور روان فاعل مختار است در هر یک از عوالم ظهور خاصی متناسب با همان عالم دارد و عمل در نظام آخرت عبارت از سیرت آنست نه حرکات فکری و جوارحی که در روان انباشته شده است و نظر به این که ظهورات اعمال صالح و طالح بر حسب نظام طبع و نظامهای آینده از شئون روانی فاعل مختار است از آن کاسته نشده تغییرپذیر نخواهد بود بر این اساس هرگز از پاداش اهل ایمان کاسته نشده و بر عقوبت تبهکاران افزوده نخواهد شد زیرا اجر و پاداش نعمت باهل ایمان و اجرای کیفر و عقوبت تبهکاران لازم ذاتی آنان بوده و تخلف ناپذیر است. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۵۴

تفسیر مجمع از ابن عباس روایت نموده که آیه (مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ) در باره جماعتی از مسلمانان نازل شده که مورد اکراه و اجبار قرار گرفته بودند عمار و یاسر و مادر او سمیه و دیگر صهیب و بلال و خباب که کفار آنها را آزار و شکنجه دادند یاسر پدر عمار و مادر او سمیه کشته شدند ولی عمار تظاهر بکفر نموده پروردگار جریان را برسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اِعْلَام فرمود بعضی مردم گفتند عمار کافر و مرتد شد.

رسول اکرم (ص) فرمود هرگز عمار کافر نشده بلکه ایمان اعماق قلب و جوارح سر تا پای او را گرفته و ایمان با گوشت و خون او آمیخته شده است آنگاه عمار بمدینه آمده بحضور رسول اکرم شرفیاب شد در حالیکه میگریست حضرت فرمود تو را چه شده عرض کرد شر و کفر من دین خود را ترک نموده خدایان و بتهای کفار را به نیکی نامبردم رسول اکرم اشک دیدگان او را خشک کرد فرمود چنانچه باز هم کفار تو را اجبار کردند اظهار کفر بنما.

کتاب در منثور بسندی از ابن عباس روایت نموده گفت هنگامی که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خواست از مکه بمدینه هجرت نماید باصحاب خود فرمود متفرق و پراکنده شوید هر که می‌تواند تا آخر شب بماند و هر که می‌تواند در اول شب برود چنانچه شنیدید که من در نقطه و مکانی استقرار یافته‌ام بمن ملحق شوید.

پس بلال مؤذن و خباب و عمار و بانوی از قریش که بدین اسلام گرویده بود در مکه شب را گذرانیدند مشرکان آنها را دستگیر نموده به بلال گفتند از دین اسلام تبری کن امتناع نموده آنگاه زره آهنین را در آفتاب نهاده بدن بلال پوشانیدند او فریاد میزد احد احد و خباب را نیز در خارهای بیابان افکنده او را می‌کشانیدند و عمار در اثر اجبار و بطور تقیه جمله‌ای گفت که شگفت‌آور بود.

و اما بانوی دیگر که دین اسلام را پذیرفته بود بزمین خوابانیدند ابو جهل میخ آهنین در عورت او فرو برد کشته شد و سپس از بلال و خباب و عمار دست برداشته و آنها را رها کردند و همه بسوی مدینه روانه شدند و جریان را برسول انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۵۵ گرامی گفتند و عمار بسیار نگران بود از اینکه اظهار کفر نموده رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بعمار فرمود قلب تو هنگامی که تظاهر بکفر نمودی چگونه بود عرض کرد کراحت داشتم و آیه (إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ) نازل شد.

و نیز در کتاب در منثور باسنادی از محمد بن عمار از پدرش روایت نموده که گفت بت پرستان مکه عمار یاسر را دستگیر نموده او را اجبار نمودند که برسول گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سب کند و خدایان و بتهای آنها را به نیکی نام ببرد و سپس او را رها کردند. هنگامی که بحضور رسول اکرم رسید حضرت فرمود تو را چه شده عرض کرد شر و کفر بمن رو آورد تا اینکه بحضور شما رسیدم حضرت فرمود قلب خود را چگونه یافتی عرض کرد بایمان و خداپرستی اطمینان دارم.

حضرت فرمود چنانچه کفار تو را اجبار کردند باز هم تظاهر بکفر بنما و آیه (إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ) نازل شد.

در کتاب کافی بسندی از مسعده بن صدقه روایت نموده می‌گفت از امام صادق علیه السلام سؤال شد که مردم از علی امیر مؤمنان علیه السلام روایت می‌کنند که در مسجد کوفه در منبر میفرمود ای مردم بهمین نزدیکی از زمان شما را اجبار خواهند کرد از من تبری بجوئید از من تبری نکنید.

امام فرمود دروغ گفته‌اند و بساحت امیر مؤمنان علی علیه السلام سخنان ناروا گویند بلکه فرمود چنانچه شما را اجبار کردند که مرا سب کنید مانعی ندارد سب کنید و نیز چنانچه شما را اجبار کردند که از من تبری کنید بدانید که من بر دین محمد رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هستم ولی نفرمود که از من تبری ننمائید.

سائل از حضرت سؤال نمود چنانچه کشته شدن را قبول کند و از علی علیه السلام تبری ننماید حضرت فرمود بخدا سوگند نباید قبول کند که کشته شود بلکه بر او است مانند سرگذشت عمار یاسر هنگامی که اهل مکه او را اجبار کردند بکفر و شرک در حالی که قلب او اطمینان بایمان داشت آنگاه رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود ای انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۵۶

عمار چنانچه باز کفار تو را بکفر اجبار نمودند تو نیز اظهار کفر و شرک بنما و آیه عذر تو را پذیرفته است (إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ

مُطْمَئِنِّ بِالْإِيمَانِ) من نیز تو را امر می‌نمایم چنانچه تو را اجبار کردند تو نیز اظهار موافقت بنما.

مفسر گوید از روایات استفاده می‌شود که اظهار شرک و کفر و یا سب به مقدسات اسلامی در صورت اجبار و اکراه خصوصاً تهدید بقتل جایز است و هرگز نباید خود را معرض قتل قرار دهد و از اظهار کفر و سب بمقدسات امتناع ورزد.

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۵۹

[سوره النحل (۱۶): آیات ۱۱۲ تا ۱۲۸] ص: ۵۵۹

اشاره

وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِيَاسِ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۱۱۲) وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ (۱۱۳) فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمْ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۱۱۴) إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ وَمَا أَهَلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلاَ عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۵) وَلا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لَتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لا يُفْلِحُونَ (۱۱۶)

مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۱۷) وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۱۸) ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۹) إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۲۰) شَاكِرًا لِنِعْمِهِ اجْتَبَاهُ وَ هَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۲۱)

وَ آتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ إِنَّهُ فِي الآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۲۲) ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۲۳) إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۲۴) ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۱۲۵) وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَكِنَّ صَبْرًا خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ (۱۲۶)

وَ اصْبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ إِلاَّ بِاللَّهِ وَ لا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ (۱۲۷) إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ (۱۲۸)

(شرح) ص: ۵۵۹

وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ:

آیه از نظر مثال چگونگی بلد و سرزمینی را بیان نموده که ساکنان آن در امان و آسایش زندگی نمایند و بر آنان حادثه ناگواری رخ نمیدهد و برای تأمین مواد غذایی و خواربار نیاز بسفر نداشتند که از خارج تهیه کنند بلکه همه گونه نیازهای مردم از اقطار بآن سرزمین وارد می‌شود و نظر به این که ساکنان آن بلد و سرزمین ناسپاسی نموده پروردگار اهل آنرا بکفران نعمت مؤاخذه فرمود و آنها را دچار قحط و غلا و گرسنگی و بیم و هراس از دشمن نمود.

در تفسیر مجمع از ابن عباس نقل نموده که مراد از قریه بلد مکه است که ساکنان آنرا پروردگار عقوبت فرمود و هفت سال مبتلا بقحط و غلا و گرسنگی شدند در اثر اینکه بنعمتهای پروردگار ناسپاسی نمودند و نیز پیوسته از تهدید مسلمانان در بیم و خطر بودند زیرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله آنها را نفرین نمود عرض میکرد بار الها زندگی را برای قبیله مضر دشوار فرما و هفت سال مانند سالهای اهل مصر که در قحطی بسر بردند و آیه قریه را توصیف نموده که ساکنان آن ایمن از وقوع خطر غارت اموال و

هجوم دشمن و قتل و اسارت هستند و نیز ایمن از وقوع زلزله و سیل میباشند.

فَكَفَّرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ:

در اثر اینکه ساکنان آن سرزمین در مقام ناسپاسی برآمدند پروردگار آنها را دچار قحط و گرسنگی نمود و ناامنی و اضطراب خاطر

آنچنان آنها را فرا گرفت انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۶۰

مانند لباس که همه جانب و جوارح آنان را فرا بگیرد.

بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ:

بیان آنستکه وفور نعمت و امان در بلاد و اقطار جهان در اثر رفتار ساکنان آن سرزمین خواهد بود و کفران و ناسپاسی مردم سبب سلب نعمت از آن سرزمین می‌شود.

آیه مبنی بر اعلام و تهدید است پروردگار بر حسب نظام جهان بسیاری از سرزمینها و بلاد را مورد امن و امان و وفور نعمت گوناگون قرار داده که مردم بتوانند باسایش زندگی نمایند ولی کفران نعمت بشر است که سبب سلب آسایش و توجه نعمت بخود آنها می‌شود و سرزمین را مورد تهاجم دشمن و غارت و قتل قرار میدهند هر گونه فساد و اختلال نظام از ناسپاسی و تجاوز مردم بر حقوق یکدیگر سر چشمه میگیرد.

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ:

جمله حال بیان آنستکه قوام هر نعمت مادی بر این اساس است که پروردگار جنبه هدایت و رهبری مردم هر سرزمینی را بسعادت و انتظام معیشت آماده نموده باشد و اعزام رسول محور نظام و اساس همه نعمتهاست پذیرش مردم و قبول دعوت پیامبران زمینه همه نعمتها را آماده می‌سازد هم چنانکه مبارزه با دعوت رسولان زمینه سلب هر گونه نعمت مادی و روانی را فراهم خواهد نمود.

فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنَّ كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ:

آیه بیان آنستکه چنانچه نعمت هدایت و دعوت رسول گرامی صلی الله علیه و آله را بپذیرید و از برنامه مکتب عالی قرآن پیروی نمائید و بسپاس نعمتهای بیشمار پروردگار قیام نمائید آنگاه همه نعمتها که پروردگار ارزانی فرموده و دسترس بشر نهاده است بر شما حلال و پاکیزه و گوارا خواهد بود زیرا حلیت و طیب امر ذاتی و صفت طبیعی در اثر خلقت و تناسبی است که همه مواد غذایی با ساختمان بدن انسان دارند. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۶۱

مثلاً- حلیت گوشت حیوانات بهره‌دار برای بشر در اثر تناسب نیروی حیوانی و گوشت اینگونه حیوانات است که با خون و بدل ما یتحلل اعضاء و جوارح انسان دارند و جنبه درندگی و رذیله سبعیت ندارند هم چنانکه حیوانات دیگر از قبیل سیب و درندگان که نیروی حیوانی و بدن و گوشت آنها هیچ گونه تناسبی با روان لطیف و ساختمان بدنی انسانی ندارند حرام و ناگوار خواهند بود هم چنین تناسبی با غذا و خوراک انسان ندارند که بصورت خون و بدل ما یتحلل اعضاء و جوارح انسان درآیند.

و آیه مبنی بر ارشاد بتجویز خوردن آنچه از حبوبات و حیوانات که حلال و طیب و پاکیزه‌اند و تناسب غذایی و بدل ما یتحلل با خون و جوارح انسان دارند و عنوانی برای معرفی آنها ذکر نشده جز پاکیزه گی و گوارا بودن برای طبع بشر مانند حبوبات که در مورد علاج بصورت دوا بکار میرود که بر حسب طبع اولیه برای بشر گوارا نیستند ولی در اثر بیماری و عارضه کسالت ممکن است مفید باشند و نسبت بحلیت و تجویز خوردن گوشت حیوانات از نظر اینکه تناسب جان و گوشت هر دو با روان و بدن انسان باید رعایت شود ناگزیر در باره آنها از پرندگان و خزندگان و حیوانات صحرائی و دریائی از شرع دستور رسیده است مانند حرمت گوشت خرگوش و سایر حیوانات صحرائی و هم چنین حیوانات دریائی غیر ماهیان پولک‌دار.

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِزْيِيرِ:

آیه مبنی بر بیان محرّمات اصلی است از جمله گوشت مردار و حیوانی بر حسب طبع حلال گوشت است ولی بغیر طریق اسلامی

کشته شده و هم چنین خون که مورد نفرت طبع است و از جمله گوشت و پیه خوک که خوردن آنها حرام و نجس اند از نظر اینکه تناسبی با خون و بدل ما یتحلل بدن انسان ندارند.

وَمَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ:

حیوان حلال گوشت که رگهای گردن آن بریده شده ولی برابر قبله و نام انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۶۲

پروردگار بر آن خوانده نشده مردار است و حیوان حلال گوشت در صورتی مناسب با خون و بدل ما یتحلل بدن انسان می شود که شعار دینی در ذبح آن رعایت شود زیرا اسلام شعار مسلمانان را از هر لحاظ بر توحید نهاده از جمله در مواد غذایی حیوانی آنان. فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ:

بیان حکم خوردن گوشت مردار و خون است کسی که در سفر و یا در حضر دچار گرسنگی شود بطوریکه معرض خطر بیماری و یا مرگ قرار بگیرد حرمت از او رفع می شود و برای حفظ جان و نفس خود از خطر جایز است بقدر حاجت از هر یک بخورد مشروط به این که سفر و شغل همیشگی او بغی و ستم بر مردم نباشد و غرض از تشریح دین اسلام انتظام زندگی بشر از جنبه جسمانی و چه بلحاظ جنبه روانی و روحی او است و با رعایت دو جهت او را بصلاح رهبری می نماید. فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ:

هر دو صفت فعل پروردگار و بیان آنستکه صفت عفو و رحمت و آموزش مقتضی است که بر شخص مضطر و فاقد غذا خوردن مردار تجویز شود و استفاده می شود که دو صفت غفور و رحیم نه فقط در مورد عفو از اجرای عقوبت گناهکار است بلکه در مرحله تشریح احکام اسلامی نیز سبب تخفیف و یا رفع حکم و تسهیل خواهد بود و چنانچه نبود ملاک حرمت خوردن مردار برای مضطر موجود می باشد.

وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ:

آیه مبنی بر منع از تشریح و تأکید در باره بدعت در دین است که بخواست خود هر چه را خواهند حرام و یا حلال و جایز معرفی نمایند و افتراء و نسبت ناروا بساحت پروردگار دهند زیرا حکم و تشریح از شئون ربوبی و بمنظور رهبری و ارشاد بصلاح و فساد اجتماعات بشری است چنانچه کسی از خود در باره موردی انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۶۳ حکمی بگوید و یا حکمی از احکام ضروری اسلام را تکذیب کند در دین تشریح نموده و بدعت نهاده و سبب ارتداد و خروج او از حریم اسلام خواهد شد.

إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ:

تأکید در باره منع از بدعت در دین است که هرگز وسیله فلاح و رستگاری نخواهد بود بلکه سبب خروج از حریم اسلام و مورد نفرت و تنفر اجتماعات مسلمانان قرار خواهد گرفت. مَتَاعٌ قَلِيلٌ:

تشریح و بدعت در دین بهر منظور و نیل بهر مقامی باشد در برابر خطرهای نامبرده ناچیز است خصوصا که سبب القاء تفرقه در اجتماعات مسلمانان خواهد شد:

وَأَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ:

لام حرف اختصاص و بیان لازم ذاتی و سیرت کسانی است که در دین اسلام بدعت گذارند و حکمی را بخواست خود از احکام اسلام معرفی نمایند و سیرت روان آنان آتش حسرت و پشیمانی و عقوبت دردناک است که همه اعضاء و جوارح آنان را فرا خواهد گرفت.

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ:

از نظر عقوبت بر یهود گوشت حیوانات چنگال‌دار از پرندگان و نیز گوشت سم‌دار از چهار پایان را بر آنان حرام نمودیم و نیز پیه گاو و گوسفند غیر از پیه‌هایی که در پشت آنها و یا در درون آنها است و یا باستخوان چسبیده است همه اینها را بر یهود حرام نمودیم نه از قذارت و پلیدی آنها بوده بلکه در اثر ظلم و جنایتهایی که مرتکب می‌شدند مانند قتل پیامبران و دست آوردن مال مردم بستم و رباخواری و از جمله پادشاهان یهود بر فقراء و زیر دستان ستم می‌نمودند.

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا الشُّوْءَ بِجَهَالَةٍ:

ثم حرف تراخی و آیه مبنی بر مژده و بشارت است که پروردگار برای انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۶۴ گناهکاران حقی قرار داده که سبب ترغیب بتوبه و امید عفو و رجوع آنان بسوی پروردگار گردد و حرف لام موصول نیز اشاره باین نکته است.

عَمِلُوا الشُّوْءَ بِجَهَالَةٍ:

جهل و جهالت اسم مصدر ضد علم حصولی است و نظر به این که افعال اختیاری بشر بر اساس علم و اراده است که توأم با شوق و میل است و پس از بررسی و قضاوت بخیر و صلاح بآن عمل اقدام می‌نماید چه آن فعل اختیاری نیز بنظر عقلاء صحیح و شایسته باشد و یا عمل شایسته نباشد و خردمندان که افعال آنان بر اساس قضاوت عقل و خرد است باعمال ناشایسته اقدام نخواهند نمود و به کسیکه باختیار بعمل ناشایسته اقدام نماید و عمل او را بر اساس علم و اراده معرفی نمی‌نمایند بلکه عمل ناشایسته او را بر اساس جهالت دانسته یعنی از نیروی عقل و خرد استمداد ننموده و عقل در آن باره قضاوت نکرده است پس هر عمل ناسزا و گناه که باختیار صادر شود بر حسب نظر دقیق از علم و اراده فاعل مختار سرچشمه نگرفته بلکه از نیروی شهوت و یا غضب که اثر جهالت است تراوش نموده و لازم آن اقدام بضرر و زیان فاعل است ناگزیر فاعل در اثر غلبه نیروی ضد عقل و خرد پرده بر نیروی عقل و خرد خود نهاده و حکم و تهدید آنرا نادیده و نشنیده گرفته است و نظر به این که قبح عمل گناه در اثر نیروی شهوت نادیده گرفته شده اساس آن عمل جهالت بوده که ضد عقل و خرد است.

بر این اساس افعال اختیاری بنظر عقل و شرع دو قسم است قسمی عمل صالح و شایسته که بر اساس اراده و علم و صلاح است و قسم دیگر عمل قبیح و ناشایسته بر اساس جهالت و اقدام بضرر و اعراض از حکم و تهدید عقل و خرد است در صورتی که هر دو قسم عمل صالح و طالح نیک و بد پسندیده و ناپسند هر دو بر اساس تصدیق و اراده و نیروی اختیار انجام یافته است عمل صالح را عمل عقلانی بر اساس علم و اراده معرفی می‌نمایند و عمل طالح و ناپسند را عمل جهالت و جاهلانه می‌نامند. انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۶۵

ثُمَّ تَأْتُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ:

توبه بمعنای رجوع قصدی و روانی است که از عمل قبیح و ناشایسته و گناه که بجا آورده و تیره‌گی بر روان فاعل عارض شده از آن قصد و مسیر که قطب مخالفت پروردگار بوده باز گردد و حالت ندامت و پشیمانی که از شتون نفس لوامه است باو عارض شود و در حقیقت صورت روح و روان او تمرد و مسیر او مخالفت و مبارزه بوده از حالت روانی باز گردد و بصورت اطاعت و انقیاد درآید و تیره‌گی روان فاعل در اثر آتش حسرت و پشیمانی زائل گردد و صفاء از دست رفته را بار دیگر باز یابد.

وَأَصْلَحُوا:

بیان آنستکه توبه و رجوع از حالت تمرد بحالت ندامت و پشیمانی باید بطور ثابت و مستقر باشد که انحراف و خلل و تیره‌گی که بر روان گناهکار عارض شده زائل گردد و بصورت صلاح درآید و در اثر حالت استقرار ندامت او اعمال دیگر او نیز صالح و شایسته گردد شاهد آنستکه اعمال اختیاری بشر بیکدیگر ارتباط و وابستگی دارند و از یک اصل و نیرو سرچشمه می‌گیرند.

با توجه به این که جمله موصول و صله آن «لِلَّذِينَ عَمِلُوا الشُّوْءَ بِجَهَالَةٍ» اندیشه شرک و کفر را نیز شامل می‌شود زیرا اندیشه شرک

و کفر در اثر جهالت و عدم توجه بحکم خرد و اعراض از توجه بدلائل توحید و بدین اسلام است اندیشه و عقیده شرک و کفر نیز عمل قلبی و عمل سوء است و شامل اندیشه روانی و نیز شامل عمل جوارحی می‌شود بر این اساس جمله موصول و صله کافر و مشرک و گناهکاران از اهل ایمان را شامل می‌شود بشرط اینکه شرک و کفر آنان بر اساس عناد و لجاج نباشد و اگر چنین بوده از حالت عناد و لجاج نیز توبه نموده حالت ندامت و پشیمانی بر آنان عارض شود و اندیشه صحیح بارکان توحید و ایمان ثابت بدین اسلام در روان آنان تحقق یابد انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۶۶

إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ:

ذکر دو صفت مغفرت و رحمت بمنظور جلب توجه بیگانگان و گناهکاران است به این که در اثر عروض حالت ندامت و آتش حسرت و پشیمانی خود را قابل و شایسته نموده که عفو و مغفرت کبریائی آنان را فرا بگیرد و عمل قلبی شرک و کفر و با عمل جوارحی آنان با اینکه در نظام جهان محفوظ و انقلاب و یا انکارپذیر نیست نادیده گرفته شده و پنهان گردد و مورد مغفرت و ستر قرار گیرد آنگاه در اثر صفای روان شایسته رحمت و موهبت وجودی اسلام و نیز مشمول فضل و عفو پروردگار خواهند گردید زیرا این دو صفت واسطه و سبب شمول سعادت بر هر انسان است.

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ:

آیه بیان آنستکه ابراهیم خلیل علیه السلام از نظر جلالت مقام عبودیت و خلت او نسبت بساحت کبریائی بمنزله جامعه توحید و روح توحید بود و پرتوی از نورانیت او است که قلوب اهل ایمان را صفاء بخشیده است و بمنطق آیه (مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَيِّمًاكُمْ الْمُشْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ ۲۳ / ۷۹) ابراهیم (ع) سهم بسزائی در بنیانگذاری رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و تشریح دین اسلام و تشکیل امه مسلمه داشته و بر طبق آیه (سَلَامٌ عَلٰى اِبْرَاهِيمَ ۳۷ / ۱۱۰) مورد تحیات ساحت کبریائی تا ابد قرار گرفته است.

نمونه‌ای از سرگذشت ابراهیم (ع) آنستکه سالهای متمادی در آستان بابل قیام بدعوت خداپرستی می‌نمود و پرچم توحید را پیوسته باهتزاز درمی‌آورد و لحظه‌ای از مناظره و احتجاج با عموم مردم بت پرست خودداری نمی‌نمود و سالها که در آستان بابل قیام بدعوت می‌نمود کسی دعوت او را نپذیرفته و پیوسته در مقام مبارزه با او برمی‌آمدند ابراهیم (ع) نیز لحظه‌ای از دفاع و مبارزه با شرک بازمی‌ایستاد تا آنکه یکسره بت‌های آنان را شکست و بتکده آنان را ویران کرد و او را محکوم بآتش و بسوزانیدن نمودند و با اجرای حکم در باره وی بر حسب مشیت پروردگار مقرر شد که انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۶۷

آتش نمرودیان بدن مقدس او را آزار ندهد بر حسب آیه (قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلٰى اِبْرَاهِيمَ ۲۱ / ۷۰).
قَانِتًا لِلَّهِ:

لحظه‌ای از اطاعت و خضوع نسبت بساحت کبریائی فروگذار نبود و پیوسته در مقام اظهار عبودیت و انقیاد برمی‌آمد محبت و خلت نسبت پروردگار قلب او را آنچنان فرا گرفته و از ماسوا گسیخته بود چیزی را نمیخواست جز برای محبت پروردگار و بهر چه نظر می‌افکند ساحت کبریائی را با قلب خود مشاهده می‌نمود چه قبل از آن و یا بعد از آن و همه حرکات و سکنات او برای جلب رضایت پروردگار بود.

حَنِيفًا:

طریقه عدل و اعتدال را می‌پیمود دین و آئین او حنیف و پایه گذار توحید بود بر این اساس هیچ یک از احکام و سنت‌های آن نسخ نشده و در همه دیانت‌های آسمانی تصویب و امضاء شده است.

وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ:

لحظه‌ای خطور شرک بساحت کبریائی قلب او را تیره نمود و سایه نیفکنده و تنزیه ساحت پروردگار او را از مشرکان تأکیدی است در باره شهادت بتوحید خالص او و اینکه از بت پرستان تبری می‌نمود.

شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ:

از جمله صفات فاضله ابراهیم (ع) آنستکه شکر و سپاس از نعمتهای پروردگار در او بطور تحقق بود و لحظه‌ای قلب تابناک او را ناسپاسی تیره ننموده و هر گونه نعمت که او را فرا گرفته از پروردگار دانسته و در مورد شایسته صرف می‌نمود.
اجْتِبَاءً:

از ماده جبایت گرفته شده بمعنای جمع‌آوری و گرد آوردن است و علت برای انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۶۸
سپاسگزاری او است و ساحت پروردگار او را از سلسله بشر برگزید و خاطرات و منویات و اعمال قلبی و جوارحی او را تضمین فرمود و لحظه‌ای از طریق عدل و اعتدال خارج نشده و او را شایسته رحمت مخصوص خود نمود و بمقام عبودیت و خلت خود اختصاص داد و قلب سلیم او را صحنه عرش ربوبی معرفی نموده و برای غیر خود سهم و نصیبی قرار نداد.
وَ هَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ:

از جمله موهبت ساحت پروردگار براهیم خلیل علیه السلام آنستکه او را از سلسله بشر مزیت و فضیلت بخشید و ایمان تام ذاتی و روح قدس که لازم عبودیت محض است بوی موهبت نمود و او را صاحب مقام توحید خالص و حایز درجه خلت قرار داد که قوام آن بعلم و شهود و موهبت وجودی است و همه اهل ایمان دانشجویان پیروان مکتب عالی توحید از آن موهبت و فضیلت بی‌بهره‌اند یگانه کمال و تعالی بشری صفت شکر و سپاسگزاری و قدردانی از نعمت است با اینکه هر گونه نعمت مادی بوی رو می‌آورد از طریق علل و اسباب بوده ولی از نظر توحید افعالی پروردگار وسایل را نادیده گرفته هم چنانکه آیه مقام خلوص او را یادآوری نموده فرمود (وَ الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي ۸۲/۲۶) گرسنگی را نیاز طبع و رفع حاجت و بی‌نیازی از آنرا بساحت پروردگار نسبت داده هم چنین مرض و بیماری را لازم ذاتی خود و صحت و شفا و تندرستی را بساحت کبریائی و بفضل او معرفی نموده است شکر صفت نفسانی و انقیاد روانی و جوارحی است و تصدیق قلبی و اعتقادی باصول توحید و بصفت کامله پروردگار است و نیز ایمان بوحدت فعل و اثر ساحت کبریائی است و دارای درجات بیشمار و اقصی مرتبه آن شهود قلبی است به این که صحنه پهناور هستی را از ازل تا ابد پرتو و شعاعی از کبریائی به بیند بر این اساس بهترین صفات فاضله بشر تشبه بصفت واجب او است و مرتبه‌ای از کمال و محور کمال انسانی انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۶۹

قیام بسپاسگذاری است و ضد آن کفران نعمت و هر مرتبه از نقص در صفت شکر آمیخته بکفران نعمتی و یا شائبه کفران نعمت خواهد بود.

وَ آتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً:

از نظر توحید افعالی آیه مبنی بر اظهار منت بر ابراهیم (ع) است که بر اساس نظام آزمایش خلوص در عبودیت بوی موهبت فرموده به این که در شئون زندگی و آنچه از مواد دینی است بوظایف قیامت نماید و آنچه سبب رضایت و خشنودی کبریائی است انجام دهد زیرا حسن و زیبایی بشر به صفت تسلیم در برابر ساحت ربوبی است هم چنانکه فرمود (إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ۱۳۲/۲) با کمال انقیاد و تسلیم در مقابل آنچه پروردگار از قضا و قدر و یا از امر و نهی در باره او حکم فرماید تا بمقام خلوص بیشتری نائل گردد.

وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ:

از جمله مقامات که پروردگار به ابراهیم (ع) موهبت فرموده آنستکه او را در نشئات دیگر از جمله صالحان و شایستگان معرفی فرموده و صلاح ذاتی و اکتسابی و کرامت وجودی بوی موهبت نموده و نظر به این که صلاح ذاتی اقصی درجه کمال انسانی مانند روح قدس است دارای درجات و مراتب بسیار خواهد بود و لازم آن صلاح عمل بطور حتم است و همه ارواح قدسیه که صالح بالذات و کامل و مکمل هستند در اثر قیام بدعوت بتوحید و مبارزه با شرک و کفر بمقام ارجدارتری از صلاح و قدس روانی نائل

آمده استکمال خواهند یافت ناگزیر در عالم آخرت که دوره استکمال را پیموده بمقام عالی‌تری از صلاح ذاتی و اکتسابی ارتقاء یافته حائز خواهند بود.

ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ:

در طی بیان فضائل ابراهیم (ع) ساحت پروردگار بر او منت نهاده و برسول اکرم صلی الله علیه و آله وحی فرمود که از ملت و دین حنیف ابراهیم (ع) باید پیروی نمائی و آنرا برنامہ انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۷۰

اداء رسالت خود قرار دهی و این دستور مبنی بر قبول دعا و مسئلت ابراهیم خلیل علیه السلام است بر طبق آیه (وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ ۲۶/۸۶) به این که بار الها در هر زمان رسولانی بسوی اجتماعات بشری اعزام فرما که مردم را بتوحید دعوت نمایند و مرام مرا پیش گیرند و سخنان مرا در جامعه بشری یادآور شوند و در حقیقت مسئلت آنستکه پروردگار دین حنیف او را اساس دیانت‌های آسمانی و نیز سخنان او را برنامه دعوت رسولان قرار دهد.

بدیهی است دین اسلام بمنزله دانشگاه و مکتب عالی توحید بوده و بر اساس توحید خالص و تکمیل ملت و دین حنیف ابراهیم (ع) است بدلیل اینکه هیچ یک از احکام و سنت‌های آن نسخ‌پذیر نیست.

و محتمل است مراد از لسان صدق و نیز پیروی از ملت ابراهیم (ع) بلحاظ آیات بسیاری از قرآن کریم باشد که سخنان او را در قسمت معارف الهی و مواظب و احتجاج نقل نموده است مانند آیه (وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى وَ أَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَى ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجِزَاءَ الْأَوْفَى ۴۴/۵۳) بیان نموده که حقیقت و سیرت انسان همانستکه در نتیجه سعی و کوشش بدست آورد و بدان هدف نائل آید و نتیجه و سیرت آنها زود و یا دیر ظهور کند و اجر و پاداش خود را بیابد.

مفسر گوید: این جمله‌های کوتاه بیان خلاصه و فشرده حقایق و اسراری است از نظام خلقت که ابراهیم (ع) از آنها پرده برداشته است سعی و کوشش انسان را در تحصیل غرض و رسیدن بههدف خود طیران انسان و سیر و سلوک و حقیقت انسان معرفی نموده است.

إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ:

سبت اسم مصدر بمعنای آسایش و کناره‌گیری از عمل و کار است و از آنست آیه (وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا) خواب بشر را وسیله آسایش و کناره‌گیری او از کار قرار دادیم بمنطق آیه روز شنبه در دین توریه برای یهود روز تعطیل انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۷۱ و کناره‌گیری از کار و کسب مقرر و اعلام شد هم چنانکه روز جمعه در دین اسلام مقرر شد که مسلمانان بطور اجتماع گرد هم آیند و نماز جمعه را برگزار کنند و منظور از حکم سبت و تعطیلی روز شنبه رفاه و آسایش یهود بود ولی از نظر اینکه بنای مخالفت نهاده گروهی از یهود ساحل نشینان دریا که شغل آنان شکار ماهی بود در روزهای شنبه از کار و شکار خودداری نموده بطور حیل ماهیان را شکار می نمودند و گروهی دیگر نیز بدان خشنود بوده پروردگار آنها را عقوبت فرموده و بصورت بوزینه درآورده هلاک شدند بدین جهت حکم سبت و اعلام تعطیلی روز شنبه بضرر و زیان یهود انجام یافت و جمله علی الذین بحرف علی تعبیر شده اشاره بآنست إِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ:

از نظر تشریف توجه خطاب برسول گرامی صلی الله علیه و آله و مبنی بر تهدید یهود است که در صحنه قیامت در مورد اختلاف و تمرد و مبارزه آنان با ساحت کبریائی در باره عقوبت آنان حکم خواهد فرمود.

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ:

آیه از نظر تشریف برسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب نموده و ارشاد بآنستکه جامعه بشر را بسوی دین اسلام و باصول توحید دعوت بنما و برنامه مکتب عالی قرآن را بآنان تعلیم بنما و بیاموز.

سَبِيلِ رَبِّكَ:

سیر و سلوک بشر و پیمودن طریقه عبودیت عبارت از اعتقادات حقه و معارف الهی و اصول توحید از مبدا و معاد و روز رستاخیز است این حقایق که طریقه سیر و سلوک بشر است بمردم تعلیم بنما رکن دیگر وظایف عملی و احکام اسلامی و فضایل اخلاقی است.

بِالْحُكْمَةِ:

باء سببیه بیان راه و طریقه عودت بحق و بخداشناسی و خداپرستی است انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۷۲ حکمت اسم مصدر بمعنای ثابت و تزلزل و تغییرناپذیر است و باصطلاح عبارت از یافتن حق و حقیقت است از طریق عقل و برهان و دلیل آشکار به این که با دلایل آشکار محسوس و معقول توحید و اصول آنرا از مبدا و معاد بمردم بیاموزد و برای جامعه بشر توضیح دهد.

عبارت دیگر از طریق ذکر حجت و دلایل آشکار و برهان عقلی جامعه بشر را بتوحید و بارکان دین اسلام دعوت نماید چنانچه در مقام قبول و پذیرش برآیند بطور حتم و بحکم خرد و فطرت دعوت را خواهند پذیرفت بالاخره سخنان حکمت آمیز و دلایل آشکار برای اثبات مطلوب و دعوت بخداپرستی کافی و وافی خواهد بود.

و گفته شده مراد از حکمت آیات قرآنی است زیرا ارشاد به طریقه هدایت و تعلیم معارف و بیان احکام و وظایف دینی است بالاخره محور تعالی و سلوک بشر بسوی مقصد و سعادت پیروی از برنامه مکتب عالی قرآن است.

وَالْمَوْعِظَةُ الْحَسَنَةُ:

موعظه و وعظ اسم مصدر عبارت از بیان و ارشاد به صلاح حال شنونده بطریق مناسب است که در روان شنونده اثر گذارد و در مقام انقیاد و قبول برآید و تصدیق کند که صلاح و سعادت او در همین است از جمله طریق دعوت بدین اسلام سخنان وعظ و ارشاد آمیز است که اصول و معارف اسلام را اعلام نماید و جهانیان را را بدان ترغیب کند.

الْحَسَنَةُ:

صفت مشبیه قید احترازی و بیان چگونگی سخنان موعظه است زیاده بر اینکه موعظه مناسب با افق فکر شنونده باشد شخص واعظ نیز باید بنظر شنونده ناصح و شایسته رهبری باشد و باو اعتماد داشته که صلاح و نجات شنونده را بیان می نماید و خود او نیز صلاح اعتقادی و عملی را که میگوید معتقد و بدان عمل نماید انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۷۳ بدیهی است چنانچه واعظ و داعی در نظر شنونده اهلیت رهبری و بینش نداشته باشد اینگونه سخنان وعظ آمیز در قلب شنونده اثری نخواهد گذارد.

نظر به این که موعظه فاقد حسن و شرط تاثیر است زیرا سخن و موعظه چنانچه از صمیم قلب سر چشمه بگیرد در قلب شنونده نیز اثر خواهد گذارد و اگر از صمیم قلب نباشند فقط از خاطرات و تخیلات گوینده و واعظ سر چشمه می گیرد جز در خاطر شنونده و خیال او زیاده اثر نخواهد گذارد نظر به این که سخنان وعظ آمیز از تخیل گوینده صادر شده فقط بخاطر و خیال شنونده خطور و خلجان خواهد نمود و موعظه و سخنان نصیحت آمیز در حقیقت استخدام روان و تسخیر قلب شنونده است که آنرا لینت و انقیاد بخشد.

از جمله واعظ در سخنان خود باید حسن خلق و حسن تعبیر را رعایت نماید که سبب جلب توجه شنونده گردد زیرا موعظه وسیله ای است که خاطرات شنونده را می تواند در اختیار خود درآورد و قلب او را آماده قبول دعوت نماید و همه این شرایط در تحقق موعظه صحیح لازم است و از قید کلمه الموعظة الحسنه استفاده می شود که بدون رعایت این شرایط عرفی دعوت بدین اسلام و بیان معارف و ارشاد بمصالح و فضایل اخلاق شایسته نیست بلکه دعوت مردم بدین اسلام و نشر معارف بطریق باطل است.

وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ:

بیان طریقه دفاع از کفر و احتجاج با معاندان است و جدال در اصطلاح منطق قیاس جدلی است بمعنای سخنان نقص آمیز با مدعیان شرک و کفر است گروهی که دعوت بدین اسلام و ذکر دلائل محسوس و براهین عقلی در قلوب آنان کمترین اثری نخواهد گذارد و در دل‌های آنان کفر و شرک رسوخ نموده با دعوت بحق و حقیقت اظهار عناد می‌نماید و نمی‌خواهند حقایق اسلام را تصدیق نمایند و از مسیر انسانیت خارج شده در صورتی که در مقام احتجاج بمرام کفر خود برآیند انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۷۴ طریقه دفاع از گفتار و مرام آنها را آیه بیان نموده و به جدال و احتجاج با آنها ارشاد نموده که غرض اصلی از جدال با آنها آنستکه در دعوی باطل خود محکوم و ملزم شوند و در صورتی که خصم در مقام انصاف برآید و از مرام خود منصرف گردد آنگاه نتیجه قیاس جدلی همانا دعوت بدین اسلام و ارشاد جاهل خواهد بود.

بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ:

در طرح قیاس جدلی با معاندان شرایطی که در دعوت بطریق موعظه ذکر شده در جدال نیز باید بطور حتم رعایت شود باضافه شرایط دیگری را نیز باید رعایت نمود از جمله در طی سخنان خود از استناد بمقدمات بی‌اساس پرهیزد و مغالطه ننماید گرچه مورد تصدیق خصم بوده و یا بدان توجه نداشته باشد هم چنین از طعن و بدله گوئی که طرف را تهییج کند و بر عناد او بیفزاید باید جدا خودداری نماید.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ:

از نظر تشریف خطاب برسول گرامی صلی الله علیه و آله نموده بیان طریقه دعوت جامعه بشر و ارشاد جاهل و هم چنین بیان طریقه جدال با اهل عناد از نظر اعلام طریق عادی و طبیعی است و ساحت کبریائی از ازل بهر یک از افراد از سلسله بشر احاطه علمی و شهودی دارد و گروه بیشماری که پیوسته طریقه ضلالت و گمراهی می‌پیمایند و بدان خو گرفته هم چنین بگروه بیشماری که هدایت یافته و بفضیلت آراسته‌اند همه آنها در علم و شهود ربوبی یکسان حاضرند.

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ:

بیان چگونگی انتقام از ستمگر و اندازه اجرای کیفر و عقوبت بر او بمنظور تشفی قلب و تسلیت خاطر است آیه خطاب بمسلمانان نموده چنانچه آنان که بشما ظلم و ستم نموده در مقام انتقام از آنان برآید فقط باندازه‌ای که بشما ستم نموده انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۷۵

می‌توانید پاسخ دهید و آنان را عقوبت نمائید.

وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ:

با تآکیدی که در بر دارد صبر را بر انتقام ترجیح داده است چنانچه تلخی آزار و ستم را بر خود گوارا نموده و صبر و بردباری را پیشه کنید و در اثر صرف نظر از استیفاء حق خود از انتقام آنان چشم پوشیده آتش خشم خود را باستناد وعده پروردگار فرو نشانید بر قدرت روحی و فتوت و فضیلت خود افزوده آید.

زیرا تشفی قلب و تسلیت خاطر که اندک زمانی است صرف نظر نموده در عوض از رضایت و خشنودی ساحت کبریائی برای همیشه بهره‌مند خواهید بود.

وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ:

خطاب برسول گرامی صلی الله علیه و آله نموده و مبنی بر تآکید در باره صبر و بردباری است که صبر تو پرتوی از موهبت ایمان و اعتماد بساحت کبریائی است و اطلاق امر بصبر زیاده بر عدم انتقام و خودداری از مثله نمودن کشته شدگان قریش شامل صبر در برابر مبارزه با دنیای شرک و آزارها و ناگواریها نیز می‌شود از جمله شامل خودداری از نفرین بر کفار قریش است که میفرمود: «اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون» هرگز لب به نفرین آنان نگشود.

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ:

بر کفر و عناد و تیرگی روان آنان افسرده خاطر مباش زیرا که خود ضلالت و گمراهی را برگزیده‌اند.
وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ:

مبنی بر تسلیت خاطر رسول گرامی صلی الله علیه و آله است هرگز از فتنه‌جوئی و نیرنگهای کفار و بت پرستان بیمناک مباش
پروردگار حيله و نیرنگ آنان را بخودشان بازمیگرداند و بدون خواست پروردگار ضرر و زیانی نخواهند داشت. انوار درخشان،
ج ۹، ص: ۵۷۶

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ:

مبنی بر تسلیت خاطر رسول گرامی صلی الله علیه و آله و اهل ایمان است پروردگار از نظر رابطه آفرینش با همه پدیده‌ها یکسان
است و فقط از نظر تشریف با اهل ایمان و تقوی که پیوسته مرام آنان احسان و نیکوکاری و فتوت و کسب رضایت و خشنودی
پروردگار است معیت خاصی دارد و نظارت و ولایت بیشتری در باره آنان مبذول خواهد فرمود.

در تفسیر قمی است در باره آیه ضرب الله مثلا امام علیه السلام فرمود آیه در باره قومی نازل شده که در سرزمین آنان نهری بنام
ثرثار جریان داشت آن سرزمین بسیار خرم و حاصلخیز بود ساکنان آن پس از قضاء حاجت خود را بآنان پاک میکردند که نرم و
ملایم است و نعمت پروردگار را کفران می نمودند پروردگار از نظر کيفر و عقوبت آنان آن رود را خشک کرد و بقحط دچار
شدند بطوریکه همان نانهای آلوده را تقسیم نموده میخوردند.

تفسیر عیاشی از سماعه بن مهران از امام صادق علیه السلام روایت نمود میفرمود محققا در دنیا زمانی بود و بشری نمی‌زیست که
آفریدگار را پرستش کند جز ابراهیم (ع) و چنانچه کسی دیگری بود بر او میافزود و طبق آیه «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَ
لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» ابراهیم (ع) بهمین حال سالها خدا را تنها پرستش می نمود سپس پروردگار او را مأنوس کرد بفرزندی مانند
اسمعیل و اسحاق آنگاه پرستش کنندگان پروردگار سه نفر شدند.

در کتاب کافی بسندی از ابی عمرو زبیری از امام صادق (ع) روایت نموده در باره آیه (ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ
الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) امام فرمود مراد قرآن است.

در تفسیر عیاشی از حسن بن حمزه روایت نموده گفت شنیدم امام صادق (ع) میفرمود هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله
دید که کفار قریش حمزه بن عبد المطلب (ع) را انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۷۷

مثله نموده عرض نمود، بار الها تو را حمد نموده و بتو شکایت می نمایم برفتاری که کفار با حمزه نموده‌اند سپس فرمود چنانچه بر
آنان غلبه بیابم سه بار فرمود هر آینه مثله خواهم نمود امام فرمود آنگاه آیه (وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ
خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ) نازل شد رسول اکرم صلی الله علیه و آله دو بار فرمود البته صبر خواهم نمود.

در کتاب در منشور بسندی از ابن عباس روایت نموده گفت رسول اکرم (ص) روز قتل حمزه که او را مثله نموده بودند فرمود
چنانچه بکفار قریش دست بیابم و غلبه نمایم هر آینه هفتاد تن از آنها را مثله خواهم نمود آیه نازل شد (وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا) رسول
اکرم (ص) عرض نمود بار الها بلکه صبر می نمایم و صبر نیز نمود و از مثله نیز نهی فرمود.

و الحمد لله زنة عرشه تجدید طبع هر یک از مجلدات آزاد است

انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۷۸

(فهرست) ص: ۵۷۸

عنوان صفحه تأویل احادیث ۱۲ و ۳۶ سقوط یوسف بچاه آغاز وحی باو است ۲۸ و ۴۳ نظام معرفت و نظام طبیعت ۵۳ شرح بیشتری

از حقیقت خواب ۶۸ غرض از رسالت ۷۱ شرح توحید افعالی ۷۲ مفاد الواحد القهار ۷۳ بیان حکم و فرمان پروردگار ۷۷ نسیان که از جمله نیرنگهای شیطانی است بر روان پاک رسولان هرگز سایه نخواهد افکند ۸۱ خیانت و ستم سبب نیل بمقصد نخواهد شد ۹۲ برائت رسولان از نفس اماره ۹۳ مفاد توکل ۱۰۹ بیان کیفر سارق ۱۱۴ بیان مفاد غفور ۱۳۳ انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۷۹

عنوان صفحه دنیا و آخرت مسطوه عوالم ثابت است ۱۳۸ مفاد ولایت بطور اطلاق ۱۳۸ ارواح قدسیه منزله از خیالات واهیه است ۱۵۳ مفاد تدبیر پروردگار ۱۵۸ پذیرش خاک برای هر قابلیت ۱۶۰ انسان مرکب از روح و بدن عنصری است ۱۶۶ همه ارواح تحت حیظه ملک الموت میباشد ۱۶۶ سیرت کمفر شعله آتشی است ۱۶۸ قانون کلی هر اجتماعی قائم بهادی و پیشوائی است بنام امام ۱۷۳ مفاد کل شیء عنده بمقدار ۱۷۵ نعمت پروردگار تغییرپذیر نیست جز در اثر کفران ۱۸۰ مفاد لا یغیر بقوم ۱۸۳ شرح دعوت بحق ۱۸۷ مفاد سجده سماوات ۱۸۸ شرح سجده موجودات ۱۸۸ نزول فیوضات پروردگار ۲۰۰ نظام جهان بر دو سنخ وجود اصلی و تبعی استوار است ۲۰۴ اعلام سلام کبریائی بساکنان جوار رحمت ۲۱۰ فعل اختیاری از جمله رزق بشمار میآید ۲۱۳ بیان نسبت اضلال بساحت کبریائی ۲۱۸ ذکر و یاد پروردگار سبب اطمینان قلب است ۲۲۰ بیان نزول آیات قرآنی بلغث عربی ۲۳۴ انوار درخشان، ج ۹، ص: ۵۸۰

عنوان صفحه شرح کتاب محو و اثبات ۲۳۷ بیان ام الكتاب ۲۳۸ بیان من عنده علم الكتاب ۲۴۵ شرح ایام پروردگار ۲۵۸ مفاد اذن پروردگار ۲۷۲ اعمال کفار مانند صحنه سراب است ۲۷۶ احتجاج شیطان با پیروان خود ۲۸۵ بیان چگونگی دعوت ابلیس و احتجاج او با پیروان خود ۲۸۶ شرح کلمه طیبه ۲۹۳ بیان اینکه هر چه تخفیف از ساحت کبریائی مسئلت شود پذیرفته است ۳۰۲ درخواستهای ابراهیم علیه السلام از پروردگار در باره خود و فرزندانش ۳۱۰ صفت ذو انتقام ۳۲۲ و ۳۳۲ حقیقت و تحقق انسانیت بر حرکت و سعی استوار است ۳۳۲ چگونگی بروز و ظهور موجودات و رجوع بسوی کبریائی ۳۳۴ مفاد آیه ان من شیء الا عندن... خزائنه ۳۵۵ مفاد سجده فرشتگان ۳۶۹ مفاد اغواء شیطان و دعوت او ۳۷۷ مفاد نحن نزلنا الذکر ۳۴۳ سجده فرشتگان ۳۶۹ مفاد کن ایجاد ۴۴۸ خوف فرشتگان ۴۶۵ امر الساعة کلمح البصر ۴۹۹ ایمان حیات طیبه است ۵۳۶

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
 ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه
 ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲-۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

